

سیری در زندگی، آثار و افکار
مهندس مهدی بازرگان

در تکاپوی آزادی

جلد اول - قسمت نخست
تألیف حسن یوسفی اشکوری

بنیاد فرهنگی
مهندس مهدی بازرگان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیری در زندگی، آثار و افکار مهندس مهدی بازرگان

در تکاپوی آزادی

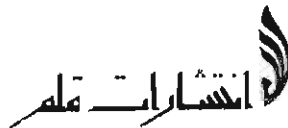
جلد اول
قسمت نخست

تألیف
حسن یوسفی اشکوری

بنیاد فرهنگی بازرگان

تقدیم به :

مرد دین و علم و سیاست،
یار دیرین مهندس بازرگان،
دکتر یدالله سبحانی



در تکاپوی آزادی (جلد اول)

حسن یوسفی اشکوری

ویراستار : امیر رضائی

حروفچینی : بنیاد فرهنگی بازرگان

چاپ اول : ۱۳۷۶

چاپ : پیمان ، تیراژ : ۵۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است

تهران : تقاطع بهار و سمیه ساختمان ایرج طبقه همکف شماره ۶

تلفن : ۸۸۲۹۳۶۴ کدپستی ۱۵۷۱۸

شابک : ۹۶۴-۳۱۶-۰۲۸-۹ (جلد اول) ISBN: 964-316-028-9 (Vol 1)

شابک : ۹۶۴-۳۱۶-۰۳۲-۷ (دوره دو جلدی) ISBN: 964-316-032-7 (2 Vol-Set)

فهرست مطالب

مقدمه : مهندس بازرگان، نمادی از تاریخ معاصر ایران	سیزده
بخش اول - تولد، خانواده و تحصیل در ایران (۱۲۸۶ تا ۱۳۰۷ ش)	۲۷
بخش دوم - تحصیل در فرانسه (۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳ ش)	۴۷
بخش سوم - بازگشت، فعالیت و خدمت (۱۳۱۳ تا ۱۳۳۲ ش)	۷۵
بخش چهارم - فعالیت سیاسی، فرهنگی (۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ ش)	۱۹۳
بخش پنجم - زندان و فعالیت فکری، فرهنگی (۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ ش)	۳۶۱
نمایه	۴۲۹

فهرست تفصیلی مطالب

پیشگفتار

مقدمه مؤلف

بخش اول - تولد، خانواده و تحصیل در ایران (۱۲۸۶ تا ۱۳۰۷ ش)

۲۹	فصل اول - تولد و خانواده
۲۹	تولد
۲۹	خانواده
۳۷	فصل دوم - تحصیل در ایران
۴۱	فصل سوم - اوضاع اجتماعی و سیاسی روزگار و تحصیل در ایران (۱۲۸۶ تا ۱۳۰۷ ش)

بخش دوم - تحصیل در فرانسه (۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳ ش)

۴۹	فصل اول - عزیمت به فرانسه و تحصیل در آن کشور (۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳ ش)
۴۹	عزیمت
۵۲	سخنان رضاشاه با دانشجویان اعزامی
۵۳	اقامت در پاریس و شهر نانت
۵۷	اقامت و تحصیل در پاریس
۵۸	کارآموزی در کارخانجات فرانسه
۵۹	تحصیل در مدرسه نساجی
۵۹	مسافرت به ایران در دوران تحصیل
۶۲	فعالتهای فکری و اجتماعی در فرانسه
۶۵	بازگشت به ایران
۶۶	فصل دوم - ارمغان فرنگ

بخش سوم - بازگشت و فعالیت و خدمت (۱۳۱۳ تا ۱۳۳۲ ش)

فصل اول - مهمترین حوادث زندگی مهندس بازرگان در این دوران (۱۳۱۳ تا ۱۳۳۲ ش) ..	۷۷
بازگشت و نخستین مشاهدات	۷۷
خدمت نظام و وظیفه	۷۹
تدریس در دانشکده فنی	۸۰
تأسیس شرکت «اما»	۸۱
ازدواج	۸۳
فعالیت در امور ساختمانی بانک ملی	۸۳
حادثه شهریور ۱۳۲۰ و روایت بازرگان از آن	۸۴
همکاری با کانون اسلام	۹۰
همکاری با انجمن اسلامی دانشجویان	۹۲
تأسیس کانون مهندسين ایران	۹۳
سخنرانی در حزب ایران	۹۸
ریاست دانشکده فنی	۱۰۰
تدریس در مراکز فرهنگی دیگر	۱۰۲
معاونت وزارت فرهنگ	۱۰۴
ریاست هیأت مدیره شرکت نفت ایران	۱۰۴
قیمتی تر از نفت	۱۱۸
استعفاء از شرکت نفت و بازگشت به دانشگاه	۱۲۹
مدیریت لوله کشی آب تهران	۱۳۰
فصل دوم - اوضاع عمومی کشور در این دوران (۱۳۱۳ تا ۱۳۳۲ ش)	۱۳۳
فصل سوم - نقش فکری، علمی و دینی بازرگان در این دوران (۱۳۱۳ تا ۱۳۳۲ ش)	۱۴۷
الف - اصلاح فکر اجتماعی	۱۴۷
ب - رشد علم و تحقیق و اصلاح صنعت و فن	۱۴۹
ج - اصلاح فکر دینی	۱۵۶

۱۵۸ مسأله علم و دین
۱۶۵ کانون اسلام
۱۶۷ انجمن اسلامی دانشجویان
۱۷۱ مبارزه فکری با حزب توده
۱۷۹ جریانهای اسلامی این دوران
۱۷۹ ۱- مسلمانان سنتی غیر سیاسی
۱۸۱ ۲- مسلمانان سنتی سیاسی
۱۸۲ ۱-۲- آیت الله کاشانی و دیگر علمای مدافع نهضت ملی
۱۸۳ ۲-۲- نواب صفوی و فداییان اسلام
۱۸۴ ۳-۲- حاج سراج انصاری و اتحادیه مسلمین
۱۸۶ ۳- مسلمانان نوگرای سیاسی
۱۸۷ ۴- مسلمانان نوگرای غیر سیاسی

بخش چهارم - فعالیت سیاسی، فرهنگی (۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲)

۱۹۵ فصل اول - مهمترین حوادث زندگی مهندس بازرگان در این دوران (۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ ش)
۲۰۳ کناره گیری از مدیریت سازمان آب تهران
۲۰۸ بازگشت به دانشگاه
۲۰۹ انتخابات دوره هجدهم مجلس شورا و سنا و نقش بازرگان
۲۱۴ جایگاه مهندس بازرگان در تشکیلات نهضت مقاومت
۲۱۵ اعتراض به قرارداد نفت و اخراج از دانشگاه
۲۲۴ تأسیس شرکت «یاد» و بازگشت به دانشگاه
۲۲۵ اولین زندان
۲۲۷ دستاورد زندان
۲۲۸ تأسیس «متاع»
۲۳۳ ۱- انجمن اسلامی مهندسين

- ۲- انجمن اسلامی پزشکان ۲۳۶
- ۳- شرکت سهامی انتشار ۲۳۸
- ۴- انجمن اسلامی بانوان ۲۴۰
- ۵- انجمن اسلامی معلمان ۲۴۱
- ۶- مؤسسه اسلامی نارهک ۲۴۲
- دستگیری و بازداشت ۲۴۴
- جبهه ملی دوم ۲۴۶
- تشکیل نهضت آزادی ایران ۲۵۴
- ادامه مبارزه و دستگیری در سال ۱۳۴۱ ۲۶۵
- محاكمه رهبران نهضت آزادی ۲۷۵
- مدافعان مهندس بازرگان ۲۸۵
- فصل دوم - اوضاع عمومی این دوره (۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ ش) ۳۰۱
- بازتابها در برابر کودتا و اوضاع دهه سی ۳۰۶
- ۱- جریانهای مذهبی ۳۰۷
- ۲- جریانهای ملی غیرمذهبی ۳۱۸
- فصل سوم - نقش مهندس بازرگان در این دوران (۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ ش) ۳۲۵
- الف - فعالیتها و نقش سیاسی ۳۲۵
- ب - نقش فکری، فرهنگی ۳۳۴
- ضمیمه: اصول دهگانه جمعیت «متاع» ۳۵۶
- بخش پنجم - زندان و فعالیت فکری، فرهنگی (۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ ش)
- فصل اول - مهمترین رویدادهای زندگی بازرگان در این دوران (۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ ش) ۳۶۳
- زندان: ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶ ۳۶۴
- خاطرات زندان ۳۶۴
- تبعید به زندان برازجان ۳۷۱
- پس از آزادی از زندان (۱۳۴۶ تا ۱۳۵۶) ۳۷۳

۳۷۴	فصل دوم - اوضاع عمومی ایران در سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶
۳۸۱	ظهور جنبشهای مسلحانه
۳۸۴	۱- احزاب ملل اسلامی
۳۸۴	۲- جنبش انقلابی مردم ایران (جاما)
۳۸۵	۳- هیأت‌های مؤتلفه اسلامی
۳۸۶	۴- سازمان مجاهدین خلق ایران
۳۹۰	فصل سوم: نقش مهندس بازرگان در این دوران (۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶)
۳۹۰	مهندس بازرگان و جنبش مسلحانه
۴۰۵	فعالیت‌های فکری و فرهنگی
۴۲۲	نگاهی به فعالیت‌های دینی دیگر

مهندس بازرگان نمادی از تاریخ معاصر ایران

اهمیت تاریخ و تاریخ معاصر

تاریخ آینه تمام نمای حادثه‌ها، تحولات، حقیقتها، واقعیتها، حقا، باطلها، زشتیها، زیباییها، پیروزیها، شکستها و در مجموع بازتاب امین تمامی کردار و رفتار انسان تاریخی است. چرا که تاریخ انسان، تعیین مجموعه توانایی‌ها، رفتارها و، در یک کلام، قدرتها و ضعفهای اوست. از آنجا که انسان مساوی است با افکار و اعمالش، و اندیشه‌ها و کردارهای او نیز عین تاریخ است، پس فقط "انسان تاریخی" است که وجود دارد. انسان بدون تاریخ نیست و تاریخ نیز بدون انسان پدید نمی‌آید. از این‌رو شناخت تاریخ، شناخت خود انسان است. آدمیزاد در آینه تاریخ خود را می‌جوید، قدرتها و ضعفهای خود را می‌بیند و سرانجام در روند تحولات شتابناک تاریخ خود را باز می‌یابد. البته این در صورتی است که اولاً تاریخ را به عنوان تعیین خارجی انسان و انسانیت قبول کنیم، و ثانیاً تاریخ را بکاویم و بشناسیم، و ثالثاً با معیارهای درست به نقد و تحلیل عمیق تاریخ اهتمام ورزیم، و رابعاً از آنچه بر ما گذشته است عبرت گیریم و تنبّه حاصل کنیم.

با توجه به این نگرش به تاریخ است که تاریخ اهمیتی فوق‌العاده پیدا می‌کند و این پدیده از صورت مجموعه حوادثی که در گذشته اتفاق افتاده و از اکنون جداست خارج می‌شود و سرانجام یکی از منابع مهم معرفت آدمی به شمار می‌آید. در گذشته، تاریخ از این اهمیت و نقش برخوردار نبود و در واقع باید گفت این اهمیت تاریخی و نقش تعیین‌کننده تاریخ در ایجاد معرفت و آگاهی انسان کشف و آشکار نشده بود. اما خوشبختانه در دو‌یست سال اخیر، توجه به حقیقت و ماهیت تاریخ افزون‌تر شد و مقولاتی چون "علم تاریخ" و "فلسفه تاریخ" در ذهن و زبان متفکران بشر پدید آمد، که امروز این مفاهیم به عنوان رشته‌های مهم علمی و معرفتی در دانشگاهها و مراکز مهم تحقیقاتی جهان مورد تحقیق و تدقیق و تدریس‌اند.

اما در میان منابع کهن بشری (در این جا مسأله و حیاتی بودن لحاظ نیست)، مهمترین منبع و کتاب که به تاریخ به مثابه آینه واقع‌نمای تعین تاریخی انسان نگاه کرده و از آدمی توقع معرفت، آگاهی، بیداری و عبرت‌آموزی دارد، "قرآن" کریم است. از نظر کمی و کیفی، پس از توجه به خداوند و توحید (که محور اساسی و بنیادین ایمان و معرفت دینی است)، بیشترین توجه قرآن به انسان و دو پدیده نشأت گرفته از او، یعنی جامعه و تاریخ است. انسان، جامعه و تاریخ سه ضلع یک منشورند و لذا هیچ یک بدون دیگری وجود خارجی نخواهند داشت. اما در بیخ که مسلمانان و مؤمنان چندان توجهی به بعد معرفتی قرآن نکردند و در بهترین حالت، از آیات و توجهات قرآن نسبت به تاریخ و دگردیسیهای آن، عبرت‌آموزی اخلاقی شخصی مراد کردند. در میان متفکران معاصر، نخستین کسی که به این مهم توجه جدی کرد، علامه دکتر محمد اقبال لاهوری (۱۸۷۷ تا ۱۹۳۸ م) است. وی برای اولین بار در تاریخ اسلام، تاریخ را در کنار "طبیعت" و "تجربه درونی"، به عنوان یکی از منابع مهم معرفت بشر مطرح و پیشنهاد کرد و اسلام در عصر جدید، از این منبع لایزال سود فراوان جست. این که از زمان طرح اقبال حدود هفتاد سال می‌گذرد اما پس از او گام قابل توجهی در این زمینه برداشته نشده است. فقط در این میان گامهای مهم دکتر علی شریعتی (۱۳۱۲ تا ۱۳۵۶ ش) در استفاده از تاریخ را می‌توان یک استثناء دانست.

آنچه گفته شد اشارتی کلی به اهمیت و نقش معرفتی و آگاهی بخشی تاریخی به معنای عام و کلی آن بود که هیچ انسانی و هیچ جامعه و ملتی (با هر مرام و مذهب و ملیتی) از آن بی‌نیاز نیست. اما تاریخ هر جامعه و ملت و کشوری برای افراد آن جامعه از اهمیت بیشتری برخوردار است و اعضای وابسته به آن جامعه و تاریخ، می‌توانند بهره‌های معرفتی بیشتری از تاریخ خود ببرند. مثلاً مردم مصر از تاریخ و فرهنگ دیرین و تاریخی خود استفاده بیشتری می‌کنند تا مثلاً از ایران یا انگلستان و فرانسه و ... این مدعا برای تمام اقوام و ملل صادق است.

هر چند تاریخ بشر، به لحاظ عمومی یا ملی و طولی یا عرضی، چنان به هم پیوسته است که هر جزء و برش آن از اهمیتی خاص و گاه انحصاری برخوردار است و از این رو نمی‌توان هیچ بخشی را حذف کرد، و حتی نمی‌توان هیچ مقطعی را بی‌اهمیت دانست، اما بی‌گمان برخی از مراحل و مقاطع تاریخی از اهمیت و برجستگی معرفتی بیشتری برخوردارند، و این می‌تواند در تحقیقات تاریخی هر محقق (بسته به هدفی که در پژوهش

دنبال می‌کند) مورد توجه و انتخاب قرار گیرد. اما از جهاتی "تاریخ معاصر" برای تمامی جوامع و کشورها از اهمیت افزونتری برخوردار است. چرا که تحولات تاریخی و اثرگذار در سیصدسال اخیر چندان شتابناک است که فهم درست و تحلیل همه جانبه آن در شمار اولویتهای نخستین است. در هیچ یک از مقاطع تاریخی گذشته، روند دگرگونیها (به ویژه در سطح جهانی و بین‌المللی) چنین سریع و عمیق و دگرگون کننده نبوده است. اکنون با ورود آدمی به عصر ارتباطات، ماهواره‌ای و انباشت میلیونها داده علمی نوین در ثانیه و عصر انفجار اطلاعات، که این ویژگی مرزهای سیاسی و جغرافیایی را درمی‌نوردد، مفهوم زمانی دوران معاصر نیز هر روز تنگتر می‌شود و لذا اکنون باید به جای قرن از دهه سخن گفت و تحولات هر دهه را تاریخ معاصر شمرد. به هر حال امروز تاریخ معاصر، مورد توجه بسیاری از پژوهشگران دنیا و کشورها است. از جمله در ایران پس از انقلاب اسلامی، توجه به تاریخ معاصر بیشتر شده و پژوهشهای تاریخی در ارتباط با تحولات معاصر ایران حجم عظیمی را به خود اختصاص داده است، و این توجه، در جای خود از احساس نیاز عمیق جامعه و نسل امروز به آگاهی از تاریخ معاصر حکایت می‌کند.

در این که تاریخ معاصر ایران از کی آغاز می‌شود و دقیقاً چه مقطعی را شامل می‌شود، اتفاق نظر وجود ندارد. ولی غالباً از اوایل عصر قاجار (به طور خاص از زمان فتحعلی شاه) را، که ایران وارد مناسبات جهانی شد و از تحولات تمدن جدید اثر پذیرفت، دوران معاصر می‌دانند. به همین دلیل است که در کتابها و نشریات تخصصی تاریخ معاصر، اسناد و مقالات و مطالبی درج می‌شوند که این دوران دو بیست ساله اخیر تاریخ ایران را دربرمی‌گیرد.

مهندس بازرگان به مثابه نمادی از تاریخ معاصر ایران

در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان موضوعات تاریخی را دو دسته دانست: ۱- حوادث و رویدادها، ۲- شخصیت‌های اثرگذار و حادثه‌آفرین. هر یک از این دو موضوع، همراه خود مفاهیم و مقولات نظری را پدید می‌آورند که گاه در بستر تاریخ و تحولات تاریخی مورد بحث و تحقیق و تحلیل قرار می‌گیرند و می‌توان از آنها با عنوان "تاریخ اندیشه" یا "اندیشه‌های تاریخی" یاد کرد. این موضوع سوم، در واقع از دو موضوع اول و دوم جدا نیست و لذا یا در ذیل رویدادهای فکری و فرهنگی و علمی و نظری به صورت مجرد

پژوهش می‌شوند و یا در ذیل عناوین شخصیت‌های متفکر و صاحب‌نظر و مبتکر در هر حوزه معرفتی مورد تحقیق واقع می‌گردند. به هر حال شخصیتها، حادثه‌ها و اندیشه‌ها سه مقوله مهم بررسیهای تاریخی‌اند که در هر پژوهش و تحلیل تاریخی به صورت اجتناب ناپذیری کم و بیش حضور دارند. از این رو هر کدام از این سه مقوله را برای موضوع تحقیق برگزینیم، ناچار به دوتای دیگر نیز خواهیم پرداخت.

بی‌گمان مهندس بازرگان نمادی از تاریخ معاصر ایران است. چرا که او ۸۷ سال زیست و این دوران نیز از حساسترین دوران اخیر تاریخ کشور ما بوده است. یعنی دوران مشروطیت تا انقلاب بزرگ اسلامی ایران و به ویژه پانزده سال مهم دوران پس از انقلاب. درست است که تاریخ معاصر ایران از اوایل عصر قاجار است، اما مهم‌ترین حوادث ایران در سده چهاردهم هجری قمری روی داده است. مشروطیت در ۱۳۴۲ ق / ۱۲۸۵ ش به ثمر رسید. در این دوران با جنبش مشروطه‌خواهی و پیروزی نسبی آن، ایران وارد مرحله نوینی در تاریخ خود شد. پس از آن پیامدهای مشروطیت به صورتهای گوناگون و حتی در اشکال متناقض در بستر تحولات فکری، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آشکار می‌گردد. فروپاشی نظم کهن و عدم جانشینی نظمی نوین، به قدرت رسیدن (یا رساندن) رضاخان سردار سپه و تأسیس سلسله پهلوی، استبداد سیاه بیست ساله، وقوع جنگ دوم جهانی و سقوط دیکتاتوری، پیدایش فضای باز سیاسی پس از خروج رضاشاه از ایران در سال ۱۳۲۰ و استمرار آن در طول بیش از یک دهه، پیدایش نهضت ملی و تشکیل دولت ملی دکتر محمد مصدق (۱۲۶۱ تا ۱۳۴۵ ش)، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر ضد دولت ملی، ایجاد فضای نیمه باز سیاسی در اواخر دهه سی و اوایل دهه چهل، پانزده خرداد ۱۳۴۲ و خفقان کامل و استمرار آن در طول پانزده سال، ظهور جنبشهای مسلحانه در این دوران پانزده ساله و سرانجام وقوع انقلاب اسلامی در سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ و پیروزی آن در ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ و تشکیل جمهوری اسلامی و به قدرت رسیدن روحانیان و حذف تدریجی نیروهای سیاسی و بعد جنگ هشت ساله، سرفصلهای مهم تاریخ ایران در این حدود نود سال اخیر است.

مهندس بازرگان درست در سال پیکار مجاهدان مشروطه با محمد علیشاه (سال ۱۲۸۶ ش) در تهران زاده شده است. با توجه به موقعیت پدر و خانواده، از همان آغاز کودکی در متن تحولات قرار می‌گیرد و با رویدادهای مهم فکری، سیاسی، اجتماعی و

حتی اقتصادی کشور آشنا می‌شود. شاهد آنگاه حلق قدرت از سلسله فاجار و انقال آری به سلسله پهلوی است. همزمان با آغاز اصلاحات نوع پهلوی اول و دگرگونی‌های داخلی، به خارج سفر می‌کند و هفت سال را در فرانسه می‌گذراند و با تجربیاتی نو و تخصصی عالی به وطن باز می‌گردد. در اواخر عصر پهلوی، فعالیت اجتماعی، علمی، فکری و دینی خود با آغاز می‌کند. در تحولات فکری و اجتماعی دوران فضای باز سیاسی دهه بیست حضور فعال و پرتکاپو دارد و نقش خود را به عنوان یک استاد برجسته دانشگاه (به ویژه مدنی نین در مقام ریاست دانشکده فنی و معاونت وزارت فرهنگ)، و بانگ سخنور و نویسنده توانای علمی و مذهبی ایفا می‌کند. پس از کودتای ۲۸ مرداد وارد گود سیاست می‌شود و به مثابه یک نویسنده و متفکر دینی و نیز به عنوان یک سیاستمدار مبارز ملی ایفای نقش می‌نماید. در دوران فضای نیمه باز سیاسی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ در برترین جایگاه سیاسی و فکری قرار می‌گیرد و با مشارکت جدی در جبهه ملی دهه سیس با تشکیل نهضت آزادی ایران، سهم مهمی در مبارزات برای استیفای حقوق ملت محروم ایران بر عهده می‌گیرد. پس از آن با دستگیری بازرگان و دیگر رهبران نهضت آزادی در زندان شان ۱۳۴۰ اختناق پهلوی دوم آغاز می‌شود و با سرکوب حادثه ۱۵ خرداد در سال بعد، کامل می‌گردد. بازرگان به ده سال زندان محکوم می‌شود ولی در سال ۱۳۴۴ از زندان آزاد شده و به فعالیت عمدتاً فکری خود ادامه می‌دهد. در عین حال در این دوران رکن زمین مبارزه ملی - مذهبی ایران به شمار می‌آید. با آغاز نسله‌های فترت در رژیم شاه، بازرگان با فعالیت در سطح رهبری "کمیته ایرانی دفاع از حقوق بشر" (در بهار سال ۱۳۵۶)، بار دیگر و در مبارزات مستقیم و علنی با رژیم می‌شود و استمرار در این مبارزه، بازرگان را در سطح جبهه رهبر برجسته و مهم انقلاب می‌نشانند و سرانجام همین موقعیت ویژه و استحصاری، او را معتمد رهبر روحانی و بلامنازع انقلاب و ملت ایران قرار می‌دهد. و حکم نخست وزیر نخستین دولت انقلاب و جمهوری اسلامی را از دست رهبر انقلاب، امام خمینی (۱۲۸۱ تا ۱۳۶۸ ش) دریافت می‌کند. ۹ ماه در بحرانی‌ترین دوره تاریخ معاصر، دولت موقت جمهوری اسلامی را اداره می‌کند. پس از آن با آراء سنگین مردم تهران نماینده مجلس می‌شود و در سطح محدودتری به فعالیت سیاسی خود ادامه می‌دهد که تا سال ۱۳۷۳ ادامه پیدا می‌کند. در این دوران نیز حتی لحظه‌ای از گفتن و نوشتن و تکاپوی اجتماعی و سیاسی و مردمی بازمی‌ایستد.

چنان که ملاحظه می‌شود، در طول حدود شصت سال، بازرگان در تمامی عرصه‌های فکری و علمی و اجتماعی و سیاسی، کم و بیش حضوری فعال و چشمگیر داشت و در هر کجا که برای خود وظیفه و تعهدی احساس می‌کرد، بی‌چشمداشت مزد و منت و بی‌اعتنا به اقبال و یا ادبار دیگران (به ویژه ارباب قدرت) حاضر بود، و در بالاترین حد ظرفیت و توان به تعهدات خود عمل می‌کرد. در دانشگاه، در مساجد و مراکز علمی و دینی، در عرصه مطبوعات و قلم، در عرصه سیاست و مبارزه و انقلاب و در خدمتگزاری به مردم عنصری برجسته و شاخص و پیشگام بود. از خطر کردن پروا نداشت. رد پای فکری و سیاسی او را در اکثر تحولات دینی - اجتماعی - سیاسی دوران پرتلاطم اخیر می‌توان دید. از این نظر مهندس بازرگان شخصیتی کم‌نظیر است. یعنی کمتر متفکری را می‌بینید که در عرصه سیاست و اجتماع و مبارزه و انقلاب، این همه توفیق و اثر داشته باشد، و یا به عکس، کمتر سیاستمداری را ملاحظه می‌کنید که این همه آثار فکری و علمی به جای نهاده باشد و دو نسل معاصر را تحت تأثیر جاذبه‌های فکری و سیاسی و به ویژه اخلاقی و انسانی خود قرار داده باشد.

با توجه به واقعیات یاد شده است که می‌گوییم مهندس بازرگان نمادی از تاریخ معاصر ایران است. چر که شخصیت جامع و زندگی طولانی پر بار او در عرصه‌های مختلف است که او را مظهر نمادین تاریخ معاصر ایران ساخته است. گفتیم که به یک معنا حادثه، شخصیت و اندیشه سه عنصر تاریخ‌اند و بازرگان در هر سه ضلع این منشور جایگاه و منزلتی رفیع و بلند و مؤثر دارد. به دلیل حضور طولانی در عرصه‌های مختلف علم و فکر و سیاست، حادثه در زندگی او کم نیست، و در واقع، وی در تمامی سرفصلهای مهم تاریخ شصت سال اخیر ایران حضوری پررنگ و در سطوح عالی داشته است. به دلیل اندیشمندی و تفکر و نظریه‌پردازی، یکی از چند متفکر برجسته دینی است که بر نسل جوان و تحصیل کرده و دانشگاهی اثر فراوان نهاد و آنان را به سوی دیانت اجتماعی و بدون خرافه و مبارزات سیاسی و انقلابی به قصد حصول آزادی و تأمین استقلال، هدایت کرده و در نهایت اثری ماندگار بر جامعه ایران بر جای نهاده است.

آنچه از بازرگان و نقش او گفتیم، البته گزاره و از سر غلو نیست. محتوای این تحقیق و مطالب این کتاب، مدعای ما را به خوبی اثبات و مدلل خواهد کرد. در این تحقیق، زندگی پرحادثه و پرماجرایی فکری و سیاسی و اجتماعی بازرگان مورد مطالعه قرار گرفته و سپس

در نه بخش به نگارش درآمده است. ضابطه ما در این طبقه بندی، سرفصلهای مهم در زندگی او بوده است. سرفصلهایی که بازرگان را به لحاظ فکری و سیاسی وارد دورانی تازه و نقش و رسالت و اثرگذاری نوینی می کرده است. در این بخشها، ابتدا حوادث مهم زندگی و سپس بررسی اوضاع عمومی هر دوره و سرانجام نقش فکری و فرهنگی و نیز نقش سیاسی و اجتماعی وی انعکاس یافته است. هدف اساسی و اصلی این تحقیق و تألیف، یکی معرفی بی طرفانه و مبتنی بر روشهای علمی و تحقیقی یکی از برجسته ترین و ماندگارترین و اثرگذارترین شخصیتهای دینی و سیاسی ایران معاصر (به ویژه برای نسل جوان) است، و دیگر در اختیار نهادن منبعی معرفتی برای آگاهی و بیداری و خودآگاهی تاریخی ایرانیان و به طور خاص جوانان (و به طور اخص نسل پس از انقلاب) است. نسل امروز باید بداند که پیشینه تاریخی و ملی او چیست، چه تحولاتی در گذشته نه چندان دور در این مرز و بوم روی داده است، چه کسانی در این دگرگونیهای مثبت یا منفی نقش داشته اند، سهم هر شخصیت و یا گروه و جمعیت دینی یا سیاسی و انقلابی در این تحولات چه اندازه بوده و بالاخره این نسل باید بتواند از "گذشته چراغ راه آینده" را بسازد. اگر جز این باشد، تاریخ و شرح بزرگان اندیشه و سیاست و اجتماع، ارزشی نخواهد داشت. اما در صورتی آدمی می تواند از تاریخ به عنوان منبع معرفت و عبرت بهره گیرد که از آن شناخت درست و واقع بینانه و همه جانبه و به دور از اغراض و تحریفهای آمرانه یا جاهلانه داشته باشد.

توضیحات لازم در مورد این کتاب

۱- پژوهشگران می دانند که منابع یک تحقیق (کمی یا کیفی) چه قدر مهم است و تا چه اندازه می تواند در جهت گیریها و استنتاجهای نویسنده مؤثر باشد. نیز هم اینان می دانند که تهیه منابع برای حوادث و یا شخصیتهای تاریخ معاصر چه اندازه مشکل است. چراکه هنوز تاریخی مدون و کامل و جامع (اگر بتوان داشت) برای تاریخ معاصر در دست نداریم. آنچه در اختیار است عبارت است از برخی آثار تاریخی یا شبه تاریخی، برخی اسناد و مدارک، شماری خاطرات و آثار علمی، فکری و اجتماعی (مکتوب و غیر مکتوب). می دانیم و می دانید که بسیاری از آثار به اصطلاح تاریخی یا خاطرات و اسناد و مدارک، با چه انگیزه هایی پدید آمده و نویسندگان و پدیدآورندگان آنها چه اندازه از انصاف و وجدان علمی بهره داشته اند. البته از آنجا که برخی نویسندگان مقالات و خاطرات تاریخی، خود

غالباً در متن یا در حاشیه تحولات و یاره‌ای حوادث حضور داشته و کم و بیش دارای انگیزه‌های شخصی در دیدگاهها و تحلیلها بوده و هستند، طبیعی است که آثار آنان نیز گاه غرض‌آلود باشد و با در بهترین حالت، شخصی و یک جانبه و حاوی نیمی از واقعیات و رویدادها باشد. از طرف دیگر، حوادث و شخصیت‌های معاصر (به ویژه مربوط به نیم قرن اخیر)، دوستان و دشمنانی دارند که غالباً حاضرند و ناظر، و لذا طبیعی می‌نماید که دوستان مدح بگویند و مرادشان را (ولو با تحریف) بالا بکشند و دیگران را یا به کلی نادیده بگیرند و تحقیر و تحریف کنند و دشمنان هم دشمنی کنند و نعل وارونه بزنند، و گاه چنان حق و باطل را به هم بیامیزند که حقیقت امر را بر همگان (حتی آگاهان و بسی‌غرضان) مشتبه سازند. وانگهی اسناد بسیاری از حوادث و وقایع، هنوز مکتوم و منتشر نشده مانده‌اند و بدین ترتیب بسیاری از اسرار همچنان در پرده قرار دارند.

در چنین شرایطی تحقیق تاریخی بی‌طرفانه و کامل در مورد حوادث و شخصیت‌های مهم و اثرگذار معاصر، کاری است بس مشکل و شاید هم محال. و البته پژوهش و تحلیل جامع در زندگی شخصیتی برحاده و پرمناقشه چون مهندس بازرگان، کاری است مشکلتر و فرساینده‌تر چرا که وی از یک طرف یک اندیشمند بزرگ است که دارای افکار و آرای مختلفی در طول شصت سال می‌باشد و از طرف دیگر او یک سیاستمدار و مبارز است که در صحنه‌های مختلف حضوری فعال و مؤثر داشته است. هم آرای دینی و اجتماعی‌اش مدافعان و منتقدان بسیار داشته و دارد و هم زندگی سیاسی و مشی او در سیاست و اداره کشور موافقان و مخالفانی فراوان دارد، که هر کدام نیز بر مدعیات خود اصرار می‌ورزند. هر چند هنوز بسیاری از اسناد این دوران و از جمله اسناد مربوط به بازرگان منتشر نشده و حتی خارج از دست پژوهشگران است، و این، البته کار تحقیق را مشکلتر می‌کند.

با این همه نمی‌توانستیم در انتظار تدوین تاریخ معاصر بنشینیم و یا منتظر انتشار اسناد کامل تاریخ زندگی بازرگان باشیم. ما کوشیده‌ایم تا با استناد بی‌طرفانه و همه جانبه به منابع موجود، زندگی بازرگان را در قالب یک پژوهش تاریخی تدوین و بازسازی کنیم. منابع ما نیز در چهار طبقه جای دارند:

اول - نوشته‌ها و گفته‌های خود مهندس بازرگان، دوم - اسناد به جای مانده از او و یا در ارتباط با او (از جمله برگه‌هایی در پرونده بازرگان، موجود در سازمان اسناد ملی ایران)،

سوم - خاطرات و گفته‌های برخی دوستان و یاران و خانواده، و چهارم - اظهار نظرهای مخالفان و موافقان او.

با این مقدمات، صادقانه می‌گوییم که این تحقیق قطعاً کامل نیست و حتی ممکن است به دلیل بی‌اطلاعی نویسنده یا ضعف منابع و یا وجود لغزشهای راه یافته در منابع مورد استفاده، از اشتباهات مصون نمانده باشد.

۲- با توجه به اهمیت مهندس بازرگان در تاریخ معاصر ایران، این تحقیق متن کامل و جامعی برای بیان تمامی زوایای شخصیت و زندگی و آثار و اندیشه‌های وی نیست، و لذا اگر بتواند پایه و مقدمه‌ای مفید برای تحقیقات بعدی باشد، نویسنده خشنود خواهد بود و کار خود را موفق ارزیابی می‌کند.

۳- هر چند بی‌طرفی محض در تحقیقات تاریخی به ویژه در ارتباط با شخصیت‌های فکری، دینی و سیاسی معاصر، شاید محال باشد، چرا که به هر حال گرایشها و پیوندهای فکری و عاطفی محقق در تحلیلها و داوریهای وی اثر می‌گذارد، اما تا آنجا که آگاهانه و ممکن بوده است، تلاش وافر کرده‌ام که هم در استفاده از منابع بی‌طرف عمل کرده باشم و هم در روایت حادثه‌ها صادق و بی‌نظر باشم و هم تحلیلها هم جنبه و مستند به اسناد و داده‌های روایی و تاریخی باشد. کوشش من به تمامه این بوده است که در نقل رویدادها روایتگر صادق و منصفی باشم و در تحلیلها و جمع‌بندیها در هر مورد مستند سخن بگویم، و مطلقاً از افراط و تفریط و حب و بغض تهی باشم. حتی سعی کرده‌ام که در این کتاب به عنوان مؤلف کمترین حضور را داشته باشم. به همین دلیل است که لحن کلام تا حدودی خشک و عاری از کلمات و تعبیرات عاطفی و احساسی است. نه مدح و ثنایی گفته‌ام، نه اهانتی روا داشته‌ام و نه نسبت به کسی یا جریانی بی‌حرمتی کرده‌ام. فکر می‌کنم که تا حدود زیادی توانسته‌ام حوادث را صادقانه روایت کنم و سیمای بازرگان را جامع و بی‌طرفانه، چنان که بوده است، معرفی نمایم. قضاوت با خوانندگان است. اگر بیان واقعیتها، تجلیل و مدح نیکویی و نیکی بازرگان است، امری است طبیعی و قطعاً به معنای خروج نویسنده از دایره عدل و انصاف و بی‌طرفی نیست.

۴- بیان و تفسیر و تحلیل زندگی بازرگان می‌توانست کوتاهتر از این باشد (و شاید هم از جهاتی مطلوبتر بود)، اما ترجیح دادم زندگی، شخصیت، آثار و افکار وی را در بستر تحولات مهم اجتماعی، سیاسی و دینی و فرهنگی ایران معاصر بررسی کنم تا جایگاه و

نقش واقعی آن بزرگوار روشنتر و ملموستر و قابل فهم تر باشد. چرا که شخصیت‌هایی که در عرصه‌های مختلف اجتماعی حضوری مستمر، طولانی و اثرگذار دارند، جدای از تحولات، چندان قابل تحلیل و توضیح نیستند. در عین حال کوشیده‌ام که اولاً حوادث و رویدادهای مهم تاریخی به قدر ضرورت بازگو شوند و ثانیاً حوادثی که ارتباط مستقیم و غیرمستقیم با زندگی و نقش بازرگان داشته‌اند، مورد اشاره یا بحث و گفت‌وگو قرار بگیرند. از این رو محوریت قهرمان کتاب و موضوع تحقیق کاملاً حفظ شده و حوادث دیگر (هر چند مهم و در جای خود محور)، در حد ضرورت و نیاز، حول این محور بیان و تحلیل شده است.

در واقع به بیان دیگر زندگی طولانی مهندس بازرگان به مثابه یک فیلم مستند و زنده طراحی و تحلیل شده است، نه یک عکس یا اسلاید. منتها در حول قهرمان فیلم، به حوادث، شخصیتها و یا احزاب و گروههای فکری، فرهنگی و سیاسی بسیاری اشارت رفته است که هر یک به مقتضای حال و به تناسب بیان گوشه‌ای از زندگی پرفراز و نشیب بازرگان مورد استفاده واقع شده‌اند. از این رو گذار سریع از حوادث مهم (مانند انقلاب) به معنای بی‌اهمیت یا کم‌اهمیت دانستن آنها نبوده و نیست.

به بیان دیگر بیان کمی حوادث و تحولات، به میزان دوری یا نزدیکی آنها به زندگی شخصی یا سیاسی، اجتماعی بازرگان صورت گرفته است. فی‌المثل از ماجرای خلع‌ید، که بخشی از تاریخ نهضت ملی است، بیشتر سخن رفته است تا خود تاریخ نهضت ملی و یا موضوعات مربوط به نهضت مقاومت ملی، جبهه ملی دوم و به ویژه نهضت آزادی ایران، به دلیل این که ارتباط بیشتری با زندگی بازرگان داشته‌اند، با توضیحات بیشتری انعکاس یافته‌اند. نیز انقلاب و حوادث مربوط به آن، حجم زیادی از این تحقیق را به خود اختصاص داده است.

با این همه از آنجا که در این کتاب به حوادث مهم و تحولات فکری، دینی، سیاسی و اجتماعی معاصر ایران اشارت رفته است، می‌توان گفت که خوانندگان با مطالعه این کتاب (حدود هزار صفحه‌ای) با خلاصه‌ای از تاریخ صد سال اخیر ایران نیز آشنا می‌شوند و از دهها شخصیت، حزب، سازمان، نشریه، مراکز فرهنگی و رویدادهای مهم فکری و اجتماعی آگاه می‌گردند. به ویژه تمامی این حوادث و تحولات را در یک منظومه فکری - تاریخی و تحلیلی مطالعه می‌کنند و بازمی‌یابند. شاید در این منظومه، تا حدودی جایگاه و

وزن واقعی افراد و جریانهای اجتماعی، سیاسی و دینی در تاریخ معاصر ایران بهتر نمایان شود. بدین ترتیب می‌توان این کتاب را یک کتاب تاریخی مستقل هم تلقی کرد.

۵- از ویژگیهای این تحقیق، این است که تا آنجا که ممکن بوده است، حوادث تاریخی را از زبان و بیان مهندس بازرگان بازگو کرده‌ام، حتی رویدادها و مسائلی را که ارتباطی با بازرگان نداشته‌اند. مثلاً اوضاع عمومی و حوادث قابل توجه اواخر عصر قاجار و دوران رضاشاه و ماجرای شهریور ۲۰ و تحولات دهه بیست تا شصت (از جمله نهضت ملی، خلع‌ید، نهضت مقاومت، جبهه ملی دوم، نهضت آزادی، دادگاه زندان، جنبشهای مسلحانه، نهضت روحانیان، جریانهای فکری و دینی، رویدادهای دوران انقلاب، مسائل دولت موقت، ماجراهای پس از انقلاب و ...)، عمدتاً از زبان بازرگان روایت شده‌اند. دلیل این امر آن است که خواستم در کنار روایت تاریخی زندگی بازرگان، تاریخ را هم از زبان و قلم و دیدگاه بازرگان روایت کنم. از این رو خوانندگان، بخشی از تاریخ معاصر را از منظر بازرگان نیز مطالعه می‌کنند. و این، خود فایده‌تی دیگر است که می‌تواند برای خوانندگان جالب باشد. به ویژه که همگان (حتی مخالفان منصف و آگاه با شخصیت مهندس بازرگان)، او را آدمی صادق و راست گفتار می‌دانند و جملگی بر این عقیده‌اند که او هرگز نه دروغ می‌گفت و نه از دایره انصاف و اعتدال خارج می‌شد.

در عین حال این سخن بدان معنا نیست که روایات بازرگان از حوادث و رویدادها و یا تحلیل‌های او، لزوماً درست و جامع و کامل بوده است. طبیعی است که هر روایتگری بخشی از واقعیتها و رویدادها را دیده یا شنیده باشد و همانها را نیز روایت کرده باشد. نیز امکان دارد که باگذشت زمان برخی از حوادث و مسائل از یاد رفته یا با امور دیگر آمیخته شده باشد. به همین دلیل کوشش کرده‌ام که اولاً در حد اطلاع، روایات دیگر را هم برای تکمیل اطلاعات بیاورم و ثانیاً اقوال معارض را نیز ذکر کنم و ثالثاً در مواردی که اشتباهات تاریخی محرز بود، تذکر و اصلاحیه داده شد.

به هر حال هیچ روایت تاریخی نمی‌تواند کامل و بی‌نقص باشد. اما امیدوارم خاطرات و روایات تاریخی بازرگان، هم به روشن شدن برخی از زوایای تاریخ معاصر و بعضی از حوادث انقلاب و ماجراهای مربوط به آن یاری رساند و هم پرتویی بر زندگی و افکار خود او بینفکند که این دو، مطلوب ما در این تحقیق بوده است.

۶- بخش قابل توجهی از مطالب و رویدادها، برای نخستین بار در این کتاب آمده

است. این مطالب، عمدتاً از خاطرات دوستان و نزدیکان مهندس بازرگان برگرفته شده است. توضیحات شفاهی این دوستان، که خود کم و بیش در متن حوادث مرتبط با زندگی بازرگان بوده‌اند، بسیار مغتنم بوده و قطعاً بر اهمیت و ارجح این تحقیق افزوده است. البته از نوشته‌ها و نامه‌های منتشر نشده مهندس نیز در این نوشتار استفاده شده است. در ارتباط با این مطالب منتشر نشده، این کتاب می‌تواند مأخذ و منبع قابل اعتمادی برای پژوهشگران باشد.

۷- این تحقیق با یاری و همکاری بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان و برخی دوستان ارجمند دیگر سامان یافته است، و اگر این یاریها نبود، قطعاً کاستی بیشتری در این کتاب پدید می‌آمد. دوستانی با مصاحبه و بیان خاطرات و دانسته‌های خود به یاری آمدند، یارانی با مطالعه و تذکر کاستیها و ارایه یادداشتهای تکمیلی به کاملتر کردن مطالب کمک کردند و کسانی نیز با در اختیار قرار دادن برخی اسناد و منابع یاریمان کردند. از تمامی این یاران (به ویژه آقایان مهندس عبدالعلی بازرگان، دکتر ابراهیم یزدی، دکتر کاظم یزدی، محمد ترکمان، مهندس عزت‌الله سبحانی، مهندس محمد توسلی و حسین شاه‌حسینی که بیشترین کمک را کردند)، سپاسگزاری می‌کنم. در عین حال مسئولیت تمامی مطالب برعهده نویسنده است و یاری دوستان به معنای آن نیست که تمامی مطالب کتاب مورد تأیید آنان و یا بنیاد فرهنگی بازرگان است.

۸- این طرح تحقیقاتی با عنوان "سیری در زندگی، آثار و افکار مهندس بازرگان"، تدوین یافته و به نگارش درآمده است. جلد اول، زندگینامه آن زنده یاد است که به دلیل طولانی بودن در دو قسمت به چاپ می‌رسد. زندگینامه در نه بخش نگارش یافته است که هشت بخش آن تاریخ زندگی است و بخش نهم آن سیمای بازرگان است که به توصیف شخصیت، منش، خصایل و خصوصیات شخصیتی و اخلاقی او پرداخته شده است. در قسمت اول جلد نخست، پنج بخش از زندگی آمده است که از تولد تا پایان سال ۱۳۵۶ را شامل می‌شود. در قسمت دوم، زندگی وی از تجدید فعالیت پرشور سیاسی در آغاز سال ۱۳۵۶ تا روز درگذشت در آخر دیماه ۱۳۷۳ را در بر می‌گیرد.

در مجلدات بعدی، که احتمالاً دو جلد خواهد بود، یکسره به بیان افکار و تحلیل آثار خواهیم پرداخت که به هنگام چاپ و عرضه آن قسمت، درباره آن سخن خواهیم گفت.

۹- در ارتباط با نامگذاری زندگینامه، باید یادآوری کنم با توجه به وجه غالب

شخصیت، آثار و افکار بازرگان، که تلاش و کوشش مداوم و پی‌گیر برای آزادی بوده است، عنوان «در تکاپوی آزادی» انتخاب شده است. وگر نه مهندس بازرگان در طول زندگی پرثمرش، در عرصه‌های مختلف تلاش کرده و در هر زمینه نیز نقش آفرین بوده است: در عرصه اندیشه دینی، در زمینه اصلاحات اجتماعی، در حیطه صنعت و علوم خاص تخصصی خود، در سیاست و مبارزه ملی ضد استبدادی و درحوزه صدارت و اجرا و مدیریت کشور. انتخاب عنوانی جامع که تمامی ابعاد فکر و شخصیت و تلاشهای متنوع مهندس بازرگان را شامل شود، هر چند مطلوب بود، اما ممکن نشد، و لذا برجسته‌ترین نقش اجتماعی او را، که همان مبارزه برای آزادی بوده است، زینت بخش جلد کتاب کردیم. در عین حال آزادی‌خواهی را در نظر و عمل مراد کرده‌ایم که در این صورت احیای دینی و نواندیشی‌های اسلامی و اصلاحگریهای اجتماعی و خط مشی او را در سیاست و صدارت دربرمی‌گیرد. به اعتراف دوست و دشمن، بازرگان انسانی دیندار، صادق، آزاده و آزادی‌خواهی بود که در طول عمر فکری و سیاسی‌اش، با شجاعت و استواری قابل تحسین، آزادگی و آزادی‌خواهی را در نظر و عمل پی‌گرفت و هر چه گفت و کرد، صبغه و جهت‌گیری آزادگی و آزادی‌خواهی داشت. آگاهی‌بخشی او نیز به جهت آزادگی و آزادی فردی و اجتماعی بود. ستیز بی‌امان او با استبداد و استعمار نیز برای آزادی ملت و تأمین استقلال ملت و دولت از بند اسارت‌های فرعون‌ی و شرک‌آلود داخلی و خارجی بود. بنابراین «در تکاپوی آزادی»، نامی مناسب برای زندگینامه اوست.

حسن یوسفی اشکوری

شهریور ۱۳۷۶ - تهران

بخش اول

تولّد، خانواده و تحصیل در ایران (۱۲۸۶ تا ۱۳۰۷ ش)

خود من زائیده سال صدور مشروطیت می‌باشم. دو نفر از آقایان [دکتر یدالله سبحانی و آیه‌الله سید محمود طالقانی] یکی دو سال جلوتر و عقب‌تر. ما در دوران آزادیخواهی و مشروطیت طلبی یا مبارزه با استبداد به دنیا آمده‌ایم، در این فکر زندگی می‌کنیم و آخر سر امیدواریم در حالی که آزادی و قانون اساسی واقعاً در مملکت حکمفرما باشد بمیریم.

مدافعات، صفحات ۲ و ۳

فصل اول تولّد و خانواده*

تولّد

طبق شناسنامه، مهدی بازرگان در سال ۱۲۸۶ شمسی (۱۳۲۶ قمری / ۱۹۰۷ میلادی) در تهران متولد شد و چنان که خود گفته است از روز و ماه تولد وی اطلاعی در دست نیست.^۱ این سال، سال اوج کشمکش مشروطه‌خواهان و محمدعلی‌شاه بود. هر چند خود او تولدش را سال صدور مشروطیت ذکر کرده است، اما روشن است که درست نیست، چرا که می‌دانیم سال صدور مشروطیت سال ۱۲۸۵ شمسی است. وی پنجمین پسر و هشتمین فرزند خانواده بود.

خانواده

بازرگان در یک خانواده مذهبی اصیل و نیمه مرفه آذربایجانی زاده شد. پدرش حاج عباسقلی آقابتیریزی (۱۲۴۷ تا ۱۳۳۳ ش) فرزند حاج کاظم بود که به «آقابتیریزی»، «تجارتی» و «اسلامبولچی» نیز شهرت داشت. حاج عباسقلی آقا در تبریز زاده شده بود

* تذکر این نکته لازم است که در این فصل، به جز موارد یاد شده، عموماً از کتاب خاطرات مهندس بازرگان (غلامرضا نجاتی)، و مدافعات و خاطرات بازرگان که در کتاب آقای دکتر سعید برزین آمده، استفاده شده است.

۱. خاطرات بازرگان- شصت سال خدمت و مقاومت، گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی. (تهران. مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۵)، ص ۹.

ولی در ۱۸ سالگی به تهران آمد و در این شهر ماندگار و ساکن شد.

پدرم بنا بر معمول آن زمان که مراکز تحصیلی عمومی جز مکتب خانه وجود نداشت، آن هم چند سالی که خواندن قرآن و گلستان و امثال آن را یاد بگیرند، صاحب خط و سواد بود و به قدر کافی آشنایی با زبان فارسی و عربی داشت و در مکاتبه مسلط بود...

ابوی مرحوم ابتدا در زادگاهش تبریز به اشتغال پدرش یعنی تجارت پرداخت و چون برای فعالیت کسبی به تهران، که جمعیت بیشتری داشت و مرکز ثقل اقتصادی و سیاسی کشور بود، آمد، مادر و برادران و خواهران خود را نیز به همراه آورد. با حصول استطاعت در سنین جوانی به حج مشرف شد و پس از مراجعت از این سفر، که تقریباً یک سال طول می کشید، با دختری از خانواده روحانی، که با فاصله سه پشت با هم عموزاده بودند، ازدواج کرد. نام مادرم صدیقه و دختر ارشد حاج رئیس الذاکرین بود.^۱

حاج عباسقلی در تهران به فعالیتهای گوناگون اقتصادی پرداخت و در این امور پیشرفت کرد و از بازاریان و تاجران و فعالان اقتصادی بنام در سطح کشور گردید. به ویژه وی از تاجران سرشناس بازار تهران به شمار می آمد و به همین دلیل به «بازرگان» شهرت پیدا کرد و این نام فامیل در خانواده او رسمیت پیدا کرد و ماند. وی به روایت مهندس بازرگان، افزون بر کار تجارت، به خرید و فروش املاک در شمال تهران و ورامین و شهریار، پرداخت و ۶۰ سهم از سهام تلفن ایران را نیز خرید و مدتی نیز شرکت تلفن را در برخی از استانهای ایران (از جمله مازندران و همدان) اجاره کرد. بدین ترتیب او از بنیان شرکت توسعه مخابرات ایران به شمار می آید. برخی از شرکتهای تولیدی و صنعتی را نیز خود تأسیس و دایر کرد که می توان به کارخانه صابون سازی در حومه غربی تهران اشاره نمود.

همچنین مدتی اداره قصابخانه تهران را عهده دار شد و به توزیع درست و منظم گوشت پایتخت اهتمام ورزید. حاج عباسقلی آقا با حاج امین الضرب (فرزند حاج محمد حسین امین الضرب از رجال سیاسی و از بنیان اقتصاد نوین ایران و میزبان قدرتمند سید

جمال‌الدین اسدآبادی - ۱۲۵۴ تا ۱۳۱۴ ه.ق - در تهران) دوست بود و با هم همکاری‌هایی داشتند. مدتی نیز ریاست «هیئت تجارت» و «اتاق تجارت» تهران را بر عهده داشت که البته بعدها رضا شاه هر دو را برچید. به طور کلی می‌توان فعالیت اقتصادی حاج عباسقلی را به روایت فرزندش در این امور خلاصه کرد: تجارت، کارخانه‌داری، خرید و فروش املاک، مخصوصاً آجاره‌داری، امانت‌فروشی، سهامدار تلفن و عضو هیئت مدیره شرکت توسعه مخابرات و غیره. اما حاج عباسقلی آقا یک تاجر عادی نبود که فقط به تجارت و دادوستد و در نتیجه درآمد و شغل بیندیشد، بلکه اهل سیاست و صاحب‌نظر در اقتصاد سیاسی نیز بود و به مصالح مملکتی و روند امور اقتصادی و سیاسی کشور هم می‌اندیشید و با همکاری همفکران و دوستانش در بازار و صنعت، تلاش می‌کرد تا اقتصاد کشور در دوران پس از مشروطیت در مسیر درست و به نفع تولید و توسعه اقتصادی جریان پیدا کند. بازرگان روایت می‌کند:

در جلساتی که در منزل پدرم در سالهای قبل از سلطنت رضاشاه از تجار معتبر و اعضای اتحادیه تجار تشکیل می‌شد و من مأمور چای دادن به میهمانها و زیر سیگاری گذاشتن بودم، به مذاکراتشان گوش می‌دادم. آنچه به خاطر دارم بحثهای داغ و نامه‌های هشدار بود که برای مقامات دولتی می‌نوشتند و از آنها می‌خواستند جلو فزونی واردات را بر صادرات بگیرند. همچنین نگذارند سکه‌های نقره و پول مملکت را که چهار تا دو زاری و یک قرانی حلقه دار و سوراخ‌دار را زندهای دهاتی گوشواره می‌کنند، از مملکت خارج شود؛ پشتوانه پول رایج مملکت را که نقره است و سال به سال ارزش بین‌المللی آن بر اثر کشف و بهره‌برداری معادن جدید پایین می‌آید تبدیل به طلا بنمایند.^۱

حاج عباسقلی مردی بود خودساخته و پر تلاش و در کار و زندگی کم و بیش و در مجموع موفق و لذا در نیمه دوم زندگی از تلاشگران اقتصادی بنام و از تاجران و بازاریان معتمد و پرآوازه در تهران و در سطح کشور به حساب می‌آمد و در این طایفه از نفوذ کلام وافر برخوردار بود.

اما فعالیت او در تجارت و امور اقتصادی خلاصه نمی‌شد. وی در امور خیریه و تلاش‌های اجتماعی و اقتصادی و امداد رسانی به نفع توده مردم و طبقات تهیدست و نیازمند جامعه نیز پیشگام بود:

پدرم بیش از معمول هم‌صنفان و هم‌قطاران، فعالیت‌های امدادی، دینی و اجتماعی و سیاسی داشت و تا قبل از رضاشاه چنین فعالیت‌هایی مجاز بود.^۱ در سال قحطی ایران، همراه دیگر تجار بازار دارالاطعامی به راه انداخت. در دوران انقلاب [مشروطیت] در زمره مشروطه‌خواهان درآمد و یک بار نیز، از طرف آذربایجانی‌های پایتخت کاندید مجلس شورای ملی شد اما رأی کافی نیاورد.^۲ تماس‌های سیاسی‌اش خوب بود و منجمله با سیدحسن مدرس و احمدشاه ارتباطاتی داشت. مورد مشورت مراجع دینی، منجمله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی^۳، قرار می‌گرفت. در دوران دولت دکتر مصدق از آیدالله بروجردی خواست که از اوراق [قرضه] ملی دولت حمایت کند.^۳

در دوران نهضت ملی از حامیان دولت ملی دکتر محمد مصدق (۱۲۶۱ تا ۱۳۴۵ ش) بود. وی تلاش وافر کرد که نیروهای ملی و مذهبی و به ویژه بازاریان را، که در تاریخ مبارزات ملی و دینی مشروطیت تا انقلاب اسلامی (۱۳۵۷ ش) سهم مهمی داشتند، به ائتلاف و حمایت از دولت و نهضت ملی وادار کند که البته توفیق نیز یافت. به ویژه وی با موقعیت و منزلتی که در نزد بسیاری از مراجع تقلید و مقامات روحانی پرنفوذ داشت، کوشید که آنان را به همکاری با جبهه ملی و تقویت و حمایت از آن دعوت کند. به گفته مهندس بازرگان:

دکتر مصدق با مرحوم پدرم آشنا بود. زیرا در هنگامه ملی کردن نفت، پدرم در موافق کردن مراجع و علمای قم با ملی شدن نفت و همچنین بازاریان نقش به

۱. پیشین، ص ۴۸.

۲. چنان که کتاب «خاطرات و اسناد مستشارالدوله صادق» (مجموعه سوم)، که «راپرتهای پلیس مخفی از شایعات شهری» است و مربوط به سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۳۵ هجری قمری است، حکایت دارد، نامزدی حاج عباسقلی مربوط است به انتخابات مجلس سوم، که در سال ۱۳۳۳ برگزار شد. از این کتاب در گزارش پلیس، سه بار (صفحات ۲۶، ۵۱، ۲۲۰) به مسئله نامزدی حاج عباسقلی آقابریزی اشاره و تصریح شده است.

۳. در متن «حاج عبدالکریم اصفهانی» آمده بود که ظاهراً اشتباه است.

۳. زندگینامه سیاسی مهندس بازرگان، دکتر سعید برزین، (تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴)، صص ۱۳ و ۱۴.

سزایی داشت. یادم هست که مرحوم آیه‌الله [سید صدرالدین] صدر و مرحوم آیه‌الله [سید محمد تقی] خوانساری خیلی استقبال کردند و گفتند با آیه‌الله بروجردی هم صحبت کنند. پدرم در مراجعه به آیه‌الله بروجردی علی‌رغم این که در اول گفته بود قبلاً موافقت آقایان دیگر را بگیرید، اما در نهایت، روی خوش نشان نداد و پدرم دست خالی برگشت.^۱

در انتخابات مجلس هفدهم، که در دولت دکتر مصدق انجام شد و از جهاتی حساس و مهم بود، حاج عباسقلی آقا بسیار فعال بود و کوشش فراوان کرد که مردم به صورت فعال و انبوه در انتخابات شرکت کنند و در نهایت جریان انتخابات به نفع ملیون و دولت ملی تمام شود. برای پیروزی در انتخابات، تأیید و حمایت علمای دینی و مراجع تقلید لازم و مفید بود. از این رو طی نامه‌ای، با امضای عباسقلی آقا و عده‌ای از تجار، نظر و فتوای آیه‌الله سید محمد تقی خوانساری، که از مراجع درجه اول و از حامیان نهضت بود، را خواستند و او نیز طی صدور اطلاعیه‌ای از مردم خواست تا برای حفظ دین و استقلال در انتخابات شرکت و وکلایی را که متدین و علاقه‌مند [به] استقلال مملکت و واقف به مصالح عالیه کشور باشند انتخاب نمایند.^۲

به گفته مهندس بازرگان:

حاج عباسقلی آقا، در جریان وقایع آذربایجان، به نمایندگی از جامعه آذربایجانی‌های تهران به بدرقه نیروهای ارتش که راهی آذربایجان می‌شد رفت.^۳

۱. خاطرات بازرگان، ص ۲۷۷.

۲. هر چند آیه‌الله حاج سید حسین طباطبایی بروجردی (۱۲۵۳ تا ۱۳۴۰ ش)، از مقتدرترین مراجع تقلید شیعه در سده چهاردهم هجری، به طور فعال در حمایت از جنبش ملی ایران و دولت دکتر مصدق برخاست ولی شواهد و فرائض متعدد در دست است که اولاً وی روابط حسنه و حسن اعتماد نسبت به دولت دکتر مصدق داشت و ثانیاً در حدودی که تشخیص می‌داد و درست می‌دانست از جنبش حمایت نیز می‌کرد و دست کم وی هرگز با دولت و ملیونی که با استعمار و استبداد درگیر بودند مخالفت نکرد. این در حالی بود که افراد و جریانهایی بودند که کوشش داشتند او را رویاروی دولت مصدق قرار دهند. اما علمای برجسته دیگری بودند که از جنبش ملی و دولت ملی حمایت جدی و قاطع کردند که اساس و فعالیت‌شان ثبت و ضبط است. (در این مورد بنگرید به: نقدی بر: مصدق و نبرد قدرت - به انضمام اسنادی درباره رابطه علما با دکتر مصدق. اثر محمد ترکان).

۳. نقدی بر مصدق و نبرد قدرت به انضمام اسنادی درباره رابطه علما با دکتر مصدق، محمد ترکان، ص ۵۱.

۳. یادنامه ابوذر زمان، به کوشش بنیاد فرهنگی آیه‌الله طالقانی، (تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۰). ص ۱۹۲.

و این نمایندگی، یکی از نمودهای منزلت اجتماعی و سیاسی حاج عباسقلی آقا در تهران و به ویژه در نزد هموطنان آذری او بود.

حاج عباسقلی آقا، از نظر دینی و مذهبی، مردی بود دیندار و سخت متشرع و پایبند ارزشها و عقاید احکام مذهبی. در نوجوانی به حج رفته بود و از آن زمان «حاجی» خطاب می‌شد. اما دینداری او با تعصب کور و عصبیت مذهبی و فرقه‌ای آمیخته نبود. بلکه از روشنفکری مایه‌ای در خور داشت. وی اهل مطالعه بود و روزنامه می‌خواند و کتابهای خارجی را در خانه‌اش نگه می‌داشت. این گفته مهندس بازرگان به این نکته اشاره دارد:

در خانواده ما پدرم به قدر کافی اهل خط و ربط و آداب‌شناس و مدیر بود.^۱

از این رو اهل بحث و گفت و گو و مجادلات فکری بود و به اهمیت این جدالهای فکری توجه داشت. پدیده‌ای که در آن زمان کمتر در میان اهل دیانت و متشرعان متداول بود. یکی از تلاشهای حاج عباسقلی در حوزه اهتمام او به مسائل دینی و اجتماعی، تشکیل جلسات گفت و گوی دینی به منظور روشنگری مذهبی و تعالی فکری جوانان و در نهایت دفاع از ساحت دیانت در عرصه چالش با افکار نوین بود. مهندس بازرگان در این باره می‌گوید:

سال ۱۳۰۳ بنا به پیشنهاد مرحوم حجة الاسلام آقای حاج سید ابوالحسن طالقانی، پدر آیه‌الله سید محمود طالقانی، و استقبال پدرم یک مجلس منظم تبلیغ دینی و جوابگویی به مخالفین اسلام، به منظور مبارزه با بهائیت و مسیونرهای مذهبی، در منزل ما تشکیل گردید. افراد زیادی از مبلغین و یا معتقدین اهل کتاب و ادیان جدید [بهائیت] رفت و آمد می‌کردند و با حضور مردم به بحث می‌پرداختند، به طوری که من شاهد مسلمان شدن عده‌ای از آنها بودم. این مجمع، مجله‌ای به نام «بلاغ» منتشر می‌کرد که از جمله مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی و مرحوم حاج محتشم السلطنه از همکاران آن بودند. چون با استقبال جوانان روبرو شد، دولت ناراحت گردید، مشکلاتی ایجاد کرد. مرحوم پدرم را رئیس نظمیۀ [به شهربانی] احضار کرد. مرحوم حاج سید ابوالحسن طالقانی نزد شاه رفته، حقیقت و ضرورت قضیه را در میان گذاشتند و رفع مخالفت شد. برای اینکه این انجمن به کار خود ادامه دهد، تفسیر قرآن هم به آن اضافه شد. ولی بعدها وزیر دربار مانع

ادامه عمومی آن مجلس گردید و مجلس به صورت تکیه و موعظه درآمد.^۱

از شواهد و قراین، از جمله همین گزارش، چنین برمی آید که تلاشهای حاج عباسقلی آقا و محفل و مجمع تشکیل شده در منزل او، از یک طرف به صورت یک تشکیلات فکری و تاحدودی سیاسی قابل توجه و مؤثر بوده و حتی نشریه‌ای به عنوان ارگان انجمن انتشار می‌داده است، و از طرف دیگر، گروهی از روشنفکران و اهل فکر و قلم را حول محور خود گرد آورده و فعالیت آنان را در یک جهت معین و در چهار چوب برنامه‌ای تعریف شده هدایت می‌کرده است. از گزارش مهندس بازرگان چنین برمی آید که اولاً این انجمن یا جلسه مدتها (احتمالاً از ۱۳۰۳ تا اواسط دوره رضاشاه) ادامه داشته است و ثانیاً این فعالیت جنبه اجتماعی و سیاسی نیز داشته و دست کم با دیکتاتوری رضاشاه و ایدئولوژی رژیم پهلوی چندان سازگار نبوده و لذا مورد مخالفت رضاشاه و دربار (که قطعاً نمی‌توانست بدون نظر و اشاره شاه باشد) قرار گرفته و سرانجام تعطیل شده است. توجه به این نکات و واقعیات تاریخی، هم بخشی از فعالیت روشنفکری دینی در ایران معاصر را در آن مقطع زمانی روشن می‌کند و هم عوامل و زمینه‌های مؤثر و دخیل در تکون شخصیت فکری، دینی، سیاسی و اجتماعی مهندس بازرگان را آشکار می‌سازد.

از نظر اخلاقی و شخصیتی نیز، حاج عباسقلی آقا مردی متعادل و متوازن بود و در برخوردها با افراد و بخصوص با افراد و اعضای خانواده اهل مدارا و تساهل بود. هرگز عقاید خود را بر دیگران و فرزندان و همسر تحمیل نمی‌کرد. به ویژه در خانه نسبت به همسر و فرزندان زور نمی‌گفت.

به یاد ندارم که پدر ما، جز آن مقدار جذبه و لحن و موضعگیری آمرانه محترمانه که لازمه حرمت و تربیت بود، با ما خشونت به کار برده یا با اجبار و آزادی برای نماز صبح خواندن بیدارمان کرده یا تحکیمهای تند و تلخ و فحش به کار برده باشد.^۲

از گزارش دیگر بازرگان برمی آید که پدر، چنان که شیوه او در تبلیغات دینی عمومی بود، در منزل نیز سعی داشت از اسلام درست و غیر خرافی و عقل پسند سخن بگوید و

۱. مدافعات، مهندس بازرگان، (تهران، مدرس، ۱۳۵۰)، صص ۷۵-۷۶ و خاطرات، صص ۱۴۱-۱۴۲.

۲. خاطرات بازرگان، ص ۲۴.

فرزندانش را با شیوه درست و عقلانی و محبت‌آمیز با آموزه‌ها و سلوک دینی آشنا کند: پدرم و برادر بزرگترمان علاقه داشتند در برابر ایراد و انحرافهایی از دین و اشکالهایی که در اذهان مردم و جوانها پیش می‌آمد، نکات آموزنده و ایمان‌آور مطرح شود، نه از نوع خرافات و کرامات و قشریات بلکه علمی و اخلاقی جالب.^۱ و این روحیه و تفکر و اخلاق، با توجه به فضای فکری و تربیتی دینداران آن روزگار و حتی تاحدودی این روزگار هم، جالب توجه و در خور تحسین است. حاج عباسقلی با همسر نیز رفتاری مشابه داشت:

من هرگز احساس نکردم پدرم در زندگی فعال مایشاء باشد و مادرم اسیر و بیچاره. محبت متقابل بین او و مادرم برقرار بود. مثلاً به یاد ندارم که در تابستانها، هنگام رفتن به شمیران و یا در مسافرتها زیارتی و تفریحی، پدر به تنهایی تصمیم بگیرد و مادر «کنیزوار» اطاعت کند. همیشه در کارهای خانوادگی مشورت می‌کردند و حقوق طرفین رعایت می‌شد.^۲

بدیهی است که این ادب و اخلاق، در بازرگانان کودک و جوان اثر می‌گذاشت و در شکلگیری تفکر و شخصیت و منش او نقش مهمی ایفا می‌کرد که به موقع از این اثرپذیری یاد خواهیم کرد.

آخرین نکته این که در خانه حاج عباسقلی آقا تبریزی، به رغم آذربایجانی بودن، به ترکی و آذری تکلم نمی‌شد و جملگی «ترکان پارسی‌گوی» بودند و به همین دلیل نیز بازرگانان ترکی نمی‌دانست.

فصل دوم

تحصیل در ایران

در روزگار کودکی و نوجوانی بازرگان، مدارس جدید کم بود و خانواده‌هایی که فرزندان‌شان را برای تحصیل می‌فرستادند چندان زیاد نبودند. نوآموزانی که برای تحصیل اقدام می‌کردند، به طور معمول به مکتب‌خانه‌ها و آموزشگاه‌های سنتی و قدیمی می‌رفتند. سه برادر بزرگتر (احمد آقا، اسماعیل آقا و ابراهیم آقا) بازرگان نیز ابتدا به مکتب‌خانه و سپس به مدارس نوین (از جمله دارالفنون) رفتند و درس خواندند. اما بازرگان (و نیز برادر دیگرش آقا مصطفی) بدون گذر از مکتب‌خانه یکسره به مدرسه جدید گذاشته شد که نامش «مدرسه ثروت» بود.

معلم‌مان در کلاس ابتدایی آشیخ نظام‌الدین بود... اولین درسی که آشیخ نظام‌الدین به ما داد «عم جزء» یعنی سوره‌های کوچک جزء آخر قرآن بود که به صورت طوطی‌وار می‌خواندیم... چند ماهی به مدرسه ثروت می‌رفتیم... از خانه ما، در گذرقلی (در پاچنار) تا آنجا می‌بایستی پیاده برویم و خیلی راه بود، ناچار ما را به مدرسه دیگر گذاشتند.

مؤسس مدرسه ثروت آشیخ ابراهیم زنجانی از علمای مشروطه خواه ظاهرآ
موجه مبارز و متجدد و وکیل دوره اول تا چهارم مجلس بود و من او را یک بار یا
دو بار بیشتر ندیده بودم.^۱

پس از خروج از مدرسه ثروت، بازرگان به «مدرسه سلطانی» رفت که در خیابان ارامنه
- سر پیل امیربهادر - واقع شده بود و به گفته بازرگان، هر چند اسمش سلطانی بود ولی درباری نبود.^۲
مدیر مدرسه آقا سیدمحمدسلطان‌العلماء، نماینده دوره پنجم مجلس از شیراز
بود که با پدرم در اجتماعات سیاسی و مذهبی همکاری می‌کرد، مرا با خوشرویی
تحویل گرفت. آقا سید محمد، چند سؤالی از من کرد و مرا به کلاس دوم نزد آشیخ

جعفر فرستاد. یکی دو ماه نگذشته، بد کلاس سوم ارتقایم دادند. این عمل به دلیل مشاهده استعداد بود یا احتیاج به پر کردن کلاس سوم، نمی‌دانم ولی به تحصیل صدمه زد...

کلاس ششم را در مدرسه سلطانی گذراندم. آقای سید محمد سلطان (سلطان‌العلماء) فوت کرد یا مدرسه را به آقا سید محمد حجت واگذار نمود. بعد از آقا سید محمد حجت، انتصارالعلماء مدیر مدرسه شد. انتصارالعلماء عمده و قبا و لیاده داشت، اما روحانی متجددی بود که تعلیمات نظامی از افسران اطریشی گرفته، چکمه به پا می‌کرد و برای جمع و متفرق کردن شاگردان در صفهای قبل از کلاس، سوت سوئی از جیبش در می‌آورد و با ژست و گفتارهای صاحب‌منصبی برای ما نطق می‌کرد...

دوران تحصیل ابتدایی من مصادف بود با سالهای سختی و فقر بعد از جنگ بین‌الملل [اول] و قحطی و ناخوشی بعد از آن، که دامنه‌اش به ناامنی‌ها و هرج و مرج مملکت کشیده شده ناراضیها و ناراحتیهای فراوانی به بار آورد و باعث جنب و جوش‌هایی در میان مردم به لحاظ سیاسی و در زمینه‌های مذهبی و اجتماعی گردید.^۱

بازرگان پس از قبولی در امتحانات کلاس ششم (پایان ابتدایی)، که همزمان بود با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش، دوره متوسط را نیز در همان مدرسه گذراند.

کلاسهای هفتم و هشتم و نهم را در مدرسه سلطانی گذراندم. معلمین تازه میرزا عبدالخالق خان بود که فرانسه درس می‌داد و میرزا محمد نراقی (معروف به میرزا محمد مجیری)، ریاضیات و شیمی را درس می‌داد. زبان خارجی دوم انگلیسی بود، استثنائاً روسی و آلمانی.^۲

پس از آن، بازرگان به «دارالمعلمین مرکزی» رفت و دوره دبیرستان را در آنجا گذراند. مدرسه سلطانی از کلاس نهم بالاتر نداشت. بنابراین عده‌ای به دارالفنون رفتند و من نمی‌دانم به چه دلیل دارالمعلمین را انتخاب کردم و تا آخر متوسطه آنجا بودم. دارالمعلمین (دارالمعلمین مرکزی) در خیابان زمرد، ناحیه «باشیون» (قلعه

۲. پیشین، ص ۶۲.

۱. خاطرات بازرگان، صص ۵۸ - ۶۱.

نظامی، انبار اسلحه و مهمات زمان ناصرالدین شاه) استقرار داشت و میرزا ابوالحسن خان فروغی (برادر میرزا محمد علی خان فروغی ذکاءالملک) رئیس آنجا بود...

دارالمعلمین مرکزی اصولاً به منظور تربیت معلّم برای مدارس ابتدایی تأسیس شده بود ولی به لحاظ مواد درسی و برنامه، چندان تفاوت با دارالفنون و مدارس دیگر نداشت، جز آنکه معرفه‌النفس (psychologie یا روان‌شناسی) و فلسفه هم داشتیم و آقای فروغی صبحهای پنج‌شنبه تفسیر قرآن می‌گفت. میرزا عباس خان اقبال (عباس اقبال آشتیانی) از فارغ‌التحصیلان با استعداد دارالفنون علاوه بر درس تاریخ درس دیگری به نام اکتشافات جغرافیایی به ما می‌داد. به طور کلی روی مباحث اجتماعی و اعتقادی و انسانی تاکید می‌شد و معلمین ما شاید برجسته‌تر و تازه‌تر از معلمین دارالفنون بودند. تفسیر قرآن اولین بار بود که در برنامه مدارس جدید وارد می‌شد و سبک ابتکاری بر مبنای علمی و تدریسی داشت، برای من کاملاً آموزنده و در تشکیل فکری و اعتقادیم بسیار مؤثر بود...

از هم‌کلاسی‌ها و هم مدرسه‌ای‌های دارالمعلمین که جا دارد اسمشان را ببرم یکی محسن خان فروغی پسر ذکاءالملک که بعداً همدوره اروپا شدیم... دیگر آقا شیخ محمود خلیلی است که بعداً معروف به مهدی خلیلی شد... محمد خان قریب فرزند حاجی میرزا علی اصغر گرگانی، پزشک حاذق و مشهور ایران، استاد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران و پایه‌گذار درس بیماریهای کودکان در ایران...

و اما استادان:

من این شانس را در زندگی داشتم که تحصیلاتم در دورانی انجام گردید که بسیاری از دروس و برنامه‌ها برای اولین بار تدریس می‌شد و با معلمین و اساتیدی شاگردی و آشنایی پیدا کردم که از پایه‌گذاران علوم و فرهنگ جدید و از خدمتگزاران بزرگ کشورمان بودند و حیف می‌دانم که از نام و خدمات آنها یاد نمی‌کنم... از آن جمله است میرزا عبدالعظیم خان گرگانی (قریب) معلم زبان و ادبیات فارسی... میرزا ابوالحسن خان فروغی پایه‌گذار تفسیر قرآن و درس فلسفه و منطق... سرتیپ عبدالرزاق خان یا مهندس بغایری، از او درس نقشه‌برداری و

انسانیت گرفتیم... میرزا محمودخان شیمی، معلم شیمی... عیسی خان صدیق اعلم
(دکتر عیسی صدیق)، معلم انگلیسی... میرزا محمدخان وحیدتکابنی، استاد
آنالیز و هندسه تحلیلی...^۱

در طول دوران تحصیل، بازرگان، از دانش‌آموزان درس‌خوان و دلبسته تحصیل علم بود. در کلاس پنجم و ششم شاگرد اول شد. در پایان دبیرستان، بازرگان، در میان فارغ‌التحصیلانی قرار گرفت که مشمول اعزام به خارج شد. وی در این اعزام رتبه پنجم را کسب کرد. در میان رشته‌های مختلف علمی آن روزگار، رشته مهندسی برق را برگزید* و در سال ۱۳۰۷ ش همراه اولین گروه دانشجویان ایرانی به فرانسه رفت. در فصل دوم در این باره سخن خواهیم گفت.

۱. خاطرات بازرگان. صص ۶۳-۷۴.

* باید یادآوری کنم که طبق اسنادی که در پرونده مهندس بازرگان در اسناد وزارت معارف آن زمان موجود است و اکنون در اختیار سازمان اسناد ملی ایران قرار دارد، بازرگان پس از پایان دوره کامل متوسطه یک سال نیز دوره مهندسی برق را در دارالفنون دیده است. این مطلب را خود او در پرسشنامه‌ای که ظاهراً در فرانسه پاسخ داده است، نوشته است. رئیس دارالفنون در تاریخ ۸ مهر ماه ۱۳۰۷ در مورد بازرگان چنین نوشته است: «آقای مهدی بازرگان فرزند آقای حاج عباسقلی آقا محصل کلاس اول مهندسی از عهده امتحانات سال اول به خوبی برآمده است از حسن اخلاق ایشان مدرسه نهایت رضایت را داشته است». اما روشن نیست که چرا مهندس بازرگان در خاطرات متعدد خود به این دوره از تحصیل خود اشاره ندارد.

فصل سوم

اوضاع اجتماعی و سیاسی روزگار و تحصیل در ایران

(۱۲۸۶ تا ۱۳۰۷)

چنان که خود بازرگان اشاره می‌کند، وی در دوران آزادیخواهی و مشروطیت، یا مبارزه با استبداد به دنیا آمده است و بی‌گمان تحت تأثیر غیرمستقیم دوران پس از فتح تهران (۱۲۸۷ ش / ۱۳۲۷ ق) و تأسیس دولت مشروطه و حوادث دوران مهم عصر مشروطه و به قدرت رسیدن رضاخان سردار سپه (در گذشت ۱۳۲۳ ش) بوده است. از این رو اشاره می‌کند که در این فکر [فکر مشروطه‌خواهی] زندگی می‌کنیم و آخر امیدواریم در حالی که آزادی و قانون اساسی در مملکت حکمفرما باشد بمیریم.^۱ خود او در جای دیگر این تأثیرپذیری را چنین بازگو می‌کند:

این‌جانب تصادفاً دارای چنین موقعیتی بوده‌ام که با موارث و ریشه‌های یک خاندان قدیمی تاجرپیشه خالص ایرانی آذربایجان در انقلاب و اعلام مشروطیت به دنیا آمده‌ام. بنین صباوت و کودکی و بلوغ خود را پایه پای سلطنت سه پادشاه از قاجاریه* طی نموده‌ام. سپس ناظر کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ و تغییرات و تحولات شگرف مملکت بوده و تحصیلات به سبک جدید را تا آنجا که در ایران امکان داشته است به پایان رسانده با اولین کاروان منظم محصلین اعزامی ایران به خارج از کشور اعزام گشته در مراجعت به وطن در عداد پایه‌گذاران صنعت و تعلیمات دانشگاهی عصر حاضر مملکت بوده، دو پادشاه از سلسله پهلوی را دیده‌ام. همراه و همدوش نسل اخیر ایرانی، که مسلماً نقش مؤثری در این پیچ عظیم سیر تاریخی کشورمان دارد و در حال تخلیه و تحویل به نسل دیگر است.

۱. مدافعات، صص ۲ - ۳.

*. روشن است که دو پادشاه درست است نه سه پادشاه، زیرا که وی در سلطنت محمد علی شاه متولد شد و پس از او نیز احمدشاه بود و با خلع او سلسله قاجاریه منقرض گردید.

می‌باشم. تا حدودی مطلع و معرّف افکار نسل روشنفکر ایران اخیر هستم.^{۱*}

با توجه به این واقعیت، لازم است اشاراتی، هر چند کوتاه، به اوضاع اجتماعی و سیاسی و دینی جامعه ایرانی در آن مقطع تاریخی بکنیم و تفصیل آن را البته در جای خود خواهیم آورد.

مشروطیت ایران تغییرات اساسی (هر چند عمدتاً در سطح) در جامعه ایران پدید آورد. نظام سیاسی، دست کم در شکل، دگرگون شده و نوع مدیریت از شکل سلطنتی مطلقه و لگام گسیخته به سلطنت مشروطه و قانونی و دارای نهادهای قانونی و دموکراتیک تغییر کرد. ساختار و قدرت و بافت سیاسی نظام حاکم تا حدود زیادی دگرگون شد و بسیاری از نخبگان فکری و سیاسی جای نخبگان اشرافی و سنتی و فتووالی قدیم را گرفتند. مطبوعات توسعه پیدا کرده و در تفکر و فرهنگ مردم کم و بیش اثر گذاشتند. انجمنها و احزاب و جمعیت‌های سیاسی فراوان از هر سو پدید آمده و برخی از آنان (به ویژه حزب دموکرات و حزب اعتدالی) در صحنه سیاسی کشور کم و بیش نقش آفریدند. مملکت مجلس و پارلمان داشت. مجلس اول تا پنجم تا حدودی آزاد بوده و حتی نزدیک بود، به رغم تمامی ضعفها و کاستیها، دموکراسی را به تجربه بگذارد و آن را به نهادی استوار بدل کند. مدارس جدید به سبک اروپایی به سرعت گسترش یافت. اکثر مردم ایران (که در اوایل سده چهاردهم هجری کمتر از ده میلیون نفر بود) از سواد خواندن و نوشتن محروم بودند. اقتصاد مملکت ضعیف و آشفته بود و از تولید و توسعه اقتصادی به معنای نوین آن خبری نبود؛ هر چه بود «اقتصاد معیشتی» بود و آن هم حتی در خور نیازهای سنتی و معمول مردمان نبود. از امنیت اجتماعی چندان نشانی نبود و پس از مشروطیت (با توجه به فروپاشی اقتداد سنتی سلطنت و عدم جایگزینی کامل اقتدار نوین)، این آشفتگی و ناامنی افزون نیز شده بود. نیرومندترین و مؤثرترین نهاد آموزشی و تربیتی، نهاد دین و وابستگان به آن یعنی نهاد روحانیت و علمای دین و مدارس قدیمی و مساجد و محافل تعلیمی - تبلیغی مذهبی بود و علوم و معارف نیز به همان علوم دینی و مقداری نیز ادبیات فارسی و ریاضیات محدود بود. فکر دینی نیز غالباً آمیخته به انواع خرافه‌ها و پیرایه‌ها بود. مقولاتی چون علم و دین و سازگاری تمدن و تجدد با مذهب و دین و ملیت و ... از معضلات فکری تحصیلکرده‌های

* در مورد تأثیرپذیری مهندس بازرگان از تحولات این دوره در همین کتاب و کتابهای دیگر سخن خواهیم گفت.

جدید مسلمان بود و غالب روشنفکران و آشنایان با علوم و معارف نوین اروپایی به نفع تمدن و علم و پیشرفت حکم می‌راندند و دین را یا نفی می‌کردند یا در سایه معارف جدید قرار می‌دادند و در نتیجه به حاشیه زندگی فردی و اجتماعی (و البته بیشتر اجتماعی) می‌راندند.

در مجموع می‌توان گفت که جامعه ایران یک دگرگونی و گذر از یک مرحله تاریخی را تجربه می‌کرد و معلوم نبود که مقصد کجا است و پیامدهای مشروطیت نوپا و لغزان ایران چگونه خواهد بود. از آنجا که شکست مشروطیت آشکار شده بود و به ویژه جنگ جهانی اول (۱۲۹۳ ش / ۱۹۱۴ م تا ۱۲۹۷ ش / ۱۹۱۸ م) و تعطیل مجلس سوم (که شش سال طول کشید) و مهاجرت گروهی از آزادیخواهان به عثمانی و رمق آخرین را از مشروطیت ستاند، گروهی از آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان در جاهای مختلف ایران برای اعاده مشروطیت ایران تلاشی را آغاز کردند که از آن جمله می‌توان به قیام جنگل به رهبری میرزا کوچک جنگلی (۱۲۵۷ تا ۱۳۰۰ ش) در طول سالهای ۱۲۹۳ تا ۱۳۰۰ ش در جنگلهای گیلان و جنبش شیخ محمد خیابانی (۱۲۹۷ تا ۱۳۲۸ ق) در آذربایجان اشاره کرد. اما این جنبشها نیز سرکوب شدند و راه به جایی نبردند. تلاشهای کسانی چون شهید آیه‌الله سید حسن مدرس (۱۲۸۷ ق / ۱۳۱۶ ش) و دکتر محمد مصدق (۱۲۶۱ تا ۱۳۴۰ ش) نیز در مرکز نافرجام ماند.

در نهایت از درون این بحران و به دنبال ناکامی مشروطیت، سردار سپه به قدرت رسید و در واقع (طبق اسناد غیرقابل انکار موجود) او از سوی بیگانگان بر ایران تحمیل شد و مدرنیسم نوع رضاشاهی همراه با نوعی شوونیسم منحط و نژادپرستانه ایرانی آغاز شد. برخی تجددگرایان چپ و راست جذب این حرکت نوین شدند. سنت‌گرایان و آزادیخواهان وفادار و صادق مشروطه (در رأس همه مدرس و مصدق)، البته هر کدام با موضع خاص خود، با مدرنیسم رضاشاهی به مخالفت برخاستند. اما سرانجام این مخالفتها، تا حدود زیادی در هم شکسته شد و در نیمه دوم سلطنت پهلوی اول (از ۱۳۱۰ به بعد) تمامی صداهاى معترض خفه شد و فقط بانگ استبداد مطلقه در همه جا طنین می‌انداخت.

با این همه باید گفت که اصلاح‌طلبی‌های رضاشاه و مدرنیزاسیون او، هر چه بود و هر ماهیتی که داشت، نوعی پاسخ به بحران و گره‌گور دوران پسین مشروطیت ناکام ایران بود. (در این باره در آینده از زبان مهندس بازرگان سخن خواهیم گفت).

به هر حال مهندس بازرگان، درست در متن این دگرگونی و در نقطه اوج این انحناى

تاریخی و اجتماعی چشم به جهان گشود و در دوران کودکی و نوجوانی خود شاهد این تحولات بود. او دوران فروپاشی نظام کهن و سنتی ایران (در عرصه دین و سیاست و اقتصاد و فرهنگ و اخلاق) و رشد و بالندگی نظام نوین و متجددنامی پس از آن را در سپیده دم زندگی خود تجربه کرد. از آنجا که بازرگان در تهران زاده شد و در همین شهر و آن هم در خانه‌ای که پدر اهل سیاست و دیانت و اقتصاد است و در متن حوادث روزگار قرار دارد، زیست، به طور طبیعی و غریزی در معرض مشاهده و تجربه مستقیم دگرگونیهای اجتماعی و سیاسی و دینی قرار داشت و در نتیجه پیامدها و نتایج این تحولات در ذهن و زبان و شخصیت این کودک و نوجوان در حال رشد اثر گذاشت و با این آجرها و مصالح بنای ساختمان شخصیت او بالا می‌آمد و ساخته می‌شد. بدین جهت است که می‌توان گفت نخستین عامل اثرگذار در تکوین شخصیت و آراء و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی و دینی بازرگان، مشروطیت و حوادث دوران بیست ساله نخستین آن (۱۲۸۵ تا ۱۳۰۴ ش) است.

اما در ارتباط با این دوران باید به دو عامل پدر و خانواده و نیز میرزا ابوالحسن خان فروغی (۱۲۶۳ تا ۱۳۳۸ ش) در تکوین شخصیت و تفکر بازرگان اشاره کرد. در مورد نقش پدر و خانواده تا حدود زیادی سخن گفته شد و لذا در اینجا به نقل سخنانی از خود بازرگان بسنده می‌کنم:

... و از محیط و افراد خانواده بهره فراوان بردم. استفاده خانوادگی چنین بود که، بر سر سفره یا در مجالس خانوادگی مخصوصاً بعد از شام دور کرسی و همچنین در مجالس میهمانی که عموها و دایی‌ها و دامادها، یا شوهر خاله‌ها و کسان نزدیک جمع بودند و همه گونه صحبت‌های جدی و عمومی خانواده، کسب و کارها، اوضاع شهری و اجتماعی، وقایع سیاسی و مسائل و معارف دینی مطرح می‌شد برایم کلاس درس بود.^۱

و البته روشن است، این تأثیرپذیری از فضای عمومی خانواده بود نه اثرپذیری از پدر که جایی خاص و نقشی برجسته و مستقیم داشت. اما نقش فروغی در بازرگان بسیار بوده

است و بازرگان نیز بارها از آن یاد کرده و بدان اذعان داشته است.^{۳*} ما در بخش بررسی افکار وی بدان خواهیم پرداخت. ولی در اینجا به نقل دو سخن از بازرگان درباره فروغی و نقش استاد بر شاگرد بسنده می‌کنیم:

در کلاس چهارم متوسطه برای اولین بار با تفسیر قرآن آشنا شدم که ابتکار مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی بود. چیزی که تازگی داشت و جلب نظر می‌کرد این بود که مرحوم فروغی، علاوه بر ترجمه و تفسیر ساده قرآن به تفهیم آیات و اثبات یا ارائه حقیقت و حقانیت آنها، بر مبنای نظریات علمی و تاریخی و اجتماعی، می‌پرداخت.^۱

وی در معرفی فروغی می‌گوید:

میرزا ابوالحسن خان فروغی، استاد ادبیات، تاریخ و فلسفه که در مدیریت دارالمعلمین مرکزی، پایه‌گذار تفسیر قرآن و نویسنده مبتکر به سبک علمی و جدید در مدارس بود و من بهره فراوان از شاگردی او بردم...^۲

*. طبق سندی که در دست است، استاد نیز شاگرد خود را به خوبی می‌شناخته و از استعداد های وی آگاه بوده و حتی می‌توانسته است آینده او را هم پیش‌بینی کند. در پرونده بازرگان موجود در وزارت معارف نظر فروغی درباره بازرگان وجود دارد که چنین است: «از محصلین دارالمعلمین جوان باهوش و خیلی حساس است قابل توجه مخصوص است چون ممکن است بر حسب پیش‌آمد و مناسباتی که برای او فراهم شود مرد بزرگی شود یا اخلاقاً فاسد گردد و اگر خراب شود خیلی محل تأسف خواهد بود. ابوالحسن فروغی».

۱. مجله کیان، شماره ۱۱، ص ۷. ۲. پیشین، شماره ۱۱، ص ۳.

بخش دوم

تحصیل در فرانسه (۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳ ش)

ما وارد دانشگاهی شدیم به نام اروپا و مشاهداتی داشتیم که جالب و مؤثر بود. خاطرات بازرگان، ص ۱۷۹

خورجین‌های خالی را در طی هفت سال تحصیل به تدریج از افکار و ارمانهای چهارگانه ذیل پر کرده بودم:

۱- مختصری معلومات مهندسی و تمرینات تخصصی...

۲- اعتقاد و علاقه فزون یافته به اسلام، ولی نه خرافی و انحرافی و تشریفاتی فردی، بلکه اسلام اجتماعی زنده، زنده کننده...

۳- احساس این واقعیت بزرگ که سازنده و صاحب تمدن و سروری ممالک اروپا، یک فرد و یک مقام نبوده، تمام افراد در آن سهیم‌اند و تمام افراد از این جهت سهیم‌اند که می‌بینند دارای ارزش و احترام هستند.

۴- کشف این راز بزرگ که زندگی اروپایی و ضامن بقا و پیروزی منتهای در شکل و نظام اجتماعی است، نه انفرادی و شخصی...

مدافعان، صص ۶۴-۶۵

فصل اول

عزیمت به فرانسه و تحصیل در آن کشور

(۱۳۰۷ تا ۱۳۱۳ ش)

عزیمت

در پایان فصل پیشین گفته شد که بازرگان پس از به پایان بردن دوره دبیرستان در دارالمعلمین مرکزی، و پس از موفقیت در امتحان اعزام به خارج، در سال ۱۳۰۷ ش عازم فرانسه شد. خود وی چگونگی این اعزام را چنین توضیح می‌دهد:

یکی از اقدامات باسروصدا و مؤثر آن زمان، اعزام محصل به اروپا از طریق مسابقه میان فارغ‌التحصیلان متوسطه بود. وزارت عامه ده نفر برای راه آهن و ذوب

آهن می‌فرستاد و وزارت معارف صد نفر برای انواع رشته‌های تربیتی و علمی و فنی و طبیبی و حقوق. بنده در هر دو مسابقه با رتبه پنجم قبول شده بودم، ولی وزارت معارف را انتخاب کردم.^۱

این که چرا و به چه دلیل، بازرگان تصمیم گرفت به خارج از کشور برود و در یک کشور اروپایی تحصیل کند، تا محدودی طبیعی می‌نماید. چرا که از یک سو دولت تصمیم گرفته بود عده‌ای را برای تحصیل به خارج بفرستد، و از سوی دیگر، بازرگان در امتحان اعزام به خارج با رتبه خوبی قبول شده بود و لذا حق او بود که به تحصیل در سطوح عالی و تخصصی ادامه دهد. به ویژه این که در آن سالها، سفر به فرنگ و تحصیل در آن دیار برای خانواده‌ها افتخار می‌آورد و آینده روشنی را برای جوانان نوید می‌داد. زیرا هم شغل و درآمد خوبی را در پی داشت و هم بر منزلت اجتماعی خانواده‌ها و جوانان تحصیلکرده و فرنگ دیده می‌افزود. اما خانواده بازرگان یک خانواده دیندار و مقید به آداب و سنن دینی بود و به ویژه پدرش حاج عباسقلی آقا تاجر تبریزی به این صفت شهره بود و از منزلت اجتماعی - دینی استواری برخوردار بود و خود مهدی بازرگان نیز جوانی مؤمن و متشرف و مذهبی تمام عیار بود. چنین خانواده‌هایی در آن روزگار چندان تمایلی نداشتند که فرزندان را به خارج و به ویژه اروپا بفرستند و سالها از آنان بی‌خبر باشند. زیرا می‌دیدند که این سفرها و اقامت‌های طولانی و بی‌کنترل، خطرهایی برای جوانان ایجاد می‌کند و از جمله به احتمال زیاد سبب لابلایی‌گری اخلاقی و بی‌دینی و دست کم سست ایمانی و فرنگی‌مآبی جوانان می‌شود. این عواقب ناخوشایند مانع از آن بود که خانواده‌ها به راحتی به اعزام فرزندان به خارج از کشور و اروپا راضی شوند. صرفنظر از جنبه‌های دینی محض، فرنگی‌مآبی جوانان، برای خانواده‌ها عیب و نقص نیز به شمار می‌آمد. از این رو کمتر خانواده دینداری بود که آسان به پیامدهای سفر فرزندان خود تن در دهد و در واقع دست به چنین «ریسک»ی بزند. هر چند دقیقاً نمی‌دانیم که در این مورد حاج عباسقلی آقا چگونه فکر می‌کرده و چه گفت‌وگوهایی بین پدر و پسر (و احتمالاً دیگران) صورت گرفته است اما برخی سخنان بازرگان حکایت از نگرانی خانواده و پدر دارد. از جمله بازرگان می‌گوید:

در برابر این حرکت و هجوم جوانان به خارج برای تحصیل، مقاومت‌هایی از

ناحیه خانواده‌های متدین وجود داشت. فرنگ رفتن یعنی کفرستان رفتن، علی‌رغم نظری که قرآن نسبت به اهل کتاب دارد و اهل کتاب را اصولاً پاک می‌داند و با توجه به قیود نجسی و پاکی، برای یک نمازخوان ایرانی که فرنگی رانجس و غذای او را ناپاک بداند، طهارت و نماز خواندن در بلاد کفر، مشکل بزرگی جلوه می‌کرد. برای خود من هم این مشکل بود. گمان می‌کردم پدرم اجازه نمی‌دهد به فرنگ بروم. تجددخواهی و کسب علوم جدید یک حرکت سنوآل برانگیز بود. علما هم نتوانسته بودند جوابگوی این مسأله باشند. به پدرم گفتم فکر می‌کنم با این وضعی که در ایران هست، شاید چهار پنج سال دیگر از دین استعفا بدهم، چون موج بی‌دینی و حملاتی که به دیانت ما می‌شود از فرنگ است، چه بهتر که به آنجا بروم و در سرچشمه بینم چه خبر است. اگر این طور که می‌گویند نبود، عقیده و ایمانم استوارتر می‌شود... اگر بی‌دین شدم مثل آن است که در اینجا هستم و اگر دیدم این حرفها درست نیست، در آنجا متدین خواهم ماند.

پدرم این استدلال را پذیرفت. این موافقت پدرم ناشی از روحیه تجددخواهی و درک درست او از دین بود و روی خیلی‌ها از جمله متدینین و بازاریها اثر مثبت پیدا کرد.*

وقتی شرط صحت نماز، پاک بودن بدن و لباس باشد و خوردن غذای فرنگی‌ها را حرام بدانیم، نمی‌دانستیم چه باید کرد. با یکی از خویشانمان که روحانی بود (نخجوانی‌ها) [احمد نخجوانی] در مورد رفتن به فرنگ مشورت کردیم. گفت «اگر به نیت تبلیغ دین و اسلام بروی، اشکال ندارد که گوشت ذبح نشده آنها را هم بخوری»!! ولی من پیش خود فکر کردم اگر بتوانم دین و ایمان خود را حفظ کنم بقیه‌اش فعلاً پیشکش.

من راه شرعی را یافته‌ام و با همان نیت و تصمیم رفتم که درک کنم آیا حق با کسانی است که دینداری را خرافات و ضد علم و تمدن می‌دانند یا عکس قضیه

*. آقای حسین شاه حسینی می‌گوید، گاه به پدرمان می‌گفتم ما را برای تحصیل به فرنگ بفرستید، او می‌گفت بسر حاج عباسقلی آقا رفته فرنگ و مسلمان و مؤمن برگشت، اگر شما هم قول می‌دهید مثل او تحصیل کنید و باز گردید، موافقم.

صحیح است. پدرم نیز خوشحال بود که نگرانی‌اش رفع شده است.^۱

وی در جای دیگر می‌گوید:

بسیاری از پدرها و مادرهای ما و خود ما نگرانی و اصرار داشتیم که اگر در این سفر تحصیلی موفق نشویم چیزی به دست بیاوریم، لااقل سرمایه قبلی و اخلاق و دین خود را از دست ندهیم.^۲

سخنان رضاشاه با دانشجویان اعزامی

پیش از عزیمت محصلان اعزامی، آنان را به طور دسته‌جمعی نزد رضاشاه در کاخ سعدآباد بردند و با شاه دیدار کردند. بازرگان روایت می‌کند:

ما را برای خداحافظی و اصغای اوامر شاهانه به باغ سعدآباد بردند. اعلیحضرت شاه سابق با بیان خینی ملایم و در عین حال مطمئن و متین و با نگاه خفند و بیدار مخصوص به خود... ما را خطاب صحبت قرار دادند. بیانات ایشان ربع ساعتی طول کشید. من تمام آنها را فراموش کرده‌ام. جز یک مطلب آن را... «یغیناً تعجب می‌کنید ما شما را به کتوری می‌فرستیم که رژیم آن با ما فرق دارد، آزادی و جمهوری است، ولی وطن پرست هستند. شما وطن پرستی و علوم و فنون به ایران سوغات خواهید آورد».^۳

در این اواخر نیز سخنان رضاشاه را چنین روایت می‌کند:

«شما را به مملکتی اعزام می‌کنیم که جمهوری است و نظام آنها با نظام ما متفاوت است. شما نباید نظام سیاسی آنها را برای ما بیاورید، بلکه صنعت و آداب آنها را یاد بگیرید».^۴

اما تحلیل بازرگان از انگیزه اعزام دانشجویان به خارج و سخنان رضاشاه این است:

در دوره رضاشاه، به لحاظ آنکه قبل از آن مدارس ابتدایی و متوسطه در ایران ایجاد شده بود، زمینه برای اعزام دانشجویان فراهم بود. به عنوان مثال در دورانی که «نصیرالدوله بدر» وزیر معارف دولت وثوق‌الدوله بود، سی باب مدرسه ابداسی

۱. خاطرات بازرگان، صص ۱۴۷-۱۴۸ و زندگینامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان، ص ۱۷.

۲. مدافعات، ص ۴۱. ۳. پیشین، ص ۳۹.

۴. مجله ایران فردا، شماره ۴، ص ۵۷.

مجانی در کشور ایجاد شده بود و این تنها بخشی از مدارس ابتدایی بود و غیر از آن هم مدارس دیگر تأسیس شده بود. فارغ التحصیلان دارالفنون معلمان و گرداندگان مدارس متوسطه بودند (از معلمین آنجا یکی نجم‌الملک بود، و نیز میرزا کاظم خان شیخی که پدر دکتر محمودخان شیخی، و معلم شیخی با بود).

به این ترتیب در زمان رضاشاه، مادهٔ اولیه، یعنی افراد آماده جهت تحصیلات عالیه، فراهم شده بود. رضاشاه به این نکته برخورد کرده بود که اداره و اصلاحات مملکت و استقلال و ترقی مملکت بدون افراد باسواد و متخصص، که با شیوه‌ها و مدیریت اروپایی آشنا باشند، امکان پذیر نیست. بدون وجود چنین افرادی باید تا ابد محتاج و مطیع آنها باشیم. البته او که خود را مالک و صاحب اختیار ایران می‌دانست، مانند هر ارباب و مالک عاقل، خواهان آبادی و قدرت و ثروت مملکت بود. با این هدف اعزام محصل انجام می‌گرفت، ولی وقتی که این اقدام انجام گرفت، خود به خود فرهنگ آنها هم به کشور وارد می‌شد. خود آنها هم تاحدودی آن را فهمیده بودند. در سال ۱۳۰۶ [۱۳۰۷ درست است] زمانی که ما را به خارج اعزام می‌کردند، تمامی محصلین را به کاخ سعدآباد بردند و رضاشاه برای ما سخنرانی کرد...

[پس از نقل سخنان شاه] رضاشاه کورخوانده بود. او نمی‌دانست که نمی‌شود به کسی گفت تو به آنجا برو و چشم خود را بر روی پاره‌ای از موضوعات ببند و تنها یک جهت خاصی را یادبگیر. به این ترتیب با اعزام محصلین به اروپا، که غالباً از طبقات متوسط بودند و محصلینی که از طرف خانواده‌ها فرستاده شده بودند، نطفه مبارزات سیاسی و اجتماعی دانشجویان منعقد شد.^۱

اقامت در پاریس و شهر نانت

گروه محصلین اعزامی از طریق بندرانزلی (پهلوی سابق) از مرز ایران خارج شدند: «در بندر پهلوی سوار کشتی شده به جانب اروپا روان شدیم».^۲
در آن زمان مسافرت زمینی بود و از طریق خشکی و دریا انجام می‌شد. بازرگان و گروه

اعزامی از راه زمین به سوی اروپا و فرانسه حرکت کردند. تمامی دیدنیهای طول سفر برای بازرگان و دیگران، که علی‌القاعده تا آن زمان از تهران خارج نشده بودند و حداکثر چند شهر ایران را بیشتر ندیده بودند، جالب و شگفت‌انگیز و قابل تأمل بود.

از این به بعد همه چیز برای ما تازگی داشت. کشتی و دریای خزر، شهر بادکوبه با تاکسی و مهمانخانه‌ای که اولین بار می‌دیدیم، قطار راه‌آهن و دشت پهناور روسیه، مسکو با قبر لنین، شهر سرحدی شتیبسکا و گردش چمدانها و لباسهایمان در گمرگ روسیه بلشویک وحشتناک (مانند تفحصی که حالا در زندان از ما و در ورود به دادگاه از تماشاچی‌ها می‌شود)؛ مملکت لهستان که هر قدر به مغرب می‌رفتیم بر زیبایی و آبادی و جمعیت آن افزوده می‌شد، آسمان با آن صنایع و نظافت و شعله‌هایی که از دهان دودکشهای بلندش خارج می‌شود... بالاخره بلژیک و فرانسه و پیاده شدن در ایستگاه شمال پاریس. در حالی که سفیر کبیر و عده‌ای از ایرانیان و علاقه‌مندان به استقبال آمده بودند.

تمام این مناظر و وقایع برای ما که در ایران پا از جاده خاکی بیرون نگذاشته بودیم و برای اولین بار کراوات زدن را در تالار وزارت معارف یادمان داده بودند، بسیار جالب و عجیب و گیج‌کننده بود. عیناً مثل کودک ده - پانزده ماهه که به همه چیز حمله می‌کند و می‌خواهد آن را به دست بگیرد و ورانداز کند، با ولع فوق‌العاده‌ای به همه طرف نگاه می‌کردیم. می‌خواستیم تمام آثار تمدن و مزایا و داراییهای آنها را ببلعیم و به کشورمان ببریم.^۱

پس از ورود به پاریس، چند روز در یکی از مدارس شبانه‌روزی دولتی ساکن شدند تا «ترتیب توزیع محصلان به شهرستانهای فرانسه و چند نفری به آلمان و انگلیس و سوئیس» داده شود.

در آن دو سه روز به دستور و به راهنمایی بعضی از محصلین ایرانی سابق یا راهنماهای حرفه‌ای ما را به بازدید شهر و تماس با محیط جدید گردش دادند. موزه‌ها، کلیساها، قصرها، خیابانها و غیره. ییادم هست در کلیسای نوتردام (Notre - dame) یا انوالید (invalide) مردم زیادی را دیدم با سر و وضع

شیک و خیلی فرنگی پشت صندلیهای مخصوص زانو زده و در حال سکوت یا ذکر رکوع و سجود بودند. یکی از همسفرها زمزمه‌ای کرده گفت: «عجب این فرنگی‌ها هم نماز می‌خوانند، آن هم با چه خضوع». پاریس به قول استاد مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی، خلاصه دنیا بود. آن همه مناظر و عجایب زیاد که در مدت سه روز از چشم و مغز ما می‌گذشت، نمی‌توانست هضم و جذب شود و اثر صحیحی بنماید.^۱

پس از اقامت چند روزه در پاریس:

چهار نفر ما بنا به قرعه یا سلیقه سرپرست کل به شهر «نانت» (Nantes) اعزام شدیم. تصادفاً راهنمای دسته ما که یکی دو سال زودتر از ما به فرنگ رفته بود و بر اثر ارشدیت در اتاق درجه یک قطار برای خود جا گرفته بود، جوانی بود که به نام منوچهر خان اقبال به ما معرفی کردند. از قطار که پیاده شدیم یک راست به لیسه کلمانسو رفتیم.

«لیسه» مدرسه مختلطی بود به صورت روزانه مانند مدارس خودمان و شباندروزی، با تأمین خواب و خوراک و نظافت و بازی و نیازهای خانگی که در ایران به جز بعضی از مدارس خارجی وجود نداشت.

لیسه را فهمیدیم یعنی چه، ولی کلمانسو چیست یا کیست؟ دانستم که کلمانسو شاگرد سابق همین مدرسه و نماینده رادیکال سوسیالیست خیلی تندروی پارلمان فرانسه بوده است که در سالهای آخر جنگ گذشته وزیر جنگ و نخست‌وزیر شد و اراده مقاومت شدید او سبب پایداری و بالاخره پیروی فرانسه گردید. این دومین اثر روحی عمیق و توشه سفری بود که بر طبق نصایح و اوامر سفارشی در ایران، وارد خورجین ارمغان روز مراجعت کردم. اثر یا ارمغان اول مشاهده آن جمع متمدن و مؤدب در کلیسا بود.^۲

پس از سکونت در مدرسه جدید، سومین پدیده‌ای که نظر بازرگان جوان را جلب می‌کند و در او اثر جدی می‌گذارد، این است که وی با دیدن در و پنجره و سیم‌کشی ساختمان مدرسه و مقایسه آن با کار ایرانیان، در می‌یابد که «آنها هر کار را جدی می‌گیرند

۲. پیشین، صص ۴۴-۴۵؛ خاطرات، ص ۱۶۳.

۱. پیشین، صص ۴۲-۴۳.

و با دقت و مطالعه و نقشه به صورت قطعی می‌سازند، به صورتی که مطمئن و مداوم باشد .. این وضع برای ما که زندگی روزمره و موقت می‌گذرانیم تازگی داشت.^۱ اما چهارمین اثرپذیری بازرگان در همان روزهای اول از شرایط نوین زندگی او، عبارت بود از مشاهده توزیع «تمبر» برای کمک به افراد مبتلا به بیماری سل و مبارزه با این بیماری که در روز یکشنبه از سوی یک مؤسسه غیردولتی انجام می‌شد. مردم نیز با اشتیاق آن را می‌خریدند و باطل می‌کردند.

ما هم از آن تمبرها خریدیم و مثل سایرین یک روز نگاه داشتیم و دور ریختیم. اما اثری که آن مشاهده در ما ایجاد کرد و تمبری که در خاطره‌ام چسبیده شده بود و دیگر باطل و محو نگردید. تمبر با مهر همکاری و اعتماد ملی^۲ پنجمین حادثه‌ای که در روح حساس و جوان بازرگان اثر می‌گذارد، این است که:

در آن روز یکشنبه بعضی از رفقای ما به مغازه بزرگ شهر به نام Decre رفته و خریدهایی کرده بودند. موقع خروج از مغازه یک جفت دستکش را جا گذاشته و گم کردند. فردا پاکتی و یادداشتی از آن مغازه به لیسه کلمانوس رسید که نوشته بود، ما حدس زدیم که این یک جفت دستکش را جوانان تازه وارد به شهر که قاعدتاً محصل شما هستند در اینجا گذاشته باشند. این پنجمین تأثیر بود. امانت و درستی.^۳

چنان که خواهیم دید و در جای خود توضیح خواهیم داد، این حوادث و مشاهدات، برای بازرگان و همگان او کاملاً تازگی داشت و طبعاً در روح آنان اثر می‌گذاشت و آنان را مجذوب خلق و خوی و آداب معاشرت نیکوی غربیان می‌کرد و در نهایت در شخصیت و تفکرشان در آینده اثر می‌گذاشت.

تمام این مشاهدات برای ما حقیقتاً تازگی داشت. مدتی نقل مجلس مان می‌شد. هر قدر بیشتر به زبان و زندگی آنها آشنا می‌شدیم و نفوذ می‌کردیم، نظایر بیشتر و دیگری می‌دیدیم.^۴

تحصیل در لیسه (سال تحصیلی ۱۹۲۸ تا ۱۹۲۹ م) ادامه پیدا کرد. چگونگی آن را نیز

۱. مدارفات، ص ۴۷، خاطرات، ص ۱۸۰.
 ۲. پیشین، ص ۴۸.
 ۳. پیشین، صص ۴۸-۴۹.
 ۴. پیشین، ص ۴۹.

از زبان خود او در سال تحصیلی و بعد از آن بشنویم:

در اولین سه ماهه کلاس، حقیر سراپا تقصیر در فیزیک نمره اول آوردم... در آخر آن سال بنا به تمایل مرحوم میرزا اسماعیل خان مرآت، رئیس اداره سرپرستی، در مسابقه اول مدرسه مرکزی هنر و صنایع پاریس (Ecole Centrale des Arts et Manufactures) شرکت کرده بودم با رتبه ۲۴۷ روی بیش از ۱۰۰۰ داوطلب قبول شدم. اداره سرپرستی این موفقیت را به کلیه محصلین ایرانی بخشنامه کرد، چون اول محصل ایرانی بودم که در مسابقه یک مدرسه عالی فرانسوی قبول شده بودم.

مدرسه سانترال [که از بهترین مدارس نوع خود در فرانسه بود] دو مسابقه [کنکور ورودی] داشت که می‌بایستی لااقل با یک سال فاصله و فراگرفتن دروس جدید انجام گیرد. سال بعد در همان لیسه نانت بودم، ولی نظر به اعتمادی که اداره سرپرستی پیدا کرده بود، مجازم ساخت که شاگرد غیرشبانده روزی باشم و در هتل منزل کنم. آخر سال دوم سانترال و همچنین در مسابقه معادن پاریس شرکت کردم. در اول شاگرد صدم روی پانصد نفر (روی پانصد نفر قبول شدگان ردیف اول پارسال) یعنی ۱۴۳۷ نفر رتبه بالا آمدم. و در دومی در بین خارجیان شاگرد پنجم، اما بین ایرانیان شاگرد اول شدم.^{۱*}

اقامت و تحصیل در شهر نانت دو سال طول کشید. دوره لیسه در واقع دوره آمادگی برای ورود به مدرسه عالی بود.^۲

اقامت و تحصیل در پاریس

پس از ارسال اقامت در «لیسه» و در شهر «نانت» و قبولی در دو کنکور ورودی مدرسه

۱. پیشین، ص ۴۵ و صص ۵۰ - ۵۱: زندگینامه سیاسی مهندس بازرگان، ص ۲۸.
 *مهندس بازرگان در خاطرات اخیر خود هر دو امتحان و مسابقه یاد شده را کنکور اول و دوم مدرسه سانترال می‌داند: «کنکور اول مدرسه سانترال، در آن سالی که من شرکت کردم برای ۵۰۰ قبولی از میان ۱۲۰۰ نفر داوطلب بود و در کنکور دوم از میان ۵۰۰ داوطلب ۲۵۰ نفر پذیرفته می‌شدند. در کنکور اول من نفر صدم شدم و در کنکور دوم نیز سی و پنجم درآمد.» (خاطرات، ص ۱۶۵).
 ۲. خاطرات، ص ۱۵۹ و ۲۰۰.

سانترال پاریس، بازرگان به پاریس منتقل شد و در آنجا تحصیل خود را در سطح عالی مهندسی ادامه داد.

مدرسه «سانترال» یک مؤسسه خصوصی بود، در ناحیه ۳ پاریس و زیر نظر وزارت علوم فرانسه، که از دولت کمک می‌گرفت. اعضای شورای مدرسه از فارغ‌التحصیلان آن بودند که هر سه سال یک بار انتخاب می‌شدند و دانشجویان شهریه می‌پرداختند. مؤسسه علمی بسیار مجهزی بود، از لحاظ کارگاهها و آزمایشگاههای مختلف، همچنین سالنهای مطالعه، کتابخانه، ورزش، رستوران و خوابگاه برای دانشجویان...

در آنجا کارها تقسیم شده بود. مابین استادان و کارکنان همکاری صمیمانه برقرار بود. این نوع کارها را مردم می‌کردند و ربطی به دولت نداشت.^۱

در مدرسه سانترال با ۲۵۰ همکلاسی و در شهر پاریس با آن جمعیت و فعالیت‌های گوناگون، البته افق دید و میدان اخذ و هضم ارمغانهای مورد احتیاج وطن خیلی وسیعتر بود. تعطیلات تابستان را یا به کوه و کنار دریا می‌رفتیم یا به ایران می‌آمدم و همیشه قسمتی از آن را در کارخانجات و مؤسسات فنی استاز می‌دادم و با کارگران و کارمندان محشور می‌شدم.^۲

کارآموزی در کارخانجات فرانسه

دوران تحصیل در مدرسه سانترال طول کشید و بازرگان، با موفقیت این دوران را طی کرد و به اخذ مدرک مهندسی نایل آمد. پس از آن یک سال در کارخانجات مختلف به تمرین عملی و کارآموزی همت گماشت.

یک سال تمام بعد از فراغ از مدرسه سانترال را نیز در شهرها و دهات فرانسه و کارخانه‌های مختلف از قبیل تلمبه‌سازی، لکوموتیوسازی، توربین بخار، و ماشین‌های الکتریک‌سازی و در شرکتهای تولید برق کار می‌کردم. البته باز هم متن برنامه، تحصیل و کسب تخصص بود...

در آن موقع فرانسه با بحران سیاسی روبرو بود. چپ‌ها از حضور ما، در

مؤسسات صنعتی برای کارآموزی خوشنود نبودند، و برای معرفی به مراکز صنعتی چندان از ما استقبال نمی‌کردند، در نتیجه مدتی صرف کاغذبازی و تشریفات اداری شد، در آن هفت سال اقامتم در فرانسه آن سال به من بد گذشت. با این حال در چند کارخانه از جمله در کارخانه آلستوم که برق ایران را راه انداخت، کارآموزی کردم. همین طور در کارخانه کشتی‌سازی «لوار» و مدرسه نساجی «تورپوان» [کارآموزی] کردم.^۱

تحصیل در مدرسه نساجی

بازرگان سال آخر را در مدرسه نساجی گذراند.

... و سال آخر را هم مدرسه نساجی را دیدم.^۲

به گفته فرزندش، مهندس عبدالعلی بازرگان، او:

«آخرین سال تحصیلش را نیز با رتبه نخست در میان فرانسویان و دیگر ملیتها به پایان رساند، هر چند که به خاطر تعصب نژادی و ملی او را که بیگانه (خارجی) بود نفر دوم اعلام کردند و او این مطلب را به عنوان تنها موردی از تزییع حق و تمایز و تفاوت که تجربه کرده است، تعریف می‌کرد.»^۳

مسافرت به ایران در دوران تحصیل

بازرگان هفت سال در فرانسه بود؛ دو سال در لیسه شهر نانت، سه سال در مدرسه ساترال پاریس، یک سال کارآموزی در کارخانجات و سال آخر هم مدرسه نساجی و در طول این مدت سه بار به ایران سفر کرد.

من سه بار به ایران آمدم. دو بار وسط تحصیل، یک بار هم پایان کار. یک بار سفر با ایرج اسکندری از راه مدیترانه،* یک سفر هم با محمدخان قریب و

۱. پیشین، ص ۵۲؛ خاطرات، ص ۲۱۵.

۲. خاطرات، ص ۲۰۰.

۳. مجله ایران فردا، شماره ۱۶ (ضمیمه)، ص ۲۱.

* ایرج اسکندری، از اعضاء ۵۳ نفر دکتر تقی ارانی و از مؤسسان حزب توده ایران در سال ۱۳۲۰ش در خاطرات خود (صفحات ۳۹-۴۰) در ارتباط با سفر خود به ایران می‌گوید: «در این کشتی دو نفر ایرانی دینتر

محمودخان سیاسی (برادرزاده دکتر علی اکبر سیاسی) و عبدالحسین خلیلی از راه عراق و در دفعه آخر در پایان تحصیلات باز هم از راه کشتی و از راه سوریه و عراق.

این سفرها هم خالی از خاطرات و مشهودات نبود. کشورهای نده اروپایی و نده شرقی، یا [بلکه؟] اسلامی را می‌دیدیم و عملکرد اروپایی‌ها را در آنجاها، از قبیل سوریه، لبنان که تحت‌الحمایه فرانسه بودند. عراق تحت‌الحمایه انگلستان، مصر و عثمانی یا ترکیه هم قبلاً با هم بودند و فعلاً استقلال داشتند ولی از تمدن و استعمار

→

نیز با من همسفر بودند؛ یکی از آنها مهندس بازرگان بود. در عرشه کشتی با هم بودیم و متفقاً دریا را تماشا می‌کردیم... دو همسفر ایرانی من (مهندس بازرگان) با این که وضع [اشاره به بی‌بولی که پیش از این بدان اشاره شده است] مرا می‌دانستند حتی یک کلمه هم به صورت تعارف با من رد و بدل نکرده از من دوری می‌جستند. فردای آن روز معلوم شد که آنها بلیط راه آهن خود را گرفته و از راه جلفا به تبریز عازم هستند. این آقایان از من سئوال نکردند که به چه وسیله خیال مسافرت دارم و چگونه بول مهمانخانه و بلیط سفر را خواهم پرداخت» (خاطرات ایرج اسکندری، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۸).

مهندس بازرگان در خاطرات خود، که پس از انتشار خاطرات اسکندری تنظیم شده است، در این باره توضیحاتی داده است که از بنیاد باگفته‌های اسکندری متفاوت و حتی متضاد است. او می‌گوید: «قبلاً گفته بودم که مرحوم مرآت خرج تحصیل شاگردهای چند بار رد شده. بازگوش یا سیاست‌بازان کمونیست مسلک را قطع کرده و آنها را به ایران برمی‌گرداند. یکی از این حضرات که سرپرستی حتی نخواست بود بول مراجعتش را به دست خودش بدهد و به من سپرد. آقای ایرج اسکندری بود که با هم سابقه دوستی مختصر داشتیم و اگر خود ایشان داستان این سفر را در خاطراتش نقل نکرده بود و خلاف‌گویی‌های ننموده بود، من افساگری نمی‌کردم...»

آقای ایرج اسکندری برادرزاده سلیمان میرزا، از زمان دانشکده حقوق تهران افکار سوسیالیستی و کمونیستی داشت. در فرانسه به طور علنی تبلیغ می‌کرد...

ترتیب برگرداندن او به ایران به این صورت بود. مرحوم مرآت اسکندری را که دانشجوی حقوق بود به من سپرد و هزینه و کرایه راه او را هم به من داد تا برایش بلیط بگیرم تا با هم به تهران برویم و مخارجش را بپردازم...

سفر دریایی دلپذیر و جالب بود. صبحانه و نهار و شام مفصل و متنوع داشتیم. بعد از غذا، به خصوص شبها، روی عرشه می‌رفتیم و صحبت می‌کردیم. خلاصه بحث و گفتگوی ما با ایرج اسکندری درباره کمونیسم بود. بعدها شنیدم در خاطراتش گفته است من به او توجه نداشتم و او را تنها گذاشتیم که بدون اناق و غذا در عرشه کشتی زندگی کند! در صورتی که ابدأ این طور نبود... تمام مدت در کشتی در توفقه‌های صبح تا عصر در بنادر یونان، اسلامبول، پرت سعید، رفیق‌وار با هم بودیم و گردش می‌کردیم و صحبت می‌کردیم و بسیار خوش گذشت. بدون اینکه از او بابت خرجهای اضافی و خریدهای تنقلات و غیره دیناری بگیرم. اداره سرپرستی غیر از بهای بلیط تا ایران چیزی به حساب او به من نداده بود. (خاطرات، صص ۱۶۹-۱۷۰).

فرانسه و انگلیس تأثیر زیاد گرفته بودند.^۱

وی در جای دیگر در مورد این مسافرتها، می‌گوید:

در طول هفت سال تحصیل در اروپا در تعطیلات تابستان به ایران مراجعت کردم، جهت دیدار پدر و مادر... همچنین جهت مطالعه و اقدامات و احتیاجات فنی و صنعتی کشور به منظور تدارکات تحصیلی و عملی (از جمله راه‌آهن شمال و در پاره‌ای از کارخانجات موجود در کشور)...^۲

در یکی از همین سفرها بود که دکتر یدالله سحابی و مهندس بازرگان با هم آشنا می‌شوند، آشنایی که خیلی زود به یک دوستی و الفت عمیق تبدیل شد و بعد در سطح صمیمانه‌ترین همکاریهای فکری، اجتماعی و سیاسی ارتقا پیدا کرد و تا آخرین لحظه عمر نیز ادامه پیدا کرد. هر چند که ظاهراً به دلیل فراموشی مهندس بازرگان در آخرین خاطراتش از این آشنایی نخستین، یاد نکرده است.

دکتر سحابی در خاطرات خود، که هنوز چاپ نشده است، می‌گوید در سفر به ایران در کشتی با بازرگان آشنا شد. علت آشنایی را نیز این می‌داند که در سر میز غذا سه تن بودند که از شرب مشروب خودداری می‌کردند: بازرگان، دکتر قریب و دکتر سحابی. بعد نیز معلوم شد که هر سه نماز می‌خوانند.

همین امر و همچنین اهل نماز بودن... اینها موجب الفت و دوستی میان ما سه نفر شد. الفتی که از حرفها و آداب مذهبی و ذکر خدا شروع شد و بعد در تمام مراحل زندگی با تحقیق و عمل به دستورات خدا و در راه او و خدمت به خلقش محکم و محکمتر شد.

در همین سفر وارد بغداد شدند. «من به اتفاق بازرگان و قریب از دیگران جدا شده عازم کربلا و نجف شدیم که همین الفت ما را قویتر کرد». و به گفته دکتر سحابی: «... همفکری و همکاری دینی و اجتماعی و سیاسی شصت سال اخیر عمرم با مهندس بازرگان - که داشته و دارم - بنیادش در همین مسافرت گذاشته شد که از فرانسه به تهران می‌آمدیم». در بازگشت نیز، به روایت دکتر سحابی، از عراق عبور کردند و بار دیگر به زیارت عتبات رفتند. سحابی می‌گوید: «در این ایام از مصاحبت او بسیار بهره بردم».

۲. مدافعات، ص ۶۶.

۱. خاطرات، ص ۲۰۰.

فعالیت‌های فکری و اجتماعی در فرانسه

در هفت سالی که بازرگان در فرانسه زندگی کرد، افزون بر تحصیل و کارآموزی در رشته‌های صنعتی (ترمودینامیک و نساجی)، به فعالیت‌های فکری، علمی، اجتماعی و قلمی نیز توجه داشت و کم و بیش در این حوزه‌ها نیز کوشش و تلاش می‌کرد. برخی روزنامه‌های فرانسه را مطالعه می‌کرد. با برخی انجمن‌های سیاسی و اجتماعی ارتباط داشت و نسبت به حوادث و مسائل سیاسی و خبری دلبستگی نشان می‌داد.

من ضمن انجام فرائض مذهبی، به سیاست علاقه داشتم، روزنامه می‌خواندم، اغلب در اجتماعات سیاسی و انتخابات به صورت نظارده‌گر، حضور پیدا می‌کردم... من روزنامه‌های مختلف فرانسه را می‌خواندم تا هم فرانسه بخوانم و زبانم پیشرفت کند و هم با احوال و افکار آنها آشنا بشوم و به اوضاع سیاسی آنجا آگاهی پیدا کنم.

در رویدادهای مهم، مثل تغییر دولت، استیضاح، انتخابات و یا اعتصابها، برای پی بردن به کنگه قضایا، دو سه روزنامه می‌خواندم تا از نظریات جناح‌های مختلف آگاه شوم، روزنامه‌های راست و چپ را مثل *Humanité, Amie du peuple* می‌خواندم. در بعضی جلسات مبارزات انتخاباتی هم که آزاد بود می‌رفتم.

دفعات مکرری در کنفرانس‌های فارغ‌التحصیلان کانون مهندسی فرانسه، که موسسین و مدیرانش غالباً فارغ‌التحصیلان سانترال بودند، شرکت می‌کردم، مخصوصاً از مراسم سالیانه کانون مهندسی که به مناسبت تعویض رؤسای انتخابی‌شان به عمل می‌آمد و دو رئیس قدیم و جدید به معرفی یکدیگر می‌پرداختند، خیلی خوشم می‌آمد.^۱

آقای سعید برزین، گویا با استناد به خاطرات شفاهی خود بازرگان می‌نویسد:

در فرانسه مشترک روزنامه اومانیتیه، ارگان حزب کمونیست فرانسه؛ لایاپولار، ارگان حزب سوسیالیست؛ و اکیون فرانسه، ارگان سلطنت‌طلبان، بود. در اجتماعات انتخاباتی هم شرکت می‌کرد. به سخنرانی کاندیداها علاقه‌مند بود. به جمهوریخواهان توجه بیشتر داشت. مانند جوانان جمهوریخواه لباس می‌پوشید.

در همین ایام با تبلیغات کمونیستی آشنا شد و جنبه ضد مذهبی آن را مایه آزردگی یافت و نوعی احساس ضد کمونیستی در دلش جای گرفت.^۱

وی در ارتباط با جنبش احیای فکر مذهبی در دوره ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۰ در فرانسه، قرار گرفت و با «انجمن کاتولیک فرانسه» همکاری کرد و این همکاری و ارتباط در مذهبی ماندن بازرگان و در تحلیل او از تمدن غربی مبنی بر ماهیت دینی تمدن غرب و ارتباط این پیشرفت با دیانت و آموزه‌های پیامبران مؤثر بود و بی‌گمان این آشنایی و اندیشه در فعالیت‌های بعدی دینی و اجتماعی بازرگان (از جمله تأسیس انجمن‌های مختلف صنفی و دینی) اثر داشته است.^۲

گزارش شده است که به انجام فرایض مذهبی پایبند ماند حتی اگر موجب شرمندگی برخی از همشاگردی‌هایش می‌شد. روزهای شنبه که دانشجویان فرانسوی به عشق نظام می‌رفتند کتابهای فرانسوی درباره اسلام را می‌خواندند. از جمله کتاب معروف زندگی محمد به قلم امیل درمنگهام را خواند. در همین ایام در چند سخنرانی درباره اسلام شرکت کرد. در جلسات شرق‌شناسی دانشمند شهیر فرانسوی «لویی ماسینیون» حاضر شد. سخنان او را درباره شیعیان و دروزیها شنید.^۳*

۱. زندگینامه سیاسی مهندس بازرگان، صص ۲۶-۲۷.

۲. توضیح بیشتر را در کتاب زندگینامه سیاسی مهندس بازرگان، صص ۲۴-۳۴، ببینید.

۳. زندگینامه سیاسی مهندس بازرگان، ص ۲۴.

* لویی ماسینیون (۱۸۸۳ تا ۱۹۶۲ م) اسلام‌شناس کاتولیک مذهب فرانسوی بود که در زندگی و احوال برخی از شخصیت‌های مهم اسلام از جمله حضرت فاطمه (س) و منصور حلاج (۳۲۴ تا ۳۰۹ ق) تحقیق کرد و آثاری پدید آورد. کتاب «مصائب حلاج» او به فارسی نیز ترجمه شده است. وی محبوب مسنندان نوگرا بود. ماسینیون با برخی از ایرانیان از جمله محمد علی فروغی (۱۲۴۴ تا ۱۳۲۱ ش) تماس داشت. در اوایل دهه ۱۹۳۰ که بازرگان در پاریس بود، ماسینیون در پی آن بود که محافل مسلمانان و مسیحیان را به شیخ نزدیک کند. (بنگرید به توضیحات آقای برزین در کتاب زندگینامه سیاسی بازرگان، ص ۲۴). شرح زندگی ماسینیون در مقدمه کتاب مصائب حلاج نیز آمده است.

در دورانی که دکتر علی شریعتی (۱۳۱۲ تا ۱۳۵۶ ش) نیز در پاریس بود و در آنجا تحصیل می‌کرد ماسینیون سالیان پسین عمر خود را می‌گذراند. شریعتی با وی تماس نزدیک داشت و سخت از او اثر پذیرفت. خود او بارها در نوشته‌ها و گفته‌هایش از وی به منزله استادش یاد کرده و اشاره نموده که چگونه و در چه اموری از او اثر پذیرفته است (از جمله در مقاله معبد در کتاب کویر).

به طور کلی می‌توان گفت:

دو جریان نیرومند سیاسی، کاتولیک‌های محافظه‌کار و جمهوریخواهان میانه‌رو چپ، در آخرین سالهای جمهوری سوم (۱۸۷۱ تا ۱۹۳۹ م) به درجاتی بر فکر اجتماعی و سیاسی بازرگان تأثیر گذاشتند.^۱ در آن سالها، بازرگان به سخنرانی و نویسندگی نیز رو آورد و در واقع گویندگی نویسندگی را از همان زمان آغاز کرد که تا پایان عمر ادامه یافت. یکی از سخنرانیهای او تحت عنوان «مقلد نباشیم» بود که خودش در این باره می‌گوید:

این روحیه ایرانی، که تقی‌زاده می‌گفت، وجود داشت «تقلید از اروپایی‌ها، در همه چیز! از فرق سر، تا ناخن پا». مقامات ایرانی هم که برای بازدید می‌آمدند و برای محصلین سخنرانی می‌کردند، این روحیه را تقویت می‌نمودند. من با وجود جوانی متوجه این نکته شده بودم که این روحیه «تقلید» درست نیست. در یکی از این جلسات که برایم سخنرانی گذاشته بودند، تحت عنوان «مقلد نباشیم»، صحبت کردم و گفتم: چه چیزهایی را باید تقلید کنم و از چه چیزهایی بپرهیزیم، باید روی حساب و برنامه نیازمندی‌هایمان را تأمین کنیم.^۲

سخنرانی دیگر در سفارت ایران بود که تحت عنوان ارمغان فرنگ انجام گرفت که در فصل دوم از آن سخن خواهیم گفت.

از متن سخنرانی «ارمغان فرنگ»، که اکنون در دست است، چنین برمی‌آید که در سفر دوم به ایران در دارالمعلمین مرکزی نیز یک سخنرانی ایراد کرده است. اما مقالاتی که در آن سالها نوشته است، ظاهراً دو مقاله بیشتر نیست:

در آن سنوات دو مقاله نوشتم. یکی در روزنامه اطلاعات تحت عنوان «فکر

مهندس» و دیگر در مجله فرانسوی در جواب یک مقاله انتقادی از اسلام.^۳

طبق توضیح آقای برزین، این مقاله اخیر به منزله پاسخ به یک مقاله که در «مجله

→

یکی از انتقاداتی که برخی از نافدان شریعتی به وی کرده‌اند، اثرپذیری او از ماسینیون است و اینکه چرا وی از ماسینیون مسیحی تجلیل و تکریم کرده است (از جمله بنگرید به نوشته مرحوم مطهری در کتاب سیری در زندگی استاد شهید مطهری، ص ۸۲).

۱. زندگینامه سیاسی مهندس بازرگان، ص ۲۱.

۳. مدافعات، صص ۶۶-۶۷.

۲. خاطرات، ص ۲۱۳.

فصل دوم

ارمغان فرنگ

چنان که از زبان خود بازرگان شنیدیم، وی مانند هر تازه وارد که به جهان پیشرفته مغرب زمین چشم می‌گشاید، در روزها و ماههای نخست اقامت در فرانسه، سخت تحت تأثیر برخی خصوصیات و فضایل فکر و فرهنگ فرانسویان قرار می‌گیرد ولی به قول خود او «اینها بیشتر اثرات روزهای اول و مسافرت‌های کوتاه مدت کسانی است که برای تماشا و تفریح می‌روند».^۱ البته بازرگان نه مسافری بود که برای تماشا و گردش و وقت‌گذرانی رفته باشد و نه سفر او کوتاه مدت بوده است. در طول اقامت هفت ساله فرصت و مجال کافی به دست آمد تا وی با عمق و دقت بیشتر با زندگی و تمدن و فرهنگ نوین اروپایی آشنا شود و در نهایت بتواند با تأمل و واقع‌بینی بیشتر به نقد و تحلیل سنت و سیره فرنگیان بنشیند.

بازرگان در طول این زمان نه چندان کوتاه، در کنار درس و تحصیل و تخصص، تجربه‌های بسیار آموخت که این تجارب بعدها در فکر و عمل سیاسی و اجتماعی و حتی اندیشه دینی او بسیار اثر گذاشتند. اینها، جملگی «ارمغان فرنگ» بود که او با خود به ایران آورد و با مسائل و امور فکری و اعتقادی و ملی درآمیخت و مجموعه آنها شخصیت و نقش مهندس بازرگان را شکل داد. خود او درباره این اثرپذیری‌اش از برخی مشاهدات در فرانسه و اینکه چه نوع تأثیری در تکوین و شکل‌گیری شخصیت و افکار آینده‌اش برجای نهادند می‌گوید:

نمونه‌های شاخصی که هر یک در ساختمان فکری و در فعالیتهای بعدی ما مؤثر می‌باشد:

قبر سرباز گمنام... فداکاران و خدمتگزاران به جای سخنوران... مجسمه‌های آنان بیش از هر چیز یادبود و مظهر کشته شدگان یا شهدای جنگ‌اند یا مخترعان و مکتشفان، فاتحان، رهبران سیاسی و خدمتگزاران ملی‌اند....

انجمنهای خودجوش، مردمی و غیردولتی...

ماشین و دموکراسی...

صمیمیت، امانت، درستکاری و اعتماد...^۱

در جای دیگر می‌گوید:

ما در آنجا [فرانسه] با یک ملت اعتدالی و میانه‌رو که نه فرشته است و نه دیو

روبرو شدیم.^۲

مهندس بازرگان در خاطرات خود نیز به تفصیل در این باره سخن گفته است که در ذیل

به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

در آن ایام سالها در تهران روزهای تعطیل مردم به خارج شهر می‌رفتند

پس قلعه و در بندر و غیره تفرجگاهشان بود؛ کسانی که برای هواخوری و گردش

می‌آمدند اغلب بطری عرق در کنارشان دیده می‌شد، گاه بدمستی هم می‌کردند

ولی در فرانسه که می‌گفتند مرکز فساد است، من در طی هفت سال که آنجا بودم

بیش از چهار پنج بار مستی ولگردان را ندیدم، به طور کلی عادی بود، زیاده‌روی

نمی‌کردند.^۳

در مقایسه با ما، آنها امانت و صداقت [بیشتر] داشتند. قبلاً ما خیال می‌کردیم و

چنین تلقین و تبلیغ شده بود که فرنگی‌ها حقه‌باز و کلاه‌گذار هستند. دیدیم

برعکس است. البته در کلوپ‌هایشان و در خارج از محیط خودشان شاید

رفتارشان با مردم بومی به گونه دیگر بود، اما در میان خودشان و در مقایسه با ما،

اصول و اخلاق را رعایت می‌کردند.

لازمه ترقی و موفقیت در همه زمینه‌های اقتصادی، علمی، صنعتی و سیاست،

همکاری و مشارکتهای دسته‌جمعی است. ما در آنجا با مشاهده وضع شرکت‌های

بزرگ این نکته را درک کردیم که چرا آنها موفق شدند و ما در هیچ زمینه‌ای به

جایی نمی‌رسیم.

مسئله همکاری و عملیات دسته‌جمعی که لازمه‌اش امانت و درستی و دوستی

۱. پیشین، صص ۵۲-۶۴.

۲. پیشین، ص ۵۰.

۳. خاطرات، ص ۱۸۲.

می‌باشد، از مهمترین مسائلی بود که حسرت و توجه مرا جلب می‌کرد، بعد که به ایران آمدم خیلی در زمینه آن کار می‌کردیم و عمل نمودم.^۱

اعتقاد به آزادی در خونشان بود، در نهادشان بود. هر کس را قلباً و لساناً آزاد می‌دانستند؛ آزاد در هر عقیده‌ای که داشته باشد و هر کاری که دلش بخواهد. برخلاف ما که با مخالفان عقایدمان دشمنی می‌کنیم.^۲

یک اختلاف عمده و عمومی که در فریسه شاهدش بودیم، غیبت دولت و اختلافی قدرت از افکار بود. برخلاف ایران، که جلال و جبروت و تظاهر مؤسسات دولتی و زورآزمایی مأمورین و نظامیان از همه چیز بیشتر است و بد رخ کشیده می‌شود.^۳

زمانی که بازرگان در ایران بود، می‌شنید و می‌دید که کسانی از فرنگ رفتگان بیا فرنگی‌نمایان، دین و مذهب و حتی اخلاق را به این دلیل رها کرده‌اند که «تمدن» و «تدین» با هم ناسازگارند و کسی که امروزی و مترقی و متمدن است نمی‌تواند دیندار و مسلمان باشد. اما وی وقتی به اروپا می‌رود، می‌بیند که نه تنها چنین نیست بلکه برعکس است و لذا وی متدین‌تر و استوارتر در اسلام باز می‌گردد.

به زودی متوجه این مطلب شدم که اروپای متمدن و پیشرفته، تنها اروپای شاپو، کراوات، سینما، البسه مردها و زنان، سینما و کلیاره، دانسینگ نیست؛ اروپا معنویت، ایده‌آل و مذهب دارد و با فعالیت، تلاش و کوشش و تقوی روح اجتماعی اروپا شده است...

روپا بین برخلاف تصور برخی از منجدین ما، دینداری را نشانه عقب‌ماندگی و باسوادی نمی‌دانند؛ بسیاری از علما و پیشوایان نامی علوم و تمدن اروپا، مانند کپرنیک، کتیننه، نیوتون، کپلر، ورتر، پاستور، لاپلاس، لامارک و صدها تن از بزرگان دیگر در ردیف بندگان خداپرست و خداشناس می‌باشند. در اروپا یک نفر روحانی به عنوان سر بار جامعه، یا علمدار خرافات شناخته نمی‌شود.^۴

بخشی از تجارب بازرگان در یک سخنرانی او که در سال ۱۳۱۲ (۱۹ آوریل ۱۹۳۳ م)

۱. خاطرات، صص ۱۸۶-۱۸۷.

۲. پیشین، صص ۲-۴.

۳. پیشین، صص ۲۰۸.

۴. پیشین، صص ۲۱۸-۲۱۹.

در جمع فارغ التحصیلان ایرانی در دانشگاههای فرانسه در محل سفارت ایران ایراد شده و تحت عنوان «ارمغان فرنگ» است، انعکاس یافته و اکنون دردست است. نکته اساسی و محوری در این سخنرانی این است که نظریه تقلید از فرنگ نه شدنی است و نه مفید و مطلوب. از طرف دیگر نمی‌توانیم چشم خود را به روی تمدن و آثار پیشرفت غرب ببندیم و از تجارب دیگران استفاده نکنیم. راه حل اصلی این است که بیاییم جامعه ایرانی و تاریخ و تمدن و فرهنگ ایرانی را درست بشناسیم و با توجه به تفکر و روحیه و خصایص و نیازهای اساسی مردم ایران به بازسازی و احیای موارث خود اقدام کنیم چرا که تمدن جدید اروپا نیز درختی است که در سرزمین خود روئیده و میوه‌ای است که به شاخ خود آویخته است. تقلید و فرنگی‌بازی راه به جایی نمی‌برد. به نکاتی از این نوشته اشاره می‌کنیم.

ادعای دیگر که ایرانی باید از سر تا پا ظاهر و باطن فرنگی شود، در قدم اول به سه اشکال بزرگ برمی‌خورد: اولاً حرف مبهمی است. ایرانی فرنگی شود، یعنی چه؟ فرانسوی شود؟ آلمانی شود؟ انگلیسی؟ آمریکایی یا کدام یک؟ چه بدیهی است که ما این ساختمان یک فرانسوی و یک آلمانی مثلاً فرسنگها اختلاف است. فرنگی شدن، ایران را فرنگ کردن، چه کلمه مبهم و فکر خطرناکی است! اصلاً تصویری که در ایران از فرنگ دارند، اگر غلط نباشد، ناقص است. در نظر بسیاری از هموطنان ما اروپا سرتاسر عیش است و سعادت، راحتی و قدرت، یک بهشت کوچک و نمونه‌ای از آخرت صلحا. یک خانواده فرنگی را به مصداق حکایات سینما و رمان، هم‌آغوش عشق و محبت و راحت می‌پندارند. این را که می‌دانید خیال‌واهی است و بر اساس موهوم بنایی استوار نخواهد ماند... در ایران نیز سعی نماییم از نیش و نوش هر دو را برای هموطنان نقل نماییم... بدون اینکه منکر مزایای اروپا بشوم، توجه رفقا را به جهات بدبختی و رنج ایشان جلب می‌نمایم. کدام روز است که در صفحه اول هر روزنامه خبر قتل، کشتار، دزدی یا خیانت را نخوانیم؟...

سپس از قول نویسنده فرانسوی «آندره موروا» می‌گوید: «پیشرفت مکانیک قدرت...

را افزایش داده نه خوشبختی را».

از شاپو به سر گذاشتن، نیوتون، یا بیس مارک می‌شویم؟ لباس نظامان شیبه به اروپا شد آیا هنرمان هم مثل مارشال فاش خواهد شد... پس شیفته لباس فرنگی نشویم. ذوق و فکر او را تحسین کنیم. و اگر به فرض می‌خواهند ایرانی فرنگی شود، از اینجا باید شروع کرد. والا لباس زری بر بدن زنگی جز مسخره لطف دیگری نخواهد داشت... تقلید یعنی اقرار به احتیاج و طفیله خواری... واقعاً فرنگی شدن، فرنگی نشدن است...

آنگاه می‌گویید به سنتهای خودمان برگردیم و بر بنیاد آن ساختمان نوین را بسازیم:

بنده می‌پرسم وقتی آثار و نشانه‌های ایرانیت رفت. به چه می‌خواهید علاقه یا بسته باشد؟ به آثار اروپایی؟ در این صورت لازم نیست در ایران زندگی کنیم... در نهایت راه حلی که بازرگان ارائه می‌دهد این است که باید ایرانی «قدرت ابتکار» و «خلاقیت» خود را به کار بیندازد و دارای یک ایده‌آل و آرمان مشخص و واقعی و ملی شود تا در پرتو آن به حرکت و آفرینندگی دست بزند و در آخر به استقلال همه جانبه برسد.

شکایت ما از ایران خودمان عدم یا کمی قوه ابتکار است... در واقع کمال یا لطف تمدن و حیات بشر در همان حرکت و فعالیت است... در هر صورت فعالیت است و زاینده حظ و قدرت... به فکر خودمان اصلاحات و تغییراتی ابداع نماییم... اول شرط ترقی، قانون تکامل و تناسب با محیط است... ایران ما هم دوره‌های عظمت و ترقی داشته، روزهای تاریک نیز به خود دیده. در میان چهار دیوار ایران، پایه‌های حیات، یعنی ترقی، و علل فساد چندین بار ظاهر شده‌اند. بهتر است از همان راه جوئی اصلاح شویم...

ولی به نظر بنده محال است ذات و باطن خلق ما به این زودیها عوض شود... لازم است اصولی را از اینجا سوغات برده و در اجرا مستقلاً با ملاحظه سوابق و اختصاصات ملی مقصود را حل کرده باشیم. یکی از اصول که نه تنها برای تکمیل، بلکه برای بقای یک قوم لازم است، داشتن کمال مطلوب یا ایده‌آلی است... در ایران خودمان یک ایده‌آل معین مطلوب جامعی ندیدم. اصول دیگر که از ارکان ملیّت یا لااقل وسیله علاقه‌مندی جامعه است، «سنت» است و یا به قول خودمان حفظ آداب و آثار اجدادی می‌بایند.

پس اولاً مملکت و تاریخ ایران را خودمان خوب بشناسیم، با آن که بعضی امروزه ادبیات و شعرای ایران را تحقیر و بلکه استهزاء می‌نمایند. به نظر بنده آن جوان ایرانی که از طفولیت به اروپا آمده، دکتر در علوم هم شده، ولی از لطف اشعار سعدی و قبیح مدایح قآنی بی‌خبر است، به درد ایرانی نمی‌خورد. او ایرانی را نمی‌شناسد، پس ایرانی را دوست نخواهد داشت.

به هر حال:

همه هم و غم ما این بود که ملت و مملکت از درون و بنیاد باید اصلاح و عوض شود و این اصلاح و انقلاب، خود خواسته و خودجوش، توأم با اعتقاد و عمل باشد، نه با تحمیل و تظاهر و حرف و شعار.^۱

این را هم نباید فراموش کرد:

هدف هیچ یک از ما در مشاهدات و مطالعاتمان از فرانسه، فرنگ‌شناسی یا تحقیق درباره شرایط و اوضاع جغرافیایی و تاریخی و سیاسی یا اجتماعی و فرهنگی آنها نبود. نظر کلی بیشتر به مضامین تطبیقی اروپا به منظور کشف علل و عوامل ترقی و تفوق آنها و عقب ماندگی خودمان از یک طرف و چاره‌جویی‌های مؤثر برای ایران [بود]. اگر من در بیان مشاهدات و نظریات خودم توجه عمده‌ام به محاسن و صفات مثبت آنها می‌رود، نه به دلیل آن است که در آنجا مفاسد و معایبی وجود نداشته و از هر جهت نسبت به ما برتری دارند، بلکه حساسیت نسبت به ویژگیها و عواملی داشتیم که در حفظ و ترقی و توسعه آنها مؤثر بوده و می‌توانست از موانع و علت خرابی اوضاع ما باشد.^۲

شاید جامعترین جمع‌بندی از تجارب بازرگان در مدت اقامت هفت ساله در اروپا، همان باشد که خود او گفته است:

خورجین‌های خالی را در طی هفت سال تحصیل به تدریج از افکار و ارمغان‌های چهارگانه ذیل پر کرده بودم:

۱- مختصری معلومات مهندسی و تئوریک تخصصی...

۲- اعتقاد و علاقه فزون یافته به اسلام، ولی نه اسلام خرافی و انحرافی و

تشریفاتی، بلکه اسلام اجتماعی زنده، زنده کننده...

۳- احساس این واقعیت بزرگ که سازنده و صاحب تمدن و سروری ممالک اروپا، یک فرد یا یک مقام نبوده، تمام افراد در آن سهیم‌اند و تمام افراد از این جهت سهیم‌اند که دارای ارزش و احترام و آزادی هستند.

۴- کشف این امر بزرگ که زندگی اروپایی و ضامن بقا و پیروزی ملت‌ها در شکل و نظام اجتماعی است، نه انفرادی و شخصی. اجتماع و اتحاد تأمین نمی‌شود مگر آن که کمال مطلوب‌های معنوی محرک مشترک افراد بوده و دوستی آنها را به هم نزدیک کند و درستی به آنها ارتباط و اعتماد ببخشد، تا آنکه مجموعه متحرک و مستحکم و زاینده گردد.^۱

بازرگان با این تجربه‌ها و آموخته‌ها و ایده‌آنها و به قصد کمک به بازیابی و تحرک بخشیدن ملت ایران به وطن باز می‌گردد. در واقع این تجربه‌ها و آموزه‌ها، چنان با شخصیت و تفکر و ایدئولوژی بازرگان عجین می‌گردد تا آخر عمر با او هستند و پیوسته نقش می‌آفرینند. در فصول آینده این خصوصیات را در زندگی و عملکرد سیاسی و اجتماعی و آرای او خواهیم دید. اعتدال، دوری از تقلید، تکیه بر تولید و ابتکار، تأسیس انجمنها، دموکراسی، قانون، فعالیت جمعی و گروهی، توسعه صنعت و تکنولوژی، احتراز از پرحرفی، مخالفت با افکار و اعمال غیر مفید و... جملگی دستاورد سفر اروپا بود که البته با ساختمان جسمانی و روحانی، تربیت خانوادگی، و نوع تفکر و شناخت دینی او نیز سازگار افتاده بود. به ویژه که تمامی فضایل مثبت غربیان را نه تنها سازگار با اسلام بلکه عین آموزه‌های دینی یافته بود و عقیده داشت که اصول و مبادی آنها در جهان بینی قرآنی و ایدئولوژی توحیدی وجود دارد. از این رو بر این عقیده بود که به طور اساسی و کلی، از یاد رفتن آن اصول و مبانی، خود از عوامل مهم انحطاط و عقب ماندگی مسلمانان در قرون اخیر شده است

ریشه دشمنی‌ها و نادرستی‌ها و خرابی ملت خودمان را در نافرمانی از احکام و اصول اسلام دیده بودیم و آنچه در مطالعات و مشاهدات خود در اروپا با مکاتب فلسفی و اجتماعی و معالم اخلاقی و مزیای انسانی برخورد کرده بودیم، می‌دیدیم

کاملتر و بهتر و بالاتر آن در تعلیمات اسلام و در قرآن هست. زندگی اروپا آن عده معدود ما را به درک و قبول اسلام یعلوا ولا یعلی علیه خیلی نزدیکتر کرده بود.^۱ نباید تصور شود که فکر تقلید و تبعیت از فرنگی‌ها را داشته‌ام. بلکه از افکار سطحی و اقدامات تظاهری و تقلیدگری وحشت داشتم و اولین سخنرانی^{*} در زندگی‌ام در محل سفارت بنا به دعوت اداره سرپرستی. روی تقلید و طرد تقلید بود... فقط توجه و تبعیت از اصول می‌کردیم. اصول همان طور که از اسمش پیداست اصول است و عمومیت و کلیت داشته مخصوص به زمان و مکان نیست و هر کس باید تسلیم اصول شود.^۲

به هر حال درک عدل و عوامل ترقی و تعالی اجتماعی و سیاسی و حتی اخلاقی اروپاییان و فرانسویان از یک سو و احساس عقب ماندگی و ضعف و انحطاط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و علمی و اخلاقی مسلمانان و ایرانیان از سوی دیگر، بزرگان جوان و مسلمان و وطن‌خواه و کنجکاو را آزرده و اندوهگین و ملول کرده بود و لذا احساس خود را در سالیان پسین اقامت خود در اروپا چنین بازگو می‌کند:

سالهای آخر اروپا برایم سالهای بیار ملالت‌آوری بود. آنچه آبادی و زیبایی می‌دیدم، به عوض تحسین و تمتع معذبم می‌ساخت. چون مملکت ما از آنها محروم و خود را در ایجاد و اداره آنها بی‌نصیب و برکنار دیدم. احساس بی‌کارگی و مفتخوری می‌کردم و بی‌حوصله شده بودم. با آن که مرحوم مرآت، رئیس اداره سرپرستی، توصیه فرمود دو سال هم در آلمان و انگلستان و جاهای دیگر به تکمیل و تمرین بپردازم. دیگر طاقت نیاورده. به ایران مراجعت نمودم. مراجعت به ایران برای فعالیت و خدمت.^۳

۱. پیشین، صص ۶۲-۶۳.

*. «احمدآلای همین سخنرانی است که تحت عنوان «ارمغان فرنگ» است و از آن یاد کردیم و همان است که مهندس بزرگان در جای دیگر تحت عنوان «مقلد نباشیم» از آن سخن گفته است.

۲. پیشین، صص ۶۶.

۳. مدافعات، صص ۶۵-۶۶.

بخش سوم

بازگشت، فعالیت و خدمت (۱۳۱۳ تا ۱۳۳۲ ش)

[در دهه بیست] برای بنده درد اصلی مملکت در نداشتن تشکیلات حزبی و
مرامنامه‌های سیاسی نبود. بنده خیلی بیش از این مطالب به معتقدات فکری و
تربیت معنوی و تدارک شخصیت اهمیت می‌دادم. مدافعات، ص ۱۱۰
اگر شهریور ۱۳۲۰ مملکت را تکان داد، پیروزی ملی کردن نفت و خلع ید،
استعمار را تکان داد. استعمار به وحشت افتاد. زیرا مزاج استعمار با آزادی و
دموکراسی در کشورهای دیگر و با حکومت‌های ملی و جنب و جوش‌های ملی
سازگار نیست. استعمار با استبداد سازگار است.

مدافعات، ص ۱۷۹

تجربه‌ای که من از خدمت کوتاه مدت و ناقابل خود در خلع ید آموختم، تأیید
این نکته بود که عامل اصلی پیروزی و شکست در کارهای عمومی، ملی و سیاسی
یا توفیقات و توقفها پیش از آنکه جنبه عملی و سازمانی و اداری داشته باشد،
مسائل انسانی و ایمان و اخلاق است.

مجله ایران فردا، شماره ۸، ص ۵۸

فصل اول

مهمترین حوادث زندگی مهندس بازرگان در این دوران

(۱۳۱۳ تا ۱۳۳۲ ش)

بازگشت و نخستین مشاهدات

مهندس بازرگان پس از پایان تحصیل در فرانسه، در سال ۱۳۱۳ ش، به وطن بازگشت
تا به قول خود «به فعالیت و خدمت» بپردازد. اقامت هفت ساله در اروپا و آشنایی وی با
تمدن و فرهنگ و علوم و معارف نوین، در بازرگان اثرات مهمی نهاده بود. به ویژه که تمام
عواطف و احساسات و افکارش متوجه ایران بود و در مقایسه با دیار فرنگ، کشور خود را
عقب مانده و از هر جهت در انحطاط می‌دید و بدین خاطر در رنج بود. و حتی از همان

آغاز، انتخاب رشته‌های تحصیلی و گذراندن دوره‌های تخصصی در برخی رشته‌های صنعتی برای خدمت به ایران و نوسازی صنایع کشور بود. هدفم از رفتن به مدرسه سانترال و انتخاب رشته ترمودینامیک، تأسیس کارخانه صنعتی، پس از بازگشت به ایران بود. زیرا فکر می‌کردم علت عقب‌ماندگی ما، فقط نداشتن صنعت است... می‌خواستیم مدارس فنی و صنعتی دایر کنیم... رشته‌ای که من انتخاب کردم، ماشین بود که به گمانم بیشتر برای ایران مفید و مورد نیاز بود.^۱

بدین ترتیب او به ایران آمده بود تا «فعالیت و خدمت» کند و گامی در بهبود اوضاع بردارد. اما: ما محصلین اعزامی که بعد از سالها تحصیل و تدارک باروحی سرشار از عشق و تحرک به ایران برگشتیم، مواجه با اوضاع عجیبی می‌شدیم. مثلاً با همین آقای دکتر سبحانی و دکتر قریب پزشک عالیقدر و مهندس خلیلی و مرحوم دکتر سیاسی رئیس جدی دانشکده پزشکی با یک اتومبیل سواری به ایران آمدیم. رفتار مأمورین گمرک و قرنطینه آدم را از برگشت به وطن پشیمان می‌کرد. از شهرها و دهکده‌های در طول راه که رد می‌شدیم در ورود و خروج مواجه با پاسبانهای دم دروازه‌ها و سئوالات عجیب و غریب شده، خود را مانند یک جاسوس در این مملکت می‌دیدیم. علاوه بر نام خودمان و پدرمان و شغل پدر و شماره شناسنامه و غیره، آدرس محلی را که در آن منزل خواهیم کرد می‌پرسیدند... یادم هست در طول راه دم در قهوه‌خانه‌ای (شاید قصر شیرین) یک مسافر بین راه پیدا شد. از شوfer خواست او را تا کرمانشاه برساند. بر سر مبلغ کرایه حرفشان شد. او پنج تومان می‌خواست بدهد و شوfer ده تومان می‌گفت، بالاخره شوfer گفت من کاری ندارم و پول نمی‌خواهم، فقط خرج آژانهای ضمن راه رابه عهده بگیر...

یکی از دوستان (آقای مهندس حسینی) وقتی وارد سرحد می‌شود همین که شناسنامه‌اش را ارائه می‌دهد، مأمورین ژاندارمری بلافاصله او را توقیف و به عنوان سرباز مشمول فراری در کامیون می‌اندازند. هر چه می‌گوید «بابا من دانشجوی اعزامی دولتی هستم، اگر فراری بودم که به پای خود به مملکت

بر نمی‌گشتم» نتیجه‌ای نمی‌بخشد. مانند اسیر او را می‌آورند تحویل پادگان کرمانشاه می‌دهند... وساطت و ضمانت رئیس فرهنگ کرمانشاه سبب آزادی حسیبی می‌شود. این وضعی بود که محصلین اعزامی هنگام مراجعت برای خدمت با آن مواجه بودند...

حس می‌فرماید که این مشاهدات و مسموعات چه تأثیر سوء در جوان تازه برگشته از اروپا می‌کرد. مادر وطن در لباس مأمورین دولت با چه وضعی از فرزندان خود پذیرایی می‌کرد. ما از خود بدی نمی‌دیدیم. مأمورین دولت بودند که شخص را منزجر می‌ساختند.

خدمت نظام و وظیفه

«نظام وظیفه» به معنای امروزی آن، از زمان صدارت رضاخان سردار سپه طرح و اجرا شد.

قانون نظام وظیفه عمومی که در خرداد ۱۳۰۲ به تصویب مجلس شورای ملی رسید، از برنامه‌های تجددخواهانه رضاخان سردار سپه نخست‌وزیر وقت بود. همه جوانان مشمول خدمت نظام، اعم از شهری، دهاتی، باسواد یا بی‌سواد، باید مدت دو سال در ارتش خدمت می‌کردند و جز مواردی که قانون پیش‌بینی کرده بود، مانند معافیت‌های پزشکی، هیچ کس از انجام خدمت معاف نبود.^۱

بازرگان نیز پس از ورود به ایران، می‌بایست به خدمت نظام بروند، که رفت.

چند روزی از مراجعت به ایران نگذشته بود که داوطلبانه وارد نظام وظیفه شدم. از یک سال نظام وظیفه، که پنج ماه آن در دانشکده افسری و هفت ماه در سربازخانه گذشت، صحبت زیادی که مناسب مقام باشد ندارم. ملول بودم که بعد از ۲۰ سال درس و زحمت یک وظایف خیلی کوچک بی‌خاصیت ولی تحت انضباط سخت از ما می‌خواستند.

در همین عشرت‌آباد در گردان مستقل مهندسی لشکرها، فرمانده دسته گروهان ۴ مخابرات بودم. ولی اغلب روزها مأموریتی که به ما و سربازان ما داده

می شد این بود که معاون فرمانده گردان می آمد قطعه ریگی را نشان میداد و می گفت آنچه سنگ و ریگ بزرگتر از این است باید از محوطه جمع آوری شود. برای چنین عملی البته نه تنها تحصیلات اروپا، بلکه متوسطه و ابتدایی ایران لازم نبود. اما کوچکترین تخلف سبب تنبیه انضباطی می شد.

یکی دو ماه که گذشت مأموریت مخصوص و مناسبی در خور معلومان به ما دادند. چهار نفر از ما را انتخاب کردند بعد از ظهرها به اداره مهندسی ارتش رفتند نظامنامه از فرانسه ترجمه کنیم... [جمعی از] ما را دستور داده بود بنشینیم آئین نامه بنویسیم.^۱

در آن موقع مدت خدمت برای افراد باسواد و زیر دیپلم دو سال بود. دیپلمدها به دانشکده افسری می رفتند و پس از شش ماه تحصیل ستوان سوم می شدند. دوره خدمت لیسانسیه ها و دکترها یک سال بود با یک ماه در سربازخانه، شش ماه در دانشکده افسری و پنج ماه با درجه ستوان دومی. آن خدمت یک ماهه در سربازخانه ها بسیار مفید بود، بخصوص برای «بچه ننه ها» که باید دوره نسبتاً سختی را طی می کردند. ما نیز پس از پایان یک ماه خدمت به دانشکده افسری می رفتیم، دوران جالب و آموزنده ای بود.^۲

مهندس بازرگان درباره اوضاع ارتش و نظام و محتوا و ماهیت آن، توضیحات مفیدی از مشاهدات خود در کتاب «خاطرات» داده است که مطالعه آن سودمند خواهد بود.

تدریس در دانشکده فنی

پس از پایان خدمت نظام و وظیفه، مهندس بازرگان برای تدریس به دانشکده فنی دانشگاه جدیدالتأسیس تهران دعوت شد تا در رشته ماشینهای حرارتی و ترمودینامیک درس بدهد.

دانشگاه تهران - دانشگاه جدیدالتأسیس تهران - بیش از هر چیز نیاز به معلم و استاد داشت. فرنگ رفته ها در درجه اول مورد توجه بودند. علی اصغر حکمت، وزیر کشور، ما را دعوت به خدمت در دانشگاه تهران کرد و با توجه به تخصصمان

قرار شد، به طور حق‌التدریسی کار کنیم. در آن موقع حقوق یک دانشیار ۹۰ تومان بود و حق‌التدریس، هفته‌ای ۱۲ ساعت از ساعتی ده تا پانزده تومان تجاوز نمی‌کرد. به این ترتیب باقی اوفاتمان را می‌توانستیم کار آزاد داشته باشیم. در سال ۱۳۱۴ که به داشکده فنی معرفی شدیم، دکتر حسابی رئیس دانشکده فنی بود.^۱

تأسیس شرکت «اما»

از آنجا که از یک طرف حق‌التدریس دانشکده فنی کفاف زندگی را نمی‌داد و از طرف دیگر وقت کافی برای فعالیت اقتصادی و علمی وجود داشت، مهندس بازرگان ابتدا در یک شرکت ساختمانی مشغول به کار شد سپس خود و عده‌ای از دوستان او یک شرکت ساختمانی را پایه‌گذاری کردند.

سال ۱۳۱۵ فوق‌العاده در آتش حسرت خدمت به مملکت و کسب معاش می‌سوختم. سرشار از فعالیت بودم. در شرکت ساختمانی که از طرف وزیر دارایی وقت تأسیس شده بود، استخدام گردیدم. در دانشکده فنی عهده‌دار دروس ماشینهای حرارتی و ترمودینامیک شدم ..

ولی این مقدار کفاف عیش و علاقه را نداده یا عده‌ای از رفقای فرنگ برگشته، و نظام و طبقه کرده، یک شرکت هفت نفری همه فن حریف به نام «اما» (انجام مهندسی ایران) یا مبلغ هفت هزار تومان تأسیس کردیم.^۲

مهندس بازرگان در جای دیگر در این باره می‌گوید:

از همان ابتدایی که از خدمت نظام مرخص شدم، به اتفاق شش نفر دیگر از هم‌دوره‌ای‌ها، طرح تشکیل یک شرکت ساختمانی را ریختیم و پس از مدت کوتاهی آن را به نام «اما» (اتحاد مهندسیین ایران) برپا کردیم. شاید این اولین شرکت مهندسی مشاور در ایران بود که در عین حال در حرفه‌های مختلف از قبیل ساختمان، ماشین، تأسیسات و صنایع شیمیایی طراح، مشاور، مقاطعه‌کار و مجری

را عمل می‌کرد.^۱

هر چند این شرکت ساختمانی فعال شد و چند سال نیز فعالیت کرد و منشاء خدماتی نیز شد اما پس از شهریور ۱۳۲۰ تعطیل شد.

رفته رفته کارمان گرفت، چند مقاطعه کوچک امضا کردیم، نقشه‌برداری خط تلفن تهران - فساپویه، نقشه‌برداری ساختمان دانشکده کشاورزی کرج، ساختمان هیدرولیک سد کرج؛ در دانشگاه تهران نقشه‌برداری و نظارت در ساختمان تأسیسات دانشکده پزشکی را هم به طور افتخاری با همکاری دانشجویان دانشکده فنی، به عهده گرفتیم، در عوض کارهایی را در عملیات ساختمانی دانشگاه، مانند تأسیسات باشگاه دانشگاه، به شرکت ما واگذار شد... طرح سیم‌کشی برق شهرستان قم، به شرکت ما واگذار شد.

دگرگون شدن اوضاع سیاسی کشور، پس از حادثه شهریور ۱۳۲۰، همچنین توسعه فعالیت‌های فرهنگی و کار در دانشگاه، مسئولیت دانشکده فنی و در عین حال مشارکت در امور «اما» که دامنه فعالیت آن افزایش می‌یافت، موجب گردید که مدیران شرکت... به کار اصلی خود بپردازند. در نتیجه فعالیت شرکت در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ به کندی گرائید و سپس متوقف شد.^۲

البته شرکت ساختمان دولتی هم دیری نپایید و تعطیل شد.

شرکت ساختمان با یک برنامه دولتی و بسیار وسیع دارای شعب و رشته‌های فعالیت متعدد بود که هر کدام به وسیله یک متخصص خارجی، غالباً آلمانی یا اروپایی شرقی، اداره می‌شد. آقای مهندس حسین شقاقی معاون فنی شرکت، زیردست هر مهندس یا متخصص عالی مقام فرنگی، یک مهندس تازه‌وارد ایرانی را قرار داد که بعد از پایان قرارداد جای آن فرنگی را بگیرند. بنده را زیردست L'Hiraut معاون شعبه تأسیسات شرکت ساختمان کردند. برنامه این شعبه ایجاد کوره‌های آجرپزی مکانیکی - کارخانجات و پیچ و مهره‌سازی - کوره چدن‌ریزی و از این قبیل کارها بود.

شرکت ساختمان با داعیه‌های خیلی زیادی که داشت و با تعجیل و

۲. پیشین، ص ۲۶۴ - ۲۶۵.

۱. خاطرات، ص ۲۳۲.

بی مطالعه‌گی که در تشکیل آن شده بود، عمری نکرد و کار دولتی من یکسره دانشیاری دانشکده فنی شد.^۱

ازدواج

مهندس بازرگان در سال ۱۳۱۸ (در سن ۳۲ سالگی) ازدواج کرد. جزئیات این ازدواج را خود او در خاطراتش (یادداشت وقایع) به تفصیل گفته است. خلاصه آن تفصیل این است که مدتی (از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۸) خود و خانواده‌اش دنبال یک همسر ایده‌آل بوده است (هر چند که وی نمی‌گوید همسر ایده‌آل از نظر او چگونه همسری است)، ولی در یافتن آن یا موفق نمی‌شده‌اند یا به دلایلی ازدواج سر نمی‌گرفته است. سرانجام با خانواده آقای میرزا سید حسین طباطبائی آشنا می‌شود و در شهریور ۱۳۱۸ با دختر او «ملکه» (بر به قول خود او در خاطرات یاد شده، ملک)، که در آن زمان شانزده سال داشت، ازدواج می‌کند. همسری انتخاب و پیدا می‌کند که درباره او می‌گوید «حقیقتاً مناسبتر و پاکیزه‌تر و مطبوع‌تر خانمی نصیب نمی‌شد».

ملکه خانم منسوب به دو شخصیت بارز انقلاب مشروطیت و از دو خانواده روحانی مؤثر است. پدر او فرزند سید محمد باقر طباطبائی برادر آیه‌الله سید محمد طباطبائی مجتهد (۱۲۱۸ تا ۱۲۹۹ ش)، رهبر روحانی نامور و محبوب انقلاب مشروطیت بود و مادر او دختر آیه‌الله شیخ مرتضی آشتیانی فرزند آیه‌الله محمد حسن آشتیانی (معروف به میرزای آشتیانی)، رهبر دیگر مشروطیت بود.

فعالیت در امور ساختمانی بانک ملی

در سال ۱۳۱۹ مهندس بازرگان برای کار در امور ساختمانی بانک ملی ایران دعوت شد.

بنا به معرفی گوهریان (مهندس ابوطالب) و تأیید فروغی (پسر ذکاءالملک)، از طرف اداره ساختمان بانک ملی دعوت به قبول عضویت آنجا برای جانشینی آقای

داوید خانیان که ارمنی و رئیس دایره قرارداد می باشد، شدم.*

که البته سال بعد نیز به ریاست دایره تأسیسات و محاسبات فنی بانک ملی برگزیده شد. در همین سال (۱۳۱۹)، افزون بر دانشجویی دانشکده فنی و مهندسی بانک، معلم کلاس کمک مهندسی وزارت کشور نیز بود.

در همین سال (۱۳۱۹) ظاهراً نخستین نوشته او پدید آمد:

در سال ۱۳۱۹ کتابچه‌ای به نام «چند یادداشت در ترمودینامیک» در میان رفقا

منتشر نمودم.

در همین سالها بود که بازرگان در کنار تدریس و فعالیت مهندسی و صنعتی و اقتصادی و نویسندگی، سخنرانیهای خود را نیز آغاز کرد و ظاهراً یکی از همین سخنرانیها در «کانون پرورش افکار» درباره نساجی انجام شد.^۱

از حوادث قابل ذکر در ارتباط با زندگی بازرگان در مقطع پیش از شهریور ۱۳۲۰، شرکت محمدرضا پهلوی، ولیعهد رضاشاه، در کلاس درس مهندس بازرگان بود که در سال ۱۳۱۵ انجام شد. تفصیل آن، که خواندن و اطلاع از آن خالی از لطف نیست، در مدافعات مهندس بازرگان آمده است.

حادثه شهریور ۱۳۲۰ و روایت بازرگان از آن

سال ۱۳۲۰، سال پرحادثه و مهمی در تاریخ معاصر ایران است از این سال ایران به وسیله متفقین (یکی از دو طرف درگیر جنگ جهانی دوم)، اشغال شد؛ اوضاع عمومی کشور به آشفتگی گرایید؛ رضاشاه مجبور به استعفا و کناره‌گیری از سلطنت شد؛ کشور در معرض فروپاشی و هرج و مرج قرار گرفت و محمدرضا، ولیعهد، به سلطنت رسید و... حوادث و مسائل اجتماعی و سیاسی این ایام، در گفته‌ها و نوشته‌های مختلف آمده است. از جمله در برخی خاطرات رجال سیاسی ایران نیز در این باره مطالبی به تفصیل یا به اجمال انعکاس یافته است. بازرگان نیز، که خود در آن ایام ۳۴ سال داشت و استاد دانشگاه بود و در تهران شاهد و ناظر حوادث جاری کشور بود، در شمار کسانی است که به

* مطالبی که پس از این بدون ذکر مأخذ نقل می‌شود، از دست‌نوشته مهندس بازرگان تحت عنوان «یادداشت‌های روزانه» برگرفته شده است. ۱. مدافعات، ص ۹۹.

مناسبت‌های مختلف گزارش‌های قابل توجهی درباره حوادث سال ۱۳۲۰ عرضه کرده است که برای شناخت و تحلیل بخشی از حوادث و رویدادهای سیاسی معاصر قابل توجه است. از جمله وی در مدافعات خود در دادگاه تجدیدنظر در سال ۱۳۴۲ و نیز خاطرات بازرگان، آخرین خاطرات، به تفصیل در این باره سخن گفته است. اما جالبترین و مهمترین مطالب بازرگان در این باره، در خاطرات «یادداشتهای روزانه» اوست که در همان اوان به طور روزانه نوشته شده و اخیراً به همراه خاطرات زندان چاپ شده است. اهمیت این خاطرات در قیاس با دو کتاب یاد شده، در آن است که اولاً یادداشت وقایع مربوط به همان زمان است و لذا از وقت و اهمیت بیشتری برخوردار است و احتمال اشتباه در ثبت حوادث و وقایع تقریباً هیچ است، و ثانیاً با تفصیل و جزئیات بیشتری نوشته شده است، با توجه به اهمیت این یادداشتهای، با تفصیل بیشتری گزارش بازرگان را از این حادثه تاریخی می‌آوریم. این گزارش، هم مروری است به حوادث سال ۱۳۲۰ و هم دیدگاه‌های بازرگان را در آن سالها نسبت به سلطنت رضاشاه و ... حکومت و سلطنت او نشان می‌دهد. البته قسمتهایی را نقل می‌کنیم که ارتباط بیشتری با زندگی و شخصیت و منس و تفکر بازرگان دارد. در آغاز به برخی از حوادث زندگی او در سال ۱۳۲۰ اشاره می‌کنیم.

کارم از تاریخ ۲۰/۲/۱ رسماً ریاست دایره تأسیسات و محاسبات فنی شد. یعنی گذشته از کار داوید خانیان، که عقد قراردادهای حساب برآوردها - انجام معاملات خارجی و مناقصه‌گذاریها بود. کارهای تأسیسات کلیه ساختمانهای بانک از قبیل آب‌رسانی، برق، شفاژ سانترال، تهویه و غیره یعنی تسهیاتی که سابقه‌نداشت از روی نقشه و پیش‌بینی و اسلوب صحیحی انجام شود. به من واگذار گردید.

وی در جای دیگر خدماتش را در بانک ملی چنین بر می‌شمارد:

باقیات‌الصالحاتی که به عنوان متصدی دایره تأسیسات بانک انجام داده‌ام، هنوز نادم می‌کند: استفاده از قنات، موتورخانه، اولین چاه عمیق بعد از جنگ، ساختمان فروشگاه فردوسی، مناقصه‌گذاری ساختمانها و تأسیسات شفاژ و برق، شعبه‌های مختلف بانک در شهرستانها و بالاخره شعبه بزرگ مجهز بازار.

این قبیل مراجعات و عملیات مهندسی متنوع و مطالعات درسی دانشکده فنی تاحدودی احتیاج و عطش را به خدمت از طریق فعالیت فنی و تخصصی تحصیلی

اقناع می‌کرد.^۱

در یادداشت وقایع می‌نویسد:

در دانشکده به موجب حکم... مورخ ۲۰/۴/۳۰ رتبه‌ام ۳ دانشیاری شده ولی از معلمی قورخانه که محیط ناگوار نظام بود و تدریس وزارت داخله دست برداشتم. در اینجا به تدریس دو ساله بازرگان در «مدرسه قورخانه» (آموزشگاه فنی) اشاره رفته است که طبق گفته‌های ایشان در کتاب خاطرات، از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ داشته است.

این مدرسه برای تربیت افسران فنی اداره تسلیحات ارتش تشکیل شده بود، رئیس آموزشگاه از افسران قورخانه بود... من هم حدود دو سال درس دادم. دوره مدرسه دو سال بود، گویا بعدها سه سال شد. فارغ‌التحصیلان آن ستوان سوم فنی می‌شدند... درس من تلمبه و کمپرسور بود.^۲

مطلبی در ارتباط با خرداد ماه همین سال نقل می‌کند که نشانه‌ای از تفکر و حساسیت و گرایش اعتقادی و سیاسی اوست.

در دانشکده فنی روزی که در ماه خرداد شورای معلمین برای رسیدگی به نمرات امتحانات تشکیل شده بود، ترجمان قلوب و افکار بسیاری از معلمین شده، اعتراض سختی به امور تدریس و سیستم اداری استبدادی معاون دانشکده نموده، در اثر پافشاری موفق شدیم تا همان روز یک هیئت مرکزی شورای دانشکده تأسیس شود. در مدت تابستان جلسات هفتگی تشکیل شده و به تهیه آیین‌نامه‌ها پرداختیم.

جنگ جهانی به شدت ادامه دارد و شعله‌های آن تمامی کشورها را در کام خود فرو برده و به گفته بازرگان، «جنگ اروپا روز به روز عالمگیرتر می‌شود». اما به روایت بازرگان هنوز تا اوایل شهریور ماه ۱۳۲۰:

در اوضاع ایران تغییرات ناگهانی رخ نداده مردم روز به روز با زبان بسته و دل مرده شاهد توسعه یافتن املاک شاه، افزایش مالیات، بالا رفتن خرج و کمیابی ارزاق می‌باشند.

ولی اوضاع به سرعت دگرگون می‌شود و جنگ اروپا به ایران رخنه می‌کند و متفقین

آماده اشغال ایران می‌شوند، ایرانی که در این جنگ اعلام بی‌طرفی کرده بود.

برای اول شهریور متولدین ۱۲۸۶ جهت خدمت تعلیماتی یک ماهه احضار شده بودیم و قبلاً اعلامیه خود را دریافت کرده بودم که در موقع بسیج باید به لشکر خوزستان بروم.

اما وقتی که بازرگان روز بعد به امیرآباد (اردوگاه دو هنگ مهندسی تهران می‌رود، می‌بیند همه چیز تمام شده است. چرا که قوای شوروی از شمال و آذربایجان وارد ایران شده و قوای انگلیس از غرب به داخل خاک نفوذ کرده‌اند. سربازخانه به سرعت خالی شد و مقاومتی در برابر اشغالگران صورت نگرفت. دولت منصور سقوط کرد و دولت جدید با نخست‌وزیری محمدعلی فروغی (ذکاءالملک، ۱۲۷۵ تا ۱۳۲۱ ش) بر سر کار آمد. اما:

دولت جدید تقریباً عین دولت سابق بود، فقط ریاست وزراء را به عوض منصور به فروغی داده بود و صبح که [دولت فروغی] به مجلس معرفی شد، اعلام داشت که برای اثبات بی‌طرفی و صلح‌خواهی ایران و جلوگیری از خونریزی دستور داده‌اند از هر گونه مقاومت خودداری شود.

بیم و هراس بر سراسر کشور از جمله تهران سایه افکند. در ۸ شهریور شایع شد که شاه فرار کرده است. به گفته بازرگان رادیو لندن (بی.بی.سی) بدگویی از رضاشاه را آغاز کرد و مردم را علیه او برمی‌انگیخت «ولی مردم خوشحال و شاه مضطرب» بود و بدین ترتیب به تحلیل بازرگان رادیو لندن در امور داخلی ایران مداخله و اختلال می‌کرد. گفته شد که قوای متفقین به سوی تهران می‌آیند. تهران به وسیله نیروی هوایی شوروی بمباران می‌شود. اما

شاه در همان روز بمباران و اضمحلال وطن، به کار تصرف املاک و غصب حقوق مردم اشتغال داشت، به طوری که در تجریش دستور داده بود آب قنات نصر را که مخصوص باغات مردم و خرده مالک است ضبط نموده به مصرف بنایی ساختمانهای جنوب شرقی باغ خود برسانند.

سرانجام شایعه استعفا و فرار شاه واقعیت پیدا کرد و در ساعت ۱۰ روز ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ استعفای شاه اعلام شد و البته «مردم رویهمرفته بدحال نبودند». در عصر همان روز ولیعهد او محمدرضا به عنوان جانشین پدر به مجلس شورای ملی آمد و ضمن نطق کوتاهی به عنوان شاه ایران سوگند یاد کرد. پس از آن، رضاشاه مخلوع و ظاهراً مستعفی به وسیله

متفقین از ایران تبعید شد.

کم کم اوضاع کشور به حال عادی باز می‌گشت و تهران حکومت نظامی شد. وضع شهر [تهران] در اثر به جریان افتادن وزارت‌خانه‌ها و ادارات، فراوانی ارزاق و اطمینانهایی که دولت داده بود و همچنین برقرار شدن حکومت نظامی رو به بهبودی و آرامش می‌رفت، ولی همد جا میان مردم اظهار تأسف و انزجار از فضاحتی که به پا شده و تسلیم ضعیفانه دولت در مقابل دشمن نقل مجالس و مذاکرات مردم فحش به پهلوی بود و هیچ کس تصور نمی‌کرد شاه مملکت که دین و غیرت و مالکیت را از مردم گرفته، مرکب دزدی و چپاول املاک در سراسر مملکت، آخر کار این اندازه مُلک فروش و خائن و بی‌غیرت و گریزپا از آب در می‌آید و از این که می‌شنیدند او را از وسط راه برگردانده‌اند و مجدداً باید به اسم و هیکل منحوسش تعظیم نمود، خیلی پیکر بودند. رسماً و علناً به او فحش می‌دادند. ولی البته تظاهرات عمومی نشد. حتی افسران خیلی افسرده و زبان دراز شده بودند.

بازرگان در یادداشت روز ۱۴/۷/۱۳۲۰ می‌نویسد:

در تهران از روز استعفای شاد فشون انگلیس و روس جایگیر شده‌اند. انگلیسیها در جاده دوشان‌تپه نزدیک کارخانه مسلسل‌سازی [خیابان پیروزی فعلی] هستند و روسها قسمتی بیرون دروازه قزوین، قسمتی در قصر قجر شمالی. آن‌گاه بازرگان شرحی در مورد فسادها و تجاوزها و دزدیهای سربازان بیگانه در تهران می‌دهد که سخت تأثر برانگیز است.

گفتنی است که به روایت بازرگان دولت و ارتش پرطمطراق رضاشاهی، به هر دلیل، مفاومتی در برابر اشغال کشور به وسیله بیگانگان و اشغالگران متجاوز خارجی نکردند. اما او یاد می‌کند که مردم در برخی از نقاط ایران، از جمله در کردستان و آذربایجان، مقاومت تحسین‌برانگیزی از خود نشان دادند. به گزارش وی، مردم تبریز با کارد به نبرد با اشغالگران شوروی برخاستند که «دو هزار نفر در شهر تبریز و اطراف آن کشته شدند». برخی از افسران عالی‌رتبه ارتش، با انگیزه و تشخیص و مصلحت‌اندیشی شخصی، در برخی نقاط در برابر تجاوز ایستادگی کرده از خود مردانگی و رشادت بسیار نشان دادند.

به طوری که زیاد شایع است و ظاهراً راست می‌آید، لشکرهای سرحدی مخصوصاً لشکر کردستان (سرلشکر مقدم)، لشکر خوزستان (سرلشکر شاه‌بختی) و لشکر رشت (سرتیپ قدّر) از خود مقاومت نسبتاً خوبی نشان داده بودند. حتی سرلشکر مقدم تا یک هفته پس از تسلیم مرکز، باز می‌جنگید و حتی جلوی انگلیسیها را گرفته بوده (بعضی‌ها گفتند وارد خاک عراق هم شده بوده). به طوری که انگلیسیها با او قرار جداگانه‌ای برای متارکه بستند و قشونش را اسیر ننمودند. سرلشکر شاه‌بختی نیز پایداری خوبی کرده و ظاهراً مورد مؤاخذه قرار گرفته است. سرلشکر سرتیپ قدر ابتدا که روسها به بندر پهلوی [انزلی] نزدیک می‌شوند و بمباران می‌کنند، هیچ‌گونه اظهار وجودی نمی‌نمایند، تا این که روسها از کشتی پیاده شده با امنیت خاطر به سمت رشت حرکت می‌نمایند. یک دفعه فرمان شلیک داده می‌شود. قوای دولتی که در جنگل استتار کرده بودند، با این حيله عده زیادی از روسها را می‌کشند و آنها را مجبور می‌نمایند که به دریا بگریزند و عده‌ای هم که با شنا می‌خواستند خود را به کشتی برسانند کشته می‌شوند. ولی در عوض روسها هم به خشم در آمده و در نتیجه پهلوی و رشت را بمباران خیلی سخت می‌نمایند. پس از سقوط دیکتاتوری بیست ساله و تغییر اوضاع، حال و هوای جامعه ایران از نظر سیاسی و اجتماعی دگرگون شد. گزارش بازرگان نشان می‌دهد که نخستین واکنش در برابر شرایط پیشین، از سوی دینداران و مسلمانان و به طور خاص علمای دین و روحانیان پدید آمد.

امسال در ماه مبارک رمضان [که مصادف بود با شهریور ماه] مختصر آزادی که در همد چیز پیدا شده بود، ضمناً باعث رونق مساجد و منابر گشت. صفوف جماعت گشایش یافت. در هر مسجدی که سالهای قبل بی‌واعظ و یا دارای واعظ گمنام مسئله‌گویی بود، وعاظ نسبتاً معروف به منبر رفتند و مستمعین زیاد گرد آمدند. چند روزی بدین منوال گذشت و همین که جمعیت و ازدحام مساجد رو به بالا رفت، از اواسط ماه یک یک از طرف نظمیة جلوگیری شد، ولی مجدداً در روزهای ۱۷ و ۱۸ ماه همه جا آزاد گشت...

حقیقت این قضایا و علت تغییرات فاحش که تا اندازه‌ای مصنوعی به نظر

می‌رسید، معلوم نیست و انسان را متحیر می‌نماید. آیا دولت این اندازه میل به صلاح و جلب رضایت ملت پیدا کرده است، یا تمام اغفال و کاسدای زیر نیم کاسه موجود است؟ دستور از کجا و چگونه می‌رسد؟ منظور چیست؟ انگلیسیها می‌خواهند ثابت کنند که علم آزادی و عدالت را به دست گرفته‌اند و یا قصد دارند ملت را از خود راضی نموده و بعداً استفاده قشون یا چیز دیگری بنمایند؟ والله اعلم.

همکاری با کانون اسلام

چنان که از شرح زندگی بازرگان برمی‌آید، وی هر چند به قول خودش «تشنه اصلاحات و خدمت» بود، ولی تا سالهای ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ درگیر خدمت نظام وظیفه و کار و شغل و تشکیل خانواده بود، اما از اوایل دهه بیست به فعالیت اجتماعی و به ویژه فعالیت فکری و علمی در حوزه دین و تحقیقات اسلامی روی آورد. نخستین گام این تلاش و حرکت، آشنایی با «کانون اسلام» و سخنرانی در آن و نگارش مقالات در نشریه «دانش آموز» ارگان کانون بود. هر چند دقیقاً روشن نیست که آغاز این آشنایی و همکاری کی بوده است. در مدافعات، سال ۱۳۱۹ و در خاطرات سال ۱۳۲۱ یاد شده است. البته محتمل است که آغاز آشنایی سال ۱۳۱۹ بوده و به قولی خود ایشان همکاری منظم در سال ۱۳۲۱ بوده باشد. وی در مدافعات می‌گوید:

در اداره ساختمان بانک ملی در همان سال ۱۳۱۹ بود که یک روز دو نفر جوان خوش قامت یکی عضو بانک و دیگری عضو فرهنگ به سراغم آمده، سلام علیکی کردند و مجموعه کوچکی را روی میز گذاشتند خواهش همکاری و یک مقاله داشتند. نام مجله دانش آموز بود (کلمه دانش آموز را هنوز فرهنگستان برای شاگرد دبیرستان علم نکرده بود). ناشر مجله کانون اسلام و نویسندگان آن اشخاص مختلف بود. بالای یکی از مقاله‌ها برای اولین بار نام آقای سید محمود طالقانی را دیدم. مقاله‌ای که برای آن مجله تهیه کردم و در دو شماره چاپ شد «مذهب در اروپا» بود. این مقاله بعدها و موقعی که در زندان بودم، مستقلاً چاپ

شد.^۱

اولین ارمغانی که پس از هفت سال تحصیل و مطالعه در زمینه لزوم پایبندی به دین به هموطنان مخصوصاً جوانان دادم، مقاله «مذهب در اروپا» بود.^۲ وی در انگیزه نگارش مقاله یاد شده که ضمناً تاحدودی دیدگاهش را نسبت به غرب جدید روشن می‌کند چنین می‌گوید:

بنده در حاشیه وظایف تحصیلی و تخصصی، مهمترین مأموریت، مأموریت و رسالت برای هموطنان، فهماندن این مطلب بود که اروپای متمدن مترقی و اروپای واقعی، اروپای سینما و رمان نیست. اروپا با شاپو و کراوات مردها و زلف و ماتیک خانمها، اروپا نشده است. اروپا معنویت و مذهب و ایده آل دارد، فعالیت و فداکاری دارد، تقوی و روح اجتماعی دارد. بنابر این اولین ارمغانی که هفت سال بعد از مراجعت به کشور، تحویل هموطنان و مخصوصاً جوانان دادم، مقاله «مذهب در اروپا» بود.^۳

از آن به بعد، آشنایی و همراهی و همکاری مهندس بازرگان و آیه الله سید محمود طالقانی (۱۲۸۹ تا ۱۳۵۸ ش) ادامه پیدا می‌کند که با جدیت و صمیمیت تا پایان عمر تداوم می‌یابد. به گونه‌ای که نام و نقش آن دو بزرگمرد تاریخ تحولات سیاسی و مبارزاتی و دینی چهار دهه اخیر ایران (دهه بیست تا پنجاه شمسی) از هم جدا ناپذیر است. بررسی زندگی بازرگان و پی‌گیری رویدادهای بعدی ایران، این مدعا را روشن می‌کند.

به جز مقاله مذهب در اروپا، از نخستین مقالات بازرگان در نشریه «دانش آموز» مقاله مطهرات در اسلام بود که در سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۲ تدوین و نگارش یافت که اولین سخنرانی وی در کانون اسلام بود. چگونگی آن را از زبان بازرگان بشنویم.

در یکی از مجالس سخنرانی و بحث [در کانون اسلام] سئوالی را بنده عنوان کردم: «موضوع کُر و ابعاد ۳/۵×۳/۵ و جب چیست؟» برای حاضرین که مسائل شرعی را به صورت قالبهای منجمد شده از عرش نگاه می‌کردند، سئوال اصلاً بی‌جا و بی‌مورد بود. حاضرین دیگر هم جوابی نداشتند و معمالا یجمل ماند. ولی بعد که

۲. خاطرات، ۲۲۰.

۱. مدافعات، صص ۷۲-۷۳.

۳. مدافعات، ص ۷۳.

تصادفاً ضمن مطالعاتی که برای تهیه درس تأسیسات ساختمان، در کتاب تأسیسات بهداشتی installation santinair در بحث تخلیه و تصفیه فضولات می‌کردم، به مطالبی برخوردیم که شباهت به بحث شرعیات روی مواد جائزالتیم داشت و دنباله آن جواب مسئله کُر و بسیاری از مسائل کتاب و طهارت را از نظر علمی می‌داد همان را عنوان اولین سخنرانی خود در کانون اسلام نموده پس از تحقیق بیشتر و تکمیل به صورت اولین کتاب خود در سال ۱۳۲۲ تحت عنوان «مطهرات در اسلام» منتشر ساختم. این کتاب تا به حال چند بار چاپ شده است. در آنجا کلیه احکام طهارت و نظافت اسلامی از دریچه تصفیه بیوشیمی filtration biochimique و با استعانت قوانین فیزیک و شیمی و فورمولهای ریاضی مطالعه شده بود. طرح ورود در مطلب منطبق با احتیاجات و روحیات زمان بود و می‌توانست از طرف درس خواننده‌های متدین مورد استقبال واقع شود. یکی از آنها گفته بود ای کاش برای سایر احکام هم چنین کتابی نوشته می‌شد. یعنی از دریچه افکار و علوم جدید، کلیه مباحث اسلامی مورد مطالعه و مطابقت قرار می‌گرفت. آرزوی آن دانشجو برای بنده آرزو و دستورالعمل شد.^۱

درباره کانون اسلام و نقش آن، پس از این، سخن خواهیم گفت.

لازم است پیش از پی‌گیری حوادث، اشاره کنیم که مهندس بازرگان در خاطرات «یادداشتهای روزانه» در سال ۱۳۲۰ می‌نویسد که یک جزوه تبلیغاتی و تعلیماتی نماز داشته است که «در آن هم وصف نماز داشت و هم ترجمه ذکرها و هم ترتیب آنها را». احتمالاً این نوشته در همان سال و یا سال پیش نگارش یافته بود.

همکاری با انجمن اسلامی دانشجویان

یکی دیگر از کانونهای فعالیت فکری و فرهنگی بازرگان در دهه بیست «انجمن اسلامی دانشجویان» بود که در سال ۱۳۲۱ به وسیله عده‌ای از دانشجویان مسلمان در تهران پایه‌گذاری شد و به گفته مهندس بازرگان: «بدون این که آقایان طالقانی و دکتر سبحانی و

بنده از آن اطلاعی داشته باشیم در دانشکده پزشکی به دنیا آمد». ^۱
 مهندس بازرگان در جلسات سخنرانی انجمن اسلامی دانشجویان مشارکت فعال داشت و شماری از تمامی سخنان خود را در آنجا ایراد کرده که تمامی آنها به صورت جزوه و کتاب منتشر شده‌اند. از جمله مهمترین آنها کار در اسلام است که در سال ۱۳۲۵ ابتدا به عنوان سخنرانی ایراد شده و سپس تحریر یافته و در نشریه انجمن اسلامی دانشجویان، در همان سال، چاپ شده است. نیز کتاب معروف، راه طی شده در همان انجمن ابتدا به صورت سخنرانی عرضه شده و سپس به عنوان کتاب به چاپ رسیده است. ^{**}

تأسیس کانون مهندسين ايران

اجتماع دیگری که بعد از شهریور ۱۳۲۰ تشکیل شد، تأسیس و تشکیل «کانون مهندسين ايران» بود که در سال ۱۳۲۱ انجام شد و بازرگان از مؤسسان و فعالان آن بود و سالها با آن همکاری داشت. (البته باید تذکر داد که مهندس بازرگان در یادداشت‌های روزانه تشکیل کانون را در سال ۱۳۲۰ و در خاطرات سال ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ دانسته است).

اجتماع دیگری که بلافاصله بعد از آزادی شهریور ۲۰ تشکیل شده و بنده در آن وارد شدم، کانون مهندسين ايران بود که در سال ۱۳۲۱ بود.

با تأسیس کانون مهندسين یکی از آرزوها و مواد برنامه ارمغان اروپا که در مغز بسیاری از همدوره‌های ما وجود داشت جامه عمل پوشید. کانون مهندسين در دومین سال تأسیس گاهواره‌ای برای یک قیام مهم و تکانی در ارکان مملکت گردید که چون جنبه سیاسی و آلودگی به اغراض و جنجال را نداشته مجهول مانده است: اعتصاب مهندسين.

این اعتصاب از مهندسين اداره صنايع و معادن شروع گردید و به زودی به کلیه مهندسين کارمند دولت و بسیاری از ادارات و طبقات دکتر و لیسانسید مخصوصاً از اروپا برگشته‌ها و فارغ‌التحصیلان دانشگاه تهران سرایت کرد. هدف اصلی یا شعار اعتصاب «سپردن کار به دست کاردان» و در حقیقت شکستن سدی بود که

۱. پیشین، صص. ۷۸-۷۹ و شورای انقلاب و دولت موقت، از زبان مهندس بازرگان، (تهران، ۱۳۴۰)، صص ۶-۷.
 **: درباره انجمن اسلامی دانشجویان و نقش آن بعداً توضیح خواهیم داد.

نسل قدیم و صاحب رتبه‌های اداری در برابر نسل جدید ایجاد کرده، مهندسی‌ها و لیسانسیه‌ها را به هیچ یک از پستهای ریاست و با مشاغل فنی و علمی راه نمی‌دادند... [این اعتصاب] جنبه سیاسی پیدا نکرد و به افراد معدودی از چپی‌ها که می‌خواستند اعتصاب را به طرف خود و به حساب خود بکشانند، میدان داده شد. اعتصاب دو سه هفته‌ای طول کشید و قرین موفقیت کامل گردید. تحول عمیقی در ادارات پیدا شد. مدیر کل معاون و مدیر ساختمان راه‌آهن و رؤسای نواحی وزارت راه و همچنین چندین رئیس کارخانه و رئیس یکی دو دانشکده که قبلاً از ادارها بودند به جایشان مهندسین و متخصصین گماشته شدند. حق دو نماینده منتخب از هر دانشکده در شورای دانشگاه و استقلال دانشگاه نیز از همان زمان پیدا شد.* در هر حال برای ارجاع مسئولیت و ریاست میدان فعالیت به روی نسل تخصص یافته و طرفدار تجدد و اصلاحات باز شد. اگر انقلاب را انحصار و اختصاص به صورت توده‌ای و منظوره‌های سیاسی ندهیم، اعتصاب مهندسین را که در سال ۱۳۲۱ رخ داد باید یک انقلاب در خور اهمیت و توجه تلقی کنیم...

کانون مهندسین در ابتدای پیدایش خود مبداء یک حرکت اداری و صنفی و یک حرکت اجتماعی و سیاسی نسل تحصیلکرده گردید. ولی به زودی به طوری که تربیت و عادت مهندسین است این دو جوانه با جوش غیرخالص از تنه اصلی که کانون مهندسین است جدا گردید. عده‌ای از مؤسین و اعضای مهم کانون مهندسین «حزب ایران» را تأسیس کردند و یکی دو سال عده دیگری که اکثرشان افکار چپی داشتند «سندیکای مهندسین» را درست کردند و از آن پس کانون مهندسین خالصاً مخلصاً فعالیت علمی و فنی و خانوادگی مهندسین را تعقیب کرد...

در هیئت مرکزی کانون که سال به سال تجدید می‌شود، از همه نوع افکار سیاسی و سلیقه‌های مختلف، مهندسین همکاری داشته‌اند.

*. مهندس بازرگان در خاطرات یادداشت‌های روزانه، به تاریخ ۱۳۲۲/۱۰/۱۷ می‌نویسد: «رفقا مرا به عنوان نماینده دانشکده فنی به شورای دانشگاه معرفی کردند و حالا عضویت آنجا را دارم». ظاهراً این انتخاب و نمایندگی پس از طرح استقلال دانشگاه و رفتن دو نماینده از هر دانشکده به شورای دانشگاه، مربوط به همان زمان باشد.

اینجانب نیز از همان روز تأسیس و بلاانقطاع همه ساله به عضویت هیئت مرکزی کانون و یک یا دو بار نیز به ریاست کانون انتخاب گردیده‌ام. اتفاقاً در سال ۱۳۴۲ که در زندان قصر بودم و کوچکترین فعالیت تبلیغاتی خصوصی برایم امکان و احتمال نداشت، حداکثر آرا تمام ادوار گذشته را آورده و رتبه دوم را در لیست بیست نفری منتخبین احراز نمودم.

کانون مهندسين ايران محل مناسبی بود که می‌توانستم به قول کیفرخواست «تمنیات باطنی» خودم را اجرا نمایم. علاوه بر عضویت و خدمت در هیئت مرکزی مأموریت دوکار پیدا کردم: یکی اداره صندوق وام مهندسين و دیگری امتیاز و اداره مجله صنعت ارگان کانون... که هر دو - سه ماه یک بار منتشر می‌شد و گاهی سالی یک یا دو شماره در می‌آمد. بنده فقیر در کلیه شماره‌های آن یک مقاله فنی ابتکاری یا مطالعاتی و تحقیقاتی داشته‌ام... سخنرانیها و مقالات بنده در مجله صنعت جنبه تحقیقاتی یا طرح پیشنهادهای فنی مورد احتیاج مملکت را داشته است (از قبیل: صفحه محاسبه ترسیم عمومی گازها، سازمان مسافربری شهرستان تهران، وسایل خنک کردن هوا برای تأسیسات، و آخری آنها حل مشکل عبور و مرور در خیابانهای تهران)...

حال برای آنکه میزان آزادی و عدالت اجتماعی حاکم بر مملکت و درجه عناد دستگاه را بشناسید، باید عرض کنم که یک ماه قبل یکی از رفقای مسئول کانون برایم پیغام فرستاد که از طرف مقامات انتظامی مانع انتشار مجله هستند و می‌گویند اسم فلان کس نباید روی آن باشد (توضیحاً لازم است اضافه نمایم که چند سال است به واسطه گرفتاریهای دانشگاهی و شغلی و اجتماعی بنده دیگر نه مدیر مجله صنعت هستم، نه عنوان صاحب امتیاز را دارم. بلکه رفقا از جهت محبت و سابقه خدمت خواسته‌اند از اسم بنده در پشت مجله به عنوان «مؤسس مجله» ثبت باشد).^۱

مهندس بازرگان در خاطرات یادداشتهای روزانه خود (۱۷/۱۰/۲۲) توضیحاتی درباره کانون مهندسين که فعالیت‌های آن داده است که مکمل مطالب یاد شده است:

در ۱۳۲۰ کانونی به اسم کانون مهندسین از طرف رفقای وزارت پیشه و هنر تأسیس و از سایرین دعوت شد. در اولین و دومین سال فریور رئیس انتخاب گردید و من در هر دو جلسه منشی هیئت مرکزی بودم. تدوین اساسنامه و آیین‌نامه‌های جدید آن عملاً به من واگذار گردید.

در اردیبهشت ۱۳۲۲ [البته دیدیم که در مدافعات سال ۱۳۲۱ گفته شده است] گروه [اعتصاب] سختی از طرف مهندسین اداره معادن شروع شد که به تدریج به تمام وزارت صناعت و بعد دانشکده فنی، دانشکده حقوق، دانشگاه، وزارت فلاحه، قسمتی از وزارت راه کشیده شد. بهانه آن تقاضای قانون استخدام مهندسین [بود]، ولی اساس آن اعتراض به حقه‌بازیهای وزارتی و کار نسپردن به دست کاروان و غیره بود. مرکز گروه کانون مهندسین بود و توجه و اجتماع زیادی به آنجا شد. آبروی خوبی برای مهندسین و سایر تحصیل کرده‌ها درست شد و نتایجی نیز در وزارت معارف، وزارت راه و وزارت فلاحه به دست آمد ولی نه به طور کامل.

وی در جای دیگر نیز این تشکل را به اختصار چنین معرفی می‌کند:

تأسیس کانون مهندسین ایران. اولین تشکیلات اجتماعی غیرسیاسی تخصص یافتگان برگشته از اروپا با افکار و اهداف ملی.^۱

با توجه به گزارش بازرگانان از چگونگی تشکیل کانون مهندسین و نقش و عملکرد آن در طول چند دهه، نقش فکری و علمی و اجتماعی وی در آن کانون به خوبی آشکار است. او به منزله یک عضو و گاه رئیس فعال در کانون و به ویژه در ارگان تشکیلات «مجله صنعت» نقش هدایتی مهمی ایفا کرد. و چنان که خود گفته است، این کانون محلی برای پیشبرد افکار اصلاح طلبانه او بود. بازرگان (و احتمالاً دیگر مؤسسان کانون) با الهام از کانون مهندسین و نهادهای مشابه فرانسه دست به تأسیس این کانون زده بودند.

دفعات مکرری در کنفرانسهای کانون مهندسین فرانسه، که مؤسسین و مدیرانش غالباً فارغ‌التحصیلان ساترال بودند، شرکت می‌کردم؛ مخصوصاً از مراسم سالیانه کانون مهندسین که به مناسبت تعویض رؤسای انتخابی‌شان به عمل

می‌آمد و دو رئیس قدیم و جدید به معرفی یکدیگر می‌پرداختند، خیلی خوشم می‌آمد.^۱

همین شیوه دموکراتیک و صمیمی در کانون مهندسين فرانسه، بازرگان را تحت تاثیر قرار داده بود و لذا کوشش داشت همان الگو را در کانون مهندسين ايران نیز اعمال کند تا جملگی تمرین دموکراسی کنند و در واقع افراد شخصیت پیدا نمایند. از این رو می‌گوید:

کانون مهندسين را که در سالهای ۱۳۲۲-۱۳۲۳ تشکیل داده بودیم، عده‌ای از رفقا و من اصرار داشتیم، ریاست و مسئولیت دوره بگردد، نه صلاحیت و شخصیت انحصاری تلقی شود و نه ریاست. ولی همه این طور فکر نمی‌کردند و بعضی از اعضا اصرار داشتند کاندیداشان مادام‌العمر باشد.^۲

این جمع‌بندی آقای برزین تاحدودی اثرگذاری مهندس بازرگان بر کانون مهندسين و اثرپذیری وی از فعالیتهای آن را روشن می‌کند:

نخستین گروهی که بازرگان با آن همکاری داشت البته دیدیم که نخستین تشکیلات نبود، تشکیلات عمدتاً حرفه‌ای و صنفی «کانون مهندسين» بود. بازرگان برای چند دوره عضو شورای مرکزی و برای دو دوره مسئول شورای مرکزی کانون شد. کانون مهندسين پس از سه سال، نفوذ سیاسی محدودی به دست آورد. در اعراض به کارشکنی صاحب منصبان «نسل قدیم» در دستگاه دولتی و بی‌توجهی به تحصیل‌کردگان جوان دست به اعتصاب زد. این اقدام بازرگان را تاحدی مورد تاثیر قرار داد که مدت‌ها از آن به عنوان «انقلاب بدون توده» یاد کرد. در سال ۱۳۲۲ کانون مهندسين در انتخابات مجلس چهاردهم شرکت کرد. دو کاندیدش ناموفق شدند.^۳ اما این تجربه، بازرگان را بیش از پیش به فعالیت

۱. خاطرات، ص ۲۰۴.

۲. پیشین، ص ۲۰۵.

۳. بازرگان در خاطرات یادداشت‌های روزانه درباره انتخابات مجلس چهاردهم چنین اظهار نظر می‌کند: «انتخابات دوره چهاردهم جز در دو سه محل که ظاهراً طبیعی شده است (ورامین، گلپایگان و یک محلی در کردستان) همه جا با زور و دستور دولت و رشوه و سفارش بوده. در شهر تهران با وجود تبلیغات احزاب و خرجهای زیادی که شد، نتیجه آرا نسبتاً طبیعی درآمد. ولی آرا حومه، آن را لکه‌دار نموده است. طرز تبلیغات انتخابات کاملاً حکایت از تفرقه و خودپرستی ملت می‌نمود. بدبختی مردم همین بس که حقیقتاً دوازده نفر مرد شاخص امتحان داده کامل در مملکت یافت نمی‌شود».

اجتماعی و سیاسی علاقه‌مند کرد.^۱

سخنرانی در حزب ایران

پس از انشعاب در کانون مهندسين، مهندس بازرگان در کانون ماند و به فعاليتش ادامه داد، اما به مقتضای تفکر و گرایش اجتماعی و سیاسی‌اش با «حزب ایران» همکاری کرد نه شاخه دیگر آن که گرایش چپ داشت.

در دهه بیست «حزب ایران» نیز از عرصه‌های فعالیت فکری و فرهنگی بازرگان بود. به گفته مهندس بازرگان این حزب در سال ۱۳۲۲ تأسیس شد.^۲ (البته طبق یک اطلاعیه رسمی حزب ایران در دی ماه ۱۳۷۴، این حزب در اردیبهشت ۱۳۲۳ تأسیس شده است). حزب به وسیله گروهی از اعضای کانون مهندسين و ملیون سیاسی (از جمله مهندس کاظم حبیبی) بنیاد نهاده شد.

بازرگان هرگز عضو رسمی حزب ایران نشد. اما در جوار و هماهنگی با حزب فعالیت داشت... هم از طریق حزب بود که چند سال بعد به مقامات عالی رسید.^۳ بهتر است چگونگی تشکیلات این حزب و نقش بازرگان را در آن حزب، از زبان خود ایشان بشنویم.

تا آنجا که به خاطر دارم و مخصوصاً اگر احزاب و اجتماعاتی را که عمر و اثری نداشتند و احياناً تأسیس شده باشند، کنار بگذاریم، اولین حزب دوران جدید تاریخ ایران (یعنی بعد از عصر پهلوی) پس از تأسیس حزب توده، حزب ایران می‌باشد. مؤسسين حزب ایران متعلق به همان دسته دوم از سه طرز تفکر در ایران بود که گامی پیش گذاشته لازم دیده بودند فکر تجددخواهی و اقدامات اصلاحی خود را در یک سطح بالاتر و خدمات اداری و فنی یعنی در سطوح وکالت و وزارت توسعه دهند. متوجه و معتقد شده بودند که تا مقامات سیاسی و زمامداری در اختیار طبقات دانا و سالم و افراد خودشان قرار نگیرد کار مملکت سامان و صلاح پیدا نخواهد کرد. ولی مکتب فکری آنها از این حد بالاتر و وسیعتر نرفته،

۱. زندگینامه سیاسی مهندسی بازرگان، صص ۵۸-۵۹.

۲. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۶. ۳. زندگینامه سیاسی ... ص ۵۹.

ایراد و عنایت چندان به تغییرات عمیق سازمان اجتماعی و اعتقادی و سیاسی مملکت نمی‌کردند. کاری به اساس و سازمان و رژیم مانند حزب توده نداشتند. شعار حزب... [عبارت بود از] «برای ایرانی، با فکر ایرانی، به دست ایرانی». حزب ایران ایدئولوژی خاصی نداشت و یک حزب ناسیونالیست ملی بود که مدرنیسم و سوسیالیسم را هم برای خاطر ناسیونالیسم به خود ضمیمه نمود...

علت عدم عضویت بنده در حزب ایران اولاً امتناعی بود که اصولاً در آن ایام نسبت به فعالیت سیاسی و حزبی داشتم و ثانیاً برای بنده درد اصلی مملکت در نداشتن تشکیلات حزبی و مرامنامه‌های سیاسی نبود. بنده خیلی بیش از این مطالب به معتقدات فکری و تربیت معنوی و تدارک شخصیت اهمیت می‌دادم.

این است که وقتی از طرف رفقای حزب ایران برای سخنرانی دعوت شدم موضوع صحبت را در یک سخنرانی «ضریب تبادل مادیات و معنویات» و در سخنرانی دیگر «فحش و تعارف در کشور ایران» قرار دادم. سخنرانی اول که یک بار در روزنامه «جبهه» ارگان حزب ایران و سپس دوبار جداگانه چاپ شده است برای ارائه و ایراد این مطلب به روشنفکران و حزب‌سازان مملکت بود که معنویات و اخلاق صرف‌نظر از ضرورت و ارزش دینی یا انسانی آن از جهت ضرورت زندگی و ارزش مادی نیز بسیار قابل توجه می‌باشد و کنار گذاردن آن در مرامنامه‌های سیاسی و اصلاحی اشتباه بزرگ است...

روح و محرک من در این سخنرانیها، اولاً آیه شریفه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم [رعد/۱۱] بود که در دوره متوسط اولین دفعه که تفسیر قرآن می‌شنیدم از مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی معلم و مدیر دارالمعلمین مرکزی تعلیم گرفتم (و در همین آیه بعداً سر لوحه مرامنامه نهضت آزادی ایران گردید) و همچنین عبادتی بود که در سه سال تحصیل در مدرسه سانترال روزی دو بار همه شاگردان در موقع قدم گذاردن روی پله‌های سراسری ورودی به خط درخت در دیوار مقابل می‌خواندیم... (فقط با گذشته است که میتوان آینده را ساخت. یک زمین بدون مردگان یا میراث گذشتگان، زمینی غیر قابل سکونت می‌باشد). آن آیه و این سخن به وجه بارزی با طرز فکر اصلاحات تجدّدطلبانه دوره پهلوی و با

افکار و مرامهای سیاسی و اجتماعی دوره بعد از شهریور مبنایت داشت.^۱ بنابراین این همکاری بازرگان با حزب ایران در دهه بیست، عمدتاً فکری و فرهنگی بوده است. در واقع، او می‌خواست از امکانات حزب در جهت پیشبرد اصلاحات فکری و تحول معنوی و اخلاقی در جامعه استفاده کند.

ریاست دانشکده فنی

از مقامهای مهم علمی و اجرایی مهندس بازرگان در سالهای پیش از انقلاب، ریاست دانشکده فنی دانشگاه تهران بود که دو بار پیاپی بود و از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۹ طول کشید. خود ایشان در این مورد و خدماتش در دانشکده البته در مقام دفاع خود در دادگاه چنین می‌گوید:

... وقتی استادان یک دانشکده در آن سالهایی که دستور از خارج و از بالاسر دانشگاه تحمیل نمی‌شد، کسی را برای اولین بار به نمایندگی خود در شورای دانشگاه و سپس با اکثریت به ریاست انتخاب می‌نمایند و بعد از یک دوره سه ساله به اتفاق آرا تجدید انتخاب می‌نمایند، انگیزه آنها چیزی جز اعتماد (اولاً) و ابراز فعالیت و خدمت (ثانیاً) نمی‌توانست باشد.

در شش سال ریاست بنده، دانشکده فنی از جهاتی زیر و رو شد. تقریباً کلیه آیین‌نامه‌های انضباطی و تعلیماتی و اجتماعی و معلمین دانشکده فنی که بعداً سرمشق برای سایر دانشکده‌ها شد در آن دوره تنظیم گردید و سهم عمده آن از بنده بود. برنامدهای سالیانه دانشکده فنی که آن زمان تنظیم شد، هیچ دانشکده‌ای هنوز به خود ندیده است. آزمایشگاههای فعلی [سال ۱۳۴۳] دانشکده که از مجهزترین دانشکده‌های فنی خاورمیانه و از جهاتی کاملتر از بعضی مدارس مهندسی اروپا و امریکا می‌باشد، بیش از ۷۰٪ لوازم و تسهیلاتش یادگار آن دوره است. در حاشیه تعلیمات و تجهیز آزمایشگاهها و کارخانجات، درآمد اختصاصی دانشکده فنی تا آنجا که حافظه‌ام یاری می‌کند از چهار هزار تومان به بیش از دو بیست هزار تومان رسید. انجمن فارغ‌التحصیلان دانشکده فنی را که فکر می‌کنم

اولین انجمن فارغ التحصیلان دانشکده ایران باشد، بنده مؤسس آن بودم.^۱ وی در کتاب خاطرات خود نیز توضیحاتی در مورد دوران فعالیت خود در مقام ریاست دانشکده فنی داده است که بیانگر خدمات، موفقیت و منزلت و نوع تفکر اوست:

در دوره دوم، به اتفاق آرا شورای دانشکده به ریاست انتخاب شدم. این نشانه رضایت و تأیید از مدیر تیم بود، به خاطر این که به کار «تیمی» اعتقاد داشتم، مسائل و امور مهم دانشکده را در شورا مطرح می‌کردم، از نظریات استادان بهره می‌گرفتم. خلاصه شیوه کار دموکراتیک بود، روشی که در گذشته به آن توجه نمی‌شد. کار با شیوه دموکراتیک نتایج سودمندی به بار آورد. دو دستگی از میان رفت، قدیمی‌ها یعنی دکترها، ملاحظه کردند از سوابق و تجاربشان استفاده می‌شود...

از سال دوم انتخابم به ریاست دانشکده، برنامه را به سبک مدرسه انتقال، با همکاری استادان تنظیم کردم و به تصویب شورای دانشکده رساندم. در این برنامه که در آغاز سال تحصیلی جزئیات آن در اختیار دانشجویان قرار می‌گرفت. ساعات کلاسهای نظری، کار در کارگاهها، آزمایشگاهها، بازدیدها و مسافرتها، مشخص شده بود. هدف این بود که دانشجویان کار بساد بگیرند و بیشتر در کارگاهها و آزمایشگاهها کار کنند. یک کارگاه مکانیک و یک کارگاه نجاری... تأسیس شد. طبق مقررات کارگاهها می‌توانستند از خارج سفارش قبول کنند. عواید حاصله، خارج از نظارت ناظر هزینه وزارت دارایی، زیر نظر شورای دانشکده صرف تکمیل وسائل و تجهیزات مورد نیاز می‌شد. بخشی هم به کسانی که در کارگاهها کار می‌کردند، شامل استادان و دانشجویان پرداخت می‌گردید. کارهای زیادی انجام دادیم مثلاً یک توربین کوچک برای سد شوش... تهیه کردیم و مورد استفاده قرار گرفت. کارهای تأسیسات شوفاژ و تهویه بیمارستان راه آهن در کارگاه مکانیک دانشکده تهیه و تکمیل و نصب شد. این کار زیر نظر من انجام گرفت. ژنراتورها را از خارج خریدیم و بقیه را خودمان تکمیل کردیم، ولی روزی که شاه آن را افتتاح کرد گفتند من در مراسم حاضر شوم. کارهای دیگری برای

بخش خصوصی انجام دادیم از قبیل پروژه چند جاده در شمال؛ برای کارخانجات نساجی از آزمایشگاه دانشگاه استفاده شد.^۱

تدریس در مراکز فرهنگی دیگر

در طول دهه بیست مهندس بازرگان در برخی مراکز آموزشی و فرهنگی دیگر نیز تدریس می‌کرد که خود به آنها اشاره کرده است. از آنجا که تاریخ دقیق و مدت آن تدریسها روشن نیست، تحت عنوان «تدریس در مراکز فرهنگی دیگر» از آنها یاد می‌کنیم.

یکی از آن موارد، تدریس در «مدرسه فورخانه» (آموزشگاه فنی) بود که پیش از این اشاره شد. مورد دیگر تدریس در «هنر سرای عالی» است. خود او در این باره می‌گوید:

این مؤسسه که در خیابان قوام السلطنه بود، قبل از دانشکده فنی تأسیس شد و فارغ‌التحصیلان ارزنده‌ای تحویل جامعه داد. اسماً یک مدرسه مهندسی عالی بود. شاگردان پس از سه سال تحصیل لیسانس می‌گرفتند...

رشته‌های تحصیلی هنر سرای عالی، برق، مکانیک و شیمی بود... من حدود دو سال در آنجا بودم و ماشینهای حرارتی درس می‌دادم. شاگردان هنر سرای عالی اغلب افراد فعال و علاقه‌مندی بودند و در بخش صنعت کتور منشاء خدمات بزرگی شدند.^۲

مورد دیگر تدریس در مدرسه عالی فلاح کرج بود که بعد دانشکده کشاورزی شد. مؤسسه علمی دیگری که در آن تدریس کردم، مدرسه عالی فلاح کرج بود که بعدها با عنوان دانشکده کشاورزی، وابسته به دانشگاه تهران شد. من به پیشنهاد مهندس عطایی، به آنجا رفتم و حدود یک سال و نیم نقش‌برداری و ماشین‌های کشاورزی تدریس کردم.^۳

یکی دیگر از مراکزی که مهندس بازرگان در آنجا فعالیت فکری و فرهنگی داشت و در آن تدریس می‌کرد، دانشسرای مقدماتی تعلیمات دینی بود که به وسیله دکتر یدالله سبحانی در اواخر دهه بیست تأسیس شد.

۱. خاطرات، ص ۲۵۳ و صص ۲۵۶ - ۲۵۷. ۲. پیشین، ص ۲۵۹.

۳. پیشین، ص ۲۶۰.

دکتر سبحابی در خاطرات خود می‌گوید این دانشسرا که در آغاز نامش «آموزشگاه تعلیمات دینی» بود، در سال ۱۳۲۹ ش در تهران تشکیل شد و همان گونه که از نام و عنوانش پیداست، هدف از تأسیس و تشکیل این آموزشگاه، تربیت و پرورش معلم دینی برای تدریس در مدارس کشور بود. اعضای هیئت مدیره آن عبارت بودند از: دکتر **یدالله سبحابی**، مهندس مهدی بازرگان، محمود شهابی، حسین مزینی - مشاور بانک و عضو جامعه تعلیمات اسلامی - و احمد راد - عضو عالی رتبه وزارت فرهنگ. بازرگان افزون بر عضویت در هیئت مدیره آن در آنجا تدریس نیز می‌کرد. خود او در این باره می‌گوید:

از دیگر تأسیساتی که در آن درس دادم، دانشسرای مقدماتی دینی بود. این مؤسسه با همت عده‌ای از تجار (پدرم، خسروشاهی‌ها و آقای مزینی) تأسیس شد. دکتر **یدالله سبحابی** در ایجاد و توسعه آن نقش اساسی داشت. بازاریان و متدین‌های نه چندان خشک، در زمینه کمک و مساعدتهای مالی در راه حفظ شاعران اسلامی دست به خرجشان خوب است. اینان که با دادن خمس و سهم امام روحانیت رایاری می‌کردند، از کمک به این گونه مؤسسات دریغ نداشتند.

هدف از تأسیس این مدرسه تربیت معلم دینی بود. طرح ایجاد آن را دکتر سبحابی تهیه کرد و به تصویب وزارت فرهنگ رساند. بودجه آن را هم دولت می‌داد، عده‌ای از دیران متدین نیز عهده‌دار تدریس شدند. فارغ‌التحصیلان این مؤسسه، با استفاده از مزایای دانشسرای عمومی، تعلیمات دینی را در مدارس عمومی تدریس می‌کردند. برنامه تعلیماتی دانشسرا، دروس فقهی و عمومی بود. من هم درس دینداری را به عهده گرفتم. پس از آن که دکتر سبحابی و من به زندان رفتیم، ایرج سبحابی اداره مؤسسه را به عهده گرفت و سرانجام با طولانی شدن دوره زندان، دولت آن را منحل کرد.^۱

مجموعه درسهایی که مهندس بازرگان در این آموزشگاه می‌داد، بعداً تحت عنوان درس دینداری به وسیله شرکت انتشار به چاپ رسید.

پیداست که این دانشسرا در دهه سی و چهل فعال بوده و از مراکز مهم تلاشهای فکری و فرهنگی بازرگان و دکتر سبحابی و همفکرانشان بوده است.

معاونت وزارت فرهنگ

مهندس بازرگان پیش از عضویت در مأموریت هیئت اعزامی خلع ید، در سال ۱۳۳۰، مدت کوتاهی به معاونت وزارت فرهنگ، معاونت آقای دکتر کریم سنجابی وزیر فرهنگ وقت، گمارده شد که البته پس از انتخاب به عضویت خلع ید، از این مقام کناره گیری کرد. خود وی در این باره می گوید:

پیش از آن که دومین دوره ریاست دانشکده ام به سر آید، از طرف جناب آقای دکتر سنجابی وزیر فرهنگ دولت مصدق به معاونت وزارت فرهنگ دعوت شده و علی رغم میل خود از محیط تعلیم و صنعت وارد محیط دولت شدم.^۱ در معاونت فرهنگ طولی نکشید که به مأموریت جدید مفتخر شد.^۲

ریاست هیأت مدیره شرکت نفت ایران

اما بی گمان مهمترین مسئولیت و مأموریت مهندس بازرگان در دوره سوم زندگی اش، انتخاب او از طرف دکتر مصدق نخست وزیر، برای عضویت در هیئت خلع ید از شرکت نفت انگلیس و سپس ریاست هیئت مدیره شرکت نفت ایران بود که در سال ۱۳۳۰ روی داد و حدود نه ماه طول کشید. مأموریتی که به قول خود او «خیلی برای سرم گشاد بود و فوق تصور و امکاناتم بود».^۲

از آنجا که در این زندگینامه ترجیح می دهیم سیر حوادث مرتبط با مهندس بازرگان را تا جایی که ممکن باشد، از زبان خود او بشنویم و از او روایت کنیم، در آغاز جریان ملی

۱. در اینجا اشاره به این نکته لازم است: «گویا زمانی که به دکتر مصدق پیشنهاد شده بود که آقای مهندس بازرگان را به عنوان وزیر فرهنگ انتخاب بکند، آقای دکتر مصدق گفته بود که من به هیچ وجه این کار را نمی کنم برای اینکه اگر او به وزارت فرهنگ برود در آنجا قفه و شرعیات را عمومی می کند و چادر سر دختران می گذارد» و آقای فریدون آدمیت نیز در مقاله «آشفته گی در فکر ایرانی» این مطلب را تکرار کرده اند. اما چنین مطلبی مستند به هیچ سندی نیست. وانگهی از دکتر سنجابی نیز همین مطلب را پرسیده اند و او چنین پاسخ داده است: «بنده باور نمی کنم چنین چیزی بوده باشد. برای اینکه دکتر مصدق بلافاصله بنده را انتخاب کرد و موضوع پیشنهادی هم اصلاً درباره بازرگان وجود نداشت و هیچ کس هم درباره وزارت فرهنگ به او توصیه ای یا گفتگویی نکرده بود و خود من شخصاً به علت ارتباطی که با او داشتم او را به معاونت خود انتخاب کردم و مصدق هم از انتخاب او به هیچ وجه نارضایتی نشان نداد. دلیلش هم این بود که بعداً کار دیگری مربوط به شرکت نفت به او واگذار کرد.» امیدها و ناامیدی ها، خاطرات دکتر کریم سنجابی صص ۱۶۹-۱۷۰.

۲. مدافعات، ص ۱۲۵؛ خاطرات، ص ۲۵۹. پیشین، ۱۲۵.

شدن صنعت نفت را از خود او نقل می‌کنیم:

قانون ملی شدن نفت را [که بنا به گفته خود مصدق ابتکار و پیشنهاد طرح آن با مرحوم شهید دکتر حسین فاطمی - وزیر خارجه دولت دکتر مصدق - بود] در ۲۹ اسفند ماه ۱۳۲۹ مجلسین شورا و سنا تصویب کردند. دکتر مصدق در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ مسئولیت دولت را عهده‌دار شد. بنا به پیشنهاد دکتر مصدق قانونی از مجلس گذشت که مسئولیت نظارت بر مراحل مختلف خلع ید در اختیار مجلسین قرار گرفت که به هر نحو که تشخیص می‌دهند، امور را پیش ببرند... طبق آن قانون هیئتی به نام «هیئت مختلط» که اعضای آن منتخب دو مجلس بودند تشکیل شد تا کلیه مراحل مربوط به خلع ید از شرکت نفت انگلیس و اداره شرکت ملی نفت را زیر نظر بگیرد. اعضای هیئت مختلط عبارت بودند از آقایان: دکتر متین دفتری، محمد سروری، دکتر شفق، نجم‌الملک، سهام‌السلطان بیات از مجلس سنا و آقایان حسین مکی، اللهیار صالح، دکتر معظمی و دکتر شایگان از مجلس شورا. آقایان مهندس حسینی کارشناس نفت که سمت قائم‌مقام آقای وارستد را در اجرای قانون ملی شدن نفت به عهده داشت و مخصوصاً آقای دکتر امیرعلایی، وزیر کشور و استاندار خوزستان، با این هیئت همکاری می‌کردند.

اعضای هیئت خلع ید عبارت بودند از سه نفر ناظرین با نمایندگان هیئت مختلط و متشکل از آقایان دکتر متین دفتری، حسین مکی و علیقلی اردلان. به پیشنهاد دولت و تصویب هیئت مختلط یک هیئت سه نفره به عنوان هیئت مدیره موقت شرکت ملی ایران برگزیده شد. این هیئت متشکل بود از آقایان دکتر محمود حسابی، رئیس دانشکده علوم، دکتر محمد حسن علی آبادی، استاد دانشکده حقوق، و مهندس بیات، مهندس کشاورزی.

مرحوم دکتر مصدق ضمن اینکه مسئولیت ملی شدن نفت و مدیریت کلی را قبول داشت ولی مایل بود که هیئت مدیره شرکت مورد تأیید و از همکاران نزدیک هیئت مختلط باشند. به همین دلیل اعضای آن را از میان خود افراد هیئت مختلط یا منسوبین آنها انتخاب کرد و ریاست آن را به دکتر محمود حسابی، که سناتور بود و مقام دانشگاهی و علمی داشت، داد. همچنین عده‌ای از کارمندان وزارت

دارایی و بانک ملی برای انجام امور دفتر مالی و فنی و روابط عمومی هیئت خلع ید را همراهی می‌کردند.^۱

و اما چگونگی انتخاب مهندس بازرگان به عضویت هیئت خلع ید و سپس ریاست هیئت مدیره شرکت نفت ملی ایران:

پس از تعیین هیئت مدیره موقت از طرف دکتر مصدق، آن طور که شنیدیم، آقای دکتر حسابی برای قبول مسئولیت و مدیریت شرکت تقاضای امکانات و اختیارات ویژه برای خود کرد، که مورد موافقت قرار نگرفت و او استعفا داد. آقای مهندس حسینی پیشنهاد کرده بود که یک شخصیت دانشگاهی و رئیس دانشکده علوم در رأس هیئت مدیره بوده و کنار رفته، جا دارد دانشگاهی دیگری به جای او انتخاب شود و به جای رئیس دانشکده علوم بهتر است رئیس دانشکده فنی را جایگزین کنیم و بر این اساس بنده را پیشنهاد کرد. در آن زمان حدود شش سال بود که من رئیس دانشکده فنی تهران بودم، یعنی اواخر دوره مسئولیت من بود. از طرف دیگر مهندس حسینی فکر می‌کرد که برای تصدی هیئت مدیره نفت، انتخاب کسی که رئیس دانشکده فنی است و با مهندسين و صنايع و امور فني سروکار داشته است، مناسبتر و مفیدتر است.

اتفاقاً از حسن تصادف، من از سالها قبل، همکاری نزدیک با کادر فنی شرکت نفت داشتم. سه چهار سال قبل از دولت دکتر مصدق، دولت ایران به شرکت نفت انگلیس فشار آورده بود که طبق مفاد امتیازنامه می‌بایست کارمندان ایرانی به تدریج جانشین کارکنان انگلیسی شوند. در این مورد انگلیسیها، مدعی بودند که در بین ایرانیان افراد متخصص و آزموده برای انجام چنین کارها تربیت نشده است. البته قبلاً عده‌ای از ایرانیان را به خرج خودشان به بیرمنگام فرستاده و در زمینه فنی و مالی و ماشین آلات آموزش داده بودند که در شرکت کار می‌کردند ولی نه تعدادشان زیاد بود و نه عهده‌دار وظایف حساس و عمده‌ای شده بودند. از زمانی که بنده ریاست دانشکده فنی را به عهده داشتم بنابر تفاهم و توافقی که بین دولت ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران به عمل آمد یک روز رئیس شرکت نفت

۱. مصاحبه با مهندس بازرگان درباره خلع ید، مجله ایران فردا، شماره ۷، ص ۲۵.

انگلیس ایران، آقای فریزر و رئیس دانشگاه تهران آقای دکتر سیاسی، برای ابلاغ و اجرای توافق و بازدید به دانشکده فنی آمده بودند. قرار شد برای تکمیل و تجهیز آزمایشگاهها و وسایل تعلیماتی و تمرین دانشکده فنی کمک قابل توجهی بشود. از طرف شرکت نفت آقای دکتر رضا فلاح برای اجرای طرح و همکاری با دانشکده فنی مأمور گردید و دو نفر متخصص انگلیسی مونتاژ را که از طرف فروشندگان لوازم اعزام شده بودند در اختیار ما قرار دادند. به این ترتیب در ظرف یک سال و نیم دانشکده فنی به لحاظ تعلیمات نظری و تجهیزات آزمایشگاهی برای تربیت مهندسان و متخصصان مورد احتیاج کشور و دستگاه عظیم نفت جنوب سرآمد مؤسسات مشابه خاورمیانه گردید. بر این اساس ما افراد متخصص و مهندسانی را که به درد شرکت نفت بخورند در آنجا تربیت می کردیم. البته انگلیسیها این عمل را از جان و دل نمی پذیرفتند.

مهندسین فارغ التحصیل دانشکده فنی رغبت چندانی برای رفتن به مناطق جنوب و خدمت در شرکت نفت نشان نمی دادند، هم به دلیل شرایط آب و هوا و گرمای طاقت فرسای جنوب و خوزستان و هم به دلیل آن که پذیرش و رفتار انگلیسیها با کارکنان ایرانی تحقیرآمیز بود... با توجه به چنین وضعی بود که من در زمان تدریس و تصدی در دانشکده فنی کوشش زیادی برای تشویق دانشجویان و آماده و مسلط ساختن آنها برای قبول مسئولیت و خدمت در شرکت نفت می کردم و سالی دو بار برای دیدار مهندسان و آشنایی نزدیک با نظرات و مشکلات آنان به آبادان می رفتم و علاوه بر آن با رؤسای انگلیسی تماس می گرفتم و ایرادها و مشکلات آنها را می شنیدم، و مواردی را که امکان داشت، در برنامهها و درس دانشکده فنی در نظر می گرفتم تا برای انگلیسیها بهانه‌ای نباشد. این بود که بنا مهندسان ایرانی استخدام شده از طرف انگلیسیها و اعزام شده به بیرمنگام در کانون مهندسین ایران آشنایی کافی پیدا کرده بودم و همکاریهایی داشتم، حتی با برخی از آنها در تحصیلات متوسطه هم مدرسه بودم... عده‌ای دیگر از مهندسان جوانتر شرکت نفت فارغ التحصیلان هنرسرای عالی بودند که چند سالی نیز در

آنجا تدریس می‌کردم.^۱

اما وقتی مهندس حسینی در سوم ماه رمضان ۱۳۳۰ به مهندس بازرگان پیشنهاد می‌کند که عضویت در هیئت خلع‌ید را از طرف دکتر مصدق بپذیرد و اعلام می‌کند آماده است او را نزد نخست‌وزیر ببرد، مهندس بازرگان می‌گوید:

عجب آدم‌هایی هستید! می‌خواهید به جنگ پلنگها، چند تا موش بفرستید؟ آخر ماها کجا می‌توانیم از پس آنها برآیم؟ این حرفها را از نظر اداری و فنی می‌گفتم و به امور سیاسی آن، کار نداشتم زیرا مسائل سیاسی ملی کردن نفت مربوط به دولت و خودشان بود...

در برابر پیشنهاد حسینی با توجه به این که قبلاً فکر نکرده بودم مردد بودم چون اطلاعاتی درباره وظایف محوله نداشتم. گفتم حالا تو که اهل استخاره هستی و راجع به کارهای مهم استخاره می‌کنی بعد از افاض با هم به مسجد هدایت برویم و از آقای طالقانی بخواه که در این مورد استخاره کند. به اتفاق به مسجد رفتیم. طالقانی استخاره کرد. حالا آیداش یادم نیست ولی آید مربوط به جنگ بدر بود. اما خیلی خوب و مناسب آمد. از مسجد هدایت به منزل دکتر مصدق رفتیم.^۲ پس از دیدار با دکتر مصدق و گفت و گو و تبادل نظر با وی، مهندس بازرگان مأموریت را قبول می‌کند.

دکتر مصدق خیلی خوشحال شدند و مرا پرسیدند و فرمودند آنجا که رفتید، دست به سیاه و سفید نزنید فقط به عنوان هیئت مدیره موقت به شرکت نفت می‌روید. اگر انگلیسیها از شما پرسیدند که برای چه آمده‌اید بگویید ما از طرف مجلس و دولت ایران برای مدیریت شرکت ملی نفت ملی شده انتخاب شده‌ایم. به آنها بگویید ما نیامده‌ایم شما را برداریم و عوض کنیم همگی شما بر سر پستهایتان هستید و مقررات شرکت نفت به جای خود ثابت است و تمام قراردادهای فروش نفت و تعهدات شما به هر قیمت و شرایطی که داشته است مورد قبول ما هستند و تا آخر هم به پیمان و قراردادتان عمل کنید به طور کلی از نظر اداری و فنی و مالی، شرکت مانند گذشته خواهد بود. به جز این که تا به حال پول که می‌گرفتید به

خزانه‌داری شرکت نفت در انگلستان واریز می‌شد و حالا باید به حساب هیئت مدیره موقت پرداخت شود. اگر مشتریان و خریداران نفت این را قبول نکردند و حاضر نبودند برل بدهند بگویید در ازای محموله‌های نفت رسید به نام هیئت مدیره موقت بدهند. این سیاست دکتر مصدق به این دلیل بود که حربه تبلیغاتی به دست انگلیسیها داده نشود... انگلیسیها می‌خواستند دُول دیگر اروپایی و امریکا را علیه ایران، همدست خودشان نمایند. در ضمن دکتر مصدق می‌دانست که لااقل در ابتدا ما توان اداره شرکت نفت را از نظر فنی و اداری نداریم...

آن شب عضویت هیئت مدیره را با توکل به خدا قبول کردم... به اتفاق حسین مکی با یک طیاره آرتشی با یک دنیا عشق و اضطراب رهسپار جنوب شدیم!^۱ پس از پیاده شدن در فرودگاه، از میان جمعیت انبوه استقبال کنندگان یکسره به استانداری رفتیم... ما با اتومبیلهایی که استانداری آماده کرده بود بعد از ظهر حرکت کردیم. هوای آنجا با توجه به فصل خیلی گرم بود. ماه رمضان هم بود. معذک از شش فرسنگی آبادان در آن هوا سیل جمعیت موج می‌زد. به دلیل ازدحام مردم از زمان اولین برخورد با مردم کنار جاده تا ورود به فرمانداری آبادان حدود سه ساعت طول کشید و استقبال همراه با کف زدن و صلوات فرستادن استقبال کنندگان، دست بوسیدن، ماشینها را بوسیدن، بسیار فوق‌العاده بود...

اما متأسفانه یا خوشبختانه قضا یا به این سادگی نگذشت. در محیط شرکت نفت و مدیران انگلیسی هیچ گونه آمادگی برای پذیرفتن و مذاکره با ما دیده یا ابراز نمی‌شد. در اولین برخورد با رئیس کل شرکت در ایران «مستر دریک» از پذیرفتن ما در اتاق خودش خودداری کرد و ما را به منتهی‌الیه طبقه همکف که مخصوص نماینده وزارت دارایی ایران در شرکت بود، هدایت کردند. خودش به آنجا آمد و صریحاً گفت من آقایان را به عنوان صاحب منصبان عالی مقام دولت ایران می‌پذیرم و شما را مهمان شرکت می‌شناسم نه به عنوان اعضای خلع ید یا هیئت مدیره موقت شرکت نفت...

اتفاقاً این حرکت مستر دریک خیلی به نفع ما شد. زیرا قبلاً توده‌ای‌ها در

جاهای مختلف تبلیغات کرده بودند که ملی شدن نفت و آمدن خلع ید، کار خود انگلیسیها است و نمونه زمان رضاشاه را مثال می‌آوردند که انگلیسیها می‌خواستند امتیازنامه قبلی را فسخ و قرارداد جدیدی منعقد کنند. هیئت در مظان چنین اتهامی بود. اگر در یک زرنگی داشت و به استقبال ما می‌آمد و ما را در خانه خودش یا در خانه‌های مقامات بالا جای می‌داد آن تبلیغات به کرسی می‌نشست و به ضرر ما تمام می‌شد. در یک این کار را نکرد و ما با یک قیافه مظلوم و غریب و تحقیر شده در آنجا مستقر شدیم. همان طور که می‌دانیم مظلومیت خصوصاً در مشرق زمین همواره حقانیت می‌آورد و حربه برنده‌ای است.^۱

مهندس بازرگان در گفت و گو با مجله ایران فردا (شماره‌های ۷ و ۸) و در مدافعات خود از سال ۱۳۴۳ در دادگاه تجدیدنظر نظامی و نیز کتاب خاطرات اخیر خود با تفصیل و با ذکر بسیاری از جزئیات حوادث دوران اقامت خود در آبادان و انجام وظایف خلع ید و مدیریت شرکت ملی نفت ایران، از رویدادهای آن دوران و آن مأموریت یاد کرده است که می‌توان به آن منابع مراجعه کرد. در اینجا از زبان وی مهمترین حوادث این مأموریت، به ویژه آنهایی را که بیشتر به شخص ایشان مربوط می‌شود و در شناخت زندگی و افکار و اندیشه‌هایش مؤثرند، می‌آوریم.

با توجه به برخورد در یک با هیئت خلع ید، اعضای هیئت به این نتیجه می‌رسند که نمی‌توانند از او توقع داشته باشند نمایندگان دولت و هیئت مدیره را به رسمیت بشناسد و قبول کند و لذا باید خود دست به کار شوند. این کار با یک اقدام غافلگیرانه و عملیات جالب انجام می‌شود:

اما در مورد مسئله غافلگیری انگلیسیها و انجام خلع ید که مورد پیشنهاد آقای مکی بود، قرار چنین شد که در فرمانداری خرمشهر جمع شده از آنجا حرکت را شروع کنیم و پس از مشورت با فرماندار دسته‌جمعی به طرف مرکز شرکت نفت راه بیفتیم. آن طور که از آقای مکی شنیدم ایشان در تهران سفارش یک تابلوی برنزی قاب شده را با عنوان «هیئت مدیره موقت - مأمور اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت» داده و همراه آورده بود. با توصیه و تلفن آقای غفاری فرماندار خرمشهر،

نیروی دریایی یک دسته موزیک نظامی برای همراهی به فرمانداری فرستاد، یک سینی آینه و قرآن و ترمه و پرچم در جلو صف راه پیمایان قرار داده شد. یک آقای معمم سید، سینی آینه قرآن را در دست داشت. پشت سر او دسته موزیک حرکت می‌کرد و به دنبال آنها خلع ید. مردم هم مرتب به ما ملحق می‌شدند. به دفتر مرکزی شرکت رسیدیم. نوای موزیک بلندتر شد. چهارپایه‌ای آوردیم. دو نفر روی چهارپایه رفته و تابلوی از قبل تهیه شده را با چهار میخ به دیوار نصب کردند... به محوطه و ساختمان مرکزی وارد شدیم و یک راست به طبقه بالا و اتاق دریا رفتیم. دریا از جای خود بلند شد و به طرف ما آمد، پیش از آن که روی میز بنشینم، مکی به من گفت «برو جایش بنشین» من هم، معطل نکردم و این کار را بی سروصدا انجام دادم. مستر دریاک هاج و واج شد! پس از چند لحظه کلاهش را برداشت و از اتاق بیرون رفت و دیگر او را ندیدیم. به این ترتیب و به این سادگی عمل خلع ید از شرکت نفت انگلیس انجام گردید.^۱

پس از انجام خلع ید و در واقع اخراج دریاک، عالیترین مقام انگلیسی شرکت نفت، هیئت خلع ید به مدیریت بازرگان اداره «شرکت ملی نفت ایران» را در دست گرفت.

پس از رفتن دریاک هیئت خلع ید با معاونان دریاک، مذاکره می‌کرد و محل استقرار و کار مذاکرات ما در اتاق ریاست شرکت بود. کارمندان انگلیسی دفتر مرکزی و ادارات و تأسیسات آبادان و مناطق نفت خیز، هنوز در شرکت باقی بودند. بدون این که کار جدی و منظمی انجام دهند. مذاکرات و رفت و آمدهای سیاسی در تهران شدت یافت. آقای استوکس (stocks) وزیر سوخت یا انرژی دولت کارگری به ایران مسافرت کرد تا مذاکراتی به نمایندگی کابینه انگلستان با دولت ایران و با کارمندان انگلیسی شرکت انجام دهد و ببیند آیا حاضر هستند به صورت مستخدم شرکت نفت ایران خدمت نمایند، که جواب آنها منفی بود. پس از چند روز آقای هریمن (Herriman) فرستاده ویژه ترومن (Truman) رئیس‌جمهور امریکا نیز بنا به دعوت دولت ایران و به عنوان علاقه‌مند به حل اختلافات فیما بین به ایران آمد و یک روز را در آبادان گذراند. میزبانی هریمن به

عده هیئت مدیره موقت بود و ناهار را با ما صرف کرد.^۱

عمل خلع ید تا آنجا که جنبه سیاسی و دولتی و تحریک مردم را داشت بیشتر سه نفر آقایان نمایندگان اعزامی هیئت مختلط (دکتر متین دفتری، مالکی و ناصر قلی اردلان) انجام می دادند. ابتکار مذاکرات دیپلماتیک با رؤسای شرکت و نطقهایی که در اجتماعات می شد با آقایان متین دفتری و مکی بود. در عمل خلع ید و برافراشتن پرچم ایران و گرفتن جای رؤسای شرکت بود که بنده وارد شدم.^۲

مهندس بازرگان سالها بعد، همین نکته را این گونه بیان می کند:

ترجیح می دادیم بیشتر آقایان هیئت مختلط یا وزیر کشور نطق و سخنرانی نمایند. آنها باشند که احساسات بی شائبه و بوسه و روی دست بلند کردنها را تحویل بگیرند.^۳

البته بازرگان نیز در برخی از اجتماعات و مراسمها در آبادان و برخی جاهای دیگر سخن گفته است که آقای حسین مکی در کتاب خلع ید خود به صورت بسیار کوتاه و به اشاره از آنها یاد کرده است.

به گفته بازرگان:

به خوبی حس می کردم که به زودی مواجه و مقابل وظیفه سنگینی خواهیم شد: بهره‌برداری و اداره، لااقل نگهداری این دستگاه عظیم که حقیقتاً دریای پهناور مخوفی بود. عظمت دستگاه و تشکیلات و تجهیزات آبادان و خرمشهر و مناطق نفت خیز و شبکه توزیع داخلی به قدری بود که به تنهایی با تمام وزارتخانه‌ها ر ادارات و مؤسسات مملکتی برابری می کرد. کسی بایستی این کار را به عهده بگیرد که بالاترین شغل و قلمرو عملیاتش یک دانشکده فنی با دویست هزار تومان بودجه سالیانه و ۶۰ معلم و کارمند بود و به لحاظ اداری از حدود ریاست دایره در اداره ساختمان بانک ملی تجاوز نموده بود.^۴

اما به گفته بازرگان «به حول و قوه الهی و با همکاری ملی و همگانی و نیروی عشق و فداکاری»،^۵ کار مدیریت شرکت نفت آغاز شد و به خوبی پیش رفت.

۲. مدافعات، ص ۱۲۷.

۴. مدافعات، ص ۱۲۷.

۱. ایران فردا، شماره ۸، ص ۵۵.

۳. ایران فردا، شماره ۴، ص ۲۸.

۵. پیشین، صص ۱۲۷-۱۲۸.

ما در اولین اعلامیه منتشره، بنا به دستور مصدق یادآور شدیم که کلیه کارمندان ایرانی و انگلیسی براساس مقررات و مسئولیتهایی که در زمان تصدی در یک داشته‌اند در جای خود باقی خواهند ماند، ولی باید خودشان را مأمور و مستخدم ایران و هیئت مدیره موقت بدانند... ما به آنها گفتیم که کماکان در سر پست و مسئولیتهای خودتان بمانید و دستورهای کار را از رؤسای انگلیسی بگیرید و چنانچه دستوراتی داشته باشیم از طریق مستر راس (Ross) رئیس پالایشگاه و مستر کاکس (Cox) رئیس مناطق نفتی ابلاغ خواهیم کرد و آنها یک وقت دستوراتی دادند که با قانون ملی شدن مغایر بود آنوقت به ما مراجعه کنید. البته بعدها آقای مکی به استناد این موضوع علیه بعضی از ایرانیان اتهاماتی وارد می‌ساخت و همکاری یا وابستگی آنها را ثابت کرد.^۱

البته برخی تدابیر نیز از پیش برای جایگزین کردن مدیریت ایرانی به جای انگلیسی و اداره شرکت نفت به نحو صحیح انجام شده بود:

ما از تهران برای تصدی انجام کارهای اساسی عده‌ای را خواسته بودیم. از سر تپ رباحی که استاد حق‌التدریس دانشکده فنی بود، خواستیم که جهت اداره پالایشگاه در کنار مستر راس رئیس پالایشگاه کار کند تا نسبت به مسائل مدیریت آشنایی به دست آورد. از سرهنگ شیبانی که معلم دانشکده افسری و متخصص در مخابرات بود برای سرپرستی دستگاههای تلفن و تاکگراف و بی‌سیم دعوت شد. برای سرپرستی و خلبانی هواپیماهای داخلی شرکت، ارتش، چند خلبان برجسته از جمله سرهنگ ماکویی و یک افسر قدیمی بازنشسته به نام سرهنگ مرجان را در اختیار ما گذاشت. در آن شرایط به منظور حفظ تأسیسات و دستگاههای شرکت نفت و همچنین حفظ حیثیت و منافع مملکت و نیز رفع احتیاجات خوزستان می‌بایست پیش‌بینی به عمل می‌آمد از اقداماتی که دکتر مصدق از روز اول برای تأمین هزینه‌ها و پرداختهای کارگران و غیره انجام داد، در اختیار قرار دادن عایدات گمرک خرمشهر به هیئت مدیره بود. منافع آن حدود نیم میلیون تومان در روز بالغ می‌شد. همچنین به کلیه وزارتهای و سفارتخانه‌های

ایرانی در خارج بخشنامه کرد که مستقیماً هیئت مدیره موقت شرکت می‌تواند جهت امور مربوطه به آنان مراجعه کند و اطلاعات لازم را می‌باید در اختیار قرار دهند. از جمله تهدیدهایی که در روز اول در یک می‌کرد این بود که کارکنان ایرانی در شرکت نفت در حدود ۵ هزار نفر هستند و شما از پرداخت مخارج آنها عاجز خواهید بود و خانواده‌های آنها از گرسنگی و تشنگی و گرما هلاک خواهند شد. همانجا من جواب دادم خیالتان راحت باشد، ما روزی نیم میلیون تومان عایدات داریم و از عهده مخارج آن برمی‌آییم.^۱

اما مقامات انگلیسی شرکت نفت که از تهدیدهای لفظی و مقاومتشان طرفی نبستند و در برابر هوشیاری و استواری مدیریت ایرانی شرکت در هم شکستند و در یک زیرکانه از محل کار خود و سپس از شرکت اخراج شد، کار به تهدید جدی و نظامی انگلیس رسید و کشتی نظامی انگلیس در کنار آبادان ظاهر شد.

تهدیدات نظامی انگلیسیها مانند لنگر انداختن رزمناو مورشیس (Mauritius) در کنار آبادان از نظر روانی فشار عمده‌ای به ایرانیان وارد می‌کرد. این موضوع حتی در بین افراد اعزامی هیأت هم وجود داشت و بنده برای این که به همکاران روحیه بدهم، در همان ماه اول، خانواده‌ام را به آبادان آوردم.^۲

البته به روایت مهندس بازرگان، در این استواری و مقاومت و شجاعت و عدم عقب‌نشینی در برابر تهدیدهای انگلیسیها، دکتر مصدق هم نقش داشت:

یک روز که برای دادن گزارش کارهای جاری به تهران آمده، خدمت مرحوم مصدق رسیده بودم، ایشان من باب حکایت و صمیمیت گفت: دیشب آقای علا (وزیر دربار) به اینجا آمده و نگرانی اعلیحضرت را به مناسبت پهلوی گرفتن مورشیس در آبادان و تمایل ایشان به کوتاه آمدن با انگلیسیها را بیان می‌کرد. من حکایتی را از روزهای اقامت در سوئیس برای ایشان نقل کردم: یک روز در اواخر بهار، خانم هوس چلو با خورش بادمجان را کرد، گفتم وقتی غوره نداشته باشیم خورش بادمجان چه مزه‌ای دارد؟ موقع ناهار دیدم پلوی شکفته و پریخاری روی میز است و پهلوی آن خورش بادمجان با غوره فراوان! پرسیدم غوره از کجا پیدا

کردید؟ خانم گفت: غلام حسین از باغچه و بوستان همسایه آنها را چیده است. من از آن حرکت پسر کوچکم برآشفته شده، گفتم این پسر را می‌کشم! غلام حسین از ترس شدید به اتاق نیامده مخفی شد. شام هم نخورد. خانم ناراحت بود و نمی‌دانست چه کند. احمد (فرزند ارشد آن مرحوم) گفت درست است که بابا گفته تو را می‌کشد، اما نخواهد کشت. فقط حرفش را زده است... حالا شما هم از قول من به اعلیحضرت بگویید انگلیسیها کشتی جنگی فرستاده‌اند اما مورشیس نوپ به آبادان نخواهد انداخت.^۱

بالاخره انگلیسیها تصمیم به خروج از آبادان را گرفتند و پس از حدود چهار ماه به طور جمعی سوار کشتی شده و رفتند. داستان این خروج و احساس و ایمان بازرگان در این ارتباط، شنیدنی است:

یادم هست که در خانه شماره ۳ (و شاید ۴) آبادان که خالی و به نام فاتح بود، اقامت داشتم. خانه‌ای بود مصفا و مشرف به رودخانه. یک روز صبح که مشغول خواندن قرآن بودم به این آیات رسیدم: کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمه کانوا فیها فاکهین [دخان / ۲۵-۲۷] یعنی آنان - قدرتهای حاکمه چون فرعونیان - چه بسیار باغات و چشمه‌سارها و کشت‌ها - ثروت اقتصادی - و مقامات عالیه - قدرت سیاسی - را رها کردند و رفتند. این آیات توضیح می‌دهد که چگونه فرعونیان مجبور شدند که تمامی آن باغها و چشمه‌سارها و قصرها را ترک کنند. در دنیا هم هیچ چشمی برای آنها اشکی نریخت! در فکر خودم این آیات را با اوضاع انگلیسیهای آبادان و بهره‌ها و ارزشی که بردند تطبیق دادم. بعد از ظهر که هوا گرم بود و تازه استراحت کرده بودم، در بین خواب و بیداری صدای موزیک مطبوع مهیج غیرعادی به گوشم خورد. از پنجره اتاق نگاه کردم، دیدم یک کشتی کشیده بلندی جلوی «اسکله مرغابی» لنگر انداخته، روی عرشه آن عده‌ای صف کشیده‌اند و سرود شورانگیزی را که قاعدتاً سرود ملی‌شان بود، می‌خوانند. دچار تعجب و وحشت شدم. در آن وقت و شرایط که احتمال بمباران آبادان وجود داشت انگلیسیها به پای خود به اسکله آمده برای ترک آبادان و دست

کشیدن از آن همه قدرت و نعمت، دل خوش به خواندن سرود ملی و ترنم موزیک نظامی شده‌اند! کلیه کارمندان انگلیسی آبادان و مناطق جز دو نفر رؤسای مسئول یعنی راس و کاکس، ایران را ترک کردند.

نکته قابل ذکر این که انگلیسی‌ها تخلیه کلی کردند و ما از قبل انتظار چنین عملی را نداشتیم. تمام مراکز حساس مانند نیروگاه و پستهای توزیع برق و آب انبارها و مهمتر از همه بیمارستانها را بدون افطار قبلی یا مهلت رها کردند و رفتند، مخصوصاً ترک بیمارستان و به حال خود گذاشتن بیمارانی که تحت عمل جراحی یا تغذیه و دوا بودند با هیچ اخلاق و اصول و سنتی قابل توجیه نبود! آقای راس هم در پاسخ به این اعتراض ما، جوابی نداشت که به ما بدهد. گویا از خارج هم خیلی سرزنش کردند. آبادان حالت یک شهر بمباران شده و آشفته را پیدا کرده بود.^۱

البته ده نفر از انگلیسیان، که جملگی از مقامات عالی رتبه بودند، مانده بودند که چندی بعد رفتند و مهندس بازرگان به مناسبت رفتن شان ضیافت شامی ترتیب داد.^۲

هر چند خروج دسته جمعی انگلیسیها غیرمنتظره و غافلگیر کننده بود و طبعاً امور شرکت نفت و پالایشگاه عظیم آبادان را در آن لحظات حساس، که اهمیت سیاسی آن بسیار تعیین کننده بود مختل می کرد اما این غافلگیری سبب فروپاشی اوضاع و سیر حوادث به نفع بیگانگان و استعمارگران و دشمنان نهضت ملی نشد چرا که مدیریت ایرانی کم و بیش آمادگی جایگزینی را داشت.

بنده شخصاً احتمال این را می دادم که برخلاف تصور و برنامه اولیه، دیر یا زود ناچاریم با توکل به خدا و تکیه بر خودمان این بار سنگین را به دوش بگیریم. بازدید کنجکاوانه و به چشم خریدار که از روز اول از تأسیسات و ادارات شرکت می کردیم و دعوت از آشنایان با سابقه و با صداقت برای همین منظور بود. علاوه بر آن با موافقت هیئت مدیره و علی رغم اکراه قلبی شان از ماه اول اقدام به گرفتن تماس دسته جمعی و فردی با مهندسیین و کارمندان جوان ایرانی کردم. کارمندانی که عهده دار مشاغل مختلف (البته در سطوح پایین درجه ۳ و ۴) شرکت بودند و با

۱. ایران فردا، شماره ۸، ص ۵۶.

۲. پیشین، ص ۵۶؛ خلع ید، حسین مکی، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰)، ج ۲، ص ۹۶۳.

مهندس بازرگان نمادی از تاریخ معاصر ایران

اهمیت تاریخ و تاریخ معاصر

تاریخ آینه تمام نمای حادثه‌ها، تحولات، حقیقتها، واقعیتها، حقا، باطلها، زشتیها، زیباییها، پیروزیها، شکستها و در مجموع بازتاب امین تمامی کردار و رفتار انسان تاریخی است. چرا که تاریخ انسان، تعیین مجموعه توانایی‌ها، رفتارها و، در یک کلام، قدرتها و ضعفهای اوست. از آنجا که انسان مساوی است با افکار و اعمالش، و اندیشه‌ها و کردارهای او نیز عین تاریخ است، پس فقط "انسان تاریخی" است که وجود دارد. انسان بدون تاریخ نیست و تاریخ نیز بدون انسان پدید نمی‌آید. از این رو شناخت تاریخ، شناخت خود انسان است. آدمیزاد در آینه تاریخ خود را می‌جوید، قدرتها و ضعفهای خود را می‌بیند و سرانجام در روند تحولات شنابناک تاریخ خود را باز می‌یابد. البته این در صورتی است که اولاً تاریخ را به عنوان تعیین خارجی انسان و انسانیت قبول کنیم، و ثانیاً تاریخ را بکاویم و بشناسیم، و ثالثاً با معیارهای درست به نقد و تحلیل عمیق تاریخ اهتمام ورزیم، و رابعاً از آنچه بر ما گذشته است عبرت گیریم و نتیجه حاصل کنیم.

باتوجه به این نگرش به تاریخ است که تاریخ اهمیتی فوق‌العاده پیدا می‌کند و این پدیده از صورت مجموعه حوادثی که در گذشته اتفاق افتاده و از اکنون جداست خارج می‌شود و سرانجام یکی از منابع مهم معرفت آدمی به شمار می‌آید. در گذشته، تاریخ از این اهمیت و نقش برخوردار نبود و در واقع باید گفت این اهمیت تاریخی و نقش تعیین کننده تاریخ در ایجاد معرفت و آگاهی انسان کشف و آشکار نشده بود. اما خوشبختانه در دو بیست سال اخیر، توجه به حقیقت و ماهیت تاریخ افزونتر شد و مقولاتی چون "علم تاریخ" و "فلسفه تاریخ" در ذهن و زبان متفکران بشر پدید آمد، که امروز این مفاهیم به عنوان رشته‌های مهم علمی و معرفتی در دانشگاهها و مراکز مهم تحقیقاتی جهان مورد تحقیق و تدقیق و تدریس‌اند.

اما در میان منابع کهن بشری (در این جا مسأله وحیانی بودن لحاظ نیست)، مهمترین منبع و کتاب که به تاریخ به مثابه آینه واقع‌نمای تعیین تاریخی انسان نگاه کرده و از آدمی توقع معرفت، آگاهی، بیداری و عبرت‌آموزی دارد، "قرآن" کریم است. از نظر کمی و کیفی، پس از توجه به خداوند و توحید (که محور اساسی و بنیادین ایمان و معرفت دینی است)، بیشترین توجه قرآن به انسان و دو پدیده نشأت گرفته از او، یعنی جامعه و تاریخ است. انسان، جامعه و تاریخ سه ضلع یک منشورند و لذا هیچ یک بدون دیگری وجود خارجی نخواهند داشت. اما دریغ که مسلمانان و مؤمنان چندان توجهی به بعد معرفتی قرآن نکردند و در بهترین حالت، از آیات و توجهات قرآن نسبت به تاریخ و دگرسیهای آن، عبرت‌آموزی اخلاقی شخصی مراد کردند. در میان متفکران معاصر، نخستین کسی که به این مهم توجه جدی کرد، علامه دکتر محمد اقبال لاهوری (۱۸۷۷ تا ۱۹۳۸ م) است. وی برای اولین بار در تاریخ اسلام، تاریخ را در کنار "طبعیت" و "تجربه درونی"، به عنوان یکی از منابع مهم معرفت بشر مطرح و پیشنهاد کرد و اسلام در عصر جدید، از این منبع لایزال سود فراوان جست. با این که از زمان طرح اقبال حدود هفتاد سال می‌گذرد اما پس از او گام قابل توجهی در این زمینه برداشته نشده است. فقط در این میان گامهای مهم دکتر علی شریعتی (۱۳۱۲ تا ۱۳۵۶ ش) در استفاده از تاریخ را می‌توان یک استثنا دانست.

آنچه گفته شد اشارتی کلی به اهمیت و نقش معرفتی و آگاهی بخشی تاریخی به معنای عام و کلی آن بود که هیچ انسانی و هیچ جامعه و ملتی (با هر مرام و مذهب و ملیتی) از آن بی‌نیاز نیست. اما تاریخ هر جامعه و ملت و کشوری برای افراد آن جامعه از اهمیت بیشتری برخوردار است و اعضای وابسته به آن جامعه و تاریخ، می‌توانند بهره‌های معرفتی بیشتری از تاریخ خود ببرند. مثلاً مردم مصر از تاریخ و فرهنگ دیرین و تاریخی خود استفاده بیشتری می‌کنند تا مثلاً از ایران یا انگلستان و فرانسه و ... این مدعا برای تمام اقوام و ملل صادق است.

هر چند تاریخ بشر، به لحاظ عمومی یا ملی و طولی یا عرضی، چنان به هم پیوسته است که هر جزء و برش آن از اهمیتی خاص و گاه انحصاری برخوردار است و از این رو نمی‌توان هیچ بخشی را حذف کرد، و حتی نمی‌توان هیچ مقطعی را بی‌اهمیت دانست، اما بی‌گمان برخی از مراحل و مقاطع تاریخی از اهمیت و برجستگی معرفتی بیشتری برخوردارند، و این می‌تواند در تحقیقات تاریخی هر محقق (بسته به هدفی که در پژوهش

ذنبال می‌کند) مورد توجه و انتخاب قرار گیرد. اما از جهاتی "تاریخ معاصر" برای تمامی جوامع و کشورها از اهمیت افزونتری برخوردار است. چرا که تحولات تاریخی و اثرگذار در سیصدسال اخیر چندان شتابناک است که فهم درست و تحلیل همه جانبه آن در شمار اولویتهای نخستین است. در هیچ یک از مقاطع تاریخی گذشته، روند دگرگونیها (به ویژه در سطح جهانی و بین‌المللی) چنین سریع و عمیق و دگرگون کننده نبوده است. اکنون با ورود آدمی به عصر ارتباطات ماهواره‌ای و انباشت میلیونها داده علمی نوین در ثانیه و عصر انفجار اطلاعات، که این ویژگی مرزهای سیاسی و جغرافیایی را درمی‌نوردد، مفهوم زمانی دوران معاصر نیز هر روز تنگتر می‌شود و لذا اکنون باید به جای قرن از دهه سخن گفت و تحولات هر دهه را تاریخ معاصر شمرد. به هر حال امروز تاریخ معاصر، مورد توجه بسیاری از پژوهشگران دنیا و کشورها است از جمله در ایران پس از انقلاب اسلامی، توجه به تاریخ معاصر بیشتر شده و پژوهشهای تاریخی در ارتباط با تحولات معاصر ایران حجم عظیمی را به خود اختصاص داده است، و این توجه، در جای خود از احساس نیاز عمیق جامعه و نسل امروز به آگاهی از تاریخ معاصر حکایت می‌کند.

در این که تاریخ معاصر ایران از کی آغاز می‌شود و دقیقاً چه مقطعی را شامل می‌شود، اتفاق نظر وجود ندارد. ولی غالباً از اوایل عصر قاجار (به طور خاص از زمان فتحعلی شاه) راه که ایران وارد مناسبات جهانی شد و از تحولات تمدن جدید اثر پذیرفت. دوران معاصر می‌دانند. به همین دلیل است که در کتابها و نشریات تخصصی تاریخ معاصر، اسناد و مقالات و مطالبی درج می‌شوند که این دوران دویست ساله اخیر تاریخ ایران را دربرمی‌گیرد.

مهندس بازرگان به مثابه نمادی از تاریخ معاصر ایران

در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان موضوعات تاریخی را دو دسته دانست: ۱- حوادث و رویدادها، ۲- شخصیت‌های اثرگذار و حادثه‌آفرین. هر یک از این دو موضوع، همراه خود مفاهیم و مقولات نظری را پدید می‌آورند که گاه در بستر تاریخ و تحولات تاریخی مورد بحث و تحقیق و تحلیل قرار می‌گیرند و می‌توان از آنها با عنوان "تاریخ اندیشه" یا "اندیشه‌های تاریخی" یاد کرد. این موضوع سوم، در واقع از دو موضوع اول و دوم جدا نیست و لذا یا در ذیل رویدادهای فکری و فرهنگی و علمی و نظری به صورت مجرد

پژوهش می‌شوند و یا در ذیل عناوین شخصیت‌های متفکر و صاحب‌نظر و مبتکر در هر حوزه معرفتی مورد تحقیق واقع می‌گردند. به هر حال شخصیت‌ها، حادثه‌ها و اندیشه‌ها سه مقوله مهم بررسی‌های تاریخی‌اند که در هر پژوهش و تحلیل تاریخی به صورت اجتناب ناپذیری کم و بیش حضور دارند. از این رو هر کدام از این سه مقوله را برای موضوع تحقیق برگزینیم، ناچار به دوتای دیگر نیز خواهیم پرداخت.

بی‌گمان مهندس بازرگان نمادی از تاریخ معاصر ایران است. چرا که او ۸۷ سال زیست و این دوران نیز از حساسترین دوران اخیر تاریخ کشور ما بوده است. یعنی دوران مشروطیت تا انقلاب بزرگ اسلامی ایران و به ویژه پانزده سال مهم دوران پس از انقلاب. درست است که تاریخ معاصر ایران از اوایل عصر قاجار است، اما مهم‌ترین حوادث ایران در سده چهاردهم هجری قمری روی داده است. مشروطیت در ۱۳۴۲ ق / ۱۲۸۵ ش به ثمر رسید. در این دوران با جنبش مشروطه‌خواهی و پیروزی نسبی آن، ایران وارد مرحله نوینی در تاریخ خود شد. پس از آن پیامدهای مشروطیت به صورتهای گوناگون و حتی در اشکال متناقض در بستر تحولات فکری، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آشکار می‌گردد. فروپاشی نظم کهن و عدم جانشینی نظمی نوین، به قدرت رسیدن (یا رساندن) رضاخان سردار سپه و تأسیس سلسله پهلوی، استبداد سیاه بیست ساله، وقوع جنگ دوم جهانی و سقوط دیکتاتوری، پیدایش فضای باز سیاسی پس از خروج رضاشاه از ایران در سال ۱۳۲۰ و استمرار آن در طول بیش از یک دهه، پیدایش نهضت ملی و تشکیل دولت ملی دکتر محمد مصدق (۱۲۶۱ تا ۱۳۴۵ ش)، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر ضد دولت ملی، ایجاد فضای نیمه باز سیاسی در اواخر دهه سی و اوایل دهه چهل، پانزده خرداد ۱۳۴۲ و خفقان کامل و استمرار آن در طول پانزده سال، ظهور جنبشهای مسلحانه در این دوران پانزده ساله و سرانجام وقوع انقلاب اسلامی در سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ و پیروزی آن در ۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ و تشکیل جمهوری اسلامی و به قدرت رسیدن روحانیان و حذف تدریجی نیروهای سیاسی و بعد جنگ هشت ساله، سرفصلهای مهم تاریخ ایران در این حدود نود سال اخیر است.

مهندس بازرگان درست در سال پیکار مجاهدان مشروطه با محمد علی‌شاه (سال ۱۲۸۶ ش) در تهران زاده شده است. با توجه به موقعیت پدر و خانواده، از همان آغاز کودکی در متن تحولات قرار می‌گیرد و با رویدادهای مهم فکری، سیاسی، اجتماعی و

درسش را خواسته باشید، چون دستگاه، دستگاه اجنبی بود، طبق منطق شما، هر خادم به آن دستگاه خائن به یک کشور بوده است. پس همه کارمندان و کارگران را باید بیرون انداخت. اگر حکم شود که مست گیرند، در شهر هر آنچه هست گیرند؛ آن وقت علی می ماند و حوضش. آیا چنین کاری به مصلحت است؟... در هر حال ما را که از تهران برای کمک و خدمت به شما آمده ایم گمراه نکنید. ما برای وصل کردن آمدیم، نی برای فصل کردن. خود شما هم مدتی این ورد را به گوش همدیگر بخوانید: بیگانه رفت - بیگانگی هم رفت - دیگر بیگانه باشیم.^۱

چنان که از محتوای این نوشته می توان حدس زد و واقعیت نیز همین بود، دو تفکر در ارتباط با مدیریت شرکت نفت وجود داشت. یکی تفکر مهندس بازرگان بود که می خواست وحدت دوران نهضت حفظ شود، همکاری و تفاهم هم ادامه یابد، افراد (ولو خطاکار) شخصیت و اهمیت پیدا کنند، سازندگی و اداره صحیح شرکت نو بنیاد نفت ایران با همدلی و همکاری تمامی ایرانیان استقلال خواه و ملی استمرار پیدا کند، نیروهای متخصص (ولو عامل پیشین عمال نفت بیگانه) با عفو و گذشت برخورد شود و از تخصص آن افراد در جهت سازندگی کشور استفاده گردد. اما در مقابل، این تفکر نیز وجود داشت که پس از پیروزی و استیلای ملیون و ضد بیگانه، عوامل و همکاران و جاسوس شرکت نفت پیشین برکنار و مجازات شوند. ظاهراً این طرز فکر را حسین مکی نمایندگی می کرد. هر چند که گزارش بازرگان و شواهد تاریخی نشان می دهد که اصولاً این تفکر را در آن زمان عمدتاً مبارزان ضد امپریالیست حزب توده و به طور کلی جناح چپ ترویج و به آن دامن می زدند. البته شرکت نفت در دهه بیست و اوایل دهه سی از پایگاههای مهم عناصر چپ و حزب توده بود.

توضیحات مهندس سبحانی درباره فضای فکری و سیاسی آن روزگار و مقاله قیمتی تر از نفت مهندس بازرگان، وضوح بیشتری به آن حادثه می بخشد:

این مقاله تحت تأثیر مشاهده جو و فضایی نگاشته شد که در آبادان، در بین گروههای سیاسی آن زمان ایجاد شده بود. یک حزب سیاسی آن روزگار که صورت افراطی و تندرو و انقلابی و شعاری به خود گرفته بود، فضایی را ایجاد کرد

که سایر گروه‌های سیاسی هم برای مقابله با آن گروه و عقب نماندن از آن، ناگزیر به آن فضا و جو دامن می‌زدند، به جان یک عده از کارشناسان ایرانی شرکت سابق نفت افتاده بودند. مهندس بازرگان، این جور روند تند و افراطی را که طی می‌کرد نمی‌توانست تحمل کند.

بحث او در آن مقاله، هم با جوانان و هم با بازیگران سیاسی حاضر در آبادان این بود که ما و شما به نام مبارزه با استعمار انگلیس، به جان هم افتاده‌ایم و بسا خودی‌ها یا ایرانی‌هایی که یک زمان ممکن است (حتی) قصور کرده و پست و مقامی در شرکت نفت سابق داشته باشند، داریم تصفیه حساب می‌کنیم. در حالی که پست و مقام اغلب آنها به خاطر خوش خدمتی که به دلیل کاردانی و لیاقتشان بوده است. این کینه‌توزی‌ها و تصفیه حسابها حق نیست زیرا که پیوندهای اجتماعی ما را می‌گسلد و فضای کینه‌توزی را جایگزین می‌نماید و توان فنی و کارشناسی ما را برای مقاومت در برابر استعمار کاهش می‌دهد. لذا جلوگیری و اهتمام در مخالفت از گسترش چنین فضایی یک وظیفه اجتماعی است که از «نفت قیمتی‌تر» است چرا که استخوان‌بندی هر مبارزه سیاسی و ملی خارجی، توان و ظرفیت مقاومت و استمرار آن است و این نیز به ظرفیت و قدرت فنی و اجرایی و مدیریتی نیاز دارد.^۱

آقای مکی، یکی از اعضای هیئت مختلط و نماینده مجلس، درباره این مقاله می‌نویسد: پس از خلع ید یعنی اولین روزی که متخصصین خارجی از ایران اخراج شده بودند (۱۳ مهر) به قلم مهندس بازرگان سرمقاله‌ای در روزنامه خبرهای روز آبادان، که ارگان شرکت نفت بود، در شش ستون، درج شد که بین کارمندان و کارگران و مهندسین سروصدای عجیبی بلند کرده بود که موجب تحریک اعصاب کسانی که از صمیم قلب به ملی شدن نفت [اقدام] کرده و فداکاری نموده بودند، گردید. نامه‌ها و طومارهایی جهت نخست‌وزیر و آیه‌الله کاشانی و نگارنده واصل گردید. زیرا در غالب سخنرانیها که در آبادان و مناطق نفت‌خیز کرده بودم همواره قول و وعده داده بودم که پس از خروج انگلیسیها عوامل ایرانی تمامی آنها از

خدمت شرکت نفت برکنار خواهند شد...

پس از حرکت من از خوزستان عملاً مشاهده شد که نه تنها به حساب عوامل دست نشانده انگلیسیها رسیدگی نشده بلکه وجود این کثافتها را قیمتی‌تر از نفت به حساب آورده و بعد از این، این عوامل به سرپرستی و ریاست آنها به کار گمارده خواهند شد. و از همه بدتر این که طوری بازرگان نوشته بود که به کار گماردن این عده به حسب میل من بوده است.

آن گاه مکی سطوری از مقاله یاد شده را نقل کرده است که تقریباً همان قسمت‌هایی است که پیش از این از قول مهندس بازرگان آوردیم. فقط یک قسمت در نقل مکی وجود دارد که بهتر است آن را نیز در اینجا بیاوریم:

کسانی که شما می‌گویید دشمن ما و جاسوس آنها بودند می‌گویم حتماً پشیمان شده توبه کرده‌اند والا در این مدت زهری می‌ریختند و یا جامی می‌شکستند! چون بنده که ندیدم کاری بکنند و خاری سر راه ما بگذارند، اگر توبه هم نکرده‌اند و شما چیزی دیده‌اید به بزرگواری خود ندیده بگیرید برای آن که اولاً امروز ملت ایران دیگر خیلی قوی و با عده و قوه است...

بعد مکی ادامه می‌دهد:

مقاله بازرگان مانند بمب منفجر شد. سر شکایت و اعتراض کارمندان صدیق و مهندسین و کارگران بلند شد مخفی و علنی، کتبی و شفاهی حتی در مجلس شورای ملی سر و صدای شکایت فردی و دسته‌جمعی بلند شد و به من خرده می‌گرفتند که چرا سکوت کرده و تماشا می‌کنی!

طبق توضیح آقای مکی، ایشان مطلبی نوشته که در تاریخ دوم آبان ماه ۱۳۳۰ در صفحه اول خبرهای روز آبادان درج شده است. طبق این نوشته ایشان با انتصابات «عوامل نشاندار انگلیسی» در شرکت مخالف بوده و بیش از این نیز مخالفت خود را اعلام کرده است. آقای مکی عقیده دارد که:

مخالفت من با انتصابات بعضی از کارمندان شرکت نفت تنها روی مخالفت کارکنان نبوده بلکه به موجب اطلاعات بسیار محرمانه که توسط مقامات رسمی دولتی و از وزارتخانه‌ها طی نامه‌های محرمانه به نخست‌وزیر نوشته شده بود و

نخست وزیر توسط دفتر رمز محرمانه نخست وزیر لاک و مهر شده در پاکتهایی که داخل آن را لفاف سیاهی پوشانده بود توسط پیک مخصوص برای من همه روزه به آبادان می آمدند ارسال می شد و چون خیلی محرمانه روی آن نوشته شده بود ناچار بودم به کلی از همه مکتوم دارم، حتی هیچ یک را به هیئت مدیره هم ارائه نمی دادم، و به قدری مؤکداً قید محرمانه در آنها شده بود که حتی یکی از آنها را پس از مطالعه فوراً سوزاندم که مبادا ترور شوم و به دست دیگران بیفتد...^۱

روشن نیست که آیا این نوع گزارشها و اسناد محرمانه در مورد افراد جاسوس و وابسته به بیگانه به هیئت مدیره و به ویژه به مدیر شرکت نفت نیز می رسیده است یا نه؟ اصولاً می بایست این نوع گزارشها به هیئت مدیره و مدیر مسئول شرکت می رسید که مسئولیت اجرایی داشت نه به آقای مکی که به رغم «سرباز وطن» بودنش، به هر حال مسئولیت اجرایی و تصمیم گیری نداشت. و جالب است که طبق گزارش آقای مکی، مهندس بازرگان و دیگر اعضای هیئت مدیره، ظاهراً از اسناد وابستگی برخی از اعضای شرکت نفت هیچ اطلاعی نداشته اند. اما به هر حال اختلاف نظر روشن است و دیدگاه هر کدام از دو طرف اختلاف نیز کاملاً قابل فهم می باشد. یکی معتقد است که افراد وابسته و جاسوس بیگانه باید اخراج و تصفیه و حتی مجازات شوند و دیگری عقیده دارد که چنین نیست و با تفاهم و وحدت و همکاری در میان ملت و به ویژه کارکنان و متخصصان شرکت نفت و استفاده از تخصص آنان از اصل نفت قیمتی تر است و باید آن را به هر قیمتی حفظ کرد.

به گفته مکی این اختلافات پیش از انتشار مقاله قیمتی تر از نفت نیز وجود داشت. ایشان در قسمت دوم کتاب خلع ید (کتاب سیاه) نیز اختلاف در مورد برخی از انتصابات را یادآوری می کند و می افزاید:

یکی دو نوبت درباره این قبیل افراد با هیئت مدیره مذاکره کردم زنی آنها نمی خواستند توجهی به افکار عمومی نموده درباره برکناری آنان اقدامی نمایند. من هم چون طبق قانون ۹ ماده ای مسئولیتی داشتم ناچار بودم علناً مخالفت نمایم. به این جهت تصمیم گرفتم به هیئت مدیره انعام حجت نمایم که اگر اقدامی در برکناری افراد ناباب نکنند دیگر به آبادان مراجعت نکنم. بنابراین روز ۳۱ شهریور

۱. پس از خلع ید (کتاب سیاه)، حسین مکی - تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۲، ج ۴، صص ۹-۱۴.

که عازم تهران بودم و هیئت مدیره و عده‌ای دیگر برای مشایعت به فرودگاه آمده بودند، به مهندس بازرگان گفتم که دیگر به خوزستان باز نخواهم گشت. پس از حرکت از آبادان بلافاصله مهندس بازرگان نامه زیر را با یک مخصوص ارسال داشت و متعاقب او هم ناصرقلی اردلان نماینده مجلس و عضو هیئت مختلط در همین زمینه نامه‌ای نوشت که عیناً در زیر [البته فقط نامه مهندس بازرگان] نقل می‌گردد: *

قربانت گردم. امیدوارم به سلامتی و راحتی به تهران رسیده و این نامه را در حال خالی از خستگی و کسالت و با دل خوش قرائت فرمایی...

اگر علت این تصمیم اختلاف نظر، هیئت مدیره (و شاید با شخص خفیر) است از این خورده [خورده] اختلافها همیشه داشتیم و معذک گمان می‌کنم نه کارها بد پیش رفته است و نه افکار عمومی از ما و مخصوصاً شما برگشته است. به علاوه اختلافات مورد بحث چون خالی از منافع و اغراض خصوصی و شخصی بوده و هست با عقل و منطق حل شده و احتیاج به فخر و اعتراض نداشته است. و در هر حال شما آدم دیکتاتورمآبی نیستی که بگویی یا رأی من و نظر من یا هیچ! آنقدر آزادی طبع و وسعت نظر و علو همت داری که برای دیگران هم یک تشخیص و مسئولیت و مختصر ارزش قائل شوی! سرچشمه اختلاف ما و شما در این است که شما به گذشته و حال نگاه می‌کنی ما به آینده؛ شما می‌گویی در گذشته در نتیجه مظالم شرکت یک افکار و احساساتی در مردم ایجاد شده است. از این افکار برای ملی کردن نفت و بریدن دست انگلیس باید در زمان حال استفاده کرد و آنها را حفظ کرد. بنا به وظیفه یک وکیل ملی و سرباز فداکار شما کاملاً حق داری این طور فکر کنی. ولی بنده چون یقین به موفقیت شما دارم نظر به آینده و تمام فکرم در این است که شالوده و اصول و سرمایه‌های مادی و معنوی دستگاه حفظ شده طوری خراب نشود که در بهره‌برداری آینده بلااستفاده و ضایع باشد. وظیفه شما در آن روزی که ان شاء الله کار ملی شدن تمام شد تمام می‌شود و باید به دنبال کار دیگری بروی ولی وظیفه بنده (بنده نوعی البته) تازه از آن روز شروع می‌شود! این است که

* به علت طولانی بودن نامه قسمت غیر مهم آن حذف شد.

از حالا غصه از آن روز بعد را دارم. شما قوامی‌ها را به اعتبار اعمال گذشته‌شان نگاه می‌کنی و اهمیت چندان نمی‌دهی که تمام یا اکثریت کارمندان شرکت همین قدر که در گذشته آنها لکه سیاهی وجود داشته باشد از بین بروند ولی بنده به کارمندان ایرانی به اعتبار استفاده‌ای که باید دستگاه در آینده از آنها بکند نگاه می‌کنم. البته برای فرد به خصوص قوامی سینه نمی‌زنم ولی به جمع و به نوع خیلی اهمیت می‌دهم و خیلی مایلیم که کارمندان دلگرم و در امن و امان بوده و بدانند که به صرف گفته اشخاص و اتهام‌های ناروا یا روا حیثیت و سوابق و شخصیت و حقوق آنها به باد نخواهد رفت. آقای مکی عزیز! همیشه شما و بنده اینجا هستیم. ما هر دو خواهیم رفت ولی آثار و سابقه اعمال ما می‌ماند. اگر ما بدون دلیل و مدرک متقن و روی احساسات شخصی مردم را بالا و پایین آوریم بعد جانشینان ما همین کار را روی اغراض شخصی خواهند کرد و این دستگاه عظیمی که شما برای تصرف آن جان می‌کنید، به باد خواهند داد.

اختلاف بنده و شما این است! اختلاف شخصی و روی منافع و غرض نیست. خیلی منطقی و طبیعی است. آن قدر منطقی و طبیعی است که اگر من هم جای شما بودم مثل شما فکر می‌کردم و اگر شما به جای من بودی همان حرف حالای مرا می‌زدی! ای کاش همه اختلافها در دنیا این طور بود.

اتفاقاً این اختلاف، اختلاف صوری و سطحی است شما تصور می‌کنی من برخلاف نظر شما و مصلحت وقت کار می‌کنم. من پیش وجدان خود خیلی خرسندم که با این رویه معتدل و عادلانه هم مصلحت حال رعایت می‌شود و هم آینده، من لاک پشتم و شما خرگوش تندوتیز پرجست و خیز!

امیدوارم این نوشته‌هایم زخمی بر زخمهای گفته‌هایم نشده و ملالت و کدورت از من زیاده‌تر نشده باشد. شخص من خیلی کوچکتر از آن هستم که برای خاطر دشمنی با من هیجده میلیون مردم را که چشم به راه توفیق نهایی شما هستند رها کنی و در هر حال خواهش من این است که شما فرار نکن مرا از این جا خالی کن. برای این که گمان می‌کنم وجود شما همان‌طور که در گذشته مفیدتر بوده است، در آینده هم لازم‌تر است و رفتن من بی‌سروصدا و بی‌ضررتر تمام خواهد شد تا رفتن

شما. در هر حال مرد آن است که رفیق نیمه راه نباشد. قربانت بازرگان

۱۳۰/۶/۳۱

ما در اینجا در مقام داوری نیستیم و نمی‌خواهیم نظری را بر نظر دیگر ترجیح دهیم. اما همان گونه که ملاحظه می‌شود، هر کدام از این دو دیدگاه منطقی دارند و طبیعی است که مدافعان هر دیدگاه نیز طبق فهم و تفسیر و تحلیل خود عمل می‌کنند. این دو نوع منطق در تمامی انقلابها (حتی در نظامهای عادی) دیده می‌شود. یکی طرفدار اعتدال و میانه‌روی و آینده‌نگری و مصلحت‌بینی و مدارا است و دیگری خواهان تغییرات بنیادی و سریع و خشونت و تصفیه و طرد عناصر ناباب و غیرقابل قبول. در جریان خلع ید و به طور کلی در طول دوران حکومت ملی دکتر مصدق این دو تفکر وجود داشت. حتی سالهای پس از کودتا نیز گروهی دکتر مصدق را به سستی و مدارای بیش از حد با مخالفان (چپ و راست) متهم کردند و آن را یکی از دلایل وقوع کودتا شمردند. این دو تفکر متضاد در نقطه پیروزی انقلاب اسلامی و سالیان پس از آن، نیز با شدت هر چه تمامتر پدید آمد. اتفاقاً در سال ۵۷- ۵۸ یک طرف اختلاف مهندس بازرگان و همفکرانش در دولت موقت بود و طرف دیگر انقلابیون اعم از مذهبی و غیرمذهبی. شرح این داستان در جای خود خواهد آمد. بالاخره هر چه بود اختلاف شدت پیدا کرد و به استعفای بازرگان منجر شد. خود او در این باره می‌گوید:

مشکل اخلاقی و فرهنگی که به تدریج و پس از پیروزی با آن روبرو می‌شدیم و اسم آن روزها را باید دوران غنایم گذاشت. حسادتها، برتری‌جویی‌ها و رقابت‌های ناسالم و احیاناً مداخله غیرمسئولانه و منفعت‌طلبی‌های شخصی میدان مساعد پیدا کرده بود. در این دوران خطرات و مشکلات اولیه مرتفع گشته بود همه پهلوان میدان شده بودند. این مسئله فقط اختصاص به آنجا نداشت بلکه مربوط به کل مملکت و از نوع سیاسی و اداری و اقتصادی بود که علیه دولت مصدق اعمال می‌شد و همه از آن کم و بیش خیر دارند.

در آبادان جنوب به دلیل بالاگرفتن اختلافات و همچنین شایعاتی که بعضی از مخالفین دولت درباره آشفستگیها و حیف و میل‌های شرکت با جاسوسها و

اخلالگرها منتشر می‌ساختند، هیئت مدیره موقت تقاضا کرد کلیه اعضای هیئت مختلط برای رسیدگی به شایعات دستور بدهند به آبادان مسافرت کنند و از نزدیک با کارها و مشکلات و نحوه مدیریت آنجا آشنا شوند و دستور بدهند. اشکال عمده و گره کار هیئت مدیره این بود که دوستان حاضر نمی‌شدند یک نفر را به عنوان مدیر عامل تعیین نموده دست او را برای پیشبرد کارها و اجرای تصمیمات مصوب باز بگذارند... دکتر مصدق هم البته توجه به ضرورت این امر داشت ولی ملاحظات سیاسی - اجتماعی مرکز و علاقه او به رعایت نظریات بعضی از نمایندگان دستش را بسته بود.^۱

وی درباره حسین مکی می‌نویسد:

آقای مکی که در روز عزیمت دکتر مصدق و همراهان به آمریکا جهت شرکت در سازمان ملل، اسم خود را در هیئت اعزامی از رادیو نشنید و از همان لحظه، هم از فرودگاه و هم از همکاری و همدلی با دولت به خانه برگشته بود. چون عقیده داشت که «مصدق را من مصدق و نفت را من ملی کرده‌ام»، برای خود حق آمریت در همه امور قائل بود. روزهایی که به آبادان می‌آمد شآن خود را بالاتر از آن می‌دانست که در جلسات هیئت مدیره حضور و شرکت داشته باشد. مثلاً ایشان بدون مراجعه به هیئت مدیره یا به مسئولین مربوطه، رأی دستور تغییر اتوبوسرانی یا انتقال یک کارگر شاکی را از شهری به شهر دیگری می‌داد.^۲

در یکی از گزارشها و اسناد سفارت آمریکا، که در ۸ ماه مه ۱۹۵۲ تهیه شده است، مطالبی در ارتباط با اختلافات مکی و بازرگان و دلایل این اختلاف و استعفای بازرگان آمده است که قابل توجه است و نقل آن خالی از فایده نیست. به ویژه که در این سند به یکی از دلایل اختلاف اشاره شده که ظاهراً در گفته‌ها و نوشته‌های بازرگان و مکی و یا جای دیگر به آن اشاره نشده است. و آن این است که یکی از علل اختلاف مکی با بازرگان آن بود که «بازرگان از نامزدی بقایی برای انتخاب شدن در مجلس از شهر آبادان به جای او پشتیبانی می‌کند».

استعفای بازرگان به طوری که گزارش داده می‌شود در نتیجه اختلاف نظرهای

۲. پیشین، ص ۵۸.

۱. ایران فردا، شماره ۸، ص ۵۸.

جدی با حسین مکی عضو کمیته مشترک نفت و مرد با نفوذ در تمامی نهضت ملی کردن نفت رخ داده است. گمان می‌رود که این دو نفر مدتی با یکدیگر سرشاخ بوده‌اند و اینکه در جلسات کمیته مشترک نفت، مکی بازرگان را به عدم صلاحیت و عدم کارآیی متهم کرده بود. مکی همچنین از این واقعیت که بازرگان از نامزدی بقایی برای انتخاب شدن در مجلس از شهر آبادان به جای خود او پشتیبانی می‌کند بسیار ناراحت شده است!^۱

اما حمایت بازرگان از بقایی برای نامزدی وی در شهر آبادان، چندان با واقعیت سازگار نیست.

سرانجام:

عدم هماهنگی و همکاری هیئت مدیره و دسته‌بندی‌هایی که در داخل هیئت خلع‌ید و همراهان به تبعیت از اختلافات و رقابتهای سیاسی و اداری مرکز پدیدار شده بود و همچنین انعکاس و تأثیرهای غیرمستقیمی که اختلاف و کارشکنی‌های مخالفین دولت و سیاست مرکز در اوضاع ما داشت، کار را به جایی رسانده بود که راههای مدیریت و خدمت را بسته دیدم و کناره‌گیری و استعفاء را به بی‌فایده‌گی و یا نزاع و زیان رساندن به شرکت ترجیح دادم...

تجربه‌ای که من از خدمت کوتاه مدت و ناقابل خود در خلع‌ید آموختم، تأیید این نکته بود که عامل اصلی پیروزی و شکست در کارهای عمومی، ملی و سیاسی یا توفیقا و توقفا پیش از آن که جنبه عملی و سازمانی و اداری داشته باشد، مسائل انسانی و ایمان و اخلاق است.^۲

استعفاء از شرکت نفت و بازگشت به دانشگاه

مهندس بازرگان پس از استعفاء از مدیریت شرکت نفت به تهران بازگشت و از فروردین ماه ۱۳۳۱ به کار تدریس در دانشگاه پرداخت. باز بهتر است از زبان خود او بشنویم:

آقای دکتر مصدق... پیشنهاد وزارت پست و تلگراف و وزارت کشاورزی را به

۱. اسناد لانه جاسوسی، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ج ۱۸، ص ۱۱.

۲. ایران فردا، شماره ۸، ص ۵۸.

بنده کردند، گفتم ترجیح می‌دهم به دانشگاه برگردم...^۱
 به جبران ده ماه دوری و تعطیل، سخت به کار دانشکده و مخصوصاً به آزمایشگاه حرارتی که متصدی آن بودم برگشتم... از تعطیلات تابستان نیز استفاده نمودم که چون تجهیزات و کار نصب ماشینهای آزمایشگاه حرارتی به واسطه این مدت مرخصی و گرفتاریهای قبلی دوره ریاست دانشکده از سایر آزمایشگاههای دانشکده عقب‌افتاده و قابل بهره‌برداری نبود، فرصت خوبی یافتم که تکمیل و برای شروع سال تحصیلی آماده‌اش سازم.

از این فرصت و استراحت حاصله بعد از فشار و جنجال شش ساله دانشکده و نه ماهه اداره شرکت یک استفاده دیگر هم نموده و در مهر ماه سال ۱۳۳۱ رساله‌ای برای گفت و گو و دلالت دانشجویان و به طور کلی محصلین مملکت منتشر ساختم؛ بازی جوانان با سیاست. همان طور که از اسمش پیداست این رساله که مثل نوشته‌ها و گفته‌های بنده از روی عقیده و منطق با علم نوشته شده بود به منظور نصیحت دوستانه و ممانعت منطقی دانشجویان و دانش‌آموزان از هر گونه دخالت در سیاست بود.^۲

مدیریت لوله‌کشی آب تهران

اما چندی بعد، مدیریت سازمان لوله‌کشی آب تهران، که در آن زمان معضلی لاینحل می‌نمود، به مهندس بازرگان واگذار شد.

دوران فراغت و سرگرمی به کار دانشگاه هم زیاد به طول نینجامید. روزی که در آزمایشگاه، نشسته بودم آقای مهندس زنگنه رئیس وقت سازمان برنامه به دیدنم آمد و گفت وضع لوله‌کشی آب تهران خراب است... پنجاه میلیون تومان تا به حال خرج شده و هنوز از آب تهران خبری نیست. مدیر کل آنجا با اختیارات و قدرتی که دارد دو پایش را توی یک کفش کرده می‌گوید تا پنجاه میلیون دیگر را که مجلس برای لوله‌کشی تصویب کرده به من ندهید و ... آب داده نخواهد شد. چنین پولی هم که فعلاً برای بانک و دولت مقدور نیست. ضمناً نماینده بانک ملی

که در آنجا ناظر کارها است کارشکنی می‌کند... مردم ناراضی و آقای دکتر [دکتر مصدق] ناراحت است. من ترا پیشنهاد کردم...

چنین تکلیفی برای بنده غیر مترقبه و مخل استراحت درسی‌ام بود. معذرتک چه کاری از آب رساندن به مردم و زنده کردن یک شهر بالاتر: «وجعلنا من الماء کل شیئی حی». آرزوی دیرینه من از دوران تحصیل در اروپا و بازگشت به ایران همین بود که منشاء خدمتی شوم.

معذرتک گفتم خدمت آقای دکتر عرض سلام و تشکر بنده را برسان و بفرما اگر غرض این است که مدیر کلی برداشته شود و دیگری جایش برود که لوله‌کشی فعلاً لک لکی بکند و جلو سروصداها گرفته شود، بنده اهلش نیستم. اما اگر واقعاً و عملاً قصد آب رساندن به شهر است بنده حاضرم. مشروط به این که اولاً آن آقای نماینده بانک را که می‌گویند کارشکنی می‌کند بردارند و بعد بانک آن قدر که ضرورت دارد، پول بدهد...

چند روز بعد آقای مهندس زنگنه برگشت و گفت دکتر هم گفتند ما جز این نظری نداریم... پاشو برویم.

خدمت آقای دکتر رسیدم فرمودند آن آقای بانک را گفتم عوضش کنند اما پول نداریم باید خودت درست کنی ولو شده از اسم حاجی آقا در بازار [حاجی عباسقلی آقا] استفاده کن یک قرضه شهری راه بینداز و لوله‌کشی را تمام کن... بنده در آن روز اطلاعی از وضع و برنامه احتیاجات اداره لوله‌کشی به هیچ وجه نداشتم، ولی همان طور که می‌دانید مردم عادی وقتی می‌خواستند دروغ بودن یک وعده و کلک و حقه‌بازی کاری را بیان کنند سابقاً می‌گفتند «قاسم کوری» ولی از زمان حکومت قوام‌السلطنه که سروصدای لوله‌کشی راه افتاد و هزار تومان قسط اول حق انشعاب را از بعضی گرفتند «قاسم کوری» جایش را در زبانها به «لوله‌کشی» داده بود. گفتم با سابقه و تهرتی که در کار است، فعلاً حرف قرضه ملی یا شهری را برای لوله‌کشی نمی‌شود زد، مگر آنکه کاری پیش برود و آبی به لبهای خشک مردم برسد و اعتماد پیدا کنند، آن وقت دست در جیبشان کنند. بنابراین بنده بدون این که فعلاً تعهد خدمت نمایم و قول قبول این شغل را بدهم یکی دو

هفتدای می‌روم آنجا مطالعه می‌کنم و می‌بینم آیا می‌شود با یک حداقل بودجه آب وارد لوله‌ها و خانه‌های مردم کرد یا نه. اگر مبلغ آن را لطف فرمودید آن وقت قبول این وظیفه را خواهم کرد و سعی می‌نمایم بقیه مخارج را از قبیل درآمدهای کار و فروش آب در بیاورم.

همین‌طور هم شد و پس از بازدید از قسمتها و مطالعه نقشه‌ها و حسابها و مشاوره با مسئولین قبلی، که اصل کاریه‌ایشان از مهندسین فارغ‌التحصیل دانشکده و بنابراین از دوستان آشنا و صمیمی بودند، گزارش طرح ماندی تهیه و تقاضای ۱۶ میلیون اعتبار به عوض ۵۰ میلیون باقی مانده از وام مصوب مجلس نمودم... گزارش تصویب و به همان قرار چرخهای اداره لوله‌کشی به گردش درآمد. به طوری که می‌دانید لوله‌کشی از شهرت قاسم کوری بیرون آمد. دو سه ماه گذشته بود که در اطراف خیابان فرهنگ و امیریه و قسمتی از شاهپور به آب انبارهای مردم آب دست نخورده چاه عمیق توزیع می‌کردیم و ستر مکعبی پنج ریال پول می‌گرفتیم... عمل انشعاب بدون احتیاج به مهندسین مشاور خارجی و بدون رام از بانک شروع گردید.^۱

کار مهندس بازرگان در لوله‌کشی آب تهران ادامه پیدا کرد. اما در ماههای پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ دچار مشکل شد و سرانجام به برکناری و استعفای وی منجر گردید. از آنجا که این بخش از کار مهندس بازرگان و حوادث مربوط به آن به بخش چهارم زندگی وی ارتباط پیدا می‌کند، در بخش بعد به آن خواهیم پرداخت.

۱. مدافعات، صص ۱۴۱-۱۴۴. ضمناً غالب مطالب مربوط به خلغید و آب تهران، در کتاب خاطرات بازرگان (آخرین خاطرات) نیز عیناً آمده است.

فصل دوم

اوضاع عمومی کشور در این دوران

(۱۳۱۳ تا ۱۳۳۲ ش)

دوران تحصیل، نوجوانی، جوانی و به ویژه دوره بازگشت از فرنگ و اشتغال به کارهای علمی و فرهنگی و صنعتی و فکری و تصدی برخی امور اجرایی، از دورانهای مهم و حساس و پرحادثه تاریخ معاصر ایران است. دوران تحصیل و نوجوانی بازرگان را در بخش نخست به اجمال توضیح دادیم. اینک در این جا، در حد لزوم و نیاز، به دوران تحصیل در اروپا و دوران بازگشت وی تا سال ۱۳۳۲ باز می‌گردیم و اوضاع عمومی این روزگار را باز می‌گوییم، تا امکان بررسی و بیان نقش مهندس بازرگان در این دوران فراهم شود. در این قسمت نیز، کوشش آن است که تا جایی که ممکن است، حوادث و وقایع و تحلیلها را از زبان و بیان بازرگان منعکس کنیم. فایده اساسی این کار آن است که، هم حوادث یک دوره مهم تاریخی گفته می‌شود و هم از منظر مهندس بازرگان، که موضوع کتاب و از شاهدان نقاد این عصر است، اوضاع ایران بازگو می‌گردد.

مشروطیت به چند دلیل (از جمله دخالت خارجی، وقوع جنگ جهانی اول، عدم آمادگی جامعه ایرانی برای پی افکندن بنیادهای اصلی مشروطیت و...) نتوانست به آرمانهای بلند و والایش، که عبارت بود از خروج جامعه ایرانی از عقب‌ماندگی و تحقق ترقی و تعالی و رفاه و توسعه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و علمی و در نهایت تأمین استقلال ایران از طریق تأمین آزادی و عدالت اجتماعی، برسد. با وقوع انقلاب مشروطیت و تصویب قانون اساسی و تشکیل مجلس و ظهور احزاب و مطبوعات و... مملکت مشروطه شده بود و ظاهراً ایران از دیگر ممالک پیشرفته چیزی کم نداشت، ولی از برکات و تبعات مشروطیت، که متصور بود، ملت را چندان نصیبی نبود. نظام کهن تاحدودی فرو پاشیده بود و دست کم سست شده کارآیی سنتی خود را از دست داده بود اما نظام سیاسی و

اجتماعی و فرهنگ مدنی نوین جایش را نگرفته بود. مملکت و مردم در یک برزخ هولناکی دست و پا می‌زدند. طبیعی بود که جامعه نمی‌توانست در این بحران و بلا تکلیفی برای همیشه بماند و به حیات خود ادامه دهد. از درون این بحران و از متن این مرحله انتقال و آشفته‌گی، رضاخان میرپنج ظهور کرد. با یک کودتای چند مرحله‌ای به یک قدمی سلطنت رسید و سرانجام با کودتای آخرین، احمدشاه ناتوان و گریخته از کشور را از سلطنت خلع کرد و ظاهراً با پوشش قانونی خود را سلطان و شاه نامید و به هر تقدیر دوران نوینی در تاریخ ایران گشوده شد.

برخی عقیده دارند که ظهور رضاشاه، محصول مشروطیت است و به عبارت دیگر، سلطنت او دستاورد منطقی و نتیجه طبیعی مشروطیت ایران است. به نظر می‌رسد که در این مورد مغالطه‌ای نهفته است. اگر منظور این است که بحران اجتماعی و فرهنگی و سیاسی ایران در بیست سال اول مشروطیت، راه به قدرت رسیدن حکومت و سلطنت تمرکزگرا و اقتدارطلب و متجددنا رضاشاه را هموار کرد، سخن حق و درستی است، اما اگر منظور این است که سلطنت خودکامه و متکی به بیگانه سردار سپه محصول طبیعی مشروطیت و میوه درخت نهضت آزادیخواهی ملت ایران است، کاملاً اشتباه و نادرست و خلاف واقع است. دلیل آشکار آن نیز این است که مشروطیت برای تحقق آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی و توسعه اقتصادی و انسانی و در غایت تأمین استقلال واقعی و همه‌جانبه ملت ایران بود، و حال آن که رضاشاه و سلطنت حدود شانزده ساله او، درست در نقطه مقابل آرمانها و اهداف مشروطیت و مشروطه‌خواهان بود. زیرا در آن حکومت خودکامه و متکی به بیگانه، نه قانون و دموکراسی و آزادی و عدالت وجود داشت و نه استقلال کشور حفظ شد و نه حق توسعه و نوسازی کشور به صورت مستقل و واقعی و جدی و به مقتضای نیازهای درونی و طبق مصالح ملی دنبال و محقق شد. البته تردید نیست که اقدامات رضاشاه، با هر نیت و هدفی که بود، دگرگونی‌هایی در ایران پدید آورد و تحولات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مهمی در ایران پی‌افکند و در نهایت سیمای عمومی کشور را از جهات مختلف تغییر داد. اما آنچه در عصر رضاشاه روی داد، ماهیتاً و در غایت با آرمانهای مشروطیت مغایر بود، و اگر هم برخی از اقدامات با برخی از خواسته‌های مشروطه‌خواهان مطابقت داشت، به دلایلی نتایج سوء به بار آورد و حداقل در کنار آن همه مفاسدی که از تجددگرایی و قدرت‌طلبی و فساد که از رهگذر سلطنت رضا، دامنگیر و نصیب ملت

ایران شد، برخی اقدامات مفید غیر قابل ذکر است. تمامی این پیامدها به خاطر آن بود که سلطنت رضاشاه و اقدامات او، ریشه بنیادی در جامعه ایرانی نداشت و لذا نه می توانست شرایط تاریخی و نیازهای واقعی ملت را تشخیص دهد و نه قادر بود مطابق مصالح واقعی ملت عمل کند.

به عنوان مثال تشکیل دولت مقتدر و تأسیس دولت مرکزی توانا، که بتواند مملکت را از آشفتگی و بحران درآورد و توسعه را ممکن سازد، از آرمانهای اصیل و مهم مشروطه خواهان بود، و این مهم ظاهراً در حکومت مرکزی اقتدارگرای رضاشاه تحقق پیدا کرد. اما نتایج مطلوب مشروطه طلبان را به بار نیاورد. چرا که اولاً این حکومت مقتدر به قیمت سرکوب جنبشهای ملی ایران به دست آمد (به ویژه سرکوب نهضت ملی و به طور خاص ضد انگلیسی جنگل در شمال ایران)، و ثانیاً با استبداد خشن و دیکتاتوری بدتر از قاجار همراه شد، و ثالثاً نوسازی این حکومت خودجوش و درونزا و از نوع ایرانی و ملی نبود و عمدتاً منافع بیگانگان را تعقیب و تأمین می کرد. در واقع هر مانعی (اعم از سیاسی و نظامی و فرهنگی)، که به هر حال مانعی بر سر راه نفوذ و استیلای بیشتر بیگانگان ایجاد می کرد، می بایست برداشته شود تا حکومت و قدرت متمرکز یکسره به سردار سپه و عامل بیگانه و دست آموز منتخب آبرون ساید، فرمانده انگلیسی، تفویض گردد.

به هر حال حکومت ظاهراً مقتدر رضاشاه، نه آن بود که مشروطه خواهان آرزویش را داشتند و نه چندان به نفع ملت ایران تمام شد. حکومت توانای بانیان و مدافعان صادق مشروطیت، حکومت ملی و مدافع استقلال بود نه حکومت وابسته و دیکتاتور و مستبد و خشن و دشمن آزادی و قانون. در واقع تسلیم نشدن میرزا کوچک خان (۱۲۵۷ تا ۱۳۰۵ ش) در برابر سردار سپه در گیلان^۱، و مهمتر از آن تمکین نکردن میراث داران صادق مشروطیت یعنی شهید سیدحسن مدرس (۱۲۸۷ ق / ۱۳۰۶ ش) و دکتر مصدق^۲ در برابر سلطنت رضاشاه در همین ارتباط بوده است، و گر نه آن بزرگواران نه با حکومت مقتدر مخالف بودند و نه با توسعه و پیشرفت مملکت و نه حتی با جمهوری واقعی برخاسته از خواست و اراده مردم و ملت.

۱. در مورد میرزا کوچک و قیام جنگل بنگرید به کتاب ارزشمند انقلاب جنگل به روایت شاهدان عینی، تألیف محمد علی گیلک (وزیر فواید عامه جنگل)، و کتاب سردار جنگل اثر مرحوم ابراهیم فخرایی.

۲. در مورد مدرس و مصدق کتاب فراوان است. از جمله بنگرید به تاریخ احزاب سیاسی ایران، اثر بهار و اندیشه های سیاسی مدرس از محمد ترکمان.

البته کسانی نیز شاید در آغاز سراب را آب دیدند و به تصور آن که رضاشاه حامی مشروطیت و برآورنده آرمانهای عالی ایران است، از او در برابر سلطنت فروپاشیده قاجار و شخص احمدشاه ناتوان حمایت کردند. احتمالاً حمایت عالمانی چون علامه شیخ محمد حسین غروی نائینی (۱۲۰۵ق / ۱۲۱۵ش) و آیه‌الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی (۱۲۸۴ق / ۱۳۲۵ش) از رضاشاه و تغییر سلطنت به دلیل فوق بوده است.^۱

اینک با این مقدمه کلی در مورد دوران رضاشاه و ماهیت سلطنت و حکومت جابرانه او به ویژه نسبت آن با مشروطیت، به بازرگان و دیدگاههای وی در مورد آن دوره و اصلاحات عصر رضاشاه باز می‌گردیم و وجوه مختلف اوضاع سومین دوره زندگی او را عمدتاً از زبان خود او پی می‌گیریم. در آغاز تحلیل مختصری از مهندس بازرگان درباره عصر قاجار و مشروطیت می‌آوریم:

به طور کلی می‌توان گفت احمدشاه مانند بسیاری از مردم آن روز ایران، مشروطیت را باور کرده بود و به سوگند خود در احترام به قانون اساسی و عدم دخالت در قوای مقننه و قضائیه وفاداری کرده پادشاه خیانتکار نبود. اما باید گفت که دوران احمدشاه، که اولین و آخرین حکومت مشروطه ایران است، از نابسامان‌ترین و خرابترین دورانهای تاریخ ما محسوب می‌شود.

از ابتدای قاجاریه تا زمان حال می‌شود گفت بدترین دوران ایران، دوران احمدشاه بوده؛ از نظر اقتصادی، از نظر فرهنگی، مخصوصاً از نظر امنیت. به همان نسبت وضع مذهب مردم هم حالت توقف را داشت. و علت کلی مسئله هم این است که دیگر یک دوران کاملاً بی‌تکلیفی و بحرانی بوده، مثل واگنی که از خط بیرون می‌آید... زمان ناصرالدین شاه و قبل از او، مملکت ما یک شیوه‌ای برای خودش داشت، استبداد بود و یک نوع قدرت استبدادی... بعد از انقلاب مشروطیت و مشروطه شدن، آن قدرت و آن مرکزیت و آن روس آنها، از بین رفت، و روش جدید، روشی بود که هنوز جا نیفتاده بود...

اولین و یگانه آزمایش عملی مشروطیت و آزادی و دموکراسی در ایران بد نتیجه داد... تجربه مشروطیت اگر جوابش منفی درآمد نباید این طور تلقی شود که

۱. در مورد نائینی بنگرید به کتاب تشیع و مشروطیت اثر دکتر عبدالهادی حائری.

انقلاب مشروطیت و قیام ملت برای آزادی، عملی لغو بوده و چنین کاری نباید انجام می‌شد یا بعداً نیز ملت نباید دست به انقلاب زده آزادی و حق را بخواهد. مشکلات و معایبی که اجمالاً بررسی کردیم تماماً ناشی از ناشیگری ملتی بود که طی ۲۵۰۰ سال استبداد خود را فقط برای نوکری و خدمتگزاری و فرمانبری به خاطر حفظ نفس تربیت کرده خودبین و خودمسلک شده است. اگر صد سال دیگر هم ملت ایران می‌خواست بیاخیزد و صاحب حکومت و شخصیت شود همین آس و همین کاسه بود. بلکه بدتر، انقلاب مشروطیت اقدام ضروری و جسورانه‌ای بود که باید به وقوع می‌پیوست و ما باید تبعات بد و خوب آن را بپذیریم تا تجربه و تربیت و تغییر بیابیم. مهم این است که از این رهگذر برای قدم بعدی عبرت گرفته درسی بیاموزیم.

استبداد و استیلادر هیچ کجای دنیا تبدیل به مشروطیت و به حکومت ملتی، به هر صورت آن، نمی‌شود و ملت و مملکت اذاره نمی‌گردد مگر آن که به جای آنها که می‌دوند خود مردم به صورت ملت جلو آمده و جای آنها را بگیرند و نگاه دارند.^۱ این مطالب از آخرین تحلیلهای بازرگان درباره مشروطیت و پیامدهای آن است (که البته در همان مقاله یاد شده که در سال ۱۳۵۷ نوشته شده آثار مثبت مشروطیت در شش بند آمده است). در آخرین بند از موارد شش‌گانه آثار مثبت مشروطیت می‌گوید:

مهمتر از همه آنکه ملت بالاخره وارد مملکت و سیاست شد و با مشکلات و مبارزه آن درگیر شد. اما در عوض و به طور محسوس مملکت شاهد رواج ناامنی، هرج و مرج، بی‌هدفی، بیکارگی و هوجبگیری، فریبکاری و فساد و کساد، گرفتاری و به طور کلی بی‌صاحب و سامانی گردید.^۲

و اما درباره عصر رضاشاه، مهندس بازرگان مطالب مختلف و متنوعی در طول دوران عمرش، اظهار و ایراز کرده است که هر کدام از آنها را در جای خود و به تناسب خواهیم آورد. برای نمونه قسمتهایی را که مربوط به حوادث تاریخی است در ضمن بیان حوادث تاریخی خواهیم آورد و قسمتهایی را که بعد نظری دارد، در جای خود نقل خواهیم کرد. در

۱. مقاله «ملت ایران چه باید بکند؟»، مهندس بازرگان، ایران فردا، شماره ۲۳، صص ۶-۹. و کتاب تحریک تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران، به کوشش عمادالدین باقی، (قم: نشر تفکر، ۱۳۷۳)، صص ۵۹-۶۰.
۲. ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۷.

اینجا به مقتضای حال، برخی از مطالب ایشان را نقل می‌کنیم. وی درباره اوایل سلطنت رضاشاه می‌گوید:

مملکت در تب تجدد و اصلاحات می‌سوخت و اصول و آثار تمدن اروپایی بیشتر مورد نظر و مد روز بود. غالباً عقیده داشتند که اگر ما رو به تحصیلات عالیه بیاوریم، کارخانه بسازیم، تشکیلات فرنگی به ادارات و زندگی مان بدهیم، درمان دردها و رفع بیچارگی‌ها و عقب‌افتادگی‌هایمان خواهد شد. قانون اعزام محصل... که به خرج دولت به اروپا فرستاده شدند بیشتر روی این فکر و بی‌نیاز کردن و نو کردن مملکت بود.^۱

چنان که پیش از این گفته شد، تمامی اهداف بالا در متن مشروطیت بود و جملگی آنها مطلوب و مقبول مردم به ویژه نجبگان فکری و سیاسی و روشنفکران ایران واقع شده بود. به ویژه مسئله فراگرفتن علوم و فنون جدید، قانونمند شدن جامعه و دولت و مردم، انجام اصلاحات اداری و سازماندهی کردن برای اداره صحیح کشور در صدر مشروطیت و بخصوص در مجالس قانونگذاری اول تا پنجم همواره مطرح و مورد توجه بوده و نسبت به وصول و اجرای آن اهداف و اصلاحات اهتمام می‌شد. اما انحرافی که در دوران رضاشاه پدید آمد، این بود که از یک طرف نوسازی کشور خودجوش و درونزا نبود و از طرف دیگر، از دموکراسی و حاکمیت ملی و مردمی فاصله گرفت و به استبدادی خشن و وحشی مبدل گردید. این است که بازرگان نیز اشاره می‌کند:

مسئله و توصیه‌ای که در میان طبقه درس خوانده یا به اصطلاح آن زمان فکلی‌ها کمتر بود (البته با طرز حکومت وقت هم سازگاری نداشت)، موضوع دموکراسی و اشعار و استقلال و از این قبیل حرفها بود.^۲

البته اهمیت ندادن روشنفکران به دموکراسی و آزادی در عصر رضاشاه، دو دلیل عمده داشت: یکی همان خفقان موجود و استبداد خشن نوع رضاشاهی بود که کمتر کسی جرئت و گستاخی آن را داشت که از دموکراسی و مشروطیت و قانون و آزادی و حقوق ملت دم بزنند، و دیگری هرج و مرج و در واقع ناکامی مشروطیت و آشفتنگی اوضاع اجتماعی و بحران ایران در آستانه به قدرت رسیدن پهلوی بود که بسیاری از مردم را از دموکراسی و

۲. پیشین، ص ۴۱.

۱. مدافعات، صص ۴۱-۴۲.

آزادی و مشروطیت دلسرد کرده بود. در واقع، بسیاری از مردم و حتی روشنفکران عملاً ترجیح می‌دادند مملکت به صلاح و سامان برسد و از بحران و بن‌بست و هرج و مرج‌هایی یابد ولو اینکه در سایه استبداد باشد.

پس از آنکه مهندس بازرگان از فرنگ باز می‌گردد، اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مملکت را آشفته می‌بیند. این آشفتگی را وی در ضمن مدافعاتش در دادگاه تجدیدنظر به صورت خاطرات زمان ورود به ایران با ظرافت و هوشمندی به تصویر می‌کشد. (قسمتی از آن را پیش از این به هنگام بازگویی حوادث آن زمان نقل کردیم). به ویژه در این زمان که بازرگان از اروپا بازگشته بود و با آشنایی خوبی که با تمدن و فرهنگ جدید اروپایی پیدا کرده بود، به خوبی می‌توانست اصلاحات و نوگرایی نوع رضاشاهی را درک کند و بی‌بنیاد بودن آن تحولات آمرانه را دریابد. به طور خاص او دریافته بود که توسعه اقتصادی و رشد تمدن و تعالی فرهنگ جدید و انسانی، بدون حاکمیت مردمی و مشارکت فعال و جدی مردم و به عبارت دیگر بدون دموکراسی واقعی و مردم‌سالاری واقعی، ممکن نیست. او فهمیده بود که سخن رضاشاه به هنگام اعزام محصلان ایرانی به خارج مبنی بر فراگیری علوم و فنون جدید اما با احتراز از دموکراسی و آزادیهای سیاسی و کلاً اندیشه سیاسی نوین - که قبلاً نقل کردیم - متناقض و ناشدنی است این تجربه و اندیشه بازرگان، از آن زمان تا آخر عمر، از استوارترین اندیشه‌های وی بوده است. توسعه و ترقی و آزادی و دموکراسی و... با تأمین حاکمیت مردم و به دست مردم و با اراده و خواست آگاهانه و انتخابی ملت و درخواست منافع ملی و استقلال جامعه و کشور ممکن خواهد شد. وی مشاهدات خود را هنگام بازگشت به ایران در سال ۱۳۱۳ چنین بیان می‌کند:

البته در شهرها و در قیافه اشخاص به پاره‌ای از اصلاحات و اقدامات، که از چندی قبل شروع شده بود، برخورد می‌کردیم. اما می‌دیدیم که اصلاحات و اقدامات کمتر از حدود سفیدکاری دیوارها و مغازه‌ها و تغییر لباس مردها و روپوش زن‌ها تجاوز می‌کند. آنچه هست ظواهر خیلی سطحی امور و تقلیدهای بسیار کودکانه فرنگ است. ندرتاً توجه و تمایل به عمق و اساس است. شعر کلیله و دمنه به خاطر می‌آید:

کم کن بر عندلیب و طاووس درنگ

کانجا بانگ آمد و اینجا همه رنگ^۱

و طبیعی بود برای تحصیل کرده آگاه و روشن ضمیر، که از اعماق بی‌خبر است و از ظاهرسازی و تقلید بیزار، این احساس دست بدهد که:

با ملاحظه آن رفتار و روحیات و اصلاحات چنین حس می‌کردم که انگار

ره‌آوردهای بنده و کالای در چننه خریداری ندارد. یا آنکه می‌بایست ماهها و

سالها چننه به دوش در شهر بگردم و فریاد و تبلیغ کنم تا مشتری پیدا نماید.^۲

به همین دلیل بود که از سال ۱۳۱۳ تا شهریور ۱۳۲۰ و سقوط استبداد، بازرگان. بد رخم

اینکه به قول خودش در آتش اصلاحات و فعالیت و خدمت می‌سوخت، و درای عالیترین

تخصص بود، در هیچ کجا به طور جدی به خدمت دعوت نشد و حتی برای امرار معاش نیز

دیجار مشکل بود و از عهده هزینه مختصر عروسی در سال ۱۳۱۸ هم بر نمی‌آمد (خاطرات

یادداشت‌های روزانه). به گفته او:

شغل بنده در آن سنوات استادی دانشکده فنی (به عنوان استخدام دولتی) و

همچنین کارهای آزاد فنی و مقاطعه کاری بود که تبدیل به خدمت در اداره بانک

ملی شد.^۳

به هر حال او وضعیت خود و دیگر اصلاح طلبان جدی و واقعی را در روزگار رضاشاه

جنین توصیف می‌کند:

البته من و هم‌دوره‌های من و حتی بزرگتران ما، کاره‌ای در این مملکت نبودیم،

جز آنکه در جمع کوچک دوستان و در محیط محدود و کلاس در زمینه مطلب

درسی خود درد دل کنیم، تذکری بدهیم. عفته‌ها را برای موقع فرصت نگاهداریم

و یا حداکثر در پاره‌ای انجمن‌ها و مطبوعات اگر راهبان می‌دادند ر آزادی پیدا

می‌شد حرفی بزنیم. یعنی سخنرانی بکنیم و مقاله‌ای بنویسیم.^۴

و بالاخره «امر و قرار بر این بود که کارها با دستپاچگی و شاه دستوری باشد»^۵ و هیچ

کس حق اظهارنظر نداشته باشد و استقلال رأی و شخصیت از همه سلب شود.

۲. پیشین، ص ۶۹.

۴. پیشین، ص ۹۶.

۱. عداافت، ص ۶۹.

۳. پیشین، ص ۹۰.

۵. پیشین، ص ۹۵.

تا این که جنگ دوم جهانی و قضایای ۱۳۲۰ و فرار رضاشاه پیش آمد که قبلاً چگونگی آن را از زبان و بیان مهندس بازرگان شنیدیم. بازرگان به دلیل بی بنیاد دیدن اصلاحات رضاشاهی و به ویژه به دلیل مخالفت اصولی با استبداد وحشی و خشن سلطنت پهلوی، از سقوط وی و فرو ریختن برج و باروی دیکتاتوری بیست ساله، استقبال می‌کند:

قضایای شهریور ۱۳۲۰ با همه مصیبتها و خفتی که برای ایران پیش آورد این تسلی مختصر را همراه داشت که برای ملت بک فرصت نفس کشیدن و مختصر امکان آزادی موقت دست داد و بلافاصله آثار آزادی در افکار و ذوقیات و اعمال مردم پدیدار شد. به طور محسوس سطح مطبوعات بالا رفت و در میان مقالات دشنام آمیز و ستیزه جوی که لازمه مردم از زنجیر گریخته کینه اندوخته است مقالات تحقیقی و اجتماعی ارزنده نیز پیدا شد. روزنامه‌های فکاهی و کاریکاتورهای انتقادی برای اولین بار خنده در چهره خوانندگان ظاهر می‌ساخت و هنر نقاشی و کاریکاتورکشی ترقی سریعی نمود. کتاب نوشته شد [و] ناشر به روی صحنه آمد و اجتماعاتی تشکیل شد. مردم در آن نوشته‌ها و گفته‌ها، دیگر نمات و حرکات دسنوری توخالی بازیگرهای دولتی را نمی‌دیدند.^۱

وی در جای دیگر چنین می‌گوید:

... جنگ در گرفت... متفقین آمدند، شاه مملکت رفت... با او را بردند... شاه که رفت همه چیز رفت، همه کارها و اقدامات روی هم ریخت نه تنها متوقف و بی‌خاصیت برای ما شد، بلکه مورد استفاده دشمنانمان قرار گرفت. کارخانجات و ذخایر ارتش‌ها دست متفقین افتاده راه آهن سرتاسری ایران، که با عوارض قند و شکر و خون جگر یک نسل ایران ساخته شده بود، پل پیروزی آنها گردید. بیمارستان پانصد تخت خوابی پهلوی سناد ارتش قشون انحصاریها شد. راههای جدید ما معبر کاروانهای سنگین و پیوسته حامل اسلحه‌های تحویلی به شوروی شد. ساختمان نوظهور بانک اهواز که خود بنده در تنظیم قرارداد و نظارت و تأسیسات آن کار کرده بودم، برای بیمارستان سربازان و افسران امریکاییها اجاره داده شد.^۲

چرا چنین شد؟ چرا مقاومتی از سوی دولت و حتی ملت صورت نگرفت؟ بازرگان استبداد و فردپرستی و اتکای همه چیز به یک فرد و به یک دیکتاتور و غیبت مردم از صحنه را عامل اصلی این فاجعه می‌داند.

در عوض ملت بیدار شد و دید و فهمید که وقتی همه چیز مملکت و دولت مثل واگونهای قطار وابسته به یک فرد باشد، این خطر عظیم هست که تا آن فرد به نحوی از انحا از بین رفت (یا او را از بین بردند) همه چیز از بین می‌رود. این درسی بود، درس عملی بزرگی بود که شهریور ۲۰ به ما داد.

از بزرگترها شنیده و در روزنامه‌ها و کتابها خوانده بودیم که در جنگ بین‌الملل اول با آنکه قدرت و چنین مرکزی دولت نداشت، پس از هجوم قشونهای متخاصم اگر چه دولت ساقط شد، مملکت فوری تسلیم نشد، مقاومتها و جنگهایی در غرب و جنوب و شمال ایران در برابر مهاجمین صورت گرفت. عده‌ای از رجال و وطن‌دوستان به مهاجرت و به شکایت پرداختند... اما این دفعه هیچ صدایی از هیچ جا برنخاست و ملت ایران کوچکترین اظهار شخصیت و مقاومت نکرد. دولت ایران بلافاصله جمع و جور شد، ولی جمع و جور شد که قرارداد ببندد و خود عامل دشمنان شده، اموال و تأسیسات و حتی افراد ایران را تحویل آنها دهد.^۱

وی در جای دیگر خطر این حاکمیت فردی و تبعات آن را چنین شرح می‌دهد:

وقتی قرار شد یک فرد دستش و نظرش و سلیقه و رأی و فکرش و (برفرض که همه اینها قوی و نافذ و صائب و پاک باشد) در تمام کارها دخالت نماید و تمام افکار و افراد پیرو نیات و مجری دستورهای او باشند، هیچ کس را حق و ارزش و آزادی و ابتکاری نباشد و سازمان امنیت مدافع ظاهری سلطنت تمام امور و شئون مملکت را زیر نظارت و اختیار خود بگیرد، در چنین شرایطی کارها خراب می‌شود و پیش نمی‌رود.^۲

اما پس از شهریور ۱۳۲۰ اوضاع عمومی جامعه ایران دگرگون شد و به شکلی که بازرگان توضیح داد، آزادیهای سیاسی و اجتماعی نسبی پدید آمد و فعالیتهای مختلف در عرصه‌های فکری، سیاسی، ادبی و فرهنگی آغاز شد که بیش از یک دهه ادامه پیدا کرد.

در دهه بیست از نظر علمی و صنعتی و پیشرفت فنی و اقتصادی، پیشرفت چشمگیر و توسعه نوینی پدید نیامد. حتی همان روند توسعه عصر رضاشاه نیز کند و حتی متوقف شد. از نظر فعالیت فرهنگی و ادبی و هنری، تحول بی سابقه‌ای ایجاد شد؛ علت آن فضای باز سیاسی و وجود احزاب سیاسی (به ویژه حزب نیرومند توده) و حضور فرهنگ چپ بود که توانست ادبیات و فرهنگ و هنر را گسترش دهد و بخش قابل توجهی از مردم و به طور خاص روشنفکران و جوانان و دانشگاهیان را به خود جذب کند.

اما مهمترین تحول، پیدایش و ظهور احزاب فراوان و مطبوعات متعدد در دهه بیست بود که بازرگانان بدان اشارتی کرد. این حرکت از انتقاد و مخالفت با حکومت رضاشاه و افشای بیدادگریهای آن دوران آغاز گردید و به تدریج به اوضاع موجود و شرایط حاکمیتها و دولتهای روز کشیده شد و حتی به افکار و عقاید و باورهای دینی و اجتماعی و میراثهای فرهنگی مردم و جامعه نیز سرایت کرد. نمونه محدود چنین احوالی فقط در عصر مشروطیت سابقه داشت.

به لحاظ اجتماعی و سیاسی، در مجموع سه جریان قابل تشخیص در صحنه جامعه ایرانی فعال شدند: ۱) جریان مارکسیستی چپ که در حزب توده شکل و سازمان یافته بود. ۲) جریان ملی که از مجلس چهاردهم شکل گرفت و در اواخر دهه بیست به نهضت ملی و ملی شدن صنعت نفت و تشکیل دولت ملی دکتر مصدق منجر شد. ۳) جریان اسلامی - ملی که به وسیله کسانی چون آیه الله طالقانی و مهندس بازرگان رهبری می شد و بیشتر فکری و ایدئولوژیک بود و کمتر سیاسی. البته باید افزود که در دهه بیست و سی جریان ملی و اسلامی دو جریان به هم تنیده بودند و با هم همکاری صمیمانه داشتند. گروههایی از دانشگاهیان، روحانیان و بازاریان به صورت انفرادی یا حزبی و تشکیلاتی در نهضت ملی مشارکت فعال داشتند که در جای خود خواهیم گفت.

مهندس بازرگان در این دوران داعیه سیاسی نداشت و حتی چندان عقیده‌ای هم به فعالیت سیاسی و به ویژه حزبی نداشت. این در حالی بود که جریان سیاسی - اسلامی، سخت به کوششهای سیاسی - حزبی و تشکیلاتی نیازمند بود و این نیاز را احساس و ابراز می کرد. به گفته مهندس عزت الله سحابی.

تا سال ۱۳۳۰ چند بار از جانب جوانان و دانشجویان مسلمان و مبارز آن روز،

از بازرگان و دکتر سحابی دعوت به تشکیل حزب شده بود ولی ایشان همیشه از این امر استنکاف داشت.^۱

دلیل این سیاست و تخریب‌گریزی بازرگان به وسیله خود او بیان شده است: من همیشه طرفدار و مبلغ این فکر بودم که هر وقت نانوا نانش را خوب پخت، زارع گندم و محصول خوب و فراوان به عمل آورد، معلم، معلم خوب بود، شاگرد درس حسابی خواند، وزیر کار و زارنش را با درستی و صلاحیت انجام داد، وکیل و روزنامه‌نویس و سیاستمداران هم در کار سیاست متمرکز و متبخر شدند، مملکت درست می‌شود.

بنابراین وظیفه ملی و سیاسی هر کس این است که کار مربوط به خود را بنا حداکثر علاقه و جدیت انجام دهد.^۲

در واقع مهندس بازرگان در این دوران به تخصص و فعالیت هر کس در حوزه علاقه و توانایی صلاحیت خود معتقد بود و چون از یک سو خود را سیاستمدار و توانا در فن سیاست نمی‌دید و از سوی دیگر به تقدم اصلاحات اجتماعی و تحول فکری و اخلاقی بر هر نوع تحول سیاسی عقیده داشت، از سیاست و تلاش سیاسی و حزبی و حرفه‌ای دوری می‌جست و می‌کوشید به منزله یک مصلح فکری و اجتماعی و علمی و یک معلم و استاد علم و اخلاق و دین باقی بماند و در این حوزه نقش ایفا کند.

با اینکه عضویت در خلع ید و مأموریت در اداره شرکت نفت ملی ایران، بازرگان را تا حدودی با عالم سیاست آشنا کرد، اما این آشنایی سبب شد، تا از سیاست و در واقع آمیختگی سیاست با علم و دین بیشتر بگریزد و صریحاً با آن مخالفت کند. مؤید این مدعا، انتشار جزوه بازی جوانان با سیاست است که در سال ۱۳۳۱ پس از بازگشت از آبادان نوشت. وی در آنجا گفت بهتر است هر کس کار خود را بکند، جوانان و دانشجویان باید درس بخوانند و اصولاً نباید دانشگاه و دانشگاهیان و دانشجویان در سیاست دخالت کنند، که سیاست از مقوله دیگری است و متخصصان آن فن حق ورود به آن را دارند. به گفته خود او انگیزه و محتوای آن نوشته «نصیحت دوستانه و ممانعت منطقی دانشجویان و

۲. مدافعات، ص ۱۶۱.

۱. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۶.

دانش‌آموزان از هر گونه دخالت در سیاست بود»^۱ و این به گفته مهندس سبحانی «اوج سیاست‌گریزی بازرگان بود».^۲

در واقع فضای تب‌آلود و پرجنجال سالهای نهضت ملی (۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ ش) و فعالیت‌های گسترده دانشجویان دانشگاهها و نفوذ احزاب سیاسی در میان روشنفکران و تحصیلکرده‌ها به ویژه در میان دانشگاهیان و به طور خاص نفوذ روزافزون حزب توده در این قشر و طرح شعارهای تند و انقلابی، مهندس بازرگان را به چنین عملی وادار کرد و برخی از این چپ‌روها و افراط‌کارها سبب شد که اصولاً وی بین «سیاست» و «دانشگاه» و علم مرزی بکشد و خود را از جریان رو به رشد تکاپوهای سیاسی بیشتر دور کند. خصوصاً بازیهای سیاسی در جریان خلع‌ید در آبادان و درگیریهای داخلی اعضای خلع‌ید و هیئت مدیره و تندروهای انقلابیون چپ در آبادان و شرکت نفت در این گرایش و تشدید آن، نقشی مهم داشت. چرا که اصلاً تندروی و به اصطلاح رایج انقلابی‌گری و جاروجنجال و درگیریهای تند سیاسی و غیرسیاسی، نه با طبع و سرشت بازرگان سازگاری داشت و نه با جهان‌بینی و ایدئولوژی دینی و اخلاقیات او هماهنگ بود.

و البته مبارزه‌پی‌گیر و مداوم بازرگان با حزب توده و اصولاً کمونیسم در سالهای بیست، نیز در نگارش بازی جوانان با سیاست بی‌تأثیر نبود. از این رو می‌نویسد:

در آن زمان من کتاب بازی جوانان با سیاست را نوشتم که همه بجز کمونیست‌ها

آن موافق بودند که در دانشگاه فعالیت سیاسی نشود و سره‌کار استاد و دانشجوی

تعلیم و تربیت و تحقیق باشد. که البته حزب توده چنین فکری نداشت.^۳

اما مهندس سبحانی می‌گوید نوشته مهندس نه فقط کمونیست‌ها و توده‌ایها را برانگیخت و به مخالفت واداشت، بلکه شاگردان و دوستان مسلمان و دیندار وی را آزرده و گله‌مند ساخت.

کتاب بازی جوانان با سیاست که در سال ۱۳۳۱ نوشته شد، خیلی مورد گله افراد

سیاسی آن زمان قرار گرفت. حتی دوستانش که او را می‌شناختند و به ایشان هم

خیلی علاقه داشتند می‌گفتند که آقای مهندس! در چنین روزگاری چنین کتابی

چرا؟ ولی این کتاب نتیجه تأثیری بود که در آبادان یافته بود.^۴

۱. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۶.

۲. پیشین، ص ۶۴.

۳. پیشین، شماره ۱۶، ص ۹.

۴. پیشین، شماره ۴، ص ۵۵.

به هر حال، چنان که خواهیم گفت، پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و سقوط حکومت ملی دکتر مصدق، بازرگان نیز فکر گذشته را رها کرد و به سیاست و مبارزه سیاسی پیوست. در بخش بعد خواهیم دید چرا و به چه دلیل بازرگان مشی خود را تغییر داد و علل و عوامل آن چه بود.

فصل سوم

نقش فکری، علمی و دینی بازرگان در این دوران

(۱۳۱۳ تا ۱۳۳۲ ش)

چنان که گزارش زندگی و تلاشهای فکری و شغلی و فرهنگی و اجتماعی بازرگان در سالهای ۱۳۱۳ تا ۱۳۳۲ نشان می‌دهد، فعالیت عمده وی در طول این دوره حدود بیست ساله، معطوف به سه امر مهم در سه حوزه اصلی بود: (۱) اصلاح فکر اجتماعی. (۲) رشد علم و تحقیق و اصلاحگری صنعتی. و (۳) تلاش در تحول فکر دینی و تربیت اخلاقی جامعه دیندار ایرانی. اینک در هر مورد توضیحاتی می‌دهیم.

الف - اصلاح فکر اجتماعی

بازرگان به قول خودش «کیمیای اجتماع» را در اروپا کشف کرد. و پس از بازگشت به ایران، همواره در اندیشه تبلیغ و تحکیم این کیمیا و تحکیم فکر اجتماعی در میان ایرانیان و هموطنانش بود. وی عقیده داشت که ما ایرانیان غالباً در فکر منافع فردی خودمان هستیم یا دست کم منافع فردی را بر منافع جمعی و جامعه و ملت ترجیح می‌دهیم و مقدم می‌داریم. روحیه تعاون و تفاهم و همکاری در میان ما سست و لغزان است و از کار جدی و جمعی و تلاش گروهی به ویژه در سطح ملی گریزانیم. حال آنکه بقای نوع آدمی و استحکام مبانی زیست جمعی خصوصاً در سطح کلان ملی در گرو فعالیت جمعی و گروهی است و این مهم به سامان نمی‌رسد مگر آنکه منافع خود را در متن منافع جمع جست و جو کنیم و در نهایت منافع جمع و ملت را بر منافع زودگذر و حتی دیرگذر فردی و شخصی یا حزبی و بانندی ترجیح دهیم. آزادی و دموکراسی و حاکمیت ملی و نقش مردم در تعیین سرنوشت خود و احتراز از دیکتاتوری و استبداد فردی و گروهی و طبقاتی و صنفی در تفکر بازرگان، برآمده از همین فکر نسبت به جامعه و حفظ مصالح پایدار مردم و ملت و در نهایت در خدمت رشد و تعالی انسان است.

چنان که قبلاً در بخش زندگی و خاطرات و نوشته‌های بازرگان درباره اروپا مشاهده کردیم، وی این تفکر و اخلاق و روحیه را در اروپا آشکارا دیده و بدان دل بسته بود و حتی در همانجا نیز به فعالیت عمومی و اجتماعی و گروهی پیوند خورده با سازمانها و انجمنهای مختلف اجتماعی و دینی و خیریه و حتی سیاسی همکاری کرده است.

پس از بازگشت به ایران، بازرگان تلاش وافر کرد تا این اخلاق و فکر و اندیشه در جامعه ایرانی جا بیفتد و در واقع «اندیشه اجتماعی» بر اندیشه جاری فردگرایانه ایرانیان غالب و چیره گردد و روحیه تعاون و مشارکت در تمامی امور مقبول طبع مردمان ایران زمین واقع شود.

در دوران هفت ساله نخست (۱۳۱۳ تا ۱۳۲۰ ش) امکان چندانی برای تبلیغ و تحقق فکر اجتماعی به دست نیامد چرا که از یک طرف نظام وظیفه و درگیریهای شغلی و زندگی شخصی و از طرف دیگر اوج اختناق و استبداد نه تنها مانع تحقق این نوع عقاید «مردم سالارانه» شده بود که حتی در آن شرایط امکان سخن گفتن از مشارکت و تعاون مردم و ملت در تمام امور مربوط به خودش نیز وجود نداشت. اما پس از شهریور بیست و یکم آمدن فضای نسبتاً مناسب اجتماعی و سیاسی، بازرگان نیز به طور فعال و گسترده وارد فعالیت اجتماعی شد و کوشید از هر طریق ممکن گامی در جهت تحقق «کیمیای اجتماع» بردارد.

تلاش بازرگان در طول این دوازده سال در حیطه فکر اجتماعی در دو حوزه دنبال شد: یکی تبلیغ این اندیشه به صورت سخنرانی و نگارش مقالات و کتب، و دیگری، تشکیل برخی انجمنها و کانونها و مشارکت در این انجمنها که عمدتاً صنفی و علمی و اجتماعی بودند. در حیطه تفکر و آثار، برخی از اقوال و آرای او را در این زمینه پیش از این نقل کردیم و بعداً نیز در جای خود به تفصیل خواهیم آورد. اما برای نمونه به طور خاص می‌توان به کتاب آثار عظیم اجتماع، که در سال ۱۳۲۱ نوشته شده است، در مقاله قیمتی تر از نفت که در سال ۱۳۳۰ در سالهای پسین این دوره نگارش یافته است، اشاره کرد. هر چند برخی از گفته‌ها و نوشته‌های بازرگان را در این دوره نمی‌توان به معنای مصطلح کلمه «دینی» دانست، اما از آنجا که وی یک دیندار روشنفکر بود و اصلاح طلبی‌های فکری و اجتماعی او عمدتاً از جهان بینی دینی او الهام می‌گرفت، فکر اجتماعی وی نیز در چهارچوب دیانت و اندیشه اسلامی و قرآنی او دنبال می‌شد و لذا در قسمت اصلاح فکر

دینی به اندیشه اجتماعی او نیز خواهیم پرداخت.

اما وی با الهام‌گیری از نقش کانونها و انجمنها و به‌طور کلی اجتماعات مختلف و مردمی غیرحکومتی در غرب (به ویژه فرانسه)، در ایران نیز به تأسیس نهادهای اجتماعی همت گمارد چراکه می‌دانست بدون نهادهای اصیل مردمی و اجتماعی فکر اجتماعی و تعاون و مشارکت مردمی نهادینه نمی‌شود و لذا هرگز عملی نیز نمی‌گردد. در واقع وی به حرف و سخن و تبلیغ کیمیای اجتماع بسنده نکرد، بلکه کوشید راه مشارکت و فکر اجتماعی را نیز در حد خود هموار کند و خود و دیگران را به تمرین مشارکت درست در امور عادت دهد. تشکیل «اتحادیه مهندسين» (اما)، «کانون مهندسين» و همکاری با «کانون اسلام»، «انجمن اسلامی دانشجویان» و «حزب ایران»، دقیقاً در همین ارتباط بوده است و در حقیقت این اقدامات و همکاریها تمرین و تشویقی برای جا انداختن فکر اجتماعی بوده است. پس از کودتای ۱۳۳۲، همزمان با فعالیت بازرگان، این اندیشه تقویت شد و در دهه سی در سطح وسیعی ادامه پیدا کرد. هر چند پس از سال ۱۳۴۲ به دلیل زندان و محدودیت سیاسی مطلق، حرکت جمعی و تشکیلاتی کاستی گرفت، اما این فکر کم و بیش به وسیله او پی‌گیر شد و در دوران انقلاب در سطح ملی تعقیب گردید و پس از آن نیز با جدیت دنبال شد - که به تمامی آنها در جای خود اشاره خواهیم کرد.

ب - رشد علم و تحقیق و اصلاح صنعت و فن

مهندس بازرگان افزون بر اینکه مشارکت عمومی و شخصیت دادن به تک تک افراد ملت را راه نجات ملت ایران می‌شمرد، رشد علم و تحقیق و ابتکار و خلاقیت و نوآوری در تمام عرصه‌ها به ویژه در عرصه صنعت و فن آوری را نیز یکی از راههای فلاح و رهایی و متجدد شدن صحیح و اصیل و خروج از بن‌بست عقب‌ماندگی مردم ایران می‌دانست. لذا پس از ورود به ایران نخستین اقداماتش در همین جهت بوده است. هر چند در دهه بیست، به دلیل وجود آزادی فعالیت اجتماعی و علمی از یک سو و احتراز بازرگان از سیاست و گرفتاریهای خاص آن از دیگر سوی، وی بیشترین تلاش خود را معطوف به علم و صنعت و توسعه دانش و فن کرد. اما در عین حال هرگز از کوشش در این امر دست نکشید و از این روی، به رغم تمامی گرفتاریهای سیاسی و اجتماعی و تغییر شرایط عمومی کشور، تا

آخرین لحظه عمر نیز به اختراع علمی و ابتکار و خلاقیت در صنعت و فن آوری ادامه داد و تا توانست و قدرت داشت به توسعه علم و تحقیق و آفرینندگی علمی و رشد فن کمک کرد. فکر توسعه علم و صنعت و اصولاً لزوم صنعتی شدن کشور، برآمده از دو گرایش بازرگان بود: یکی استقلال خواهی و دیگری گریز از تقلید. در ذیل درباره هر کدام توضیحاتی می‌دهم.

بازرگان به استقلال خواهی ایران باور عمیق داشت و معتقد بود که استقلال کامل و قطع وابستگی و گسستن زنجیر اسارت و در نهایت نفی استیلای خارجی، حق تمامی اقوام و ملل است و از جمله ملت ایران حق دارد و باید در سایه استقلال زندگی شرافتمندانه و عادلانه توأم با رفاه و امنیت و آسایش و عزت داشته باشد. وی از این رهگذر با استعمار یا استیلای خارجی - که این تعبیر دوم را بیشتر می‌پسندید - مخالف بود و با آن مبارزه می‌کرد. اما وی راه استقلال را در صنعتی شدن کشور و نوسازی فن آورانه می‌دانست. در واقع او در اروپا آموخته بود که یکی از علل برتری و قدرتمند شدن غرب و غربیان در مقایسه با ما، همین صنعتی شدن و رشد علم و صنعت و قدرت فن آوری است. چنان که پیش از این نقل شد، وی با نوسازی و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی رضاشاه اصولاً مخالف بود چرا که آن را ذاتاً معیوب و معلول سیاستهای خارجی و سیاست آمرانه و استبدادی داخلی می‌دانست. از این رو پس از ورود به ایران کوشید به رشد علم و تحقیق اهتمام ورزد و به بازسازی و نوسازی صحیح و درونزای صنعت فن آوری یاری رساند. اتفاقاً تخصص او نیز در همین زمینه‌ها بود و لذا توانست در دهه بیست گامهای قابل توجهی در این جهت بردارد. همان گونه که قبلاً گفته شد، وی رشته‌های تحصیلی خود را در اموری انتخاب کرده بود که پس از بازگشت به درد ایران بخورد و کمکی به رشد و رفاه علم و صنعت بکند.

تدریس در دانشکده فنی در طول بیش از بیست سال و ریاست دانشکده فنی در طول شش سال، فرصتی مناسب بود که مهندس بازرگان به توسعه علم و صنعت و فن آوری کشور یاری جدی رساند. نیز عضویت در اتحادیه مهندسين و کانون مهندسين و مدیریت طولانی مجله صنعت ارگان مهندسين ایران و فعالیت طولانی در تأسیسات بانک ملی و امثال این امور و مراکز، میدانهای دیگری بودند که بازرگان هم خود به ابتکار و خلاقیت در

صنعت و علم بپردازد و اختراعاتی را به ثبت برساند، هم صدها محقق و مبتکر و متخصص در رشته‌های مختلف علمی و صنعتی و فنی تربیت کند، هم آزمایشگاه‌های متعدد و مدرن در دانشکده فنی دانشگاه تهران و برخی جاهای دیگر برای آموزش متخصصان ایجاد نماید و هم طرح‌های فنی و صنعتی و ساختمانی بسیاری را در سطح کشور اجرا کند. (پیش از این به مواردی از این امور اشارتی رفت و پس از این نیز به مواردی دیگر اشاره خواهد شد). بسیاری از مهندسان و متخصصان کشور در صنعت در طول چهار دهه، از شاگردان و تربیت شدگان مکتب علمی و فنی بازرگان بوده و هستند. چنان که به تفصیل از زبان بازرگان گفته آمد، یکی از علل مهم انتخاب بازرگان به عضویت در هیئت خلع ید و سپس مدیریت موقت شرکت نفت، کارهای بازرگان در مورد تأسیسات و امور فنی نفت و آشنایی با امور صنعت کشور و اینکه بسیاری از خودشان و کارشناسان نفت و شاغل در پالایشگاه آبادان از شاگردان خود او بودند. به قول خود او:

اگر دولت و ملت ایران توانست به رهبری دکتر مصدق نفت را ملی کند به دلیل وجود دانشگاه و مدارس فنی و دانشجویان و تحصیلکرده‌های ایران دوست خارج رفته بود که در آنجا هم مبارزه را از آنها یاد گرفته بودند و هم تخصص و مدیریت را.^۱

همان گونه که در جریان خلع ید دیدیم و از زبان و بیان مهندس بازرگان دریافتیم، بازرگان با افتخار می‌گوید ما توانستیم با یاری متخصصان ایرانی خلع ید را به خوبی انجام دهیم و شرکت نفت را در آن شرایط مهم سیاسی و اجتماعی به خوبی اداره کنیم: ما برای راه‌اندازی صنعت نفت ملی شده، به جای بیش از ششصد متخصص انگلیسی، از هفتاد متخصص ایرانی استفاده کردیم که گروهی از آنها تعلیم یافته‌های مدارس ایرانی و خارجی و گروهی دیگر تربیت یافته‌های خود شرکت بودند.^۲

گفته شد که لوله‌کشی آب تهران نیز از زمان مدیریت او، با استفاده از متخصصان ایرانی انجام شد. این حساسیت مداوم و جدی روی استفاده از متخصصان ایرانی، دقیقاً از تفکر اتکای به خود و اعتماد به نفس و استقلال‌خواهی بازرگان برمی‌خاست که در نهایت ستیزه

با استعمار و نفی و طرد آن نیز بود. در واقع او می‌خواست با تربیت کادر فنی و رشد و توسعه علم و تحقیق و ابتکار، صنعت و فن‌آوری را در ایران شکوفا کند تا در نهایت به دست ایرانیان تمدن و فرهنگ ملی ایران رشد و توسعه یابد و به کمال برسد. و سرانجام دست استعمارگران کوتاه و استقلال واقعی کشور تأمین شود. راهی که تمامی ملل مستقل دیگر رفتند. صورت منسجم و تفصیلی این نظریه را می‌توان در کتاب سر عقب ماندگی مسلمانان مشاهده کرد که در سال ۱۳۲۹ نگاشته شد. این نوشته ابتدا در مجله اسلامی لندن *The Islamic Review* در شماره ژوئن ۱۹۵۱ / ۱۳۳۰ ش چاپ شد و سپس به صورت جداگانه تجدید چاپ گردید. وی در آنجا توضیح می‌دهد که استعمار در جایی پدید می‌آید که تعادل اقتصادی و رشد و تولید و کار وجود نداشته باشد و لذا راه مبارزه با استعمار ابتکار و فعالیت تولیدی و استقلال فکری است. در کتاب سرچشمه استقلال نیز که در سال ۱۳۲۷ نگاشته شده است، همین مقوله به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. وی در مقدمه و سخن آغازین می‌گوید «این روزها خیلی صحبت از استقلال و ضد آن استعمار می‌شود. اغلب استقلال را یک امر سیاسی ساده می‌گیرند بدون اینکه توجه به وسعت و مفاهیم آن داشته باشند. مخصوصاً سرچشمه یا پایه استقلال را در نظر بگیرند»^۱ این تفکر بازرگان بود. ولی او عقیده داشت این کار و تولید و تأمین استقلال با عجله و شتاب و جار و جنجال و شعار و کلی‌بافی و استعمارستیزی لفظی و افراطی امکان‌پذیر نیست - چنانکه در جریان خلع‌ید دیدیم و موارد دیگر را در جای خود خواهیم آورد.

و اما در مورد بیزاری از تقلید که روی دیگر سکه ابتکار و نوآوری است: بازرگان به طور کلی در هر زمینه‌ای، به تقلید و پیروی کورکورانه و دنباله روی جاهلانه بی‌اعتقاد و بی‌اعتنا بود - که به موقع بدان اشاره خواهد شد. اما در اینجا سخن از صنعت و نوآوری در عرصه علم و تحقیق و مسائل اجتماعی است. لازم است در آغاز تحلیل بازرگان را از شرایط فکری و علمی ایرانیان در مواجهه با تمدن و تجدد غربی، که در دهه‌های اول و دوم در ایران رواج کامل داشت، باز گوئیم و آن‌گاه به تفکر و عقیده وی در این زمینه بپردازیم در ربع آخر دوران بیست ساله سلطنت پهلوی قدرت نظامی و نظام اداری و

۱. برگرفته از مقوله کتاب سرچشمه استقلال که در مجموعه کتاب سبکیازی. در سال ۱۳۵۶ چاپ شده است.

تسلط فکری حکومت به قدر کافی استقرار یافته و اقدامات قبلی به مرحله استقرار و بهره‌برداری رسیده بود...

اما جریانهای اجتماعی و فکری مشهور در میان طبقات باسواد و علاقه‌مند و اصلاح طلب مملکت برحسب سن و سوابق به طور تقریباً قابل تفکیک و تقسیم به سه نوع زیر می‌باشد:

۱- در نرد مرتجع‌ها مانند اعیان و رجال سابق یا صاحب منصبان عالی‌رتبه و کارسندان جا افتاده وزارتخانه‌ها و بعضی تجار معتبر قدیمی، پیوسته صحبت از مندرجات روزنامه‌ها و اخبار خارجه و جریانه‌های داخلی به میان می‌آمد و بی‌اطلاع و بی‌نظر در اوضاع نبودند ولی به طور کلی یک حالت یأس و اندک‌بر افکار و نظریات آنها حکومت می‌کرد. کوچکترین حسابی روی عوامل داخلی و مملکت و افراد ایرانی نمی‌کردند و نسبت به هر تغییر و تربیتی که پیش می‌آمد یا ممکن بود پیش آید، بی‌اعتنا و ناامید بوده سرنخ همه کارها و تصمیم‌ها را در خارج ایران و در دست سیاست خارجی (غالباً انگلستان) سراغ می‌دادند. طبیعی است که این دسته حرکتی از خود نداشتند و هر حرکتی را چه از ناحیه دولت و چه از ناحیه ملت تخطئه می‌کردند.

۲- هم‌دوره‌های ما، مخصوصاً از فرنگ برگشته‌ها. این طبقه با توجه و قبول اینکه سیاست خارجی در ایران دخالت داشته دارد و با عدم رضایتی که اصولاً (منتها به تفاوت) از دولت و مأمورین حس می‌کردند، معذک بدبین و بی‌کاره نبودند. نه آن طور که بعد از سقوط معلوم شد کسی متوجه پشت پرده و سرپرستی عالی سیاست انگلستان در کودتای ۱۲۹۹ و حکومت ایران بود و نه عملیات دولت را بی‌ارزش و بی‌اثر می‌گرفتند. علاقه و اعتقاد به حرکات اصلاحی و تغییرات اجتماعی و اقدامات فرهنگی و عمران یعنی تحقق آمال تجددخواهی و تحول، عده زیادی را امیدوار به نجات و مشغول خدمت مملکت کرده بود.

۳- طبقه ده - پانزده سال جوان‌ترهای از ما یا هم سن‌های تندروتر از ما، نظرشان را خیلی دورتر در یک سطح کلی می‌گرفتند. این دسته هم مثل دسته اول چشم‌شان از اصلاحات و اقداماتی که در چهارچوب دستگاه موجود به عمل

می آمد آب نمی خورد و به علت دخالت و استفاده هایی که برای سیاستهای خارجی در حکومت ایران قائل بودند خود را از این جهت ناامید نشان می دادند. ولی برخلاف دسته اول مایوس و بی حرکت نبودند. به مسائل اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی توجه داشتند و اصولاً به شکل حکومت و اساس دولت و سیاست به معنای کلی آن اهمیت می دادند. کم و بیش افکار سوسیالیستی و چپ نیز داشتند و تحت تأثیر و تعلیم مکتبهای اجتماعی غربی رفته بودند. تصریحاً و یا تلویحاً خواهان تغییر کلی نظام موجود بودند.^۱

طبق توضیحاتی که بازرگان در ادامه این سخن داده است، او خود را نه از دسته اول می داند و نه از دسته سوم، بلکه اعلام می کند که از دسته دوم بوده است. وی در توصیف این خط فکری می گوید:

هدف و خواسته های مشترک این دسته و اصولاً آن طبقه ای که بذر آن در دوره قاجار پاشیده شده بود، در مشروطیت نور داده، به استقبال پهلوی رفته، به او میدان داده و بالاخره طرفدار و خدمتگزار دوران معاصر شده بود یک چیز بود. تجدد ایران و نفوذ و بسط تمدن در مملکت.

اما اگر همه افراد این طبقه یک چیز را می خواستند و یا می گفتند، همگی یک جور فکر نمی کردند. راه وصول به مقصد و حتی خود مقصد برایشان یکی نبود. بسیاری بودند که مفهوم تمدن و تجدد در نظرشان از حدود کلاه و کراوات یا خیابان اسفالت و بلندی و زیبایی عمارات تجاوز نمی کرد. یا تصور می نمودند که اگر برای وزارت دادگستری یک ساختمان چند طبقه مجلل مدرن ساخته شد و تشکیلات و تشریفاتی در ادارات و دادگاهها و مقررات آن دادند، مثلاً قضات لباس و کلاه مخصوص به تن کردند، عدالت و حقوق درست می شود. یا وضع واژه های جدید فارسی و تأسیس پاره ای سازمانها و تصویب قوانین کافی است که ملت افتاده هزار سال خفته یک شبه ره صدساله می پیماید. بسیاری اشخاص و از جمله بنده از این طرز فکرها سخت در رنج و عذاب بودیم. خیلی خود را می خوردیم، دلمان می خواست کاری از دستان برآید که آن را عوض کنیم...

از بی فکری یا سطحی بودن فکرها رنج می بردم... بنده مهندس بودم... ولی می فهمیدم و شما هم کاملاً توجه دارید که مسائل فنی هر قدر دقیق و غامض و مشکل باشد، بالاخره سروکارش با مصالح بی جان و با قطعات ماشین و مصنوع انسان است، فقط یک وجهه دارد و به مقیاس مسائل انسانی و اجتماعی فوق العاده ساده تر و سهل الحصول تر است. خیلی با موجود هزار پیچ و خم و هزار معما یعنی بشر و با اجتماع بشری فرق دارد. آن وقت می بینیم در این مملکت می آیند با یک بخشنامه و با یک امر به یک سنت یا عقیده و یا رویه هزار ساله را بدون توجه به سوابق و بد عواقب و بدون مطالعه علل و نتایج بد طرف تقلید اروپایی و تصور سطحی فواید خیالی زیر و رو می کنند یا وضع جدیدی را به خیال خود می سازند.^۱ وی در جای دیگر می گوید:

پس از مشروطیت، دو نوع عکس العمل در برابر غرب پیدا شد: یک عده، که غالباً روشنفکرها بودند، غالباً به تقلید پرداختند (تقلید از غرب یا بعداً مارکسیسم) و یک عده دیگر، که غالباً روحانی بودند، پشت به غرب کردند و به طور کلی مخالف شدند... [ولی] بزرگترین خطری که در دوران اخیر متوجه مملکت و کشور بود، خطر تقلید بود.^۲

بازرگان از همان آغاز تا پایان عمر همواره نسبت به خطر تقلید (تقلید از تجدد غربی یا سنن تاریخی و آباء اجدادی) هوشیار بود و نسبت به آن هشدار می داد و خود در حیطه نظر و عمل می کوشید با هر نوع تقلید مبارزه کند و جامعه را به نوآوری و تجدد و نوگرایی مستقل و درونزا و خودجوش دعوت کند. آرای بازرگان در این باره مستقلاً مورد بحث قرار خواهد گرفت. اما به عنوان مثال می توان به برخی از آثار او در این باره اشاره کرد: کار در اسلام، چاپ در سال ۱۳۲۵؛ سرچشمه استقلال، چاپ در سال ۱۳۲۷؛ پراگماتیسم در اسلام، چاپ در سال ۱۳۲۸ و سر عقب ماندگی مسلمانان، چاپ در سال ۱۳۲۹؛ زمستان تهران و دود بخاریها (مقاله در مجله صنعت، ۱۳۲۳)؛ گزارش فنی از بنای ساختمان بانک ملی (مجله صنعت، ۱۳۲۳)؛ زندان هارون الرشید یا آتشکده ساسانی (مجله صنعت، ۱۳۲۳ - گزارش باستان شناسی)؛ دیباگرام عمومی برای گازها و برای هوای مرطوب (مجله صنعت،

۲. یادنامه ابودر زمان، ص ۱۹۳.

۱. پیشین، صص ۹۲-۹۳ و ۹۵-۹۶.

(۱۳۲۳): سازمان مسافری برای شهرستان تهران (مجله صنعت، ۱۳۲۳): طرح برای عبور و مرور از خیابانهای تهران و مترو به صفحه محاسبه (مجله صنعت، ۱۳۲۳): تعیین شرایط مطبوع در ارتفاع تهران (مجله صنعت، ۱۳۲۳): رضایت از خانه (معماری خانه‌ها)، سخنرانی رادیویی درباره ساختمان‌سازی تهران و مشکلات آن؛ خشک کردن هوا بدون ماشین میرد (مجله صنعت، ۱۳۲۷): خشک کردن هوا و تقطیر بخاریها (مجله صنعت، ۱۳۲۷)، آتیه صنعت ایران (سخنرانی در کانون هدایت افکار) و نقشه شهرها و طرز تشکیل دماغها در ایران (سخنرانی در کانون هدایت افکار در سال ۱۳۲۹).

چنان‌که از عناوین کتابها و مقالات برمی‌آید، مهندس بازرگان یا در مقام نظر، نظریه کار و تولید و سازندگی را تبیین می‌کند و این فلسفه و نظر را جا می‌اندازد یا در عمل طرحهایی برای تولید و توسعه صنعت و خوداتکایی و نوزایی صنعتی و فنی ارائه می‌دهد. تمامی این نظریه‌ها و طرحها و نقشه‌ها، به انگیزه گریز از تقلید و نفی وابستگی به بیگانه و شکوفایی فکری و علمی و صنعتی ایرانیان صورت می‌گیرد.

ج- اصلاح فکر دینی

با این‌که اصلاح فکر اجتماعی ایرانیان و نیز توجه به اصلاح صنعت ایران در دهه بیست، بخش قابل توجهی از تلاشهای فکری و فرهنگی و اجتماعی مهندس بازرگان بوده‌است، اما به عیان می‌شود دید که بیشترین اهتمام وی در آن دوران، متوجه «اصلاح فکر دینی» بوده‌است. حتی اصلاح فکر اجتماعی و دیگر تلاشهای بازرگان در پرتوایمان و ندیشه دینی صورت می‌گرفته‌است. برای روشن شدن نقش بازرگان در این زمینه، ناچار باید وضعیت دینی و مذهبی جامعه ایرانی را در واپسین دوران عصر قاجار و رضاشاه به یاد بیاوریم.

تا آنجا که تاریخ گواه است، مردمان ایران زمین در مجموع همواره دیندار بوده‌اند و بسیاری از افکار و اخلاق و رفتار اجتماعی و سیاسی در دیانت ریشه داشته‌است. دست کم از عصر زرتشت (حدود ششصد تا هفتصد سال پیش از میلاد) تاکنون چنین بوده‌است. در دوران ساسانیان رسماً حکومت دینی در ایران حاکم بوده‌است. چراکه اردشیر بابکان، مؤسس سلسله ساسانی، خود از مؤبدان بوده و اخلاف او نیز به نور طبیعی وارثی از این

مقام برخوردار بوده‌اند و نیز از آغاز تا پایان مؤبدان رسمی آیین زرتشت (به رغم مخالفت و رقابت پنهانشان)، ساسانیان را به لحاظ دینی تأیید و حمایت می‌کردند. پس از اسلام نیز چنین بوده‌است. حدود دویست سال طول کشید تا آیین نو اسلام تمام سرزمین ایران را تسخیر کند و اسلام در سرتاسر ایران فراگیر شود. مردم ایران اسلام را به منزله آیینی اجتماعی و سیاسی پذیرفته و بعدها تفکر و اندیشه مذهب شیعه سامان بخش ایمان و عقاید و رفتار فردی و اجتماعی به ویژه سیاسی ایرانیان در برابر امویان و عباسیان و مغولان و تیموریان شد. جنبشهای سیاسی و اجتماعی ایرانیان (برای نمونه نهضت شعوبیه) در طول این دوران کم و بیش رنگ اسلامی شیعه داشته‌اند، هر چند که اکثر مردم در این روزگار رسماً شیعه نبوده‌اند. اما، به رغم بدرفتاری امویان عرب که ایرانیان را «موالی» (برندگان) و «عجم» (گنگ و زبان نفهم) می‌خواندند و حتی بدرفتاری عباسیان با ایرانیان که عمدتاً به یاری آنها به قدرت رسیده بودند، ایرانیان هرگز اسلام را رها نکردند و از آن روی برتافتند، بلکه اسلام را در قالب عمدتاً شیعی و با رویکرد خاص خود پذیرفته و از آن در برابر سیطره ظالمانه امویان و عباسیان و ترکان، که اسلام سنی را ایدئولوژی رسمی خود کرده بودند، دفاع و حمایت کردند.

پس از قدرت یافتن صفویان ایدئولوژی محکوم دیروز، حاکم بالفعل شد و تشیع رسماً در ایران رواج یافت و به صورت آیین حکومتی درآمد که هنوز هم ادامه دارد. ولی، به رغم تحولات فراوانی که از آغاز ظهور اسلام تا کنون اسلام و تشیع به خود دیده‌اند و دگرگونیهای فراوانی هم که در حیطه تفکر و جامعه و سیاست و اقتصاد و فرهنگ (به ویژه در قرن حاضر) ایران پدید آمده‌است، باز مردم ایران کم و بیش اهل دیانت باقی مانده‌اند و در مجموع بافت سنت دینی و فرهنگ سنتی مذهبی ایرانیان محفوظ مانده‌است.

از اوایل عصر قاجار (دهه بیست سده سیزدهم هجری)، ایران با غرب روابط نزدیکی پیدا کرد. از زمان فتحعلی شاه قاجار (در گذشته ۲۵۰ هـ)، کسانی جهت تحصیل یا تجارت یا سیاحت و یا سفارت و مأموریت سیاسی به اروپا (عمدتاً انگلیس و فرانسه) رفتند و آثار تمدن و تجدد فرهنگی را کم و بیش با خود به ارمغان آوردند و در ایران ترویج کردند. به ویژه منازعات منطقه‌ای، که منجر به جنگهای ایران و روس شد (جنگ اول ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ و جنگ دوم ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۲ ق)، پای غربیان (فرانسه و انگلیس) را بیشتر به ایران باز کرد و

روابط فیما بین ایران و فرنگ عمق و گسترش یافت و حضور فرنگیان در ایران مؤثرتر گشت و در واقع نیاز ایرانیان به غرب بیشتر نیز شد. این روابط و آشنایی و نیاز، ضرورت اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و علمی و فنی را در ایران پدید آورد. به طور خاص نیاز به سلاح جدید در برابر سلاحهای ارتش روسیه در طول جنگهای بین دو کشور، ضرورت این اصلاحات را آشکارتر کرد. به همین دلیل عباس میرزا (در گذشته ۱۲۴۸ ق)، فرزند و ولیعهد فتحعلی شاه، نخستین مقام ایرانی بود که ضرورت این نوع اصلاحات را احساس کرد و کوشید دست کم در حیطه قشون ایران و در فنون نظامی اصلاحاتی انجام دهد که البته توفیق چندانی پیدا نکرد. این اصلاحات در عصر و دوران ناصرالدین شاه (۱۲۱۳ تا ۱۲۴۷ ق) جدی تر شد، چرا که از یک طرف ناتوانی نظام سنتی کهن در مدیریت جامعه آشکارتر شده بود و از طرف دیگر فرهنگ و معارف و تجدد فرنگی بیشتر و مؤثرتر گردیده و در نهایت به چالش با آداب و سنن ملی و مذهبی مردم و دولت آمده و ناتوانی نظام اجتماعی کهن را علنی تر کرده بود. در واقع دیالکتیک مرگ و زندگی بین «سنت» و «مدرنیسم غربی» آغاز شده بود. این جدال به ظهور پدیده مشروطیت در عصر مظفّرالدین شاه (۱۲۶۹ تا ۱۳۲۴ ق) منجر شد، ولی مشروطیت نیز، چنان که پیش از این اشاره رفت، درمان کننده درد نشد. در طول دوران حدود صد و پنجاه ساله (۱۲۰۰ تا ۱۳۴۳ ق) مردم ایران، مانند گذشته، دینی باقی ماندند. اما بی تردید رسوخ و گسترش فرهنگ جدید فرنگی و آداب و سنن غرب در جامعه ایرانی جوانان و تحصیلکرده های جدید و رجال سیاسی و حکومتی و به طور کلی نخبگان جدید، تحت تأثیر قرار داد و خواه ناخواه فکر دینی شان را دگرگون کرد. به ویژه پس از آن که در اواخر دوره قاجار، مدارس و آموزشگاه به سبک نو ایجاد شد، برخی کتب علمی و متون ادبی خارجی ترجمه گردید، مجلس و احزاب و مطبوعات پدید آمد، جملگی بخش قابل توجهی از جامعه یعنی جوانان و نخبگان را متوجه دنیای جدید کرد و در افکار و کردارشان اثر مستقیم و غیرمستقیم نهاد.

مسأله علم و دین

در این دوران مسأله «علم» و «دین» محوری ترین آوردگاه «سنت» و «تجدد» بود. همان گونه که در دوران رنسانس اروپا نیز، چنین بود. جدال کلیسا با علم در دوران قرون

وسطا، منجر به رواج اندیشه ضدیت دین با علم شد و در نتیجه گروهی به این باور شدند که یا دین یا علم؛ باید یکی را به نفع دیگری رها کرد، زیرا دینداری با علم و دانش سازگار نیست. این اندیشه، مانند بسیاری از امور دیگر، به طور تقلیدی از غرب وارد جهان اسلام از جمله ایران شد. با این که چنان سابقه‌ای از تعارض بین دین و علم یا دشمنی میان دینداران و عالمان در جوامع اسلامی و در ایران وجود نداشت. هرچند روزگاری ابوالعالم‌معمری (۳۶۳ تا ۴۴۹ ق) گفته بود که عاقل دین ندارد و دیندار عاقل نیست، اما در جهان اسلام هرگز تعارض بین علم و دین، به گونه‌ای که در اروپای قرون وسطا بود، وجود نداشت. ولی به هر حال اندیشه تعارض علم و دین و این که دینداری مانع بر سر راه علم و تمدن و پیشرفت و اصلاحات است، در ایران مطرح شد و افکار کسانی را به خود مشغول نمود. و البته جای انکار ندارد که برخوردهای جاهلانه و نادرست گروهی از دینداران و عالمان دین با علوم و فنون جدید نیز شبیه تعارض ذاتی علم و دین را بیشتر و جدی‌تر و مؤثرتر کرد. در مقابل، مسئله دیگری که به تدریج نمودار گشت، مسئله تقلید کورکورانه از غرب و تمدن‌فرنگی بود. این دو مفصل اجتماعی و فکری و فرهنگی، در طول بیست سال فعالیت بازرگان در آن دوران، نمودی آشکار دارد که به آن خواهیم پرداخت.

بهرتر است در آغاز، وضعیت فکری و دینی ایرانیان (و البته بیشتر درس خواننده‌های ایرانی) را در آن دوره از زبان بازرگان بشنویم. در بخش دوم، آنجا که بازرگان سفر خود به فرنگ را شرح می‌داد، شمه‌ای از احساس و گزارش او را نسبت به اعمال دینی تحصیلکرده‌های ایرانی نوشتیم. اکنون پاره‌ای از گزارشهای دیگر ایشان را در ارتباط با عهد رضاشاه می‌آوریم. وی می‌گوید وضعیت به گونه‌ای بود که در میان دانشگاهیان و روشنفکران مذهبی بودن و نمازخواندن و روزه گرفتن نشانه عقب‌ماندگی بود و لذا کمتر کسی (ولو این که دیندار هم بود) جرئت می‌کرد در میان تحصیلکردگان به دینداری تظاهر کند.

در زمان تأسیس دانشگاه در سال ۱۳۱۳، اندیشه دینی و اسلام و دینداری و مسلمانی هنوز در جامعه درس خوانده و اداریه‌ها و متجددین ایرانی مطرود و با مستور بود. دینداری و عمل به افکار و احکام دین را عقب‌ماندگی و سلی

می‌دانستند. اما اگر دینداری مطرود و مستور بود، دینداران به ویژه در دانشگاهها و دبیرستانها فراوان (و مظلوم) بودند.^۱

و در جای دیگر می‌گوید:

پس از سقوط سلطنت رضاشاه و بعد از چند سال، کشف کردم که عده‌ای از

استادان دانشکده خودمان و دانشکده حقوق، نماز خواندن و روزه بگیرند.^۲

البته در سطح جامعه تبلیغات دینی و شعائر مذهبی، به رغم فشارها و تبلیغات دولت، کم و بیش وجود داشت و به هر حال نهادهای معمول و رسمی و سنتی دینی فعال بودند ولی کفایت نمی‌کرد، و اصولاً افکار و آرا و آموزه‌هایی که در این نوع مجامع رسمی مذهبی ارائه می‌شد، پاسخگوی معضلات فکری و شبهات نو نبودند. می‌توان گفت مبلغان سنتی مذهبی جبهه‌گری مذهب را در قبال «حوادث مستحدثه» درست تشخیص نمی‌دادند تا بتوانند به چاره‌اندیشی درست اقدام کنند. اینان از تزییقاتی که رضاشاه برای علما و بانوان و مراسم عزاداری و امثال آنها ایجاد کرده بود، فقط ناخرسند بوده و از این جهت با حکومت بر سر کین بودند. همین خشم و کین و نفرت سبب شده بود که غالباً با حکمیّت مدرنیسم و تجددگرایی و حتی علوم و فنون فرنگی مخالفت کنند. بازرگان می‌گوید، حتی تبلیغات کسانی چون سیدابوالحسن طالقانی، که با همکاری پدرش حاج عباسقلی آقا جلسات تبلیغات دینی و روشنفکرانه‌تری نسبت به آن زمان را در تهران اداره می‌کردند، نیز چندان مفید و کارساز و منطبق با شرایط روز نبود:

مخالفان چون اصولاً مخالف بودند، در عمل پاسخگو در برابر مسائل روز

نبودند... یک روز از ایشان (سیدابوالحسن طالقانی) راجع به قرآن، راجع به

کرویت زمین و هفت آسمان و گردش آنها سؤال کردم. ایشان جوابهایی داد که قانع

کننده نبود و به درد نمی‌خورد. مبتنی بود بر هیأت بظلمیوس و آن افکار قدیمی. من

گفتم که اینها صحیح نیست، زمین مدور است، زمین دور خورشید می‌گردد، چه

طور می‌فرمایید؟ ایشان گفت حرف‌هایی که علمای اروپا می‌زنند من اصولاً قبول

ندارم، برای این که اروپاییها یا احمق‌اند یا دیوانه و یا اصولاً مغرض‌اند. چرا این

که حقانیت اسلام مثل آفتاب روشن است، این‌ها مسلمان نشدند؟ از دو حال خارج نیست، یا بی‌شعورند یا این‌که می‌دانند پس مغرض‌اند. بنابراین علومی که از اروپا آمده باشد اصلاً غلط است. به آنها نباید استناد کرد.^۱

او در جای دیگر وضعیّت آموزه‌های دینی و فکر مذهبی را در مقطع اواخر دوره قاجار و اوایل پهلوی چنین روایت می‌کند:

سابقاً در زمان احمدشاه و پس از آن، به مدرسه که می‌رفتم احکام دینی و عقایدمان را در درسی به نام شرعیات می‌خواندیم که صحبت از نماز و روزه و پاکی و نجسی و تکالیف دیگر بود. مقداری هم به صورت استدلالی از اصول دین و مذهب برایمان گفته می‌شد... رساله‌های عملی را که در سنین بعد از بلوغ باز می‌کردیم، باز همان صحبت‌ها در میان بود، باز تفصیل بیشتر روی فروع دین، بدون ورود در اخلاق و تربیت و در وجود انسان، یا خودمان، چه فرد و چه اجتماع. رساله‌های عملی با این فرض نوشته می‌شد که خواننده آن مسلمانی است معتقد و خواهان اضلاع از تکالیف شرعی خود، کاری به اصول دین و معتقدات و ایدئولوژی نداشتند، تا چه رسد به اخلاق یا به رفتار انسانها و خود انسان. همین‌طور است در علم معقول و در مباحث کلامی که بیشتر به اثبات وحدانیت و صفات خدا و نبوت و امثال آن می‌پرداختند و معرفه‌النفس کمتر مورد توجه بوده است.^۲

البته فعالیتهای محدودی نیز در مدارس در عرصه تبلیغات دینی به سبک نو وجود داشت.

البته در دارالفنون، که در واقع مدرسه شماره یک ایران محسوب می‌شد، آنجا یک نوع از فعالیت‌های دینی وجود داشت. مرحوم نوربخش که معلم فقه و شرعیات بود، یک عده از بچه‌های نمازخوان را تشویق کرده بود تا به فعالیت‌های دینی اقدام کنند. از جمله یک کلاس فوق‌العاده‌ای داشتند که در آنجا سخنرانی‌های

۱. یادنامه ابودر زمان، ص ۱۹۴.

۲. بازگشت به قرآن، مهندس مهدی بازرگان، (نهران، قلم، ۱۳۶۱). ج ۲، ص ۲۳.

دینی می‌شد. یعنی به تبع سازمانهای فوق برنامه مثلاً موسیقی، سازمان ورزش، سازمان تفریح، آنها آمده بودند یک جایی برای دین باز کرده بودند.^۱

مهندس بازرگان در جای دیگر توضیح بیشتری در مورد فعالیتهای دینی دارالفنون می‌هد: در سال ۱۳۲۰ یا ۱۳۲۱ در دبیرستان دارالفنون، در کنار انجمن‌های تأثر، موسیقی، ادبیات، ورزش... کلاس فوق العاده‌ای به ابتکار سید کمال‌الدین نوربخش دبیر فقه و فلسفه، به منظور بحث درباره مسائل مذهبی و اصول عقاید تشکیل شد. شماری از دانش‌آموزان علاقه‌مند، پس از پایان برنامه درسی، در آن شرکت می‌کردند. دکتر کاظم یزدی یکی از افراد فعال این کلاس بود. با استقبال دانشجویان، پس از چندی «انجمن اسلامی جوانان امیرکبیر» تشکیل گردید و محلی برای نماز خواندن اختصاص یافت. جلسات سخنرانی مذهبی - اخلاقی برپا شد، شخصیت‌هایی از قبیل راشد، نوربخش و ابن‌الدین در انجمن سخنرانی کردند. نظیر این انجمن اسلامی، در چند دبیرستان دیگر تشکیل شد.^۲

در واقع این نوع فعالیتهای تازه شروع شده بود و کاملاً محدود بود. اما به روایت بازرگان: طرز فکر دیگری که خیلی را به درد می‌آورد، اعراض و گاهی انزجاری بود که به بهانه اصلاح طلبی و تجدّدخواهی با مذهب و با معنویات و اخلاق نشان داده می‌شد.^۳

اما مهندس بازرگان درست عکس آن می‌اندیشید و عقیده داشت که اعراض از دیانت موجب انحطاط و خرابی و عقب‌ماندگی است:

ریشه دشمنی‌ها و نادرستی خرابی ملت خودمان را در نافرمانی از احکام و اصول اسلام دیده بودیم و آنچه در مطالعات و مشاهدات خود در اروپا با مکاتب فلسفی و اجتماعی و معالِم اخلاقی و مزایای نفسانی برخورد کرده بودیم، می‌دیدیم کاملتر و بهتر و بالاتر آن در تعلیمات اسلام و در قرآن هست. زندگی در اروپا، آن عدد معدود ما را به درک و قبول الاسلام بعلو اولی علیهِ خیلی نزدیکتر کرده بود.^۴

۱. ایران فردا، شماره ۴، ص ۵۳.

۲. خاطرات، ص ۲۲۰.

۳. مدافعات، ص ۹۶.

۴. پیشین، صص ۶۳ - ۶۴.

مهندس بازرگان پس از بازگشت به ایران، تلاشی گسترده در جهت بازگشایی گره‌های فکری نسل جوان در حوزه دین و دین‌شناسی آغاز کرد. در این مرحله، چنان که خود گفته است، فعالیت او و عده معدودی از همفکرانش (مانند دکتر سبحانی) عمدتاً در مرحله دفاع از اسلام و آیین مسلمانی و خروج از احساس حقارتی بود که بر اثر تهاجم فکری غرب‌گرایان نوع حکومتی و چپ غیرحکومتی علیه مذهب ایجاد شده بود:

راهیابی اندیشه دینی به دانشگاه‌ها کار همین دسته بود که می‌خواستند از خجالت و احساس حقارت بیرون آمده، خودشان و عقایدشان سر بلند شناخته شوند.^۱

چنان که گفتیم، یکی از محورهای تبلیغات بر ضد دیانت، مسئله ناسازگاری علم و دین در عصر رضاشاه بود. وی در این مورد می‌گوید:

افکاری که از خارج آمده و در ایران شایع شد، این طرز فکر بود که به قول کسروی «کیش با دانش سازگاری ندارد». زمانی که مدرسه می‌رفتیم مسائلی چون حرکت خورشیدی به دور زمین یا هفت آسمان... چیزهایی بود که واقعاً ایمان را متزلزل می‌کرد. این بود که من برای خودم، برای این که ایمانم درست باشد و به درستی معتقداتم یقین کنم به این فکر افتادم که به تبیینی که وجودداشت و ایرادهایی که علوم و افکار جدید و فرهنگ غربی به دین ما وارد می‌کند بپردازم. این است که روی این زمینه کار کردم و قسمت عمده کتابهایم به این مبحث مربوط بود. مثلاً کتاب خداپرستی و افکار روز به این مسئله می‌پرداخت که آیا افکار روز با خداپرستی منافات دارد و آیا واقعاً عقیده به خدا سبب عقب‌ماندگی می‌شود. چون این فکر در عده‌ای به وجود آمده بود و مخصوصاً در آن عده‌ای که با دم به فرانسه رفته بودیم، خیلی‌ها می‌گفتند علت عقب‌ماندگی ما و علت نوسری خوردگی ما همان مسلمان بودنمان است.^۲

تقریباً تمامی آثار بازرگان در دوران مورد بحث (دوران نخست فعالیت او)، معطوف به

۱. کیان، شماره ۱۱، ص ۲.

۲. نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر، شماره ۱، ص ۱۰ (مصاحبه این‌جانب با مهندس بازرگان).

دفاع از اسلام در برابر این اتهام است که اسلام با علم و تمدن و پیشرفت امروزین مخالف است و لذا عامل عقب ماندگی است. به ویژه در این میان محور اساسی بحث، همان مسئله رابطه «کیش» با «دانش» و «دین» و «علم» بود. بهترین اثر بازرگان در این مورد یکی کتاب *مطهرات در اسلام* است که در سال ۱۳۲۳ نوشته شده، و دیگر، کتاب معروف و مهم راه طی شده است که بخش اصلی آن در سال ۱۳۲۴ نگارش یافته و سپس بسط داده شده است. در کتاب نخست، که درباره احکام *مطهرات در اسلام* است، بازرگان کوشیده است صحت و درستی این احکام دینی را با دستاوردها و داده‌های علوم جدید (بیوشیمی و فیزیک) اثبات کند تا مقبول علم‌گرایان گردد. البته خود او می‌گوید در تألیف این کتاب از کتاب *حفظ الصّحّه در اسلام* نوشته یک پزشک مسیحی به نام دکتر تومامیناس استفاده کرده است. در کتاب دوم نیز تلاش شده است سه مقوله اساسی دین یعنی خدا، نبوت و معاد با استناد به قطعیات علوم جدید و مسلمّات علم فیزیک مدلل و معقول و مقبول نشان داده شود. جملات زیر رساترین سخن درباره انگیزه تألیفات بازرگان در این دوران (به ویژه کتاب *راه طی شده*) می‌باشد:

این کتاب است که همه کتابهایم نکته به نکته، در پاسخ همین مسئله (مسئله سازگاری کیش با دانش) بود. بعد هم استفاده از همین علومی که ما خیال می‌کنیم (و یا این طور جلوه کرده است) مخرب و منافی با دین است توصیه کردم و کوشش کردیم نشان دهیم که نه تنها علم و دین با هم ناسازگار نیست بلکه برعکس، با استناد به آیدای که در پشت کتاب «راه طی شده» گذاشته‌ام، گفتم که علم برای حق و هدایت بوده است. کتاب *راه طی شده* همه برای اثبات این امر بوده است. همان گونه که آنجا گفته‌ام، مقصد نهایی علوم بشری چیزی نیست جز رسیدن به همان چیزی که انبیا گفته‌اند.^۱

آثاری چون مذهب در اروپا و خداپرستی و افکار روز نیز در همین زمینه‌ها تألیف شده‌اند.

کانون اسلام

چنان که در قسمت و بخش اول این فصل گفته شد، فعالیت فکری و دینی مهندس بازرگان از کانون اسلام و فعالیت قلمی در نشریه دانش آموز، ارگان این کانون، آسان گردید. در اینجا کانون اسلام را بیشتر معرفی می‌کنیم که در اواخر عصر رضاشاه در تهران تأسیس شده بود.

کانون اسلام توسط آقای مهباری، معلم مدرسه و آقای حسینی تشکیل شد. نخست کلاس شبانه برای افراد با سواد بود. محمود طالقانی در آنجا منبر می‌رفت. سخنرانان دیگر عموماً از دانشگاه می‌آمدند. مخاطبان بیشتر دانشجوی، نظامی و کارمند بودند.^۱

به گفته مهندس بازرگان:

«کانون اسلام را عده‌ای از دبیران تأسیس کرده بودند که شبانه برنامه داشت»^۲ و «محل معارف و برخورد افکار و اشخاص بود. از سرتیپ مقدس و صاحب منصب عالی رتبه وزارت پست و تلگراف گرفته تا دانشیار و آموزگار و دانشجو و دانش آموز و کاسب و دکاندار... و محل آن در خیابان امیریه بود و به منظور تبلیغات اسلامی و خیریه تأسیس شده بود»^۳. و «کانون اسلام اولین مرکز آموزش‌های آزاد اسلامی اجتماعی جدید بود»^۴

و به روایت آقای سعید برزین:

پس از کناره‌گیری رضاشاه جنبه اجتماعی و سیاسی پیدا کرد... [اما] فعالیت کانون هرگز شکل منظمی به خود نگرفت. هنگامی که طالقانی در سال ۱۳۲۳ پایگاهش را به مسجد هدایت در خیابان استانبول (جمهوری اسلامی فعلی) منتقل کرد، عملاً برچیده شد.^۵

بازرگان درباره فعالیت خود در این کانون چنین می‌گوید:

۱. زندگینامه سیاسی مهندس بازرگان، ص ۵۴.

۲. ایران فردا، شماره ۴ ص ۵۲.

۳. مدافعات، صص ۷۴ - ۷۵ و ص ۷۷.

۴. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۵.

۵. زندگینامه سیاسی مهندس بازرگان، ص ۵۴.

فعالیت منظم من در زمینه‌های اجتماعی و مذهبی در سال ۱۳۲۱، با همکاری آقای سید محمود طالقانی در کانون اسلام آغاز شد... اولین سخنرانی من درباره طهارت از نظر علمی بود که در سال ۱۳۲۱ در کتابی تحت عنوان مطهرات در اسلام منتشر شد.^۱

بنابر گفته خود بازرگان، وی در کانون اسلام تلخیص کتاب زندگی محمد (ص)، نگارش در منگهام را به صورت گزارش در یک سخنرانی عرضه کرد که موجب شگفتی طالقانی شد.^۲ افزون بر آن، بازرگان با نشریه دانش آموز که ارگان کانون شمرده می‌شد، همکاری داشت و در آن مقاله می‌نوشت. توضیحات بازرگان درباره این نشریه تا حدودی روشن کننده محتوا و جهتگیری آن و نقش خود بازرگان در آن می‌باشد:

این کانون مجله‌ای داشت به نام «دانش آموز» که حاوی مقالات درسی کلاسیک و فلسفی و دینی بود. مقالاتی نیز از بنده در آن مجله به چاپ رسید که از جمله آنها مقاله مذهب در اروپا بود که بعدها به صورت کتاب به چاپ رسید. و همچنین کتاب مطهرات در اسلام و ترجمه کتاب زندگی محمد.^۳

از برکات کانون اسلام، آشنایی مهندس بازرگان با آیت الله سید محمود طالقانی بود که در همین کانون دینی جدید پدید آمد.

از شواهد و قراین چنین پیداست که طالقانی یکی از بانیان نخستین و حداقل یکی از اولین سخنرانان کانون و یکی از گردانندگان فکری آن مرکز بود و در آن نقش فعال داشت. البته طالقانی در آغاز در مسجد منشورالسلطان فعالیت داشت. بد گفته بازرگان:

به موازات کانون اسلام، در مسجد [منشور] السلطان نزدیک باغ شاه آقای طالقانی جلسات تفسیری دایر کرده بود که مستمعین آن را عده‌ای از دانشجویان فنی و پزشکی و حقوق و همچنین اداری‌ها و دانش‌آموزان دبیرستانهای تهران تشکیل می‌دادند. این جلسات بعداً به مسجد هدایت منتقل شد.^۴

وی در مورد شیوه و اثر تفسیرهای طالقانی، چنین می‌گوید:

۲. کیان، شماره ۱۱، ص ۵.

۱. خاطرات، ص ۲۲۰ - ۲۲۱.

۴. پیشین.

۳. ایران فردا، شماره ۴، ص ۵۴.

حضرت آیت‌الله طالقانی با شیوه روشن و اصیل و مؤثری، تفسیر قرآن می‌گفتند و دائماً عده‌ای از دانشجویان و اینجانب از محضرشان بهره‌مند می‌شدیم.^۱

این آشنایی و همکاری که به گفته بازرگان «از چیزهای مبارک روزگار و منشاء خیر بود»^۲، بعدها رو به توسعه گذاشت و با دوستی و صمیمیت روزافزونی در عرصه‌های مختلف دینی، سیاسی و اجتماعی ادامه پیدا کرد. بنیاد اصلی این همکاری و همدلی صمیمانه، ارتباط خانوادگی و تربیت نسبتاً مشترک و بهتر از آن، همفکری و همدردی و احساس مسئولیت عمیق ایمانی و اجتماعی بود. سخن خود بازرگان در این باره به خوبی گویا و روشن است:

آقای طالقانی و بنده به ارث و عقیدت چنین تربیت شده بودیم که به موازات شغل خصوصی و وظیفه فردی و وظیفه خانوادگی، یک خدمت اجتماعی و اسلامی را نیز جزو برنامه خود بدانیم. مسافرت اروپا و مطالعات آنجا خاصیت و ضرورت این فکر را در بنده تقویت نموده بود... وظیفه یک مجتهد روشن ضمیر دلسوخته و وظیفه یک معلم تشنه خدمت ایجاب می‌کرد که در کشتزار دل و دماغ جوانان کشور افکار پاک و زنده را بارور کنند.^۳

انجمن اسلامی دانشجویان

گفتیم که بستر دیگر فعالیت اسلامی و فکری و آموزشی بازرگان در دهه بیست، «انجمن اسلامی دانشجویان» بود که بد روایت مهندس بازرگان در سال ۱۳۲۱ و به گفته دکتر محب‌الله آزاده، از بنیانگذاران این انجمن، در سال ۱۳۲۲ تشکیل شد. در آغاز روایت آقای دکتر آزاده را، که بد درخواست من چگونگی تأسیس انجمن را نوشته‌اند، می‌آورم:

برنامه درسی دانشکده پزشکی طوری بود که ما فرصت رفتن به منزل و برگشتن نداشتیم. لذا در دانشکده می‌ماندیم و نماز ظهر و عصر را در همانجا با

۲. یادنامه ابوذر زمان، ص ۱۹۰.

۱. مدافعات، ص ۷۴.

۳. مدافعات، ص ۷۶.

ناراحتی و حتی با ترس و لرز در محیط دانشجویی که اکثر کمونیست و برخی بی‌اعتنا به دین بودند، با تحمل مسخره کردن‌ها و متلک گویی‌های آنها، در زیر پلدهای سالن به جا می‌آوردیم و حمله‌های افراد را تحمل می‌کردیم. به فکرمان رسید که کشور ایران یک مملکت اسلامی است و اکثریت نزدیک به تمام خانواده‌ها مسلمان و معتقدند، چرا ما که اکثریت را تشکیل می‌دهیم، مانند یک اقلیت ترمو رفتار کنیم. وظیفه ما حمله است نه تحمل زور... به فکر افتادیم جمعیتی تشکیل بدهیم و پنج نفر «انجمن اسلامی دانشجویان» را تشکیل دادیم و شروع به تبلیغ اسلام کردیم به طوری که پس از شش ماه عددمان به ۷۰ نفر رسید. این در حالی که تعداد کمونیست‌ها حدود ۱۵۰۰ نفر و بسیاری هم لایالی بودند... همزمان با تشکیل انجمن اسلامی، چپی‌ها تصمیم گرفتند اتحادیه‌ای تشکیل بدهند...

هر چند که به گفته بازرگان، وی و طالقانی و سحابی در تأثیر و تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان نقشی نداشتند و حتی از تشکیل آن بی‌اطلاع بودند، اما پس از تأسیس این سه شخصیت مقبول و مطرح فکری - دینی در آن روزگار، در رهبری فکری و ایدئولوژیک دانشجویان و روشنفکران نقش قابل توجهی ایفا کردند.

بد نیست در آغاز با انجمن اسلامی دانشجویان، که ظاهراً نخستین تشکل اسلامی به طور رسمی و علنی در تاریخ دانشگاه‌های ایران است، از زبان مهندس بازرگان بیشتر آشنا شویم.

سال ۱۳۲۱ سال تولد اولین انجمن اسلامی دانشجویان در دانشکده پزشکی تهران بود. انگیزه و هدف تأسیس آن، به گفته مؤسسين، مبارزه و دفاع بود. مبارزه برای قطع دو دست «توده‌ای‌ها» و «بهایی‌ها» که تبلیغات دانشگاه را با جدیت در اختیار داشتند. این بذر کاشته شده به زودی در تمامی دانشکده‌های تهران سرآز خاک برآورده و علی‌رغم موانع و کمبودها ریشه دواند و رشد کرد. اهداف این انجمن به استناد اسانامه آن در چهار ماده به شرح زیر اعلام شد:

- ۱- اصلاح جامعه بر طبق دستورات اسلام.
- ۲- کوشش در ایجاد دوسنی و اتحاد بین افراد مسلمان و مخصوصاً جوانان

روشنفکر.

۳- انتشار حقایق اسلامی به وسیله ایجاد و مؤسسه تبلیغاتی و نشر مطبوعات.

۴- مبارزه با خرافات.

در مقدمه اساسنامه انجمن اسلامی دانشجویان تهران که بعدها انتشار یافت، چنین آمده است:

با اعتقاد به اصل توحید و تعلیمات عالیّه اسلامی و کتاب آسمانی قرآن و توجه بر تجارب تاریخی گروهی از جوانان کفنا سامانی و تیره روزی خود و خانواده اجتماع خویش را در عدم اجرای احکام اسلامی می دانند برای تأمین و ابطعادلانواستقرار قوانین اسلامی و تحقق مبنای دین «انجمن اسلامی دانشجویان» را به وجود آورده اند. برای آن که همه افراد حق طلب و آزاد و جوانان متدین و معتقد بتوانند در پناه چنین طرز فکری با منطق محکم و علمی قرآن آشنا شده و برای ساختن دنیای سعادت مند در دسترس استعداد و لیاقت و مساعی خود را به کار اندازند اساسنامه انجمن در چهار فصل و ۴۳ ماده و ۱۶ تبصره موصول تشکیلات خود را تبیین و در دستگامنظمی را برای تقسیم کار شریبخش پیش بینی کرده است.^۱

مهندس بازرگان بخشی از مقدمه این اساسنامه را چنین نقل می کند:

پیدایش و تشکیل این انجمن هنگامی وقوع یافت که مریبان و پرچمداران و زمامداران امور از خود سلب مسئولیت نموده و وظایفی را که از لحاظ اجرای مقررات اسلام و تربیت اجتماع به عهده داشتند انجام نداده و از طرف دیگر گروهی برخلاف حق و عدالت مقاماتی را اشغال کردند که شایسته آن نیستند و ظلم و تعدی را بر دیگران تحمیل می کنند و در نتیجه روش مسلمین و افراد جامعه ایرانی از جاده اصلی منحرف و مفساد اخلاقی به حدی رو به ازدیاد نهاد که حالت دقت و تأثر عجیبی در قلوب طبقه بیدار و روشنفکر و عده ای از دانشجویان مسلمان با ایمان پدیدار گشت و راه علاج را تنها آن دانستند که با داشتن بار سنگین تحصیل، انجمن تشکیل داده و افراد مردم، به خصوص دانشجویان را به

۱. تحلیلی پیرامون دانشگاه قبل و بعد از انقلاب، (تهران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲)، صص ۱۱ - ۱۲ و

حقوق و موازین اسلام به وسیله برنامه‌ها و جلسات مرتب دینی آشنا سازند و عموم طبقات را به وظایف و تکالیف فردی و اجتماعی واقف کنند و نگذارند گروهی خودخواه و نادان خرافات را در نظر ایشان اساس دین جلوه داده و از طرف دیگر گروهی هوسران و شهوت پرست این دسته را به رخ مردم ساده کشیده و آنها را از دین و ایمان بیزار کنند.^۱

انجمن اسلامی دانشجویان با انگیزه نیرومند دینی و با احساس مسؤلیت عمیق اجتماعی پدید آمد و گسترش پیدا کرد و حدود دو دهه نقشی مهم در تحولات اجتماعی ایفا نمود. از آنجا که دین سنتی و متولیان سنت‌گرایی زمان ناشناس، از پاس‌خگویی به مسائل جدید فکری و شبهات تازه عقیدتی در سطح جوانان حق طلب و دانشگاهیان جستجوگر ناتوان بودند، ناچار کسانی چون مهندس بازرگان و عالمانی چون آیت‌الله طالقانی می‌بایست به میدان می‌آمدند و از جوانان حق‌جو ولی بی‌پناه دستگیری می‌کردند. به قول بازرگان:

چشمان درخشان، مغزهای روشن، دل‌های داغ و پیکرهای سراپا گوش که این جوانان مؤدب و مهربان نشان می‌دادند، بهترین عامل و مشوقی بود که هر زبان بسته را به سخن می‌آورد و هر ذهن کور را باز می‌کرد. به زبان حال مسائل و مطالبی مطرح می‌کردند و وقتی جواب آنها را مطابق افکار و استعدادشان می‌شنیدند، می‌بلعیدند و می‌قاپیدند.^۲

به طور کلی سخنرانان این جلسات، شماری از دانشگاهیان دیندار و عالمانی آگاه در آن زمان بودند. به روایت بازرگان:

انجمن اسلامی دانشجویان از وعاظ و نویسندگانی که به نظرشان می‌رسید برای همکاری و سخنرانی دعوت می‌کردند. از جمله طالقانی و دکتر سبحانی و اینجانب. همچنین از آقایان راشد، فلسفی، حبیب‌الله آموزگار، دکتر شفق، دکتر عمید، دکتر آذر، صدر بلاغی و غیره. بسیاری از سخنرانی‌هایشان چاپ شده و موجود است.^۳

۱. مدافعات، صص ۸۰ - ۸۱

۲. پیشین، ص ۸۱

*. اشاره مهندس بازرگان به یکی از انتشارات انجمن اسلامی دانشجویان است که تحت عنوان «نشریه

طبیعی است که بنده با آغوش باز چنین دعوت و فعالیتی را که منطبق با ماده دوم و تا حدودی چهارم برنامه خدمتی ارمغان فرنگ بود، استقبال می‌کردم^۱.
وی در جای دیگر درباره نقش خود در انجمن اسلامی دانشجویان می‌گوید:
پس از تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان، از طرف آنها با من که در آن زمان دانشیار دانشکده فنی بودم، ارتباط برقرار شد. من از جمله تأیید کننده‌های آنها بودم که از جهات مختلف ایشان را راهنمایی می‌کردم^۲.

مبارزه فکری با حزب توده ایران

گرچه مهندس بازرگان در این دوران سیاسی نیست و ارتباط ویژه‌ای با احزاب سیاسی (له یا علیه) ندارد، اما در حوزه اصلاح فکر دینی و اجتماعی، با برخی از احزاب ارتباط مثبت یا منفی پیدا می‌کند. برای نمونه با «حزب ایران» در چهارچوب تفکر اجتماعی همراهی و همکاری دارد، و در مقابل، با «حزب توده ایران»، به دلایل فکری و ایدئولوژیک، مخالف است و همواره مستقیم و غیرمستقیم در برابر ایدئولوژی آن حزب مواضع خود را اعلام می‌کند. در اینجا ناچار باید اشارتی کوتاه به تاریخچه حزب توده بکنیم.

→

انجمن اسلامی دانشجویان» به صورت مجموعه مقالات در ۱۴۰ صفحه رقیعی در سال ۱۳۲۵ چاپ شده‌است. مقالات این کتاب ابتدا با ابتکار انجمن به صورت یک سلسله سخنرانی از سوی نویسندگان آنها برای عموم ایراد شده بود، ولی بعداً مجموعه آنها به صورت مقاله در یک کتاب به چاپ رسیده‌است. عناوین مقالات، فضای فکری و نیازهای اندیشه دینی جوانان و جامعه و نوع تفکر و علاقه‌گويندگان دینی آن روزگار را تا حدودی باز می‌نماید. این عناوین به ترتیب چاپ شده در نشریه یاد شده از این قرارند:

مهندس بازرگان: کار در اسلام. محمد تقی فلسفی: مطالبه حق در اسلام. دکتر بدالله سبحانی: تکامل موجودات و توجه به آثار طبیعت در قرآن. دکتر مهدی آذر: آفت‌های جامعه ما. حسین علی‌راشد: نهضت اسلامی و علل پیشرفت آن.

۱.مدافعات.

۲.ایران فردا، شماره ۴، ص ۵۴.

حزب توده ایران در اواخر شهریور سال ۱۳۲۰، چند روز پس از فرار رضاشاه، به وسیله گروه ۵۳ نفر منسوب به دکتر نقی ارانی در تهران بنیاد نهاده شد. گروه ۵۳ نفر ارانی که در اواسط دوره رضاشاه به طور مخفی تشکیل شده بود، مارکسیست‌هایی بودند که رهبران‌شان در خارج از کشور و عمدتاً کشورهای اروپایی (آلمان، فرانسه و ...) تحصیل کرده بودند. رهبر اصلی و مؤسس این جنبش دکتر نقی ارانی بود که نظریه پرداز اصلی آن شمرده می‌شد. از آنجا که رضاشاه حساسیت فوق‌العاده‌ای با هر نوع مخالفت سازمان یافته و از جمله کمونیسم داشت و طبق قانونی که خود وی وضع کرده بود، هر نوع تبلیغات اشتراکی و کمونیستی ممنوع بود، گروه ارانی مخفی تشکیل شده بود و عمدتاً به فعالیت فکری و فرهنگی اهتمام می‌ورزید. در واقع این جنبش و حرکت، هنوز در مراحل آغازین و در اندیشه تدارک مقدمات جنبش فرهنگی خود بود و مجله «دنیا» را به عنوان ارگان نظری خود منتشر می‌کرد که در سال ۱۳۱۶ شناخته و کشف شد و تمامی اعضا و رهبران آن دستگیر شدند^۱. البته مهندس بازرگان می‌گوید، لو رفتن این تشکیلات به خاطر اطلاعاتی بود که آلمانیها به رضاشاه داده بودند. تمامی آنها به حبسهای سنگین محکوم شدند. ارانی در سال ۱۳۱۸ در زندان درگذشت و به روایتی مشهور (که در واقع درست هم هست)، وی در زندان به وسیله ایادی رضاشاه کشته شد^۲.

پس از واقعه خروج رضاشاه از ایران و سقوط دیکتاتوری خشن بیست ساله، نخستین گروه سیاسی از جانب زندانیان گروه ارانی، که اکنون آزاد شده بودند، تأسیس شد و نام خود را «حزب توده ایران» گذاشتند. با این که بانیان نخستین و اصلی آن مارکسیست و غیرمذهبی بودند، اما این حزب بنا به ملاحظات اجتماعی نسبت به دین و مذهب سکوت اختیار کرده و در مورد آن نفیاً و اثباتاً سخنی نگفت. به همین دلیل بود که نخستین جلسه این حزب، در منزل سلیمان میرزا اسکندری تشکیل شد که به رغم گرایش سوسیالیستی فردی مذهبی و عامل به فرایض دینی بود و به گفته برادرزاده‌اش، ایرج اسکندری از

۱. ایران فردا، شماره ۴، ص ۵۴.

۲. در این مورد مطالعه خاطرات دکتر انورخامه‌ای، از اعضای این گروه، تحت عنوان پنجاه و سه نفر (اسرار پیدایش سازمان و دستگیری ۵۳ نفر) مفید تواند بود.

اعضای گروه ارانی و از مؤسسان اصلی حزب توده، وصیت‌نامه سلیمان میرزا با این جمله امام علی (ع) آغاز شده بود که «للمظلوم عوناً و للظالمین خصماً»^۱. البته بعدها حزب ناچار شد درباره مذهب و اسلام نیز اظهار نظر کند و کوششی به عمل آورد تا از عامل دین و برخی آموزه‌های مذهبی در جهت پیشبرد اهداف فکری و سیاسی و اجتماعی خود سود جوید.

با توجه به شرایط ویژه نخستین سالهای دهه بیست ایران، حزب توده به سرعت گسترش پیدا کرد و بخش عمده جوانان و دانشجویان و روشنفکران جامعه را به سوی خود جلب و جذب نمود. بسیاری از مردم و جوانان و روشنفکران و حتی برخی از روحانیان در دهه بیست، مستقیم و غیرمستقیم با این حزب همکاری می‌کردند (مانند شیخ حسین لنکرانی در تهران و سیدعلی اکبر برقی در قم). ایرج اسکندری در خاطرات خود می‌گوید که در محل حزب برای اقامه فریضه نماز مکانی به عنوان نمازخانه در نظر گرفته شده بود. البته باید توجه داشت که این حزب با اشاره و حمایت مستقیم دولت شوروی (سابق) پدید آمد و پیوسته از حمایت‌های آشکار و پنهان آن کشور برخوردار بود.

دو جریان ملی و اسلامی این دوره، که پیش از این از آنها یاد کردیم، با حزب توده مخالف بودند و پیوسته با آن مبارزه می‌کردند. البته انگیزه‌های تخاصم و مبارزه، فکری و ایدئولوژیک و سیاسی بود. منتها جریان ملی و غیرمذهبی به لحاظ سیاسی با حزب توده معارضه داشت و جنبش ملی - اسلامی عمدتاً به لحاظ ایدئولوژیک و اعتقادی حزب توده را نمی‌پسندید و با آن مخالفت و مبارزه می‌کرد. ولی به هر حال هر دو جریان، وابستگی شدید و گاه آشکار حزب توده را به دولت شوروی به سختی مورد انتقاد قرار می‌دادند. نیز مواضع نادرست حزب در جریان نهضت ملی و در برابر دولت ملی و شخص دکتر مصدق از دیگر انتقادات شدید به حزب توده بود که از سوی تمامی عناصر ملی و مذهبی، حتی مارکسیست‌های ملی (مانند خلیل ملکی و همفکرانش که از حزب توده انشعاب کرده بودند) صورت می‌گرفت.

مهندس بازرگان به منزله یک مصلح اجتماعی و دینی، که اصلاح طلبی اجتماعی او نیز

۱. خاطرات ایرج اسکندری. (تهران، علمی، ۱۳۶۸). ص ۸۲

تحت تأثیر عقاید و آموزه‌های دینی بود، نمی‌توانست به لحاظ اعتقادی نگرشی مثبت نسبت به حزب توده و ایدئولوژی آن داشته باشد. از این رو وی مستقیم و غیرمستقیم به مصاف فکری حزب توده و نحله آن می‌رفت که در آن سالها در دانشگاهها و مراکز فرهنگی بیشتر فعالیت داشت. بهتر است شرح این فصل از زندگی بازرگان را نیز از زبان خود او بشنویم:

در آن روزگار اداره یک دانشکده کار آسانی نبود. مشکل‌تر از مسائل تعلیماتی و فنی و اداری و مالی و انسانی، نبرد با توده‌ایها بود. یقیناً می‌دانید که حزب توده سنگر اصلی خود را دانشگاه قرار داده بود و حداکثر قدرت رفتار توده‌ایها در همان سنوات ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ از حکومت قوام السلطنه تا دولت ملی جناب آقای دکتر مصدق بود. ما از هر طرف، از ناحیه دانشجویان، استادان، کارمندان، پیشخدمت‌ها در محاصره بودیم. شاگردهای توده‌ای باشگاه دانشگاه را تصرف کرده بودند، در کارگاهها میتینگ می‌دادند، به کارگران و کارکنان دستور تعطیل صادر کردند. ادعا داشتند که باید در برنامه‌ها و تصمیم‌گیریها در شورای دانشکده دخالت نمایند. اطاعت و انضباط نداشتند، به انواع اهانت‌ها و جسارت‌ها متشبت می‌شدند. به طور کلی شیرازه آموزش و پرورش و اداره کار را گسیخته بودند. حقیقتاً روزگاریاهی داشتیم. به خاطر دارید که کار به جایی رسید که روزی شورای دانشگاه را محاصره و استادان را حبس کردند. مصیبت اینجا است، از طرف دستگاههای انتظامی و ارتش تقویت و شاید تحریک می‌شدند.^۱

بازرگان در جای دیگر خطرات حزب توده و شیوه‌های مقابله با آن را چنین شرح

می‌دهد:

در برابر این سیل همه چیز برانداز از سه طریق یا در سه جبهه امکان مقابله یا

مبارزه وجود داشت:

- ۱- از طریق نظامی یعنی بازور
- ۲- از طریق سیاسی و ملی و دولتی

۳- از طریق فکری و عقیدتی

راه اول را نیروهای انتظامی (به خصوص پس از کودتای ۲۸ مرداد) در پیش گرفتند. راه دوم در داخله کشور با تشکیل و توسعه احزاب و افکار ملی و اجتماعی امکان پذیر می‌شود و در خارج از کشور با مذاکرات و معاملات دیپلماسی و برگرداندن نفوذهای خارجی. چنین اقداماتی در آن سالها، به هیچ وجه از طرف دولت‌های بر سرکار اجرا نگردید و احزاب و اجتماعات ملی نیز یا تشکیل نشده بود یا اگر شده بود، عنایت و عمقی نداشت.

راه سوم که مبارزه در زمینه فلسفی و فکری و ارائه مکتب رقیب و مافوق باشد، همان است که ما انتخاب کردیم. وظیفه دینی و ملی ما بدون این که دستور یا دستمزد از جایی بگیریم، بدون آن که دولت ایران و دولت‌های ضدشوروی اصلاً اطلاع و اعتنایی به آن حرکت ضعیف اولیه داشته باشند، ایجاب می‌کرد که با این مکتب مبارزه نماییم. اما نه مبارزه به وسیله سرنیزه و خدعه و با زندان و شکنجه‌هایی که دولت‌های بعد از ۲۸ مرداد در پیش گرفتند. با سلاح عقیده و منطق اولاً و از طریق فعالیت و خدمت ثانیاً... یک عده از سخنرانی‌ها و انتشارات اینجانب در انجمن اسلامی دانشجویان از سالهای ۱۳۲۲ به بعد مستقیماً متوجه افکار مادی و اشتراکی بود. از جمله آنچه بعداً تحت عنوان اسلام یا کمونسم چاپ و منتشر شد... حضرت آیت‌الله طالقانی نیز در آن ایام و خیلی زودتر از انقلاب شش ماده‌ای اصلاحات ارضی و حتی قبل از عنوان شدن قانون ملی شدن نفت یک سخنرانی در زمینه، مکتب در اسلام ایراد کردند^۱.

و البته کتاب کار در اسلام خود بازرگان نیز تا حدودی نقد برخی از نظریه‌های اجتماعی و اقتصادی مارکسیسم است. به هر حال:

در مبارزه با توده‌ایها، ما نه زور و نیرنگ‌های فرمانداری نظامی و سازمان امنیت را داشتیم و به کار بردیم و نه یک میلیارد و نیم از آمریکا کمک بلاعوض گرفتیم. معذک فکر می‌کنم از طریق مواجهه فکری و عقیدتی و ابراز مکتب و

خدمت عملی بیشتر توفیق یافتیم و بیشتر حق افتخار داریم.^۱

اما به نظر می‌رسد که در سالهای مورد بحث، به رغم مخالفت و مبارزه گسترده برضد افکار الحادی و مارکسیستی حزب توده، بازرگان آگاهی چندانی از تفکر فلسفی و ایدئولوژی مارکسیسم و ماتریالیسم نداشت.

می‌توان گفت که وی، نه با مبانی فلسفی مارکسیسم عمیقاً آشنایی داشت و نه با جامعه‌شناسی آن. به گفته آقای سعید برزین:

در این برهه آگاهی بازرگان از مباحث کمونیستی اندک و چه بسا عامیانه بود. به تأیید خود او منابعش به آثار دست دوم محدود می‌شد از جمله چند کتاب از نقی ارانی، چند مقاله فرانسوی و چند کتاب دانشگاهی^۲

شاید به همین دلیل است که وی کمتر به منابع و متون مارکسیستی اشاره دارد. احتمالاً یکی از دلایل این عدم آشنایی، ارتباط مستقیم بین بازرگان و دیگر پیشگامان جنبش مارکسیستی عصر رضاشاه در خارج از کشور و در داخل بود. در دوران تحصیل بازرگان در فرانسه، کسانی چون ارانی و ایرج اسکندری نیز در اروپا بودند اما هیچ‌گونه ارتباطی با آنان نداشت. در ایران نیز ارتباط مشخص و حتی ظاهراً آشنایی اندکی نیز بین بازرگان و گروه ارانی وجود نداشت. خود او در این باره می‌گوید:

همان سالی که ما از فرانسه به ایران بازگشتیم - یعنی سال ۱۳۱۳ - دعوتی از محصلین و به ویژه از فارغ‌التحصیلان خارج از کشور، که بیشتر فرانسه بودند، در محل «حکومت ایران» به عمل آمد تا در خصوص تشکیل یک انجمن یا باشگاه با هم به گفت‌وگو پردازند. خیلی از ما هم از این پیشنهاد استقبال کردیم زیرا در اروپا هم بودیم و دوست داشتیم در اینجا هم با همدیگر ارتباط داشته باشیم. در آن مجلس ایرج اسکندری و دکتر ارانی سخنرانی مهیجی کردند و نسبت به تشکیل و استمرار فعالیت‌های این انجمن حاضرین را تشویق کردند. این اصرار و ابرام، گروهی را به شک انداخت و باعث آن شد که انجمن فارغ‌التحصیلان اروپا تشکیل نشود.

دکتر ارانی که استاد فیزیک بود، به غیر از آن جلسات، جلسات دیگری نیز داشت. وی همچنین مجله «دنیا» را منتشر می‌کرد. وی در آن مجله مقالات فلسفی و مقالات عمومی که جنبه ماتریالیستی داشت به چاپ می‌رسانید. اما جرأت نمی‌کرد صحبت از کمونیسم بکند، زیرا در زمان رضاشاه هر فعالیتی در مورد کمونیسم ممنوع بود و عواقب خطرناکی به دنبال داشت.

دکتر ارانی در همان دوران گروه ۵۲ نفر را تشکیل داده بود. ارانی همچنین دو شب در هفته کلاسی را در منزل خود تشکیل می‌داد و ضمن تدریس فیزیک و ریاضی، فعالیت اجتماعی را نیز مطرح می‌کرد. آقای مرتضی قاسمی، که از دوستان خود ما بود، نیز در جلسات ری شرکت می‌کرد. ایشان استاد شیمی دانشکده فنی بود. وی مضامین آن جلسات را برای من نقل می‌کرد و از جمله گفت در یکی از جلسات دکتر ارانی مطرح کرد که چاره این مملکت چیست و چه باید کرد و چه طوری می‌توان از این عقب‌ماندگی بیرون آمد؟ مهندس قاسمی یا یکی دیگر از حاضرین در جواب می‌گوید چاره‌ای جز انقلاب نیست. دکتر ارانی نیز فوراً پاسخ می‌دهد که ما هم همین را می‌گوییم. یکی دیگر از دوستان که در آن جلسات شرکت می‌کرد آقای مهدی لاله بود... اخبار جلسات دکتر ارانی را از او می‌شنیدم.

برای این که نقش مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی و همفکرانشان در دهه بیست روشنتر شود، بهتر است با شرایط و اوضاع و احوال آن روزگار از زبان دکتر شریعتی آشنا شویم که خود یکی از شاهدان عینی آن عصر بود:

مارگسیسم اکنون [دهه بیست] با خروارها کتاب و نوشته، با تشکیلات حزبی بسیار پیشرفته‌ای به نام حزب توده و پشتیبانی ارتش سرخی که شمال را اشغال کرده است، افراد آگاه نسل جوان و تحصیل کرده ما را فتح کرد، به گونه‌ای که جامعه کاملاً دو قطبی شد: توده و عوام، مذهبی؛ نسل جوان و تحصیل کرده، توده‌ای. بازار: کانون مذهب؛ دانشگاه: کانون کمونیسم.

هیأت‌های سینه‌زنی، کتاب‌های نوحه، دعاها، زیارتنامه‌ها، سفره‌های ابوالفضل پارتی و حجره‌هایی که سالها و سالها فقه می‌خواند و آن هم درباره حقوق خواجه، و تمیز میان حیض و نفاس و آن هم پیچیدگیهای تکنولوژیک درباره طهارت و آداب بیت الخلا و در برابر، تأثر، کتاب‌های فلسفی، آثار ادبی، نشرو، شعرنو، فکرنو، بهترین قلم‌ها، بهترین اندیشه‌های اجتماعی، بهترین نبوغهای فکری و بهترین روحهای انقلابی، بهترین آگاهیها و تمامی نسل نو، بیدار، متعهد و پیشرو تنها در اختیار توده و یا وابسته به آن و یا به هر حال در تغذیه آنچه او می‌پذیرد. خمس و زکات و نذر و نیاز در اختیار مذهب؛ علوم جدید، هنر، ادبیات، حرکت و کوششهای انقلاب و شرقی در قلمرو کمونیسم^۱.

در چنین فضا و شرایطی بازرگان و همفکرانش، که عده زیادی هم نبودند، تنها گروه واسط و میان‌ه‌ای بودند که نه نماینده قطب بازار بودند نه نماینده قطب دانشگاه، بلکه نماینده نسلی بودند که میان «مسجد و میخانه» عاشقانه راهی به سوی نجات می‌جستند. آنان سعی داشتند که بین دین واقعی و اصیل و بی‌پیرایه با علم و دانش جدید و دانشگاه پل بزنند. تلاشهای فکری بازرگان در نقد حزب توده و افکار الحادی آن (فلسفی و اجتماعی)، با توجه به آن شرایط و به ویژه حالت دو قطبی بودن جامعه معنا و منزلتی خاص پیدا می‌کند. وگرنه مخالفت با حزب توده و افکار مارکسیستی و به طور کلی تجدّدنمایی آن روزگار، اختصاص به بازرگان نداشت. حتی باید گفت که محافل سنتی مذهبی مخالفت و ضدیت گسترده‌تر و بیشتری با مارکسیسم و حزب توده و تجدّد داشتند.

از این رو با یک جمع‌بندی می‌توان گفت که مهندس بازرگان در دهه بیست به امور زیر اهتمام داشت:

- ۱- ترویج «کیمیای اجتماع» از طریق نظر و عمل.
- ۲- دفاع از اسلام در برابر الحاد و به ویژه در برابر تبلیغات حزب توده، و دفاع از اسلام در مقابل این اتهام بزرگ که دین عامل عقب‌ماندگی است، از طریق سازگار کردن دین و

۱. بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، دکتر علی شریعتی، (تهران، الهام، ۱۳۶۱)، ص ۲۴۸. (به تأکید باید گفت که این سخن و مقایسه مربوط به سالهای دهه بیست و سی است).

علم و هماهنگ نمودن تمدن و به طور کلی ایجاد نوآوری در عرصه دین‌شناسی.

۳- دفاع از استقلال علمی و فنی و سیاسی کشور در برابر استعمار، از طریق ابداع و توسعه و خلاقیت و نوآوری و رشد فن‌آوری و گریز از تقلید کورکورانه.

به عبارت دیگر وی در مصاف با حزب توده و مارکسیسم و هر مکتب و نحله دیگر، هرگز رویاروی و مستقیم وارد عمل نشد، بلکه کوشید با نقد ضمنی و گاه آشکار فکری و علمی، افکار و آرای رقیبان و بیش از همه الحاد و آرای ضد دین را از صحنه خارج کند و در مقابل حقانیت و عقلانیت و امتیازات دین و به ویژه اسلام را اثبات نماید. محصول نهایی این تلاش و جنبش هویت دینی و ملی بخشیدن به نسل جوان بود که از سه طرف در محاصره تردید و تهدید قرار داشت: مذهب سنتی، غرب‌گرایی و غربزدگی لائیک، و جهان‌بینی مادی حزب توده و مارکسیسم.

جریانهای اسلامی این دوران

در یک طبقه‌بندی کلی می‌توان جریانهای مشخص اسلامی دهه بیست را چنین برشمرد:

۱- مسلمانان سنتی غیرسیاسی

با وجود این که تحولات پس از سال ۱۳۲۰، تکان و جنبشی تازه به جامعه ایران داده و جنبشهای متعددی را در میان مردم پدید آورده بود، اما در مجموع اکثر مردم مسلمان همچنان غیر سیاسی باقی مانده و به مبارزات اجتماعی و سیاسی چندان علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. البته برای آنان و نمایندگانشان فروپاشی حکومت ضد دینی رضاشاه خوشحال کننده بود اما یا از شرایط جدید توقع اجتماعی روشنی نداشتند یا حداکثر در حد آزادیهای دینی و اجرای شعائر و ایجاد برخی از امکانات آموزش دینی متوقع بودند. روایت مرحوم حاج مهدی عراقی که خود شاهد آن دوره بود، از خواستهای یکی از مراجع معتبر و مهم آن زمان تا حدودی نظر و عمل این دسته از دینداران را روشن می‌کند:

از طرفی، چون دوره بیست ساله تمام محافل مذهبی و حرکت‌های مذهبی توسط رضاخان کوبیده شده بود و از بین رفته بود، و حتی در ایام محرم و صفر و ماه مبارک رمضان مردم به هیچ عنوان نمی‌توانستند عزاداری کنند، بعد از رفتن

رضاشاه، عکس‌العمل شدیدی در مردم ایجاد شد و جلسات متعارفی که در اکثر محلات بود، شروع کرد به رشد کردن و به وجود آمدن.

حاج آقا حسین قمی که توسط رضاخان به نجف تبعید شده بود از نجف به ایران برمی‌گردد و با شاه ملاقات می‌کند و سه تا خواسته داشته است که سه تا خواسته را می‌گوید. یکی آزادی حجاب بود که تا آن موقع کشف حجاب اجباری بود، کسی نمی‌توانست با چادر یا روسری از خانه خارج شود. اکثر خانواده‌های مستدین، خانمهایشان یا بیرون نمی‌آمدند یا حمام در خانه درست کرده بودند و یا خیلی سخت شب‌های تاریک بیرون می‌آمدند و می‌رفتند. دومین خواسته‌اش یکی از درس‌هایی است که [از طرف] فرهنگ، در مدرسه‌ها گنجانده شده بود، تعلیمات دینی بود که در آن موقع از کتب دینی حذف شده بود (منظور آن است که درس تعلیمات دینی دوباره در مدارس برقرار بشود). خواست سومش، ایجاد مدارس دینی بود، که تا قبل از این اجازه نمی‌داد [وزارت] فرهنگ که مدارس ملی به صورت دینی اداره شود.

این حرکت مذهبی، یک حرکت سنتی بود. یک حرکت شکل‌یافته یا سازمان‌یافته نبود. حرکت‌هایی بود که در قبل هم بود، هیأتی داشته باشند، قرائت قرآنی داشته باشند، یا فرض کن روضه‌خوانی داشته باشند، همین روال عادی که در جامعه حاکم بود. این مسائل در طول سال ۱۳۲۲ بود^۱.

گروه شناخته شده دیگر در این دوره، گروه «انجمن حجتیه» است که به وسیله حاج شیخ محمود حلبی پایه‌گذاری شد. این جماعت در طبقه دینداران سنتی غیرسیاسی جای می‌گیرند. از سیاست شدیداً پرهیز داشته و دارند، اما در آن دوران فعالیت خود را معطوف به بهایان کرده و می‌کوشیدند جامعه و دولت را از خطر نفوذ و چیرگی فکری و سیاسی و اقتصادی فرقه بهایی حفظ کنند. بعدها در دهه سی، این جماعت مورد حمایت آیت‌الله بروجردی واقع شدند و حاج شیخ محمدتقی فلسفی (واعظ نامدار آن دوران) از سخنگویان

۱. ناگفته‌ها، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، به کوشش محمود مقدسی و مسعود دهشور و حمید رضا شیرازی، (تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۰)، صص ۱۸ - ۱۹.

این گروه بود. در دهه‌های بیست - پنجاه جوانان زیادی جذب انجمن حجتیه شدند و از طریق آن به فعالیت دینی و تبلیغی پرداختند.

۲- مسلمانان سنتی سیاسی

مسلمانان سنت‌گرا اکثر مردم جامعه ایرانی را تشکیل می‌دادند. آنان چیزی جز ترویج شعائر دینی و تبلیغ آداب و سنن رایج و احياناً متروک مذهبی نمی‌خواستند و می‌خواستند به جبران دوران پراختناق رضاشاه، شعائر دینی را هر چه با شکوه‌تر و گسترده‌تر برقرار کنند. پیش از این از قول بازرگان آوردیم که پس از سقوط رضاشاه، نخستین عکس‌العمل ملت در برابر این حادثه غیرمنتظره، رونق مساجد و آغاز سخنرانیهای دینی و تعظیم شعائر مذهبی بود که در ماه رمضان همان سال همراه با گریختن رضاشاه از کشور روی داد. اما به زودی یک جریان اسلامی سیاسی و ستیزنده از متن همان حرکت سنتی و شکل‌گرا بیرون آمد که راه تازه‌ای در عرصه فعالیت سیاسی و دیانت اجتماعی گشود.

البته این جریان اسلام سیاسی شده، پیشینه داشت و خلق الساعه نبود. از اواخر عصر ناصرالدین شاه که مسئله اصلاحات اجتماعی در ایران جدی شد و جنبشهایی پدید آمد، اسلام و حامیان آن نمی‌توانستند در برابر تحولات جدید بی‌تفاوت و حتی مخالف بمانند. از این رو برخی از عالمان دینی و به تبعیت از آنها پیروان و معتقداتشان کم‌وبیش به صحنه سیاسی و اجتماعی کشیده شدند. نمونه برجسته و در عین حال آغازگر این حرکت، مجتهد با نفوذ شیعه آیت‌الله میرزا حسن شیرازی (در گذشته ۱۳۱۲ ق) بود که تنباکورا تحریم کرد. این تحریم موفق راه سیاسی شدن مذهب و علمای دین را در مشروطیت که حدود پانزده سال بعد اتفاق افتاد، باز کرد. در جنبش مشروطه‌خواهی، برجسته‌ترین علمای شیعه در ایران و عراق، وارد صحنه سیاسی شدند و در آن نهضت نقش ایفا کردند. البته اکثر علما حامی مشروطه بودند ولی چند تن نیز به مخالفت برخاستند. پس از مشروطیت و به ویژه پس از فوت (و احتمالاً قتل) ناگهانی آخوند ملامحمد کاظم خراسانی (۱۲۵۵ تا ۱۳۲۹ ق)، پشتیبان بزرگ و نامدار و مؤثر مشروطیت، علما رفته رفته از صحنه سیاست کنار کشیدند یا کنار زده شدند. اما در فاصله کودتای ۱۲۹۹ تا به سلطنت رسیدن رضاشاه در ۱۳۰۵، علما بار دیگر در ارتباط با سیاست و تحولات اجتماعی ایران و به ویژه در عراق فعال

شدند. اما پس از تحکیم پایه‌های قدرت رضاشاه علما یا کناره‌گیری را ترجیح دادند و منزوی شدند یا با قدرت سرنیزه دولت سرکوب گردیدند و به شهادت رسیدند. یک نمونه مشهور آن شهادت روحانی آزاده و استوار آیت‌الله مدرس است. البته در میان علما افرادی نیز از رضاشاه کم و بیش حمایت کردند.

پس از شهریور ۱۳۲۰، در واقع جریان اسلام سنتی مبارز به مثابه خلف جنبش سیاسی پیش از عصر رضاشاه، متولد شد و کم و بیش با همان حال و هوا و تفکر و مبانی به فعالیت و کوشش اجتماعی و سیاسی پرداخت. یعنی متن و محور حرکت، همان احیای شعائر و اجرای احکام شریعت در تمامی عرصه‌های زندگی بود، ولی این نحله، به رغم سنت‌گرایان غیرسیاسی، می‌کوشید در منازعه با قدرت سیاسی حاکم و در بستر ستیز با استعمار خارجی نیز وارد شود تا در نهایت موانع اجرای شریعت را از سر راه بردارد. در این نهضت روحانی و سیاسی، چند جریان فرعی قابل توجه و در خور شناسایی‌اند که به تربیت اهمیت ذکر خواهند شد:

۱-۲- آیت‌الله کاشانی و دیگر علمای مدافع نهضت ملی

بی‌گمان سیاسی‌ترین عالم و مجتهد شیعه در ایران در دهه بیست (در واقع تا کودتای ۲۸ مرداد)، آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی (۱۲۶۱ تا ۱۳۴۰ ش) است. وی که از آغاز جوانی در عراق به فعالیت سیاسی و به جنبش علمای مبارز عراق پیوست، از آغاز سلطنت رضا شاه در ایران شناخته شده بود و لذا در مجلس مؤسسان ۱۳۰۵ که به خلع احمدشاه قاجار و به سلطنت رسیدن سردار سپه انجامید، عضویت داشت. پس از سقوط رضاشاه، وی از روحانیان فعال در صحنه سیاست ایران بود. در سال ۱۳۲۷ از ایران به لبنان تبعید شد. آیت‌الله کاشانی در سالهای نهضت ملی، از حامیان نامدار و مؤثر جنبش ملی شدن نفت بود و تا سال ۱۳۳۱ (دوره اول زمامداری دکتر مصدق) در حمایت از نهضت و دولت ملی از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. هر چند بعدها با مصدق اختلاف پیدا کرد و سرانجام در صف مخالفان وی و دولتش قرار گرفت. جز آیت‌الله کاشانی، شمار دیگری از روحانیان نیز از حامیان نهضت ملی بودند که می‌توان به آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری، آیت‌الله فیض، آیت‌الله سیدرضا زنجانی، آیت‌الله سیدعلی رضوی قمی، آیت‌الله سیدمحمدعلی انگجی،

آیت‌الله فیروز آبادی، آیت‌الله حاج سیدجوادی و آیت‌الله طالقانی اشاره کرد. البته این افراد (بجز فیض و خوانساری که پیش از آن در گذشته بودند)، به رغم جدا شدن کاشانی از مصدق، تا آخرین لحظه از نهضت ملی و دکتر مصدق پشتیبانی کردند و پس از کودتا نیز همین روحانیان بودند که هسته مقاومت علیه کودتا را رهبری کردند. افزون بر مواضع سیاسی این عالمان، از نظر فکری نیز تمامی این شخصیتها در یک سطح نبودند (فی‌المثل آیت‌الله طالقانی)، ولی به نظر می‌رسد تمامی آنها (البته بجز طالقانی) را باید در شمار جریان اسلام سنتی سیاسی و مبارز دانست که با استعمار و استبداد کم‌و‌بیش مخالف بودند و برای استقلال و پیشرفت و سرافرازی ایران تلاش می‌کردند. این عالمان به لحاظ مبانی فکری و ایدئولوژیک و تلقی‌شان از دین و شریعت، تفاوت چندانی با هم نداشتند و جملگی آنان نیز، از این نظر، با دیگر عالمان غیرسیاسی که حتی مخالف دخالت دین و روحانیت در سیاست بودند، عقاید و افکار مشابه‌ای داشتند.

۲-۲- نواب صفوی و فداییان اسلام

پس از آیت‌الله کاشانی و علمای سیاسی مبارز، جریان خاص فداییان اسلام قرار دزد که به وسیله سیدمجتبی میرلوحی معروف به نواب صفوی (۱۳۰۳ تا ۱۳۳۴ ش) پایه‌گذاری و رهبری شد. نواب طلبه جوانی بود که از ایران برای تحصیل به عراق رفت و پس از سال ۱۳۲۴ از عراق به ایران بازگشت و در همان سال سیداحمد کسروی (۱۲۶۹ تا ۱۳۲۴ ش) را، که در آن سالها از فعالان فکری بود و نظریاتی بر ضد شریعت و برخی از مبانی دینی ابراز می‌کرد و جنجال فراوانی پدیدآورده بود، ترور کرد. این ترور سبب شهرت او شد. کسانی، به ویژه جوانانی که غالباً طلبه و روحانی نبودند، گرد او جمع شدند و جمعیتی به نام فداییان اسلام بنیاد نهادند. در دوران نهضت ملی، فداییان با چند ترور سیاسی مهم (ترور رزم‌آرا و هژیر) نقش مهم و مثبتی در نهضت ایفا کردند. در یک مرحله از نهضت، بین مصدق و جبهه ملی، آیت‌الله کاشانی و فداییان اسلام تفاهم بود، اما بعدها فداییان هم از مصدق جدا شدند و هم از کاشانی و راه مستقل خود را پی گرفتند. پس از کودتای ۲۸ مرداد به فعالیت خود ادامه دادند و علارا ترور کردند که منجر به دستگیری و شهادت نواب و تنی چند از رهبران جمعیت شد که در فصل بعد به آن خواهیم پرداخت.

هر چند نواب و فداییان اسلام با کاشانی و دیگر جریانهای اسلام سنتی سیاسی تفاوت‌های آشکاری داشتند، اما در مجموع در نوع تفکر و دیدگاه دینی و در مبانی ایدئولوژیک و اهداف و آرمانها، سنتی بودند و از این نظر تفاوت زیادی بین آنها و دیگر سنت‌گرایان (اعم از سیاسی و غیرسیاسی) نبود. مهمترین تفاوت آنها با دیگران، این بود که اولاً به طور خاص برای نخستین بار خواهان حکومت اسلامی شدند و ثانیاً برای تحقق آرمانهایشان به خشونت و ترور متوسل گردیدند. این دو کار، به ویژه دومی، در آن زمان مطلوب هیچ عالم و مجتهد برجسته‌ای نبود. به ویژه در آن زمان مرجع بزرگ و با نفوذ آیت‌الله بروجردی با نوع تفکر و شیوه‌های انتخابی فداییان مخالف بود. هر چند کاشانی نیز آنها را تندرو و افراطی می‌دانست.

۳-۲- حاج سراج انصاری و اتحادیه مسلمین

حاج سراج انصاری (۱۲۷۵ تا ۱۳۴۰ ش) از روحانیان سیاسی و مبارز در دهه بیست است که جمعیت «اتحادیه مسلمین» را تأسیس کرد و نقش قابل توجهی در جنبش اسلامی دهه بیست و سی ایفا کرد. وی در نجف درس خواند و سال ۱۳۲۱ از طرف دولت عراق به ایران تبعید شد و از آن پس ایشان ساکن ایران بود. وی در ایران، به موازات خدمات دینی، به مبارزات سیاسی علیه احزاب سیاسی ضدملی پرداخت. در سال ۱۳۲۳ به همت او «جمعیت مبارزه با بی‌دینی» تشکیل شد که هدف اساسی آن مبارزه با کجرویهای کسروی بود. وی با بهاییان نیز مبارزه می‌کرد. پس از آن حاج سراج همراه عده‌ای از دانشمندان مسلمان «اتحادیه مسلمین» را تشکیل داد. این اتحادیه در مسائل اجتماعی و سیاسی کشورهای اسلامی اظهار نظر می‌کرد. از جمله رسماً از استقلال و آزادی کشمیر، الجزایر و فلسطین پشتیبانی نمود. هزاران نفر در مرکز اتحادیه مسلمین، برای شرکت در جنگ فلسطین (جنگ اول در سال ۱۹۴۸) اسم‌نویسی کردند. که البته دولت اجازه خروج به آنان نداد. وی مدتی مجله «دنیای اسلام» را انتشار داد. در سال ۱۳۲۸ امتیاز مجله «مسلمین» را گرفت و آن را به عنوان ارگان اتحادیه مسلمین منتشر کرد که تا سال ۱۳۳۵ ادامه یافت^۱

۱. شیعه چه می‌گوید، تألیف حاج سراج انصاری، مقدمه به قلم سید حادی خسروشاهی، (تهران، ۱۳۴۴).

در کنار این سه جریان، از مجله «آیین اسلام» نیز باید یاد کرد که در دهه بیست نقشی در جنبش اسلامی ایران ایفا کرد. این مجله که صاحب امتیاز و مدیر آن نصرت‌الله نوریانی بود در سال ۱۳۲۳ منتشر شد که تا سال ۱۳۳۴ ادامه پیدا کرد. آیین اسلام ارگان هیچ حزب یا سازمان خاصی نبود و در واقع تریبون آزاد همه شخصیتها، گروهها و نهادهای اسلامی آن دوران به شمار می‌رفت. اغلب شخصیت‌های مبارز آن دوران مقالات خود را در این مجله منتشر می‌کردند. از آن جمله می‌توان به آیت‌الله طالقانی، حاج سراج انصاری و دکتر سیدجعفر شهیدی اشاره کرد. در مورد مسئله فلسطین (که در آن سالها بحث روز جهان اسلام بود)، آیین اسلام از حقوق مردم فلسطین دفاع کرد و همگام با اتحادیه مسلمین ایران و فداییان اسلام، در ارتباط با شرکت در جهاد آزادیبخش علیه دولت غاصب اسرائیل، ادیره مجله را در اختیار جوانان پرشور مسلمان قرار داد. در شماره ۵۱ سال سوم / ۱۶ اسفندماه ۱۳۲۵ مقاله‌ای تحت عنوان «صحیفه آسمانی نجف» به قلم نواب صفوی با اسم مستعار «محمد تهرانی»^{*} نوشته شده است که در آن به مناسبت بازگرداندن جنازه رضاشاه به ایران مطالب تندى علیه رضاشاه آمده است.^۱

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، محور مشترک این سه جریان، سیاسی و اجتماعی بودن آنها است، جملگی به سرنوشت جهان اسلام و مسلمانان (به ویژه فلسطین) و استعمار و کم و بیش استبداد داخلی حساس بودند و در نهایت خواهان اجرای بدون چون و چرای شریعت اسلام هستند و معتقد بودند با اجرای کامل شریعت و احکام دین تمام مشکلات مادی و معنوی جوامع اسلامی حل خواهد شد و مسلمانان از اسارت استبداد و استعمار نجات خواهند یافت. این جریان اسلام سیاسی، عمدتاً زاینده شریعت پس از جنگ و اثر پذیرفته از تحولات خاص جامعه ایران در آن دوران و بیشتر از همه الهام گرفته از جنبش جهانی اخوان المسلمین بود که در سال ۱۹۲۸ به وسیله حسن البنا (۱۹۰۶ تا ۱۹۴۹)، در اسکندریه مصر پایه گذاری شد و در دهه بیست ایران در اوج فعالیت خود در جهان اسلام

* البته به گفته آقای ترکمان این نام مستعار نیست. ریرا شیخ محمد تهرانی روحانی دیگری بوده که مقاله یاد شده را نوشته است.

۱. روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۳۷۲/۱۰/۲۶. مقاله آقای سیدهادی خسروشاهی.

بود و در جنگ ۱۹۴۸ (جنگ اعراب و اسرائیل) مشارکت فعال داشت.

«جامعه تبلیغات اسلامی»، نیز از مراکز دینی بود که در اوایل دهه بیست به وسیله حاج شیخ عباسعلی اسلامی تشکیل شد و به فعالیت تبلیغی اهتمام ورزید و به ویژه این جامعه تلاش وافر کرد تا مدارس ملی دینی تأسیس شوند و در خارج از محدوده نظام آموزشی رسمی به تربیت دینی جوانان و دانش‌آموزان توجه بیشتری مبذول گردد. این جامعه، که در حوزه فعالان سنتی اسلامی قرار داشت، در دهه‌های بعد نیز به فعالیت خود ادامه داد.

۳- مسلمانان نوگرای سیاسی

در کنار جنبش مارکسیستی و جریان اسلام سنتی سیاسی، یک جریان روشنفکری دینی پدید آمد که سیاسی و اجتماعی و مبارز هم بود. این جریان با عنوان «نهضت خدایرستان سوسیالیست» شناخته می‌شد. عنوان سوسیالیست نشان می‌دهد که این نهضت مشی عدالت خواهانه چپ را دنبال می‌کرده است. خدایرستان سوسیالیست در سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۴ به وسیله دکتر محمد نخشب (در گذشت ۱۳۵۵ ش) بنیاد نهاده شد. طرفداران و اعضای آن غالباً جوانان و دانشجویان مسلمان بودند که در آغاز به صورت محافل مختلف و پراکنده بودند و سپس نام خدایرستان سوسیالیست را بر خود نهادند و بعد در جریان نهضت ملی تشکل و انسجام بیشتری پیدا کردند. این جریان زمانی «جمعیت آزادی مردم ایران» نامیده شد و در جریان نهضت ملی، از گروه‌های تشکیل دهنده «جبهه ملی ایران» شد و پس از آن در سال ۱۳۳۱ به «حزب مردم ایران» تغییر نام داد که رهبران آن نخشب و حسین راضی بودند. مرحوم مهندس بازرگان درباره این نهضت می‌گوید:

۱۳۲۳- نهضت خدایرستان سوسیالیست. اولین اجتماع سیاسی اسلامی

جوانان و روشنفکری مسلمان که آقایان مهندس [جلال‌الدین] آشتیانی و مرحوم نخشب از پایه گذاران آن بودند. در سال ۱۳۲۸ مرحوم نخشب همراه با عده‌ای از اعضای نهضت، فعالیت علنی آغاز کرد و روانه حزب ایران شد. و در سال ۲۹ پس از خروج از حزب ایران، تبدیل به جمعیت آزادی مردم ایران و در سال ۳۲ عنوان

حزب مردم [ایران] را اختیار کردند^۱.

جریان دیگری که در دهه بیست در شمار جریان اسلام نوگرای سیاسی قابل توجه و قابل طرح است، «کانون نشر حقایق اسلامی مشهد» است، که از سوی استاد محمدتقی شریعتی مزینانی (۱۲۸۶ تا ۱۳۶۶ ش) بنیاد نهاده شد. به گفته استاد شریعتی، کانون نشر حقایق اسلامی از حدود سال ۱۳۲۰ شروع شد. جلسات آن ابتدا در خانه آقای طاهر احمدزاده (از بانیان کانون و از رجال سیاسی و دینی معاصر مشهد) تشکیل می‌شد و از سال ۱۳۲۳ با عنوان «کانون نشر حقایق اسلامی» بر سر در محل آن، اعلام موجودیت کرد. بانی اصلی و سخنگوی رسمی آن محمدتقی شریعتی بود که پیش از آن در کسوت روحانیت بود و بعدها از آن کسوت بیرون آمد و در دبیرستانهای مشهد و سپس در دانشگاه مشهد تدریس می‌کرد. هر چند این کانون عمدتاً فکری و فرهنگی بود و در برابر تبلیغات مارکسیستی و ماتریالیستی و جز آن از اسلام دفاع می‌کرد و تلاش وافر داشت تا تفسیر نوی از اسلام و مفاهیم دینی ارائه دهد و می‌کوشید جوانان را به دیانت پایبند و معتقد و متعهد نگه دارد، اما در فضای نهضت ملی، که فضای عمومی جامعه سیاسی تر شد و دین نقش برجسته‌ای در آن پیدا کرد، استاد شریعتی و کانون نیز به سیاست و مبارزه و جنبش ملی - مذهبی ایران گرایش یافت و در واقع نقش رهبری جنبش ملی در خراسان را به عهده گرفت. درباره کانون و استاد شریعتی بعداً بیشتر سخن خواهیم گفت.

۴- مسلمانان نوگرای غیرسیاسی

در دهه بیست افراد و اجتماعات و کانونهایی نیز وجود داشتند که تا حدودی نوگر بودند و می‌کوشیدند دست‌کم به زبان روز از اسلام و دین سخن بگویند و جوانان را نسبت به دیانت جذب کنند. یکی از این افراد، دکتر عطاءالله شهاب‌پور بود که «انجمن تبلیغات اسلامی» را بنیاد نهاده بود. به روایت بازرگان:

انجمن تبلیغات اسلامی در سال ۱۳۲۱ به ابتکار و مدیریت فعالانه آقای دکتر عطاءالله شهاب‌پور بود که به سبک تازه، و جانب تأسیس شد که از سال ۱۳۱۵

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۷.

مقدمات آن پایه گذاری شده بود.^۱

البته انجمن تبلیغات اسلامی و دکتر شهاب پور در دهه سی و چهل نیز فعالیت داشت و کتابهای زیادی در مسائل دینی و اجتماعی و علمی منتشر کرد و نشریه «نور دانش» را انتشار می داد. در نوشته های شهاب پور کوشش می شد دین و احکام دینی با زبانی علمی و عقلانی و منطقی و روزپسند توجیه و تفسیر شود.

یکی دیگر از اشخاص مسلمان و تا حدودی نوگرا در این سالها، دکتر محمود شهابی بود که فعالیت فکری و فرهنگی داشت. بازرگان درباره وی می گوید:

در همین سالها [اوایل دهه بیست] مرحوم دکتر محمود شهابی استاد دانشکده

معقول و منقول - و شاید حقوق - مجله «ایمان» را راه انداخت که علمی و به زبان

روز بود ولی سطح فقهی و فلسفی آن به سطح علمی و اجتماعی اش می چربید.^۲

البته باید یادآوری کرد که در دوران رضاشاه تا دوره دهه بیست، یک نحله اسلام نسبتاً نوگرا وجود داشت که عمدتاً در ارتباط با «جنبش سلفی گری» جهان اسلام قابل طرح و طبقه بندی است. نمونه برجسته آن شریعت سنگلجی در تهران و حاج یوسف شعار در تبریز است. این جریان غیرسیاسی و حتی غیراجتماعی بود، اما بی گمان در تحولات فکری جامعه و لاجرم در تحولات اجتماعی و سیاسی اثر می گذاشت. فعالیت و حساسیت عمده متفکران این جریان، معطوف بود به خرافه زدایی از اسلام و این که توحید اساس دیانت است و هرچیز که مغایر با توحید و آلوده با شرک و خرافه و خلاف عقل و خرد باشد، نادرست و محکوم است. فی المثل در مورد شفاعت، توسل، تبرک، زیارت و امثال آنها حساسیت فراوان نشان می دادند. تکیه اصلی آنان به قرآن بود و کمتر به حدیث و سیره و سنت عنایت داشتند و اصولاً چندان اعتبار و نقشی برای علوم می که امروز اصطلاحاً معارف اسلامی خوانده می شوند (مانند فقه، فلسفه، کلام، عرفان و...)، قایل نبودند. از این رو درگیری و جدال فکری و عقیدتی بسیاری بین این گروه و سنت گرایان مسلمان وجود داشت. «بازگشت به قرآن» و «بازگشت به سنت سلف صالح» شعار اصلی این جریان اسلامی بود. از این رو می توان از یک منظر این گروه را نوگرانامید ولی از منظر دیگر چندان

نوگرا هم نبودند. چرا که به هر حال نوعی بنیادگرایی و سنت پرستی در آموزه‌های آنان وجود داشت. این نحله در سالها و دهه‌های بعد نیز فعال بود که در جای خود به آنها اشاره خواهیم کرد.

نیز باید اشاره کرد که در دهه بیست، در حوزه علمیه قم نیز فعالیت علمی جدیدی پدید آمد که پیشگام و مبدع آن آیت‌الله سید محمد حسین طباطبایی بود که بعدها به علامه طباطبایی شهرت پیدا کرد. وی که از تبریز به قم آمده بود، دو درس تقریباً فراموش شده را در حوزه قم احیا کرد که عبارت بودند از «تفسیر» و «فلسفه». حلقه درسی او در تفسیر فلسفه، برخی شاگردان ممتاز حوزه از جمله آیت‌الله حسینعلی منتظری و آیت‌الله مرتضی مطهری را به خود جذب کرد. در دهه بیست طباطبایی جلساتی در قم تأسیس کرد که در آن مستقیم و غیرمستقیم به فلسفه جدید به ویژه فلسفه مادی توجه می‌شد و این فلسفه‌ها مورد نقد و بررسی و تحلیل قرار می‌گرفت. محصول این جلسات کتاب اصول فلسفه یا روش رئالیسم است که متن درس استاد طباطبایی بود و بعدها به وسیله استاد مطهری شرح شد، و در چند جلد به چاپ رسید. جلد اول آن در سال ۱۳۳۲ در تهران چاپ شد. چنان که مرحوم مطهری در مقدمه آن می‌نویسد، انگیزه آن جلسات طرح مباحث اصول فلسفه، و عمدتاً پاسخگویی به مسائل فلسفی مادی جدید بود که عموماً از سوی حزب توده و سلف او دکتر تقی ارانی مطرح شده بود. هرچند در آن زمان هنوز نوگرایی چندانی در این نحله فکری در حوزه قم دیده نمی‌شد، اما برای اولین بار بود که عده‌ای از روحانیان با سلاح علم و فلسفه و استدلال به مصاف افکار و اندیشه‌های نو می‌رفتند، و اگر اوضاع حوزه‌های علمی شیعه را در آن روزگار در نظر بگیریم، در خواهیم یافت که کار علامه طباطبایی و استاد مطهری تا چه اندازه در تاریخ حوزه و به ویژه حوزه قم مهم و تازه و مثبت و در نهایت حرکت آفرین بوده است. به این تحولات در بخشهای بعد اشاره خواهیم کرد.*

* احتمالاً در این دوران انجمنها و جمعیتها و به ویژه اشخاص مسلمان دیگری در سطح کشور (به خصوص شهرستانها) بودند که فعالیت فکری و اجتماعی یا سیاسی داشتند که در ارتباط با یکی از چند جریان اسلامی یاد شده معاصر قابل طرح و طبقه‌بندی اند ولی ما به دلیل عدم اطلاع از وجود و فعالیت آنها، از آنها یاد نکرده‌ایم.

چنان که از احوال و افکار مهندس بازرگان پیداست و ما در این بخش به تفصیل آوردیم، وی در این طبقه‌بندی در شمار جریان اسلام نوگرایی مسلمان غیرسیاسی قرار دارد. یعنی وی نه سنت‌گرا بود و نه سیاسی و اهل حزب و مبارزه و جدالهای سیاسی متداول. به عنوان یک استاد دانشگاه به علم و تحقیق و تعلیم می‌پرداخت؛ به منزله یک متفکر معتقد به اصلاحات اجتماعی، از تفکر و اخلاق اجتماعی جامعه ایرانی انتقاد می‌کرد و راه‌حلهایی نیز ارائه می‌داد؛ به مثابه یک مهندس و متخصص در صنعت به رشد فن‌آوری و نوسازی صنایع کشور توجه و اهتمام وافر داشت و به منزله یک مسلمان نواندیش مسلمان به بسیاری از اندیشه‌های دینی رایج منتقد بود و کوشش فراوان داشت تا خرافه‌ها و برداشتهای نادرست و خلاف حرکت و پیشرفت منسوب به دین اصلاح و حقیقت‌دین و جوهر اصلی قرآن و مسلمانی بازسازی و نوسازی شود. هرچند سیاسی نبود و بدان اعتقادی نیز نداشت، اما در عین حال شدیداً اجتماعی بود و به امور عامه مردم توجه بسیار داشت و گامهای قابل توجهی نیز در این جهت برداشت. درست به همین دلیل بود که در جریان خلع‌ید یا نوله‌کشی آب تهران مسئولیت پذیرفت. در واقع او تلاش می‌کرد به قول خودش آبی به لبان تشنه جامعه برسد، از هر طریق که باشد؛ با فکر یا عمل. نهادسازی برای نهادینه کردن آرمانها و ایده‌آلها و ارزشها، برای بازرگانان از اهمیت ویژه برخوردار بود و لذا پس از کودتا سخت به آن اهتمام ورزید و پس از آن تا آخر عمر نیز دمی از آن نیاسود.

دقیقاً روشن نیست که آیا بازرگان در طول دهه بیست با نخله‌ها و جریانهای اسلامی مذکور رابطه داشته است یا نه و اگر رابطه‌ای داشته اصولاً چه نوع رابطه‌ای بوده است؟ ظاهراً ایشان به طور مستقل کار خود را دنبال می‌کرده و راه خود می‌رفته است، اما شواهد نشان می‌دهد که با بسیاری از آنها بی‌ارتباط نبوده است. فی‌المثل با استاد شریعتی و کانون نشر حقایق اسلامی مشهد مرتبط بوده است.

اکنون در مقام داوری و ارزیابی زبان و بیان و آثار بازرگان بنشینیم اما می‌توان گفت که برخی مبانی فکری بازرگان و زبان و ذهن و تخصص او با دیگران متفاوت بود و لذا مخاطبان خاص خود را داشت. مخاطبان وی جوانان و دانشگاهیان و بیشتر تحصیلکرده‌های فنی بودند. در این دوره، وی عمده‌ترین پناهگاه فکری برای جوانان مسلمان در سطح دانشگاهها بود. به ویژه در سالهای ریاست دانشکده فنی، بیشترین کمک

نظری و عملی را برای رشد و تقویت و گسترش فعالیت اسلامی و اجتماعی دانشجویان انجام داد. در واقع شخصیت و پیشتازی بازرگان (و البته استادانی دیگر چون دکتر سبحانی) در دفاع غیر تمندانه و متفکرانه از دین، سبب شده بود که جوانان مسلمان تا حدودی از «خودباختگی» بیرون بیایند و به دین و اخلاق معنوی و آیین مسلمانی پایبندی و وفاداری بیشتری نشان دهند.

زمانی که من به ریاست دانشکده فنی انتخاب شدم، به لحاظ امکاناتی که در اختیار داشتم کمکهایی به انجمن اسلامی و دانشجویان کردم، از جمله اتاقی جهت نماز در اختیارشان گذاشتم و هم سالی که در آنجا مراسم سخنرانی برپا کرده بودند^۱.

در هر حال جمع‌بندی تجارب بازرگان در این دوره بیست ساله، آن است که مشکل اساسی و بنیادین جامعه ایرانی، مشکل انسانی و اخلاقی و به عبارت دیگر فرهنگی است تا سیاسی و اداری و سازمانی.

در هر حال تجربه‌ای که من از خدمت کوتاه مدت خود در خلع‌پد از شرکت نفت در ایران در خوزستان آموختم، تأیید این نکته بود که عامل اصلی پیروزی و شکست در کارهای عمومی، ملی و سیاسی یا توفیق‌ها و توقف‌ها بیش از آن که جنبه عملی و اداری و سازمانی داشته باشد، مسائل انسانی و ایمان و اخلاق است^۲.

در واقع می‌توان گفت روح اصلی و محرک نخستین فعالیت فکری - اجتماعی و اجرایی بازرگان در آن دوران بیست‌ساله، رفع این معضل اجتماعی و اصلاح آن از طریق تقویت و بازسازی ایمان و اخلاق و اندیشه درست دینی و ملی بوده است از آنجا که جمع‌بندی مذکور در سالیان آخر زندگی او ابراز شده است، می‌توان گفت که وی تا پایان عمر نیز بر همین عقیده بوده است. افکار و عقاید و نظریاتی که در طول چهار دهه پس از آن اظهار کرد و رفتار سیاسی و اجتماعی پسین او نیز مؤید این مدعا است. با بیان و شرح زندگی و افکار و آثار و اعمال مهندس بازرگان در فصول بعدی، مدعای فوق آشکار خواهد شد.



عکس شماره ۱ - در جمع برادران و اقوام (آخرین نفر ایستاده سمت چپ)

ردیف جلو از راست به چپ: ابراهیم آقا و اسمعیل آقا (برادران) - ابوالقاسم نادر

(شوهر خواهر) - حسن آقا (عمو) - محمود فرید (دائی) - احمد آقا و

ابوالقاسم آقا (برادران) - دختر بیچه (فریده = برادرزاده)

ردیف عقب از راست به چپ: آقا مصطفی (برادر) - مظفر و رحیم

(خواهرزاده‌ها) - مهدی بازرگان



عکس شماره ۲ - اولین گروه محصلین اعزامی به فرانسه - رضا شاه و سرخوسر مرات
(سرپرست محصلین) در وسط قرار دارند.

عکس شماره ۳ - دانشجوی سال دوم، نالت فرانسه - مارس ۱۹۳۰



عکس شماره ۴ - سال آخر تحصیلی در فرانسه فوریه ۱۹۳۳



عکس شماره ۵- دوران تحصیلات در پاریس (تقریباً دوم از سمت راست)
اولین نفر سمت چپ دکتر یدالله سجایی و آخرین نفر دکتر حقیی احتضیاء میباشند.



عکس شماره ۷- در خیابانهای لیل فرانسه همراه دکتر یدالله سجایی (۱۹۳۳)



عکس شماره ۴ - در کنار تعدادی از محصلین فراشوی (۱۳۰۲)

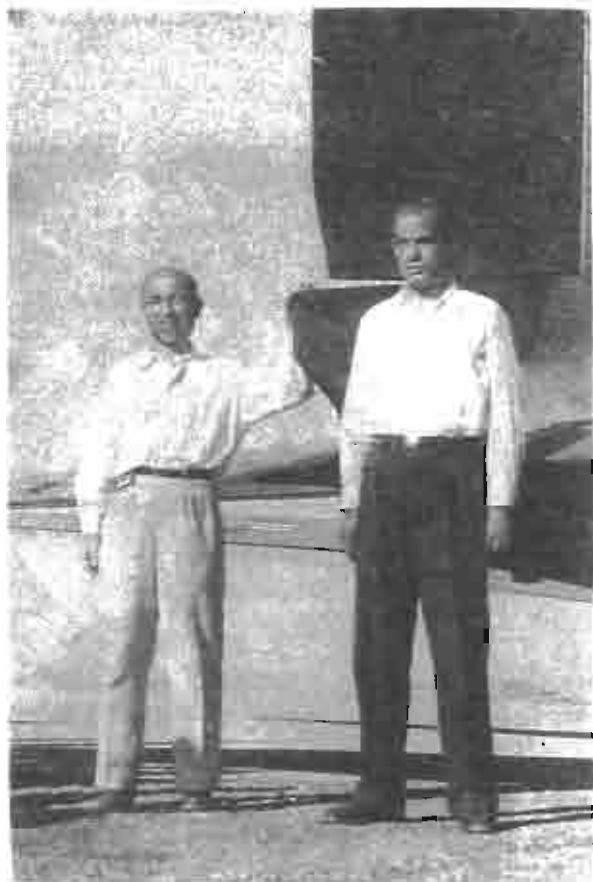


عکس شماره ۸ - ماه اول نظام وظیفه، پس از بازگشت به ایران، (شهریور ۱۳۱۴)



عکس شماره ۹ - در جمع هیئت مختلط برای خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران اثر

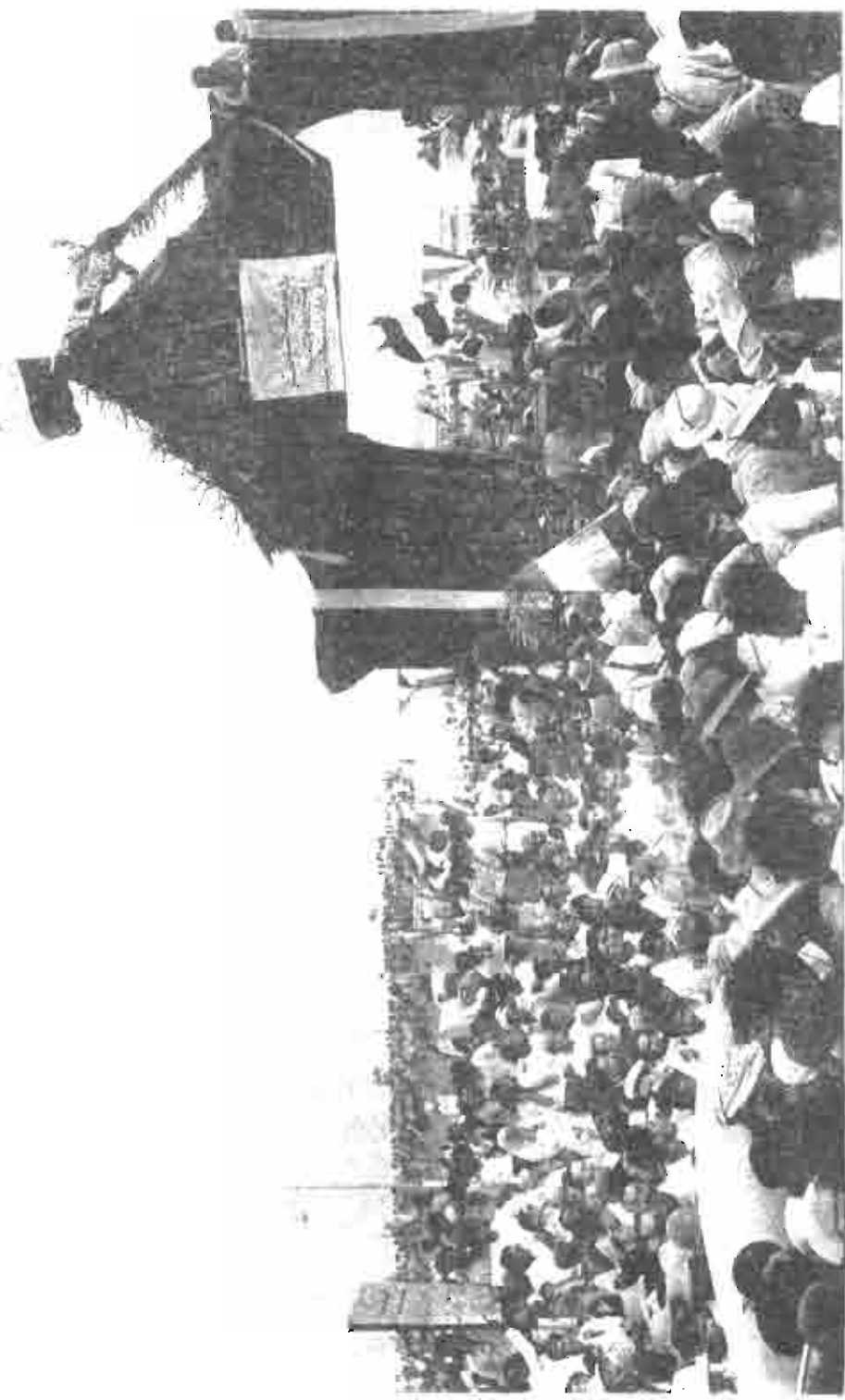
آخر سمت چپ) در خدمت



عکس شماره ۱۸ - هنگام مراجعت از بندر معشور احسن مکی در سمت راست قنار دارد.



عکس شماره ۱۹ - در بندر معشور احسن مکی در سمت راست قنار دارد.



مجلسی شهباز، ۶ - اسطبلال ۱۵۰ هزار غیر اهالی آبادان از دعوت انزلی مأمور اجرائی

قانون ملی شدن نفت امرگش در معمل طایه متصرف گویند شده و سفت بگری

از تو مستقنای عیما هستند انزلی (النساء، مسافده)



پہلی تصویر - ۱۹۳۰ء میں لارڈ ایتھلنگٹن کے دفتر، لندن میں لیا گیا ہے۔



عکس شماره ۱۴ - سخنرانی در آبادان (در جریان مبارزات ملی شدن نفت) ۱۳۳۰



عکس شماره ۱۵ - در فرودگاه آبادان به همراه حسین مکی



عکس شماره ۱۶ - مقابل فرمانداری خرمشهر بقصد عزیمت برای نصب نالیوی هتایت
 متبرعه موقت و پرچم ایران ابعای سرگت و پرچم انگلیسی ۳۰/۳/۴۰



عکس شماره ۱۷ - در پنج زندان قصر با آقای مرحوم طالقانی و آقای مصطفی سفیدی

۴۵/۱۲/۷



عکس شماره ۱۸ - هم باغ وصال عصر باغلو و شکر محطه سامی و
 دکتر حبیب الله سبحانی ۲۵/۱۱/۷۷



عکس شماره ۱۹ - در خانه شیومی ابدی در ازجان باغلو و دکتر حسین و احمد...

شهر احسان
ایستگاه درجه اولان شب پندی



عکس شماره ۲۰ - راهگاه نخست آزادی ایران در عصر ت آباد (توسعه سمت راست در کنار
موجوده طاقانی و دکتر سجایی)



عکس شماره ۲۱ - جشن و مراسم عزاداری امام رضا (ع) در سال ۱۳۳۳ (۱۳۳۳)



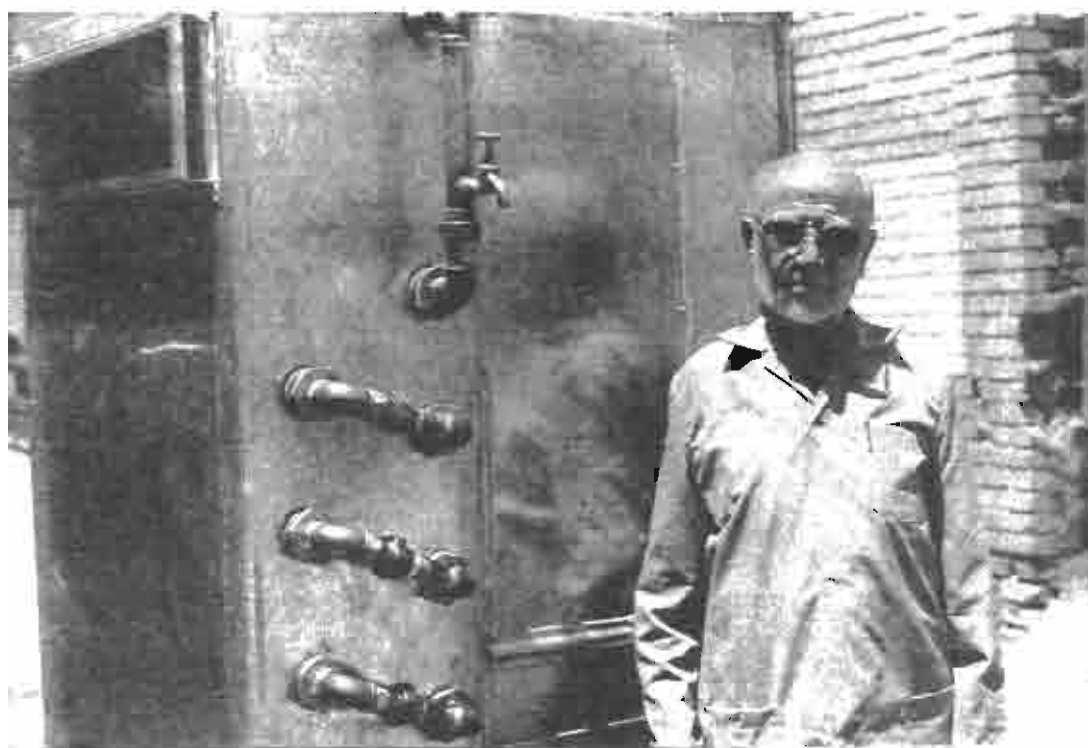
عکس شماره ۲۲ - در آزمایشگاه حیواناتی دانشکده فنی، میان دانشجویان احوالی
(۱۳۳۴)



عکس شماره ۲۳ - در پست ریاست دانشکده فنی همراه تعدادی از اساتذ انجمن ایرانی و
مهندسان انگلیس (در بلکان و رویی بلکان دانشکده) آبان ۱۳۳۶



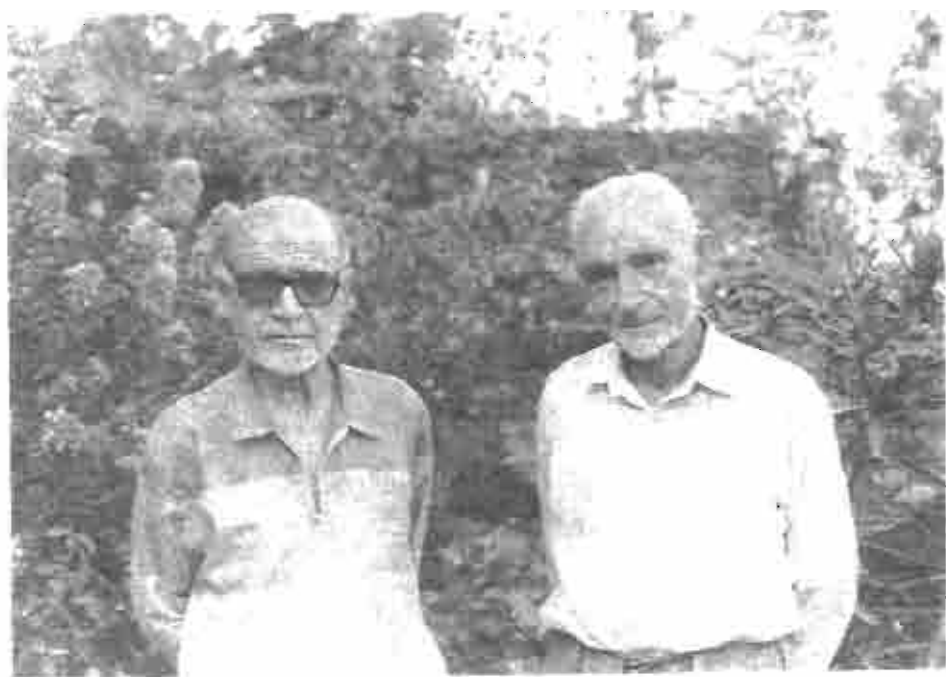
عکس شماره ۲۴ - در جمع اساتید دانشکده فنی و اساتید خارجی انفرادی
راست به‌عنوان رئیس دانشکده)



عکس شماره ۲۵ - با لباس کار در آزمایشگاه کارخانه حافیان در سن ۸۴ سالگی



عکس شماره ۲۶ - در گوهرودی همراه آقای سبعمی الشکر ۱۳۳۸



عکس شماره ۲۷ - همراه تنها برادر باقیمانده امضی ملا، گلان سوریه ۱۳۶۵

بخش چهارم

فعلیت سیاسی - فرهنگی (۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ ش)

ما دیدیم آزادی از بین رفته و جای عدالت را ظلم گرفته است. وقتی آزادی رفت همه چیز رفته است. وضع مملکت مانند آتش گرفتن خانه بود که هرکس از بزرگ و کوچک هرچه در دست و هر کار دارد زمین می‌گذارد و به سروصدا و چاره‌جویی و رساندن آب و نجات خانه می‌پردازد...

اگر بنده و این آقایان وارد فعالیت سیاسی شده‌ایم به این دلایل بوده است... هدف شیطانی در بنده و سوسه این کارها را نمی‌کرد. بلکه هدف رحمانی و درد حق رملت بود... نمی‌گویم سایرین مسلمان نبودند و یا مخالفت با اسلام داشتند. خیر برای آنها اسلام ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی حساب نمی‌شد. ولی برای ما مبنای فکری و محرک و موجب فعالیت اجتماعی و سیاسی بود.

مدافعان، صص ۱۶۲ - ۱۶۳ و صص ۲۰۷.

فصل اول

مهمترین حوادث زندگی مهندس بازرگان در این دوران

(۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ ش)

پیش از این گفتیم که بازرگان تا کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، در مجموع از سیاست و فعالیت سیاسی به معنای رایج آن کناره می‌گرفت. اما از آن سالها به بعد وارد دنیای پریچ و خم و پرفراز و نشیب سیاست و مبارزات سیاسی و حزبی و تشکیلاتی شد که تا پایان عمر ادامه پیدا کرد. دلایل آن را خواهیم گفت.

مهندس بازرگان با پیوستن به «نهضت مقاومت ملی» که پس از وقوع کودتا تشکیل شد، ورود خود را به عالم سیاست اعلام کرد و در حدود هفت سال در ارتباط با این نهضت به فعالیت سیاسی و اجتماعی خود ادامه داد. از آنجا که برای بیان نقش بازرگان در نهضت مقاومت، لازم است خوانندگان اطلاعی از چگونگی تشکیل این جنبش و ماهیت و عملکرد آن داشته باشند، در آغاز، توضیح مختصری در این باب می‌دهیم.

آقای حسین شاه‌حسینی، از نخستین فعالان و مؤسسان نهضت ملی، چگونگی تأسیس و تشکیل آن را چنین شرح می‌دهد:

سد - چهار روز پس از کودتای ۲۸ مرداد، من در منزل مرحوم کریم‌آبادی بودم و کسب تکلیف می‌کردم که آقا سرانجام چه باید بکنیم؟ مرحوم کریم‌آبادی رئیس صنف قهوه چپهای تهران و از شخصیت‌های صنفی تهران بود و همچنین مدیریت روزنامه «اصناف» را به عهده داشت. یادم هست در همین اثنا مرحوم نخشب هم به دیدار کریم‌آبادی آمد و نخشب در آن زمان دبیرکل حزب مردم ایران بود. نخشب سوار یک دوچرخه کورسی بود و کلاهی هم بر سرش گذاشته بود تا شناخته نشود. ما از او سؤال کردیم که آقا باید چه کار کنیم و چه نباید بکنیم. نخشب گفت، نمی‌دانم چه کار باید کرد، یک مراجع‌ای به حاج سیدرضا زنجانی بکنیم و ببینیم چه می‌شود کرد. چون چهره کریم‌آبادی و نخشب را می‌شناختند، قرار شد من مراجع‌کنم. من به منزل مرحوم حاج سیدرضا زنجانی، که در خیابان فرهنگ بود، رفتم. خدمت ایشان رسیدیم. به من گفتند شما را کی فرستاده است؟ گفتم آقای کریم‌آبادی و آمدیم ببینیم چه کنیم. خیلی راحت گفتند «آقا فردا عصری تشریف بیاورید». فردا عصری که رفتم، دیدم مرحوم توانگر و مرحوم عباس‌رادنیا آنجا هستند. آقای زنجانی گفتند مقداری از کاغذهای دوبرگی بزرگ را از زمین بالا آوردند و به ما گفتند روی کاغذها به ترتیب بنویسید «نهضت ادامه دارد». کپی گذاشتیم و مقدار زیادی حدود ۱۵۰ تا نوشتیم. وقتی تمام شد ایشان گفتند اینجا باشید تا عمل کنیم. عصری بود همان روز یا روز بعدش. قبل از این که ساعت حکومت نظامی برسد، مرحوم زنجانی مقدار ۱۰ عدد از کاغذهای نوشته شده «نهضت ادامه دارد» را **رالوله** کرد مثل سیگارهای دست‌پیچ و داخل عمامه‌اش گذاشت. ۱۰ عددی به من داد و گفت بگذار در جیب و بقیه آلهایی که مانده بود گذاشت داخل قوطی کفش و به آقای رادنیا داد و گفت: داخل کوچه‌ها من جلو می‌روم و شاه‌حسینی به فاصله ۱۰ متر و آقای رادنیا به فاصله ۲۰ متر بعد از من شروع به حرکت کند و بعد از این که ۱۰ تا کاغذ را در منزل مردم انداختم، ده‌تای بعدی را شاه‌حسینی به من برساند و دوباره برگردد و از رادنیا بگیرد و همین‌طور

ادامه دهیم تا ببینیم شب چه می‌کنیم. آن شب تمام خانه‌های خیابانهای فرهنگ، شاهپور و امیریه که در یا پنجره آنها باز بود، از آن کاغذها انداختیم. مرحوم سیدرضازنجانی همین‌طور با آرامش و در حالی که یک عصا هم در دستش بود خیلی منظم و مرتب با عبا و نگعلین راه می‌رفت. فردا شب و چند شب بعد هم همین کار را انجام دادیم. به دنبال این قضایا، مرحوم زنجانی فرمودند که از عده‌ای برای ادامه کار دعوتی به عمل آوریم. در اولین نشست‌ها که نمی‌توانم نام آن را جلسه رسمی بگذارم، در منزل آقای زنجانی جمع شدیم از طرف روحانیون آقای صدرالحفاظی - وکیل دادگستری و فرزند آیت‌الله سیدعلی رضوی قمی - آمده بودند. موضوع این بود که با توجه به انعکاس خبر «نهضت ادامه دارد» چه باید بکنیم. قرار بر این شد که هر کس پرسید به او بگوییم: ما هم شنیده‌ایم و اینها اعضای فراکسیون نهضت هستند که چنین کارهایی را می‌کنند و گرنه تشکیلاتی وجود ندارد. پس از آن آقای زنجانی فرمودند بسیار خوب بیاییم کوشش کنیم با احزاب تماس بگیریم. هر یک از اعضای جلسه مأمور شدند که با احزاب تماس بگیرند... پس از این که نمایندگان احزاب جمع شدند قرار شد اعلامیه‌ای در رابطه با موضع حقوقی حاکمیت آن روز بدسیم و یک روز را به عنوان تعطیل عمومی و اعتراض اعلام بکنیم. در آنجا گفته شد که این اعلامیه را باید به اسم بدسیم اسامی مختلفی طرح شد. آنچه من به یاد دارم آقای ناصر صدرالحفاظی «نهضت مقاومت» را پیشنهاد کرد. افرادی که در آن جلسه بودند اکثراً نمی‌دانستند که نهضت مقاومت یعنی چه و چه تاریخی دارد. ایشان فرمودند در جنگ بین بمبلی دوم، ژنرال دوگل در فرانسه یک حرکت ضد آلمانی و به نفع مردم فرانسه ایجاد کرد با همین نام. چه بهتر که ما هم با توجه به این که هیئت حاکمه کودتا، مثل یک فستون فاتح با ما برخورد کرده‌اند، نام «نهضت مقاومت» را انتخاب کنیم. این نام پس از بحث تصویب شد... [اما نمایندگان احزاب] آقای نخشب از حزب مردم ایران با نام مستعار مکانیک شرکت می‌کردند. آقای خورگامی از طرف حزب ایران و آقای مهندس وفایی نماینده گروه خلیل ملکی و آقای عظیمی از طرف حزب ملت ایران و آقای صدرالحفاظی از طرف جامعه علمیه تهران. و بقیه ما هم چند نفر به

عنوان بازار و اصناف شرکت می‌کردیم.

اولین اعلامیه‌ای که داده شد در مورد تعطیل عمومی بازار بود که در ۱۶ مهر ماه ۱۳۳۲ صورت گرفت. که متعاقب آن حکومت از آن مطلع شد و منجر به دستگیری و تبعید عده‌ای از جمله مرحوم شمشیری و حاج تقی انوری و آقای محمود مانیان گردید. تبعیدیان به جزیره خارک که در آن موقع تقریباً غیر قابل زندگی بود، منتقل شدند.^۱

بدین ترتیب «نهیضت مقاومت ملی» متولد شد و مبارزه خود را بر ضد رژیم کودتا آغاز کرد. به گفته کتاب اسناد نهیضت مقاومت ملی در نیمه دوم شهریور ماه تا حدود زیادی تلاش به نتیجه رسید و دستگاه رهبری توانست کمیته مرکزی نهیضت مقاومت ملی را با شرکت نمایندگان هیئت علمیه، بازار، احزاب ملی (ایران - نیروی سوم - مردم ایران) تشکیل داده و با جلب نظر کمیته مشورتی برنامه مبارزات خود را تدوین و تنظیم نماید.^۲ این نهیضت ملی سالها به فعالیت خود ادامه داد و منشاء تحولات و خدماتی شد. البته نهیضت در طول مدت فعالیت خود دچار تغییرات و تحولاتی شد که پرداختن به همه آنها از حیظه و حوصله بحث ما خارج است. اما در ارتباط با زندگی مرحوم مهندس بازرگان به تدریج به برخی از تحولات و اقدامات آن اشاره خواهیم کرد.

در همین جا باید تذکر داد که تمامی حوادث و تحولات نهیضت مقاومت هنوز روشن نیست و اصولاً تاریخی جامع و دقیق از این جنبش ملی و دینی و قابل توجه و اثرگذار در تاریخ معاصر ایران، تدوین نشده است. آنچه در دست است بخشی از اعلامیه‌ها و انتشارات نهیضت مقاومت است که تاکنون در پنج جلد تدوین شده و سه جلد آنها ذیل عناوینی همچون حدیث مقاومت و راه مصدق و اسناد درون سازمانی به چاپ رسیده‌اند. مرانامه، اساسنامه، منشور وحدت ملی، نمودار سازمانی و تشکیلاتی آن و بخش عمده فعالیتها و بیانیه‌های آن را می‌توان در کتابهای یاد شده دید. افزون بر آن کتابها، برخی

۱. ایران فردا، شماره ۲۰، صص ۲۹ - ۳۰.

۲. اسناد نهیضت مقاومت ملی ایران (اسناد درون سازمانی)، گرد آورنده: نهیضت آزادی ایران، (تهران.

۱۳۶۳)، ج ۵، ص ۲۵۷.

روایات و گزارشها از جریان و فعالیت نهضت مقاومت از سوی برخی از دست‌اندرکاران و مطلعان آن نیز در شکل خاطرات و مصاحبه‌ها و گاه مقاله انتشار یافته است که قطعاً برای تدوین تاریخ نهضت مقاومت مغتنم می‌باشند. از جمله می‌توان به خاطرات مهندس بازرگان، دکتر کریم سنجابی، و شاهپور بختیار مراجعه کرد. نیز بیان خاطرات آقایان حسین شاه حسینی، حسین راضی، مهندس سحابی، دکتر ابراهیم یزدی و حسن خرمشاهی در شماره‌های مختلف (۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۳۰) مجله ایران فردا که با همت مهندس وحید میرزاده تنظیم و تدوین شده‌اند، حاوی نکات تازه و قابل استفاده‌ای می‌باشند.

نکته قابل ذکر این است که روایات دست‌اندرکاران نهضت مقاومت ملی، در برخی موارد با هم سازگار نیستند و گاه متعارض هم می‌باشند. البته این پدیده در تمامی روایات تاریخی دور و نزدیک وجود دارد. علل این اختلافات نیز روشن است. از جمله می‌توان به مشاهدات افراد از زوایا و ابعاد مختلف یک حادثه، میزان حضور هر یک در متن یا حاشیه وقایع، و گاه اغراض خاص سیاسی یا تئورهای و... اشاره کرد. فی‌المثل شاهپور بختیار ادعا کرده است که نام و عنوان «نهضت مقاومت ملی» را او انتخاب کرده است. و البته مرحوم مهندس بازرگان نیز در خاطرات خود همین مطلب را آورده است.^۱ ولی آقای شاه حسینی می‌گوید «در زمان نامگذاری اصلاً بختیار در کمیته نهضت مقاومت شرکت نکرده بود و بعدها آقای بختیار از طرف حزب ایران معرفی شد. نماینده اول حزب ایران در کمیته نهضت مقاومت آقای ناصر خورگامی بود و بعد از وی آقای اصغر گیتی‌بین و بعد از او بختیار معرفی شد»^۲. یا آقای حسین راضی در ارتباط با چگونگی تأسیس نهضت مقاومت و به ویژه انتخاب نام آن توضیحی متفاوت می‌دهد:

هیأت اجرائیه جمعیت آزادی مردم ایران در ساعت پایانی روز ۲۸ مرداد یعنی شب ۲۹ مرداد در منزل باقر شهیدی از قضات عالی‌رتبه و دایی نخشب در خیابان ری کوچه دردار به دعوت آن شادروان که دبیر کل جمعیت بود تشکیل شد. پس از بررسی اوضاع، هیأت اجرائیه به این نتیجه رسید که کودتا توسط عوامل بیگانه و هفت خواهران نفتی به مردم ایران تحمیل شد و برای تجدید غارت، عمال خائن

ایرانی که در رأس آنها شاه و دربار بود را بر آریکه قدرت نشانند. با توجه به تاریخ گذشته و مخصوصاً حرکت مردم فرانسه علیه نازیسم و اشغالگران آلمانی در جنگ دزم جهانی و تشکیل نهضت مقاومت ملی به نحوی که تمام احزاب و گروهها و گرایشهای مختلف در آن شرکت فعال کردند، هیأت اجرائیه تصمیم گرفت که برای راه اندازی جریان مشابهی در ایران تلاش کند. به این منظور مرحوم نخشب مأمور شد موضوع را با روحانیون درست اندیش و سایر ملیون در میان بگذارد^۱

والبته طبق گفته آقای راضی، نخشب به منزل کریم آبادی می رود و در آنجا شاه حسینی را می بیند و با هم به منزل آیت الله حاج سیدرضا زنجانی می روند و پیشنهاد نهضت مقاومت را با وی در میان می گذارند و در نتیجه نهضت مقاومت ملی ایران بر ضد کودتای آمریکایی - انگلیسی شکل می گیرد. حتی آقای راضی عقیده دارد، اعلامیه «نهضت ادامه دارد» که نخستین نشریه نهضت بوده *، به قلم نخشب بوده است^۲.

امابه روایت مهندس بازرگان، فکر تشکیل نهضت مقاومت ملی از یکی از فعالان جبهه ملی و از بازاریان تهران به نام عباس رادینا بوده است^۳.
وی درباره انگیزه و چگونگی نهضت مقاومت ملی می گوید:

درست نهضت مقاومت ملی، که بلافاصله بعد از کودتای ۲۸ مرداد تشکیل شد، تقریباً کلیه شخصیت ها و گروهها و افکاری که در واقع همان سیاست ملی شدن

۱. ایران فردا، شماره ۲۶، ص ۴۸.

*. ظاهراً منظور دومین اعلامیه نهضت مقاومت است که با امضای «نهضت مقاومت ملی ایران» در ۷ شهریور ماه ۱۳۳۲ در دوهزار نسخه چاپی منتشر گردید و در آن با صراحت کامل مثنی آینده را در سه ماده زیر تعیین نمود:

۱- ادامه نهضت ملی و اعاده استقلال و حکومت ملی

۲- مبارزه علیه هرگونه استعمار خارجی اعم از سرخ و سیاه

۳- مبارزه علیه حکومت های دست نشانده خارجی و عمال فساد.

(اساد نهضت مقاومت، ج ۵، ص ۲۵۷) ۲. ایران فردا، شماره ۲۶، ص ۴۹.

۳. زندگینامه سیاسی مهندس بازرگان، ص ۱۱۱.

نفت و سیاست مرحوم دکتر مصدق را تعقیب می‌کردند و کودتای ۲۸ مرداد را دخالت بیگانگان و خارجی‌ها - حالا انگلستان، آمریکا یا هر چه هست یا دربار - می‌دانستند، آنها نهضت مقاومت را تشکیل دادند که به دنیا نشان بدهند و به داخله نشان بدهند که اون کودتا به هیچ وجه جنبه ملی و ایرانی نداشته و کماذن ملت ایران همان سیاست ملی کردن نفت و مبارزه با استیلای خارجی را ادامه می‌دهد^۱ وی در جای دیگر در این باره می‌گوید:

کودتای ۲۸ مرداد یک ضربه گیج‌کننده و به اصطلاح شوک بیدارکننده بعدی برای مردم ایران و مخصوصاً ملتون و روشنفکران شد. بسیاری از دردمندان این شکست را نتیجه وحدت ولو موقت دشمنان و تفرقه و غفلت یا عدم آمادگی و تشکیل جبهه ملت ایران می‌دیدند اولین عکس‌العمل یا اقدامی که برای جبران تقصیر و حضور فوق صورت گرفت تشکیل «نهضت مقاومت ملی» بود که طی هشت سال از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰ پرچم مقاومت و روح مبارزه را برافراشته نگاه داشت. نهضت مقاومت ملی تعلق به هیچ شخصیت یا گروه خاصی حتی پایتخت کشور یعنی تهران نداشته و به طور طبیعی و خودبه‌خود از شهرهایی چون مشهد، تبریز، کرمانشاه و تهران و حتی خارج از کشور در آمریکا و اروپا جوشید. کمیته مرکزی و کمیته‌های اجرایی آن راهم از همه طبقات (بازاری، دانشگاهی، اداری، روحانی، دانشجو، کشاورز و کارگر) و از نمایندگان احزاب وفادار و یا به قول خودشان «نیروها» تشکیل دادیم. نهضت مقاومت که در سه سال اول فعالیت‌های گسترده و مؤثری داشت. اولین گام در جهت شکل وحدت ملی بود. مرحوم دکتر مصدق توسط مرحوم مهندس رضوی پیاپی تأیید و تشکری فرستاده بود، با تصریح به این که شما کاری را که ما فرصت و توجه نکرده بودیم، یعنی پایدیزی ایدئولوژیک و سازمانی برای مبارزه ملی، انجام دادید^۲.

وی در جای دیگر می‌گوید:

۱. تاریخ شاهی انقلاب، ص ۱۲۵.

۲. انقلاب ایران در دو حرکت، مهندس مهدی بازرگان، (تهران، ۱۳۶۳)، ص ۱۷.

مقاومت در برابر رژیم کودتا، یک حرکت خودجوش و یک ضرورت تاریخی بود. تشکیل‌دهندگان نهضت مقاومت ملی که تعداد آنها انگشت شمار بود، با استعانت به یاری خداوند، به حکم وظیفه ملی و مذهبی و با آگاهی از مقاصد و اهداف دشمن، که مهمترین آن سرکوب و ریشه کردن ساختن نهضت ملی بود، به پا خاستند و در صدد برآمدن با ادامه مبارزه و مقاومت، پرچم پرافتخار نهضت ملی را افزاشته نگهدارند. تا آنجا که به یاد دارم، هسته اولیه نهضت مقاومت آفایان آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی، رحیم عطایی، عباس رادینیا و ناصر صدرالاحفافی بودند.^۱

و در مقام دیگر اهداف نهضت مقاومت را چنین شرح می‌دهد:

تأسیس نهضت مقاومت ملی ایران به منظور ۱- اعلام غیرملی بودن کودتا و اثبات وفاداری ملت به مصدق، ۲- احیا و ادامه مبارزه علیه شاه و آمریکا برای پیروزی یا رسوا کردن و ۳- توحید و تشکل ملیون و مسلمانان توأم با تدوین برنامه و ایدئولوژی.^۲

به روایت بازرگان:

نهضت مقاومت سه پایه اصلی داشت: یک پایه آن دانشگاه، یک پایه دیگر احزاب و پایه سوم بازار بود. البته تعدادی از علمای عضو فراکسیون ملی مجلس و همچنین حاج سیدرضا زنجانی عضو آن شده بودند. کمیته اصناف و کمیته دانشجویی بسیار فعال بودند ولی پایه سوم یعنی کمیته احزاب خیلی سست بود. زیرا احزاب دو سه تا بیشتر نبودند و همواره بین دعوت از احزاب اختلاف بود. دوستان حزب ایران در ابتدا فعال و علاقه‌مند بودند ولی دو-سه سال بعد یک‌باره خود را کنار کشیدند. احزاب معتقد بودند که نهضت مقاومت باید از احزاب سیاسی تشکیل شود، در حالیکه تأسیس و تشکیل نهضت مقاومت ملی بر مبنای اجتماعی و مشارکت کلیه قشرهای ملت قرار داشت و مجموعه احزاب یک بی‌نهایت

۱. خاطرات، ص ۳۰۶.

۲. شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۸.

کوچک در برابر ملت غیرمتشکل ایران بودند^۱.

مهندس بازرگان یکی از نخستین پایه گذاران نهضت مقاومت ملی بود که به گفته خودش چند روز پس از تشکیل نهضت، به اتفاق دکتر سحابی به آن پیوست^۲. و فعلاً نه در آن مشارکت جست و به سازماندهی تشکیلات پرداخت. هر چند آقای حسین راضی عقیده دارند که مهندس بازرگان در جریان انتخابات مجلس هجدهم (اواخر سال ۱۳۳۲) به نهضت پیوست^۳، ولی تمامی شواهد و قوانین، و از جمله سخن خود بازرگان، حکایت از آن دارد که چنین نبوده و دست کم در شهریور ماه بازرگان به صورت فعال در جلسات کمیته نهضت شرکت می کرده است. مثلاً مهندس سحابی می گوید «اواخر شهریور و اوایل مهر بود که جلساتی در منزل پدر من تشکیل می شد و آنجا فهمیدیم که این جلسات مربوط به کمیته نهضت مقاومت است. یکی از کسانی که در آن جلسات شرکت می کرد مهندس بازرگان بود»^۴.

چگونگی فعالیت بازرگان در ضمن توضیح حوادث آینده خواهد آمد.

کناره گیری از مدیریت سازمان آب تهران

مهندس بازرگان به رغم فعالیت سیاسی و پیوستن به نهضت مقاومت ملی پس از کودتا همچنان در مقام سابق خود یعنی مدیریت سازمان آب تهران بود. اما سرانجام مجبور به استعفا و کناره گیری شد. خود وی در مدافعات و کتاب خاطرات به تفصیل در این باره سخن گفته است. چگونگی انتخاب او به مدیریت سازمان آب تهران را پیش از این آوردیم، و اکنون ماجرای استعفایش را از زبان خود او ذکر می کنیم.

اواخر دوران خدمت بنده در لوله کشی تا اندازه ای از حالت خالص اداری خارج شده آلوده به سیاست و مسائل حکومتی گردید....

بعد از قضایای ۲۸ مرداد... بنده کماکان در سازمان آب تهران ماندم و کار آب رسانی و انشعاب ادامه داشت. علتش این بود که یا دولت زاهدی فرصت و

۱. ایران فردا، شماره ۴، ص ۵۵.

۲. خاطرات، ص ۳۰۶.

۳. ایران فردا، شماره ۲۶، ص ۴۸.

۴. پیشین، شماره ۳۴، ص ۳۷.

ضروری برای دست زدن به ترکیب سازمان مستقل آب تهران که در گوشه پرتی از شمال غربی تهران سرگرم ساختمان تصفیه‌خانه و انجام وظایف میرایی خود بود نمی‌دید یا آن که طرفین لااقل از جهت رساندن آب سالم به مردم پایتخت وحدت نظر داشتیم. حتی یک روز تیمسار زاهدی با لحنی مخلوط از تهدید و تحییب به من گفت: «خیال نکنید که من نمی‌دانم شما آنجا هستید، خیلی به من فشار می‌آورند شاهنده را به جای شما بگذارم، ولی این کار را نکرده‌ام...»

در هر حال بر سر آب تهران اختلافی با دولت نداشتیم و همکاری در زمینه داری و فنی ادامه داشت. ولی غیر از آب جریانهای حیاتی دیگر نیز در آن ایام در مملکت وجود داشت: انتخابات مجلسین و قرارداد نفت^۱.

بازرگان توضیحاتی پیرامون انتخابات مجلس هجدهم می‌دهد که پس از این نقل می‌کنیم. علت اخراج وی از سازمان آب، انتشار نامه اعتراض و انتقادی به جریان انتخابات این دوره از مجلس قانونگذاری بود که به وسیله نهضت مقاومت ملی تهیه شده بود و گروهی از شخصیتها آن را امضاء کرده بودند که یکی از آنان مهندس بازرگان بود وی با اشاره به این نامه و پیامدهای آن می‌گوید:

یکی دو روز از امضا و تسلیم نامه نگذشته [بود که] در اداره نشسته بودم که تلفن زنگ زد. رئیس دفتر وزارت کشور گفت تیمسار وزیر فرمودند به وزارتخانه تشریف بیاورید.

روز پنجشنبه ۸ بهمن ماه خدمت تیمسار رفتیم. بعد از تعارفات و دستور چای گفتند: «آقای مهندس بازرگان، در هیئت وزیران به من می‌گویند تو مار در آستینت نگاه داشته‌ای. آقای مصدقی را چرا در لوله‌کشی باقی گذاشته‌ای؟» گفتم: من در اداره، کار اداری و وظیفه آب‌رسانی را که مورد علاقه دولت است انجام می‌دهم و عقاید سیاسی و نظریات شخصی را دخالت نمی‌دهم. گفتند خیال نکنید من آدم ساده‌ای هستم؟ چه طور می‌شود هم انتصابات و هم اضافه حقوق‌ها و اضافه دادن‌ها دست شما باشد و مخالفین ما را سرکار بیاورید و تقویت نکنید؟ جواب دادم

اعضای سازمان آب همانها هستند که قبلاً بودند و سوابق عمل من در آنجا و دانشکده فنی نشان می‌دهد که هیچ‌گاه اعمال نظرهای شخصی و سیاسی و مذهبی در کارهای اداری و درسی نکرده و نمی‌کنم. ایشان وقتی بلاجواب ماندند، گفتند من این حرف‌ها را نمی‌فهم، شما باید تکلیف‌تان را با ما روشن کنید. نامه‌ای نوشته‌اید که انتخابات آزاد نیست. عرض کردم تیمسار بر طبق قانون اساسی مملکت مردم در عقاید سیاسی آزادند و آیا همین که یک هیئت ده-دوازده نفری وزیران عوض می‌شوند همه کارمندان دولت و مردم باید تغییر عقیده بدهند؟ گفتند اولاً ده-دوازده نفری نیست و مملکت عوض شده است و ثانیاً من نمی‌دانم شما اگر میخواهید در این پست بمانید باید با دولت هم عقیده باشید، و آلا علی‌رغم علاقه‌ای که به همکاری شما در لوله‌کشی دارم باید بگویم استعفا بدهید. بنده به یاد شعر تعزیه خوانهایی افتادم که می‌گفتند: «یا بیبا یا یزید بیعت کن - یا بر کنگور زراعت کن». بنده جواب دادم تیمسار حاضرم. ایشان گفتند نمی‌خواهم فوری جواب رد به من بدهید امروز و فردا را هم فکر کنید و شنبه صبح نظر‌تان را به من بدهید. طبیعی است که شنبه صبح نظرم مثل پنجشنبه بود^۱.

مهندس بازرگان در تاریخ ۲۲/۱۱/۱۱ استعفای خود را خطاب به تیمسار جهانیانی معاونت وزارت کشور نوشت و ارسال کرد. به گفته ایشان این متن در تاریخ ۲۲ بهمن ماه ۳۲ در مجله روشنفکر چاپ شده است. متن کامل این نامه چنین است:

تیمسار سرتیپ جهانیانی معاونت محترم وزارت کشور به عرض می‌رساند. روز پنجشنبه ۲۲/۱۱/۱۸ اینجانب را احضار و ابلاغ فرمودید که به نام دستور جناب آقای نخست‌وزیر لازم است در صورت تمایل به ادامه خدمت در سازمان لوله‌کشی تهران از فعالیت‌های انتخاباتی و سیاسی که احیاناً علیه دولت تعبیه شود، خود داری نمایم و مقرر فرمودید تا روز شنبه نظر قطعی را به استحضار آن جناب برسانم.

اینجانب روز شنبه ۲۲/۱۱/۱۰ حضوراً توضیح داده، تصریح نمودم که در اداره و با وسایل اداری مانند کارمند وظیفه‌شناس و با انطباقی وظایف محوله را از روی علاقه و کوشش تمام و بدون مخالفت با نظریات دولت متبوع انجام خواهم داد، ولی در خارج از اداره و در غیر ساعات اداری حق آزادی را تا حدودی که قانون برای افراد کشور مقرر و مجاز دانسته برای خود محفوظ می‌شناسد. آن جناب تصمیم در این امر را موکول به طرح موضوع در هیئت وزیران فرمودید و روز یکشنبه ۲۲/۱۱/۱۱ تلفنی توجیه فرمودید که مقتضی اداره و مصلحت شخصی اینجانب در کناره‌گیری از مدیریت کل سازمان لوله‌کشی آب تهران می‌باشد. اینک با توجه به این که از ناحیه خود ناتوانی یا عدم علاقه‌ای در ادامه خدمت بزرگ آب تهران که موجب استعفا باشد نمی‌بیند و طبق لایحه قانونی مصوب ۳۰/۶/۲۱ تغییر مدیر کل لوله‌کشی با پیشنهاد شهردار تهران و موافقت وزارت کشور و تصویب هیئت وزیران صورت پذیر می‌باشد. معذرت نظر به این که عدم هماهنگی و همکاری مقامات عالی‌تر با مسئولین ادارات و سازمانها، عملاً موجب رکود کار و زیان مردم می‌شود، بدین وسیله آمادگی خود را برای کناره‌گیری از مدیریت کل لوله‌کشی آب تهران اعلام می‌دارد و از این تاریخ که وظایف خود را تحویل آقای مهندس روحانی معاون سازمان آب نموده است، از حضور در اداره خودداری می‌نماید.

در خاتمه از حسن ظن و پشتیبانی جناب نخست‌وزیر و آن جناب که در مدت پنج ماه و چند روز گذشته نسبت به سازمان لوله‌کشی و شخص اینجانب ابراز شده و موجب پیشرفت مطلوب کار گردیده است، سپاسگزار می‌نمایم. با تقدیم احترامات، مهدی بازرگان.

و پاسخ آن نیز چنین بود:

به تاریخ ۲۲/۱۱/۱۲. آقای مهندس مهدی بازرگان نامه شماره ۳۲/۱۱/۱۱ راجع به استعفا از مدیریت کل لوله‌کشی آب تهران اصل و مرتب تأیید و به

شهرداری تهران ابلاغ شد. وزیر کشور^۱.

روشن است که بازرگان در این نامه، ظرافت و هوشمندی سیاسی به کار برده است، زیرا قطعاً برای دستگاه مطلوب آن بود که او بدون طرح علت استعفا و بدون بازتاب انگیزه سیاسی آن، طی یک متن کاملاً رسمی و دستوری استعفای خود را بنویسد و تقدیم کند و از کنار مسئله بگذرد. اما او در متن نامه با صراحت اصل ماجرا و انگیزه سیاسی و آمارانه بودن استعفا را افشاگرانه مطرح کرده و نشان داده است که «حسب الامر» مجبور به استعفا شده است.

وی در خاطرات «یادداشت‌های روزانه» به تاریخ ۱۱/۱۱/۳۲ جریان استعفا و انگیزه خود را در نگارش چنان استعفانامه‌ای چنین شرح داده است:

بعد از روی کار آمدن دولت کودتا انتظار و احتمال این بود که مرا هم بردارند چندبار حملات به صورت خبر در روزنامه و افواه و اعزام بازرس و غیره نیز ظاهر شد، ولی به واسطه اعتمادی که شخص زاهدی و شهردارها داشتند و حسن شهرتی که وجود داشت، با آن که یکی دو مورد سرشاخ هم شدم، ادامه خدمت من در لوله‌کشی تثبیت شد و در چند ماهه حکومت زاهدی موفق به گذراندن اسانامه سازمان آب تهران و آیین نامه حق‌انشعاب شدم و کار بهره‌برداری آزمایشی و انشعابات آزمایشی با موفقیت پیش رفت، ولی در موقع انتخابات سنا [و شور] چون من هم از امضا کنندگان نامدهای به وزارت کشور بودم که تقاضای آزادی واقعی انتخابات را کرده بودم، و این عمل کاملاً برخلاف سلیقه و سیاست و نظر دولت بود، سرتیب جهانیانی احضارم کرد، و طی سه جلسه مذاکراتی که کاملاً جنبه مؤدبانه و حتی دوستانه داشت، چون حاضر نشدم از حق آزادی و قانونی خود صرف نظر نمایم، مصراً تکلیف به استعفا نمود و من برای آنکه سندی اضافه بر اسناد دیگر بر رسوایی و بطلان انتخابات تنظیم شده باشد، جریان را طی نامدهای رسمی به وزارت کشور نوشتم و وزیر هم با کمال گستاخی و بی‌اعتنایی به قانون آن

۱. مدافعات، صص ۱۴۹-۱۵۰؛ حدیث مقاومت، گردآورنده: نهضت آزادی ایران، (تهران، ۱۳۶۵)، ج ۱.

را رسماً و کتباً تأیید نمود.

این دو نامد عیناً در مجله روشنفکر درج شد و سروصدای زیادی راه انداخت. با سایر امضا کنندگان نیز رفتارهای مشابهی نمودند. تا کارمندان دولت جرأت نکنند وقتی از دولت حقوق می‌گیرند، برخلاف دولت عمل کنند یا حرفی بزنند و حتی مخالف فکر کنند^۱.

به گفته او مدت اشتغال وی در مدیریت سازمان آب تهران یک سال و نیم بود*.

بازگشت به دانشگاه

پس از کناره‌گیری از سازمان آب تهران، مهندس بازرگان، بار دیگر به دانشگاه بازگشت و به کار تدریس و تعلیم در دانشکده فنی پرداخت. وی در سال ۱۳۴۲، در دادگاه تجدید نظر نظامی جمعبندی خود را از کار در اداره سازمان لوله‌کشی آب تهران و بازگشت به دانشگاه، چنین توصیف می‌کند:

آن تبادل مذاکرات و مکاتبات با تیمسار وزیر کشور تبعاتی، جز محرومیت از خدمت (یا به عقیده دادستانی ارتس محرومیت از مقام و منافع) در لوله‌کشی آب تهران نداشت. ولی خوشوقت بودم که یک سال و نیم مأموریت با تعقیب خدمات و زحمات سلف خود و با تعیین جانشین و تشویق ضعف خود برنامه اصلی لوله‌کشی به مرحله کامل بهره‌برداری رسید. عمل انشعابات کاملاً به جریان افتاده و مردم تهران برخوردار از یک مؤسسه پاکیزه منظم مفید و مدرن شده بودند. و می‌توانم منت بر سر تیمسار [دادستان] بگذارم که از هر لیوان آب که میل می‌فرمایید، حداقل چند قاشق آن از دولتی سر من است.

به کار دانشگاهیم برگشتم. یعنی کارم منحصر به آن شد. البته داشتن چنین شغلی شاید بی‌اهمیت و بی‌اثر به لحاظ استقلال فکری (یا به عقیده دولت‌ها، گردن

۱. مدافعات، ص ۱۵۲.

*: و «آرم سازمان آب که هنوز آیه قرآن من الماء لكل شیء حی بر آن نقش بسته است یادگار است.» (مجله نقطه، چاپ پاریس، ۱۹۹۵، شماره اول، ص ۶۱).

شقی) نبود... در دانشکده فنی (که ریاست آن با آقای مهندس خلیلی، یادگار دوران استقلال و انتخابات شورایی بود) به درس و کار آزمایشگاه می پرداختم. البته معنی استادی دانشگاه و مهندسی، خروج از ایرانیت و بی‌اعتنایی به سرنوشت مملکت و بی‌اطلاعی از جریانهای عظیمی که بعد از کودتا می‌گذشت، نبود^۱.

انتخابات دوره هجدهم مجلس شورا و سنا و نقش بازرگان

انتخابات مجلس شورا و مجلس سنا در اواخر سال ۱۳۳۲ توسط دولت کودتا آغاز شد. از آنجا که این انتخابات با دوره‌های پیشین در طول دهه بیست از جهاتی متفاوت بود و به هر حال به وسیله دولت کودتا اجرا می‌شد و روشن بود که انتخابات فرمایشی و نمایشی است و صرفاً ابزار توجیه دولت کودتا است، نهضت مقاومت ملی در این باره به بحث و تبادل نظر پرداخت. طبق معمول دوتای وجود داشت، کسانی به دلیل ماهیت انتخابات به طور کلی با شرکت در آن مخالف بودند و کسانی نیز، به دلایلی که خواهیم گفت، موافق بودند. سرانجام نظر مدافع شرکت در انتخابات غالب و پذیرفته شد و نهضت مقاومت تصمیم گرفت در انتخابات شرکت کند. و شرکت کرد و شماری را در تهران و برخی شهرستانها نیز به عنوان کاندیدا معرفی کرد.

نهضت مقاومت در گزارش عملیات ۳۴ ماهه خود در اول تیرماه ۱۳۳۵ درباره چگونگی و دلایل شرکت خود در انتخابات دوره هجدهم چنین توضیح داده‌است:

روشن بود که دشمن از تمام امکانات فراهم شده بعد از کودتا برای اجرای برنامه‌های خود استفاده می‌برد. نهضت در برابر این غرض و نظر و هدف با شعار «یا پیروز می‌شویم یا رسوا می‌کنیم» در انتخابات شرکت کرد و به دنبال حوادثی که ایجاد کرد و نامه‌ها و شکایات و اعلام جرمها به شرح زیر توانست بزرگترین ضربات رسواکننده به دستگاه وارد سازد به طوری که علی‌رغم تمایل آنها این رسوایی در تمام مطبوعات جهان منعکس گردید و به انتخابات بی‌مخ معروف شد.

اول - تشکیل سازمان نظارت بر آزادی انتخابات که برای تهیه مدارک دال بر

بطلان انتخابات و عدم آزادیهای لازم بر شرکت در انتخابات اقدام فراوانی انجام داد که چند نمونه از آن ذکر می‌گردد:

۱- تقاضای میتینگ از وزارت کشور و دریافت جواب کتبی مبنی بر عدم موافقت.

۲- تقاضای نظارت بر انتخابات که با آن هم موافقت نگردید.

۳- اعلام جرم به دیوان عالی کشور و شکایت به کمیسیون عرایض مجلس و انجمن انتخابات.

دوم - شکایات به سازمان ملل متحد و ارسال رونوشت و مدارک دال بر بطلان انتخابات دوره ۱۸ و عدم قبول مصوبات این مجلس.

سوم - تظاهرات وسیع خیابانی و شرکت مؤثر در انتخابات و ایجاد رسوایی‌هایی که برای همه روشن و قانع کننده می‌باشد.

به این ترتیب بود که نهضت موفق شد مدارک و شواهد زیادی مبنی بر مخدوش بودن انتخابات و در نتیجه عدم قانونی بودن مصوبات مجلس مزبور به دست بیاورد و با یک تجزیه و تحلیل دقیق تر می‌توان توجه یافت که در خلال تمام این اقدامات هدفهای نهضت با کمال شدت تعقیب می‌شده است.^۱

در واقع تمام نقش و فعالیت و انگیزه نهضت مقاومت ملی در انتخابات یاد شده، در سطور فوق انعکاس یافته است. و البته اعلامیه‌ها و گزارشها و اقدامات تفصیلی در مجلدات مختلف کتاب اسناد نهضت مقاومت منعکس شده است که علاقه‌مندان می‌توانند به آن منابع مراجعه کنند.

و اما نقش مهندس بازرگان در جریان این انتخابات بازرگان، با توجه به موقعیت برجسته و ممتازی که در نهضت مقاومت به منزله یکی از اعضای فعال کادر مرکزی داشت، نقش مهم و فعالی در تلاشهای سیاسی انتخاباتی ایفا نمود.

به گفته آقای شاه‌حسینی مهندس بازرگان عضو کمیته‌ای بود که درباره افرادی که بنا بود از طرف نهضت مقاومت به عنوان کاندیدا معرفی شوند، اظهار نظر می‌نمود

اعضای این کمیته عبارت بودند از: عبدالله خان معظمی، آیت‌الله سیدمحمدعلی انگجی، دکتر محمد نخشب، مهندس بیانی، دکتر شاهپور بختیار، آیت‌الله زنجانی، نصرت‌الله امینی (وی رابط نهضت مقاومت و دکتر مصدق بود) و مهندس مهدی بازرگان*.

شاه‌حسینی می‌گوید مهندس بازرگان در نهضت مقاومت ملی پیشنهاد کرد که در روز اخذ رأی افراد وابسته به نهضت مقاومت به صورت صنفی و جمعی از نقطه معینی حرکت کرده و با عبور از مسیر شخصی به سوی محل استقرار صندوق آرای موردنظر بروند و آرای خود را به صندوق بیندازند. استدلال وی این بود که از این طریق، وفاداران به نهضت ملی و دکتر مصدق و مخالف کودتا خودی نشان می‌دهند و ضمن جذب و جلب مردم، فضای سکوت و بیم و ترس را نیز می‌شکنند. این پیشنهاد تصویب شد. در روز اخذ رأی، چند گروه از چند نقطه شهر تهران به سوی نقاط معینی حرکت کردند. روحانیان، که برخی از آنها کاندیدا هم بودند، از مسجد حاج سیدعزیزالله (واقع در بازار تهران) پس از درس آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری ساعت ۸/۵ صبح دسته جمعی حرکت کرده تا با گذر از سبزه میدان به مسجد ارک بروند و در آغاز رأی خود را در صندوق رأی مستقر در آن مسجد بریزند. دسته روحانیان، که آیت‌الله خوانساری نیز همراه آنان بود، عبارت بودند از آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی، سیدصادق رضوی قمی (فرزند آیت‌الله سیدعلی رضوی قمی)، شیخ باقر نیاوندی (از وعاظ تهران)، حاج سیدمهدی قوام‌زاده (از وعاظ تهران)، حاج آقا بزرگ نوری، دزفولی، حاج شیخ آقابزرگ (امام جماعت مسجد سرقبر آقا)، سیدمحمدعلی انگجی، شستری (آن دو نماینده دوره هفدهم از تبریز بودند)، گلپایگانی (امام جماعت مسجد غفاری)، شیخ جعفر شجونی (واعظ)، علی گلزاده غفوری، حاج آقا ضیاء حاج سیدجوادی (که خود کاندیدای نهضت مقاومت در قزوین بود)، جلالی موسوی و محمد امامی کاشانی (از اعضای جامعه روحانیت مبارز تهران و از اعضای شورای نگهبان فعلی). این روحانیان با شکوه و صلابت و استقبال و همراهی مردم حرکت کردند و انتظار بیشتر مردم را به خود جلب کردند. البته بازاریان نیز به

* مطالبی که از آقای حسین شاه‌حسینی بدون ذکر مأخذ نقل می‌شود، از یک گفت و گوی چهارساعته که بر روی نوار ضبط شده استخراج گردیده است.

سرپرستی حاج محمود مانیان (درگذشته ۱۳۷۳ ش) در مسجد شاه (امام خمینی فعلی) جمع شده به مسجد حاج سید عزیزالله رفتند و به گروه علما پیوستند. آیت‌الله خوانساری جماعت را در مسیر خانه خود تا چهارسوق کوچک همراهی کرد ولی از آنجا جدا شد به خانه خود رفت. اما کاروان علما به راه خود ادامه داد. در بین راه یکی از ایادی رژیم به نام جلال خرگردن با عواملش سر راه روحانیان را گرفت و به آنان توهین کرد. چون ممانعت جدیتر شد و دیگر امکان حرکت نماند، آیت‌الله زنجانی اعلام کرد به منزل آیت‌الله خوانساری می‌رویم تا شکایت خود را از طریق ایشان به آیت‌الله بروجردی (در قم) برسانیم. البته به دنبال این حادثه بازار تهران تعطیل شد و صندوق مسجد ارک را هم برداشتند.

گروه استادان دانشگاه، که مهندس بازرگان در میان آنان شاخص بود و عبدالله خان معظمی نیز حضور داشت، از دانشگاه تهران حرکت کرد و از طریق خیابان شاه‌آباد (خیابان جمهوری اسلامی فعلی) آهنگ میدان بهارستان و مسجد سهسالار (مسجد و مدرسه عالی شهید مطهری فعلی) کردند تا در آنجا آرای خود را به صندوق بیندازند. کاروان استادان، در حالی که جملگی لباس تمیز و آراسته بر تن داشتند و کراوات بسته بودند، منظم و با وقار و شکوه حرکت می‌کردند و شماری از مردم نیز در طول مسیر به آنان پیوستند. جمعیت که به جلو در مسجد سهسالار رسید، احمد عشقی که زمانی از طرفداران آیت‌الله کاشانی بود و بعد به عوامل دربار پیوسته بود، سد راه کاروان دانشگاهیان شد و با عواملش در مقام توهین به آنان برآمد. حتی کلاه معظمی را گرفت و پرتاب کرد. صندوق این مسجد نیز تعطیل شد و دانشگاهیان به ناچار متفرق شدند و بازگشتند.

گروه اصناف با سرپرستی کریم‌آبادی و یاران شمشیری به طرف مسجد فخرالدوله در دروازه شمیران رفتند. شعبان جعفری (معروف به شعبان بی‌مخ) نیز، طبق برنامه، در جلو مسجد فخرالدوله جلو این افراد را گرفت و به آنان توهین کرد. اما جوان قصابی به نام عبدالله کورمی با شعارهای ملی به مقابله با شعبان و عوامل او برخاست. وی با شعبان درگیر و گلاویز شد و او را لب جوی آب دروازه شمیران خواباند تا سرش را با کارد ببرد که یکی از افسران نیروی انتظامی شعبان را نجات داد.

در شهرستانها نیز وضعیتی مشابه تهران بود. طرفداران و وابستگان به نهضت مقاومت

در همه جا کم و بیش فعال بودند. در مشهد نهضت مقاومت با رهبری استاد محمد تقی شریعتی مزینانی فعالیت می کرد. در شیراز رهبری انتخابات با آیت الله شیخ بهاء الدین محللاتی بود. در رشت محمدباقر رسولی فعال بود (ایشان در اوایل بهمن سال ۳۲ فوت کردند).

به هر حال انتخابات دوره هجدهم با این ماهیت و عملکرد حاکمیت کودتا در فروردین ماه ۳۳ انجام شد. نهضت مقاومت ملی نیز توانست به شعار خود مبنی بر رسواگری رژیم و افشاگری علیه آن عمل کند و ماهیت استبدادی رژیم و انتخابات نمایشی و فرمایشی وی را عیان سازد.

ملیون در این انتخابات دوازده کاندیدا در تهران داشتند* که عبارت بودند از: مهندس رضوی، دکتر معظمی، اللهیار صالح، دکتر شایگان، مهندس حسیبی، انگجی، دکتر سنجابی، نریمان، جلالی موسوی، اخگر، پارسا و مهندس زیرک زاده^۱. و مهندس بازرگان نیز کاندید مجلس سنا از تهران بود. مردم استقبال فراوانی از آنان کردند و به آنها رأی دادند ولی آرای این کاندیداها را اصلاً نخواندند. مهندس بازرگان نیز به همین سرنوشت دچار شد.

در مقابل وابستگان به رژیم و همکاران و عوامل کودتا، توانستند از صندوق آرا پیروز بیرون بیایند. از جمله می توان به ابوالحسن حایری زاده، شمس قنات آبادی، نادعلی کریمی، سیدمصطفی کاشانی (فرزند آیت الله کاشانی) و سیدجعفر بهبهانی (وابسته به دربار و از عوامل کودتا) اشاره کرد.

این انتخابات بدان حد مبتذل و بی بنیاد بود که آیت الله کاشانی نیز به اعتراض برخاست. وی طی نامه ای خطاب به دبیرکل سازمان ملل متحد، به روند انتخابات اعتراض کرد^۲. سیدمصطفی کاشانی، فرزند آیت الله، از هشتر طوالتس در گیلان انتخاب شد، که هیچ

* به گفته آقای دکتر ابراهیم بزدی در انتخابات دوره هجدهم، یک ستاد انتخاباتی معین شد که زیر نظر مرحوم علی اکبر دهخدا و در منزل آن مرحوم، در خیابان ایرانشهر، تشکیل جلسه می داد.

۱. حدیث مقاومت، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲. مکاتبات آیت الله کاشانی، به کوشش م. دهنوی و محمد ترکمان، (تهران، چاپخس، ۱۳۶۲). ج ۴، صص

تناسبی نداشت و کسی در آن شهر او را نمی‌شناخت. این انتخاب مورد اعتراض پدر نیز واقع شد. آیت‌الله طی ارسال تلگرافی به مردم هشتر طوالش نوشت:

اینجانب از انتخاب فرزندم به هیچ وجه راضی نیستم. در صورتی که انتخابات آزاد باشد و مردم بتوانند آزادانه نمایندگان خود را انتخاب نمایند، در انتخاب وکیل شایسته اقدام شود.^۱

البته بد نیست بدانیم که فداییان اسلام در این انتخابات فعال بودند و نواب صفوی، رهبر این جمعیت، نیز برای کاندیداتوری مجلس شورا اعلان آمادگی کرد.^۲

جایگاه مهندس بازرگان در تشکیلات نهضت مقاومت

نهضت مقاومت ملی که هفت ماه تلاش مداوم و پرشور و گسترده را در سطح کشور پشت سر گذاشته بود، به گفته آقای شاه حسینی، پس از پایان کار انتخابات دوره هجدهم، تصمیم گرفت با جدیت و دقت بیشتر تشکیلات خود را منسجم‌تر و گسترده‌تر کند. پس از تبادل نظر و تلاش بسیار، سازمانهای مختلف در درون نهضت مقاومت پدید آمدند. طبق اسناد نهضت مقاومت، این سازمانها بدین شرح بودند:

کمیته مرکزی، هیئت اجراییه، کمیسیونهای چهارگانه (تشکیلات تهران - تشکیلات شهرستانها - مالی - تبلیغات)، کمیته‌های هفتگانه تهران: کارگری به تعداد کارخانه‌ها شاخه، دهقانی، دانشگاه به تعداد دانشکده‌ها شاخه، مدارس، ادارات، محلات - محلات با ده شاخه و بازار با ده شاخه.^۳

مهندس بازرگان در عین عضویت در کمیته مرکزی و شورای رهبری، مسئول دانشگاه بود و البته با کمیته دانشجویی نیز ارتباط و همکاری نزدیک داشت. به گفته مهندس بازرگان، اعضای این کمیته در آن مقطع عبارت بودند از: ابراهیم یزدی، عباس شیانی،

۱. مکوبات آیت‌الله کاشانی، ج ۴، ص ۱۲۰.

۲. سازمان اسناد ملی ایران، اسناد وزارت کشور، پرونده شماره ۵۱۸۷-۲۹۳۰ - به نقل از مجله ایران فردا، شماره ۲۴، ص ۲۳.

۳. تفصیل و نمودار تشکیلات را در اسناد نهضت مقاومت ملی، ج ۵، صص ۱۲ - ۲۲ ببینید.

عزت‌الله سبحانی، هاشم صباغیان، مصطفی چمران، علی شریعتی، امیر انتظام، نخشب، حنیف‌نژاد، برادران مفیدی، محمد مهدی جعفری، بنی‌صدر، ناصر صادق و محمد بسته‌نگار*^۱. البته مرحوم رحیم عطایی معلم و رهبر همه اینها بود^۱. وی از روز نخست ورود به نهضت مقاومت، همین نقش ارتباط با دانشگاه و دانشگاهیان و دانشجویان را داشت. در واقع بازرگان معتبرترین رابط نهضت مقاومت با دانشگاه بود که هنوز در دانشگاه تدریس می‌کرد. ضمناً دبیر شورای مرکزی نیز بود^۲. به گفته مهندس سبحانی، بازرگان از حدود دی ماه ۳۲ مسئولیت کمیته تبلیغات و انتشارات را عهده‌دار شد و اعضای آن کمیته عبارت بودند از: دکتر نخشب، دکتر خنجی، دکتر ابراهیم یزدی و مهندس سبحانی.

البته برای سازماندهی تشکیلات شهرستانها نیز مهندس بازرگان فعال بود و پیوسته به شهرهای مختلف سفر می‌کرد و در جلسات افتتاحیه شاخه شهرستانها سخنرانی می‌نمود. این امر به دلیل موقعیت ممتاز و محبوبیت و نفوذ کلام وی بود و از منزلت اجتماعی‌اش در سطح ملی حکایت داشت. در این دوران اطلاعیه‌های زیادی به وسیله نهضت مقاومت در ارتباط با مسائل مختلف و جاری کشور، و از جمله انتخابات و دولت زاهدی، منتشر شد که بسیاری از آنها با امضای افراد سرشناس نهضت بود و نام مهندس مهدی بازرگان در پای اغلب این اطلاعیه‌ها دیده می‌شود. البته در این میان عمده‌ترین امضاهاى ایشان در اطلاعیه‌های مربوط به دانشگاه و دانشگاهیان است^۳.

اعتراض به قرارداد نفت و اخراج از دانشگاه

از اوایل سال ۱۳۳۳، پس از انتخابات فرمایشی دوره هجدهم و افتتاح مجلسین،

*البته در این گفته اشتباه رخ داده است زیرا در آن سالها کسانی چون حنیف‌نژاد، محمد مهدی جعفری، ناصر صادق و بسته‌نگار هنوز دانشجو نشده‌اند و حتی برخی در تهران و در فعالیت سیاسی حضور نداشته‌اند. کسانی چون نخشب، بنی‌صدر و مفیدی‌ها در کمیته یاد شده نبودند. اما به گفته ابراهیم یزدی کسان دیگری بودند که از قلم افتاده‌اند. از جمله عباس شیبانی، حیدر رقابی و رضا کاشفی.

۱. ایران فردا، شماره ۴، ص ۵۵
۲. زندگینامه سیاسی مهندس بازرگان، ص ۱۱۱.

۳. در این مورد بنگرید به مجندات استاد نهضت مقاومت.

قرارداد کنسرسیون نفت مطرح شد که دکتر علی امینی، وزیر دارایی وقت، آن را به مجلس برد^۱. این پیشنهاد قرارداد، موجب گفت‌وگوها و انتقادهای فراوان شد. ماهیت این قرارداد، دست‌کم از نظر ملیون، به گونه‌ای بود که تمامی دستاوردهای نهضت ملی شدن نفت را بر باد می‌داد. از این جهت، نهضت مقاومت ملی که برای پاسداری از میراث نهضت ملی قیام کرده بود، به مقابله با این قرارداد ضدملی برخاست و کوشید از هر راه ممکن جلو این قرارداد را بگیرد. هرچند که به روایت اسناد نهضت مقاومت ملی، در نهایت «قرارداد تحمیلی جدید نفت یا قبالة اسارت ۴۰ ساله ایران با ۱۱۳ رأی موافق از ۱۳۰ رأی در تاریخ پنجشنبه ۲۹ مهرماه ۱۳۳۳ به تصویب رسید»^۲، اما نهضت مقاومت برای خنثی کردن آن از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. از جمله اقدامات نهضت مقاومت اعلامیه یا رساله‌ای بود که در ارتباط با نفت انتشار داد و در آن به صورت تحلیلی و مستند ماهیت اسارت‌تبار قرارداد کنسرسیون را افشا می‌کرد و نشان می‌داد که چگونه بار دیگر استعمارگران بر اقتصاد و ثروت و سیاست و حاکمیت کشور چیره می‌گردند^۳.

یکی از اقدامات نهضت مقاومت در ارتباط با کنسرسیون این بود که اعلامیه‌های مختلف با امضاهای متفاوت از سوی شخصیت‌های روحانی و دانشگاهی و دانشجویی و ... انتشار داد که در آنها کوشش می‌شد ماهیت قرارداد افشا و تحلیل شود و در نهایت با انعقاد قرارداد مخالفت و مبارزه گردد. از جمله می‌توان به اطلاعیه‌های «کمیته انتقام» اشاره کرد که از کمیته‌های نهضت مقاومت بود. اعلامیه‌های استوار و متینی نیز از طرف جامعه روحانیت وابسته به نهضت مقاومت صادر شد که می‌توان به اعلامیه آیت‌الله سیدعلی رضوی قمی، رئیس هیئت علمیه تهران و از وفاداران به نهضت ملی، اشاره کرد^۴.

مهندس بازرگان، به منزله یکی از رهبران معتبر و فعال نهضت مقاومت ملی، در ارتباط با

۱. مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، محمدعلی همایون کاتوزیان، ترجمه فرزانه طاهری، (تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲)، ص ۲۶۱.

۲. اسناد نهضت مقاومت ملی ایران، ج ۵، ص ۹۸.

۳. حدیث مقاومت، ج ۱، صص ۲۱۶ - ۲۴۱.

۴. بن‌کرید به حدیث مقاومت، ج ۱، صص ۳۹۲ - ۳۹۳.

مسئله نفت و قرارداد جدید، سخت حساس و فعال بود. چرا که از یک سو مسئله قرارداد نافعی استقلال کشور و به زیان ملت ایران بود و او به منزله یک رجل ملی و مدافع استقلال نمی توانست مخالف نباشد و از سوی دیگر، او عضو خلع ید بود و مدتی ریاست هیئت مدیره شرکت نفت ایران را داشت و تعلق خاطری خاص به مسئله نفت و نقش آن در اقتصاد و سیاست و سرنوشت مملکت داشت.

به گفته آقای شاه‌حسینی، کمیون نفت زیر نظر آیت‌الله زنجانی بود ولی محور ارتباطی زنجانی در ارتباط با نفت مهندس بازرگان بود. بازرگان مأموریت پیدا کرد تا نظریات کارشناسی مهندس کاظم حسیبی را، که متخصص و کارشناس نفت بود، به دست آورد و با متورت و همکاری متخصصان دیگر، از جمله عبدالله خان معظمی که به گفته بازرگان خود او مبتکر و پیشنهاد دهنده این اقدام بود، جزوه نفت تنظیم شود. و چنین شد. یعنی در واقع، با مدیریت و تلاش بازرگان و نظریات نفتی حسیبی و حقوقی معظمی و همکاری کمیسیون نفت، جزوه نفت (و علی‌القاعده اطلاعیه‌های دیگر مربوط به قرارداد کنسرسیوم) تنظیم شد و انتشار پیدا کرد. در امور دیگر نهضت مقاومت نیز، به گفته شاه‌حسینی، بازرگان رابط نهضت با عبدالله خان معظمی بود و با او به خصوص در امور حقوقی مشورت می‌شد و معمولاً نظر نهایی در این موارد با معظمی بود.

یکی از اقدامات مهم در ارتباط با کنسرسیوم نفت، اطلاعیه‌ای است که (احتمالاً در مهر ماه ۱۳۳۳) با عنوان «اعتراضیه شخصیت‌های اسلامی و ملی علیه قرارداد کنسرسیوم به مجلسین شورا و سنا» انتشار پیدا کرد و حدود ۷۰ تن از رجال سیاسی و دینی و ملی آن را امضا کرده بودند که یکی از آنان مهندس بازرگان بود. یکی از نتایج این اقدام، اخراج استادان امضاکننده از دانشگاه بود که بازرگان نیز در شمار آنان بود.

مهندس بازرگان در این باره چنین می‌گوید:

یکی از اقدامات مهم دانشگاهیان در آن زمان، نامه‌ای بود که علیه کودتا و تصویب قرارداد کنسرسیوم نفت نوشته و توزیع شد. این نامه به امضای تقریباً ۷۰ نفر از سرشناسان دانشگاه و ادارات و بازار و رجال و معتمدین مملکت رسیده بود مبتکر آن مرحوم دکتر معظمی بود... من اولیه تهیه شد و من به اتفاق آقای فتح‌الله بنی‌صدر یا آقای نصرت‌الله امینی آن را خدمت مرحوم فیروزآبادی در محل

بیمارستان فیروزآبادی در حضرت عبدالعظیم بودیم. فیروزآبادی در بینه حمام بود همان طور که روی سکو نشسته بود و مشغول خشک کردن خود بود، ما موضوع را به وی گفتیم. او گفت بدهید به من و نخوانده زیر آن را امضا کرد. مرحوم دهخدا هم همین طور. او هم جزو برجستگان امضاکننده بود.^۱

وی در مدافعات درباره امضاکنندگان این اطلاعیه توضیح می‌دهد:

آیت‌الله حاج سیدرضا فیروزآبادی مرد روحانی عالیقدر و چندین دوره وکیل مجلس - بانی بیمارستان فیروزآبادی - مورد اعتماد و احترام خاص پادشاه. آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی مرد دین و سیاست و کسی که در نجات آذربایجان راهنما بوده است. مرحوم علی‌اکبر دهخدا افتخار قرن اخیر کشور - بنیانگذار مشروطیت و مطبوعات ایران، نماینده سابق مجلس، رئیس سابق دانشکده حقوق و دانشمند بزرگ و صاحب فرهنگ دهخدا. آقای مهندس حسن شقاقی پیش‌کسوت مهندسی ایران و مدیر کل سابق راه‌آهن و سازنده راه‌های بزرگ ایران و مورد علاقه و احترام شاه سابق.^۲

اما در کتاب حدیث مقاومت، که متن اطلاعیه نیز در آن آمده است، بجز شخصیت‌های یاد شده، نام این شخصیتها نیز دیده می‌شود: از آقایان علما... حاج سید محمود طالقانی، حاج سیدجعفر غروی، حاج سیدجوادی و ده نفر دیگر. از رجال سیاسی و استادان دانشکده... اللهیار صالح، شمس‌الدین امیرعلایی، مخبر فرمند، مهندس عطایی، دکتر محمد قریب، دکتر یدالله سبحانی، دکتر عابدی، مهندس انتظام، دکتر میربابایی، دکتر کمال جناب، دکتر اسدالله بیژن، اصغر پارسا، نصرت‌الله امینی، دکتر نعمت‌اللهی، محمدرضا اقبال، دکتر شاهپور بختیار، عبدالحسین دانشپور، خلیل ملکی، حاج سیدمهدی رضوی، حسن صدر، دکتر خنجی، اصغر گیتی‌بین و محمد نخشب.^۳

بازرگان در مورد انگیزه نگارش و انتشار این نامه و اطلاعیه می‌گوید:

دکتر معظمی می‌گفت اقلأً برای حفظ آبروی خودتان هم که شده باید این کار

۲. مدافعات، صص ۱۵۶ - ۱۵۷.

۱. ایران فردا، شماره ۴، ص ۵۵.

۳. حدیث مقاومت، ج ۱، ۲۵۵.

انجام شود تا مردم دنیا و بازماندگان به ما نگویند که شما چه ملت بی وجدان و بی غیرتی بودید! تا چندی پیش مصدق را روی سرشان گذاشته بودند و یک دفعه آمدند و او را از بین بردند و به زندان انداختند بدون آنکه از کسی صدایی دربیاید و حفظ و حمایتی از او نکنند! نظر مرحوم معظمی را امضا کنندگان نامه این بود که حداقل به دنیا و ایرانیان بگوییم که ما نبودیم که این کار را کردیم و سیهید زاهدی و شاه را برگرداندیم؛ رجال و سران بزرگان آن را امضا کنند تا تاریخ و دنیا بدانند که این یک کودتای ایرانی نبوده و به وسیله خائنین داخلی و سیاست‌های قاهر خارجی انجام شده است.^۱

وی در جای دیگر در مورد ماهیت قرارداد کنسرسیون می‌گوید:

همه کس به چشم خود می‌دیدند که تنها سلب آزادی نطق و بیان و مطبوعات و انتخابات شده است، بلکه بزرگترین افتخار و ثمره اتحاد جرأت ملت ایران را که روزنه امیدی به آینده درخشان رهایی از قید استعمار شده بود یعنی اخراج خارجیان و ملی کردن نفت ایران تحت نفاذ قرار داد شرکت‌های عامل نفت (که خود وزیر مدافع آن در مجلس گفته بود ما آزادی را اختیار عمل چندان نداشتیم)، به باد می‌دهند.^۲

اما صدور انتشار اطلاعیه علیه کنسرسیون نفت، با عکس العمل شدید رژیم کودتا مواجه شد و دست‌اندرکاران نامه و امضا کنندگان آن، هر کدام به نوعی مورد آزار و مزاحمت قرار گرفتند. مهندس بازرگان در این باره می‌گوید:

پس از چندی فرمانداری نظامی کارمندان دولتی را اخراج کرد و در مورد بازاریان نیز اقدام به بستن حسابهای بانکی و اعتباری آنها کرد و بعد هم اراذل و اوباش را فرستادند و در و پنجره حجره‌شان را شکستند. مأموران رژیم مرحوم دهخدا را نیز خیلی اذیت کردند.^۳

از میان شخصیت‌های علمی و دانشگاهی نیز دوازده استاد با عنوان بازنشستگی از

۲. مدافعات، صص ۱۵۵ - ۱۵۶.

۱. ایران فردا، شماره ۴، ص ۵۵.

۳. ایران فردا، شماره ۴، ص ۵۵.

دانشگاه اخراج شدند که یکی از آنان مهندس بازرگان بود.

اثر این عریضه به ساحت مجلسین چه شد؟ اخراج ما دوازده نفر از دانشگاه (آن دوازده نفر عبارت بودند از آقایان: دکتر معظمی، دکتر سبحانی، دکتر قریب، دکتر عابدی، دکتر جناب، مهندس عطایی، مهندس خلیلی، مهندس انتظام، دکتر نعمت‌اللهی، دکتر بیژن، دکتر میربابایی و اینجانب). همچنین انتظار خدمت عده دیگری از امضاکنندگان که کارمند دولت بودند و بازخواست‌هایی از سایرین^۱

بازرگان در مورد چگونگی اقدام به اخراج استادان می‌گوید:

در مورد استادان دانشگاه، از طرف سپهبد زاهدی به آقای دکتر سیاسی رئیس دانشگاه تهران گفته شد که اینها را اخراج کنید. دکتر سیاسی گفت دانشگاه هیأت انتظامی دارد و می‌تواند تشکیل جلسه داده آقایان را محاکمه کند و اگر مقصر تشخیص داد آن را طبق آیین‌نامه تنبیه یا اخراج کند. سپهبد زاهدی می‌دانست هیچ دادگاه بی‌طرفی این استادان را محکوم نخواهد کرد. بنابراین اصرار ورزید خود رئیس دانشگاه حکم اخراج استادان را امضا کند. دکتر سیاسی در پاسخ گفته بود اگر دست مرا قطع کنید حکم اخراج کسی را امضا نمی‌کنم. مرحوم سیاسی که تحت فشار قرار گرفته بود یک روز از همه امضاکنندگان نامد اعتراض به قرارداد کنسرسیوم دعوت کرد. به من گفت این چه کاری بود که کردید خودتان و مرا به دردسر انداختید! گفتم من هم می‌دانم که این نامد اثر ندارد ولی پسر چهار پنج ساله‌ای دارم، نمی‌خواهم که وقتی بزرگ شد بگوید پدر من پفیوز بود. در آن زمان یک چنین جنایت به مملکت شد و پدر من هیچ اعتراض نکرد! صحبت دکتر معظمی را برای ایشان نقل کردم. سپهبد زاهدی وقتی از آقای دکتر سیاسی مایوس شد، از کفیل وزارت فرهنگ آقای جعفری انجام این کار را خواست و او هم برخلاف قانون استقلال دانشگاه، حکم بازنشستگی ما دوازده نفر را صادر کرد^۲.

وی در «مدافعات»، ماجرا را باد دقت و توضیح بیشتر شرح می‌دهد:

ابلاغ انتظار خدمت ما با امضای وزیر فرهنگ دولت کودتا یعنی آقای جعفری

به عمل آمد.

انتظار خدمت فوری نبود. مزاحمت و عکس العمل فوری هم مشاهده نکردیم. ولی شنیدیم بعد از یکی دو ماه سفیر انگلستان آن را به دولتیان ما ارائه داده و استفسار کرده بوده است. در هر حال آنچه مسلم است این که یک روز در دانشکده قبل از حرکت به طرف کلاس برای امضای دفتر به اطاق معاون رفتیم. جناب سرگردی که بعداً سرهنگ و رئیس سازمان امنیت شده است مؤدبانه سلام کرد و پرسید آیا این امضای چاپی زیرنامه سرگشاده از جناب عالی است؟ گفتم درست است. گفت پس لطفاً این ورقه را در مقابل اسم خودتان امضا بفرمایید. دو سه روز بعد همه استادان امضا کننده (و شاید هم عده‌ای دیگر را هم) به فرمانداری نظامی احضار و مورد بازجویی کتبی قرار دادند. بعد فشار فراوانی روی رئیس دانشگاه شروع شد. آقای دکتر سیاسی گفته بودند من نمی‌توانم بی‌جهت استادی را منتظر خدمت کنم. مگر آنکه یک محاکمه اداری یا شورای دانشگاه را تشکیل دهم و آنها توضیح دهند و دفاع نمایند. در هر حال اگر دستم را قطع کنید من حکم انتظار خدمت آقایان را امضا نخواهم کرد.

چنین تنهات و ابراز شخصیت از ناحیه کسی که مؤسس استقلال دانشگاه بود و درخور تقدیر و تحسین فراوان می‌باشد، سبب گردید که ریاست دانشگاهی ایشان تجدید نگردد...

یک روز در همان ایام آقای دکتر سیاسی مرا به دبیرخانه دانشگاه خواستند و خصوصی صحبت می‌کردند. می‌گفتند اوضاع را که می‌دانستید، این چه کاری بود که کردید و این نامه و اعتراض چه فایده داشت؟ گفتم: بلی. من خوب می‌دانستم که نتیجه عملی ندارد و جلوی قرارداد کنسرسیوم را نخواهد گرفت. اما این کار را کردم فقط برای آن که بعدها پسرم که بزرگ شد نگوید پدرم پفیوز و بی‌غیرت بود... نسلهای بعد ایران نیز وقتی به تاریخ گذشته نگاه می‌کنند مایوس از نژاد و خون خود نباشند و نگویند نهضت عظیمی چون ملی کردن نفت در این مملکت به پا شد، بعد کودتایی و اوضاعی پیش آمد، تمام آن اقدامات و افنخارات را به باد داد، ولی صدا از هیچ‌کس در نیامد... ما این کار را کردیم تا در آن روزگار که نمی‌دانم ده سال

دیگر، صد سال دیگر یا چه وقت خواهد بود، ایرانی اسبد و اعتمادی به خود داشته و شاید حرکتی بنماید. آقای دکتر سیاسی دیگر حرفش نزد است.

دکتر علی اکبر سیاسی در کتاب خاطرات خود گزارش یک زندگی (صفحات ۲۴۷ تا ۲۴۹) داستان را تقریباً با ذکر جزئیات آورده است. از آنجا که این گزارش تا حدودی نقش و روحیه بازرگان را روشن می‌کند، قسمتی از آن را نقل می‌کنیم وی پس از بیان ابلاغ «وامر ملوکانه» از طریق نخست‌وزیر (زاهدی) به ایشان مبنی بر اخراج دوازده استاد از دانشگاه، می‌نویسد:

... با وضع ناگوار به دانشگاه آمدم و امضاکنندگان اعلامیه را با قید فوریت برای صبح روز بعد به دفتر احضار کردم. در این جلسه، به تندی به همکارانم تاختم و آنها را از این حرکت سنجیده و خطرناک ملامت کردم. آنها هر کدام پاسخ‌هایی دادند ولی سخنگوی آنها، بخصوص مهندس بازرگان بود. خلاصه بیانات دفاعی آقایان این بود که: «ما بالاخره ایرانی هستیم و حق داریم نسبت به یک لایحه، که می‌رود قانون بشود و به زیان کشور است، اظهار نظر کنیم...»

کسی که در این باب از همه سخت‌گیرتر بود، مهندس بازرگان بود. دو روز بعد، نخست‌وزیر تلفنی مرا خواست و گفت: جناب رئیس دانشگاه، اینها که می‌گویند به خرج اعلی‌حضرت نمی‌رود. ایشان اخراج این آقایان را خواستند. گفتم: به خرج برود یا نرود. من اگر دستم را قطع کنند، با ابلاغ اخراج این استادان موافقت نخواهم کرد.

گفت: همین طور!

گفتم: همین طور!

گفت: یعنی می‌گویند همین طور به عرض برسانم؟

۱. مدافعات. صص ۱۵۷ - ۱۵۹.

۲. متن احضاریه و صورت جلسه این دیدار در کتاب حدیث مقاومت، صفحات ۳۹۰ و ۳۹۱ چاپ شده است.

گفتم: مختارید!^۱

به هر حال عکس‌العمل دولت سخت بود. به گفته بازرگان:

اگر مملکت، مملکت آدمها بود و مجلس‌ها، مجلس بودند، می‌بایستی حداکثر بی‌علاقگی و بی‌اعتنایی‌شان نسبت به چنان نامه انتقادی، آن باشد که مثلاً به یکی از امضاکنندگان بنویسند نظرات شما را برای رسیدگی به کمیسیون مربوط فرستادیم، ولی دولت به آن نامه جواب داد آن هم آن‌طور جواب.^۲

این در حالی بود که نامه سرگشاده، نامه‌ای بود متین و کاملاً در چهارچوب قانون و هرگز شباهتی به اعلامیه‌های تند و اهانت‌آمیز گروه‌های مخفی و برانداز نداشت. و امضاکنندگان نیز جملگی از شناخته شده‌ترین رجال علمی، بازاری و دانشگاهی بودند. در این مورد، باز سخنان بازرگان در مدافعات گد یا و بلیغ است:

آقایان دادرسان محترم، جناب سرهنگ دادستان نماینده ملت ایران و مدافع دو آتشه قانون. بفرمایید در چنین شرایط و اوضاع یک فرد ساده ایرانی (نمی‌گویم استاد دانشگاه و صاحب مختصر حق آب و گیل در کار نفت)، از نظر طبیعی و انسانی و قانونی چه می‌تواند بکند و تا چه حدود به عقیده شما اجازه دارد؟ آیا عملی ملایم‌تر و قانونی‌تر و مسالمت‌آمیزتر از این که بردارد نظریاتش را تا هنوز قرارداد به تصویب نرسیده است. به مجلسین به قول خودشان قانونی بنویسد؟ یا اگر چنین نامه‌ای را سی - چهل نفر از محترمین و مطلعین مملکت امضا کردند، او هم امضا کند، ایرادی هست؟ چنین کاری گناه است یا ثواب؟ اگر چنین نامه‌ای ضمناً سرگشاده بوده به اطلاع مردم هم برسد (در مملکتی که شعار «ایحضرت می‌فرمایند از دموکراسی‌ترین دموکراسی‌هاست» و به فرموده ایشان آزادی هر عمل جز خیانت وجود دارد و عدالت اجتماعی کامل برقرار است)، آیا چنین عملی اخلاص‌گری است؟ اقدام علیه امنیت کشور است؟ ضدیت با مشروطیت سلطنتی و با

۱. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله سیاسی ایران، غلامرضا نجفی، (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی

۲. مدافعات، ص ۱۵۷.

رسا، (۱۳۲۱)، ج ۱، صص ۱۱۹ - ۱۲۰.

سلطنت باید تلقی شود؟^۱

تأسیس شرکت «یاد» و بازگشت به دانشگاه

اما اخراج استادان یاد شده و از جمله مهندس بازرگان، چندان طول نکشید و آنان بار دیگر به دانشگاه بازگشتند. به روایت خود او:

بازنشتگی این دوازده نفر استاد که همگی تمام وقت تدریس دروس اساسی را بر عهده داشتند، دانشگاه تهران را دچار کمبود معلم و استاد کرد و از طرف دیگر دانشجویان به منظور همراهی استادان سیاسی خود اعلام کردند سر درس هیچ معلمی غیر از آنها حضور نخواهند یافت. دانشیاران نیز همکاری کردند و به این ترتیب عملاً دانشکده‌ها رو به تعطیل و توقف رفتند.

دکتر اقبال که رئیس دانشگاه شد، خود را ناچار دید که سادان اخراجی را یکی بعد از دیگری با سلام و صلوات به دانشگاه بازگرداند. اولین استادی که به دانشگاه برگشت، دکتر قریب بود. دانشجویان با بی‌اعتنایی نسبت به رئیس انتصابی دانشگاه، استقبال بسیار با شکوهی از دکتر قریب به عمل آوردند. دکتر اقبال به منظور مقابله با آن مسئله، اقدام به افزایش تعداد اساتید کرد و نیت او نیز این بود که در صورت تکرار مسئله و اخراج تعدادی از اساتید، با مشکل روبرو نشوند.^۲

وی در «مدافعات»، جریان این دوره را چنین گزارش می‌دهد:

دوران انتظار خدمت، شش - هفت ماهی طول کشید. در آن مدت یازده نفرمان برای تأمین معاش و خدمت دست به تأسیس شرکتی زدیم، به نام شرکت «یاد» (اختصار یازده استاد دانشگاه)*.

۱. مدافعات، صص ۱۵۵ - ۱۵۶.

۲. ایران فردا، شماره ۴، ص ۵۵.

* دکتر سبحانی در خاطرات خود می‌گوید. به مناسبت یازده استاد اخراجی اسم شرکت را «یاد» گذاشتند ولی اگر عبدالله معظمی نیز عضویت شرکت را می‌پذیرفت، نام شرکت را «داد» می‌گذاشتند که تلمیحی به بیدادگری رژیم نیز در حق استادان اخراجی داشت.

چندی که گذشت و آتش غضب تا حدودی تسکین یافت و قبح عمل دستگاه ظاهر تر شد، تصمیم به ترمیم گرفتند. استادان را به تدریج و با احترام برگرداندند. معلوم است که تظاهر و تحصیل از ناحیه دانشجویان فوق العاده بود. روزنامه سپید و سیاه مورخ ۲۰/۶/۳۳ در یک خبر سه سطر مههم بازگشت ما را به دانشگاه به شرح ذیل اشاره کرده بود:

«موضوع استادانی که از طرف وزارت فرهنگ منتظر خدمت شده بودند، مطرح شد و اعلیحضرت با بازگشت و ادامه خدمت استادان موافقت فرمودند. باید دانست که پیدا کردن جانشین برای بعضی از استادان مشکل بوده است. بدین جهت نیز بازگشت آنها ضروری تشخیص داده شد».

ملاحظه کنید اجازه بازگشت به خدمت چند استاد را شاه باید بدهد. آیا این عمل پایین آوردن مقام سلطنت نیست. یک دانشجوی علاقه مند به استادان خود وقتی می خوانده است که بازگشت استادان با موافقت اعلیحضرت بوده آیا حق نداشته است پیش خود فکر کند انتظار خدمت و اخراجشان هم یقیناً به دستور اعلیحضرت بوده است؟ با چنین اظهارات و دخالت ها آیا به موفقیت و محبوبیت شاه علاوه می شد یا کسر؟ تقصیر با کیست؟^۱

بدین ترتیب مهندس بازرگان، با ظرافت خاص خود، مسئولیت اخراج خود و استادان دیگر را به گردن شاه می اندازد و آشکارا دخالت غیرقانونی و خودکامه او را در تمام امور مملکت بیان می کند و به اصطلاح زیرکانه دست به افشاگری علیه شخص شاه می زند.

اولین زندان

سال ۱۳۳۳، که در زندگی بازرگان تا آن زمان سال پرشور و پرماجرایی بود، به پایان رسید و سال ۱۳۳۴ آغاز شد. دولت زاهدی رفت و دولت حسین علا روی کار آمد. رژیم شاه ناگزیر شده بود که راه صلح را در پیش گیرد و از پیشنهاد آشتی با مخالفان دم بزند. نهضت مقاومت ملی اطلاعیه ای را تحت عنوان «در مقابل توطئه بیدار باشیم» منتشر کرد که

رژیم را سخت خشمگین ساخت. به دنبال آن، در فروردین ۱۳۳۴ فرمانداری نظامی تهاجمی وسیع را علیه نهضت مقاومت آغاز کرد و کسانی را دستگیر و بازداشت نمود. از جمله آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی، مهندس بازرگان، که تازه به دانشگاه بازگشته بود و به تدریس و فعالیت علمی و دانشگاهی‌اش ادامه می‌داد دستگیر شدند.^۱

مهندس بازرگان ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

از مراجعت به دانشگاه و تأسیس شرکت یاد چند ماهی نگذشته بود که در طلوعه روی کار آمدن دولت جناب علا (با شعار مبارزه با فساد و به عنوان نوبر) در منزل مشغول نهار خوردن بودم که در زدند و بعد چند نفر وارد خانه شده پس از تفتیش‌های لازم و جمع کردن اسنادی که مهم آن یک عکس آقای دکتر مصدق از تاقچه و چند کتاب مختلف غیرسیاسی بود مرا به فرمانداری نظامی بردند و زندانی کردند... بعد از دو سه روز نیز آقای مهندس سبحانی و یک جوان کارمند بانک به لشکرزهری منتقل شدیم. در آنجا سه یا چهار بار مورد بازجویی قرار گرفتیم. ولی چون حقیقتاً هیچ‌گونه مدرک و ایراد علیه من (غیر از همانها که عرض کردم و همانها سبب اخراج از لوله کشی و دانشگاه شده بود)، نداشتند که بتواند مستمسک ظاهری کنند و دانشگاه هم نزدیک به افتتاح بود و می‌بایستی ملاحظه دانشجویان را بنمایند، خودشان خواستند و آزادم کردند.^۲

مهندس بازرگان حدود پنج ماه در زندان ماند و پس از چندبار بازجویی بدون محاکمه و دادرسی در اواخر شهریور ماه ۳۴ آزاد شد و به کار خود در دانشگاه بازگشت. با خروج از زندان زهری بنده مجدداً به خانه و زندگی و به دانشکده فنی و دانشگاه یعنی پیش جوانان برگشتم. و طبیعی است که مورد استقبال فوق‌العاده قرار گرفتم.^۳

مهندس سبحانی که چند روز پس از بازداشت بازرگان در ارتباط با او رفتن چایخانه نهضت مقاومت دستگیر گردید و با بازرگان در یک اتاق زندانی بود، در مورد این بازداشت

۱. اسناد نهضت مقاومت ملی، ج ۵، ص ۲۸۲ و تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۱، ص ۱۲۵.

۲. پیشین، ص ۱۶۴.

۳. مدافعات، ص ۱۶۳.

و دلایل آن و حوادث زندان می‌گوید:

مهندس بازرگان را در ارتباط با نهضت مقاومت گرفته بودند. زیرا فعالیت‌های او خیلی عیان شده بود. توی دانشگاه سخنرانی می‌کرد و علناً از دکتر مصدق حمایت می‌کرد... هم اتاقی با مهندس بازرگان این امکان را به وجود آورد که بتوانم خود را بیشتر برای بازجویی‌ها آماده کنم. قبلاً در بازجویی‌ها راجع به کمیته مرکزی نهضت مقاومت گفته بودم که برخی از شخصیت‌های معروف دوران حکومت دکتر مصدق در آن شرکت دارند مانند اللهیار صالح، سیدباقر کاظمی، شمس‌الدین امیرعلایی و مهندس بازرگان هم در ارتباط با این افراد است. من این اطلاعات را به مهندس بازرگان گفتم. مهندس بازرگان هم تأیید کرد و گفت در بازجویی همین حرف‌ها را تکرار خواهد کرد... و بازجویی‌ها همین‌طور ادامه داشت. بعد از بازجویی‌ها با مهندس همانگ می‌کردم که چه چیزهایی را بگوییم و چه چیزهایی را نگوییم. ابتدا مهندس موافق نبود که بگوییم آقای صالح و دیگران کمیته مرکزی نهضت هستند اما در نهایت تصمیم گرفتیم که بگوییم کمیته نهضت همان کمیته بین احزاب است. چون بیش از یک سال است که عملاً کمیته احزاب فعالیتت نداشت و افراد آن پراکنده شده بودند. بر این اساس چند نفر از افراد منتسب به احزاب دستگیر شدند که پس از چند روز بازداشت آنها را آزاد کردند. ... مهندس بازرگان حدود ۵ ماه زندانی بود و به دلیل اقدامات زیادی که برای آزادی او انجام شده آزاد شد.^۱

دست‌آورد زندان

مهندس بازرگان اصولاً آدم پرکار و پرتلاش و پی‌گیری بود و چنان‌که زندگی طولانی او نشان می‌دهد و بعداً نیز خواهیم دید، لحظه‌ای از کار و تعقیب هدف غافل نبود. چندان فرق نمی‌کرد که در خانه یا پشت میز کارش باشد یا در محل کار اداری یا در سفر و یا در زندان. از این‌رو بازرگان از این زندان کوتاه خود، دستاوردهای علمی و فرهنگی پرارزشی

همراه آورد. از نظر علمی نگارش کتاب عشق و پرستش - یا ترمودینامیک انسان و تکمیل کتاب راه طی شده محصول این زندان است و از نظر فکری نیز، پس از تفکر و تأمل به این نتیجه رسید که آماده کردن خود برای فعالیتهای اجتماعی و گروهی و آموزش دموکراسی و تمرین کار جمعی، مبرمترین نیاز روز است. توضیح خود او از هر بیانی رساتر است:

محصول آن پنج‌ماه زندان چند چیز بود:

- ۱- کتاب عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان که بعداً چاپ شد.
- ۲- تکمیل کتاب راه طی شده از کتاب ۱۴۰ صفحه‌ای به ۲۴۰ صفحه.
- ۳- تفکر و توجه به این حقیقت که درد ایران نه با تشکیل یک حزب سیاسی حل می‌شود و نه حتی با روی کار آمدن یک دولت ملی از طریق اکثریت در مجلس یا تحمیل و تصادفات سیاسی و آسمانی. آنچه لازمتر و واجب‌تر از همه چیز است بعد از عشق و پرستش، تربیت دموکراسی و امکان مجتمع شدن و همکاری است که ما در اثر ۲۵۰۰ سال زندگی غیردموکراتیک و غیراجتماعی یعنی انفرادی تحت رژیم استبدادی فاقد آن هستیم. نه می‌توانیم دور هم جمع بشویم و نه وقتی دور هم جمع شدیم حاضر به گذشت و سازش و همکاری هستیم. پس باید عجلتاً عملاً خود را برای فعالیتهای اجتماعی تربیت کنیم. این افکار و استدلالها را بعداً در یک سخنرانی جشن عیدفطر انجمن اسلامی دانشجویان در دانشکده کشاورزی کرج مطرح کردم و چاپ شده است: احتیاج‌روز^۱.

تأسیس «متاع»

چنان که از زبان بازرگان شنیدیم، وی در نیمه اول سال ۱۳۳۴ در زندان، به این نتیجه رسید که «عجلتاً باید خود را برای فعالیتهای اجتماعی تربیت کنیم» و عقیده پیدا کرد که «بعد از عشق و پرستش، واجب‌تر از همه چیز، تربیت دموکراسی و امکان مجتمع شدن و همکاری است». البته چنان که مهندس سبحانی می‌گوید، این فکر محصول مشورت و تبادل نظر و گفتگوی طولانی آن دو در دوران زندان بوده است (با استفاده از اطلاعات

شفاهی). هر چه بود مهندس بازرگان و دوستان و همفکرانش در مقطع سال ۱۳۳۴ به این جمعبندی می‌رسند که تارسیدن به تفاهم و همکاری و همیاری در امور سیاسی و اجتماعی و حزبی و تشکیلاتی هنوز راه درازی در پیش است و لذا باید تمرین کرد و خود را برای همکاریهای جدی و در سطح گسترده و ملی آماده و مهیا ساخت.

نخستین گام برای تحقق این «احتیاج روز» و ورود به مرحله دموکراسی و همکاریهای جدی و وسیع ملی و عمومی، تشکیل و تأسیس «جمعیت متاع» است که مخفف مکتب تربیتی اجتماعی عملی است (م.ت.ا.ع).

از اسناد این جمعیت اکنون دو سند در دست است. یکی «اصول دهگانه» نام دارد که ده اصل به مثابه مبانی نظری و اعتقادی جهت اقدام «متاع» است که به کوتاهی و با ایجاز تمام بر شمرده است و دیگر اساسنامه آن است که طبق معمول به تشکیلات و چگونگی سازماندهی و وظایف اعضا و چگونگی عملکرد و اقدامات متاع پرداخته است. متن کامل هر دو سند را، که برای اولین بار منتشر می‌شوند، در بخش ضmann این بخش ببینید* . در اینجا فقط عناوین اصول دهگانه را ذکر می‌کنم: هدف زندگی، مقام فرد، اختیار و آزادی، اجتماع، نظام و اداره اجتماع، وظیفه فرد در مقابل اجتماع، مراتب و روابط در اجتماع، کسب و کار، تعلیم و تربیت و در نهایت شرایط توفیق.

چنان که ملاحظه خواهیم کرد، این اصول در عین ایجاز کاملاً بلیغ و رسا نگارش یافته است و این نشان می‌دهد که محصول کار جمعی و جدی و عمیق است. نیز باید یادآور شد که در ارتباط با هر یک از این اصول حداقل یک آیه قرآن به منزله سند اعتقادی ذکر شده است.

اما اساسنامه در ۲۵ ماده تنظیم شد، و طبق ماده ۲۵ آن، در جلسه مورخ ۱۳۳۴/۱۱/۱۹ هیئت مؤسس تصویب شده است* . در مقدمه اساسنامه آمده است:

* این دو سند را جناب آقای دکتر کاظم بزدی، از بانیان و از اعضای نخستین متاع، در اختیار ما قرارداد و در همین جا از ایشان تشکر می‌کنم.

* مهندس بازرگان در نوشته «شورای انقلاب و دولت موقت» (صفحه ۹) تاریخ تأسیس متاع را سال ۱۳۳۵ دانسته است که با دقتاً تاریخ را به یاد نداشته یا منظور شروع فعالیت عملی متاع بوده است.

به منظور **اشاعه** اجرای اصول دهگانه جمعیتی به نام «مکتب تربیت اجتماعی عملی»^{*} تشکیل می‌شود و برنامه مکتب این است که از طریق اقدامات عملی فردی و مخصوصاً دست جمعی افراد وابسته به مردم را برای زندگی اجتماعی و همکاری عمومی مبنی بر اصول دهگانه عملاً تربیت و آماده می‌نماید.

«متاع» که خود را «مکتب» می‌نامد، دارای یک هیئت مؤسس و پنج شعبه و سه کمیسیون می‌باشد. هیئت مؤسس از ۱۰ - ۱۵ نفر عضو تشکیل می‌شود. شعب عبارت‌اند از: ۱- شعبه و تشکیلات مرکز، ۲- شعبه شهرستانها، ۳- شعبه تبلیغات و تعلیمات، ۴- شعبه ارتباطات و همکاریها و اطلاعات و آمار و ۵- شعبه امور مالی. کمیسیونها نیز از این قرارند: ۱- کمیسیون خارجی، ۲- کمیسیون بهداشت و ورزش و ۳- کمیسیون مطالعات. این تشکیلات از نظر حوزه کار و اقدام و عمل، مرز نمی‌شناخت، و لذا در هر زمینه‌ای (فرهنگی، تبلیغی، بهداشتی، اقتصادی و ...) و در هر جایی (دانشگاه، بازار، ادارات، کارخانه‌ها، شهر، روستا و ...) می‌توانست فعالیت کند. مهم، اقدامات عملی برای گسترش فکر اجتماعی و آموزش دینی و نهادینه شدن دموکراسی و پیشرفت و توسعه مدنی بود. این اقدام و تصمیم، در سطحی که در اساسنامه آن آمده است، برای نخستین بار بود که در ایران عملی می‌شد.

اسامی مؤسسان آن اعلام نشد و حتی نام آن نیز رسماً اعلان نشده است، اما می‌دانیم که مهندس بازرگان، دکتر بدالله سبحانی، مهندس عزت‌الله سبحانی، دکتر کاظم یزدی، دکتر ابراهیم یزدی، آیت‌الله مطهری، سیدغلامرضا سعیدی، احمد آرام، آیه‌الله دکتر مهدی حائری یزدی، کاظم حاج طرخانی، مهندس مصطفی کتیرایی و کاظم متحدین از بانیان آن بودند. در اساسنامه دلیل اعلام نشدن این تشکیلات و بانیان و اعضایش، چنین آمده است: از آنجا که متاع مصمم است خدمات خود را بدون شائبه و دور از نظرها و اغراض و موانع خارجی انجام دهد، تربیت تشکیلات داخلی و نام اعضا و اعمال

* در متن «علمی» آمده است ولی با توجه به شواهد و قوانین متعدد و از جمله تأیید بانیان متاع، علمی اشتباه است و درست همان عملی است. مرحوم مهندس بازرگان نیز در کتاب «شورای انقلاب و ...» نیز علمی ثبت کرده‌است.

خود را در وضع آنها مستور نگاه خواهد داشت ولی خدمات و فعالیت‌های خارجی ممکن است علنی و آشکار باشد منتها بدون ذکر ارتباط با تشکیلات خاص مکتب خواهد بود*.

اما به نظر می‌رسد علت اصلی مستور نگاهداشتن تشکیلات متاع همان «موانع خارجی» بود که در آن شرایط چیزی جز احتناق و استبداد حکومت و رژیم کودتا و ترکنازیهای فرمانداری نظامی نبود.

متاع بدون سروصدا و تبلیغات، کار خود را آغاز کرد و با استفاده از تمامی امکانات و ابزارهای موجود در آن زمان، مؤسسات و نهادها و مراکز متعدد فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و دینی بسیار پدید آورد که هر کدام از آنها منشاء اثرات و برکات فراوان شدند و برخی از آنها نقش قابل توجهی در جنبش اجتماعی و اقتصادی و به ویژه در حوزه تفکر دینی و در مجموع در تحولات فرهنگی - سیاسی - اسلامی در دهه سی و چهل ایفا کردند. انگیزه اصیل و عمیق و اعتقادی این تلاشهای اجتماعی، دینی و محرکهای مذهبی احساس مسئولیت خدایی و معنوی بود. مهندس بازرگان درباره متاع و حوزه فعالیت و انگیزه‌های آن چنین می‌گوید:

و چون فعالیت‌های سیاسی وسیع امکان‌پذیر نبود و فعالیت سیاسی مطمئن و صحیح نیز در هر حال احتیاج شدید به تربیت اجتماعی عملی مردم ایران برای کارهای دسته جمعی و انضباط شورایی و همکاری داشت، یک نهضت نسبتاً وسیع و خودجوش در تهران و در غالب شهرستانها در میان مبارزین و جوانان مسلمان و ملی برای تأسیس انجمن‌ها و هیئت‌ها و مؤسسات ملی و اسلامی با برنامه‌های امدادی، فرهنگی، تبلیغاتی، بهداشتی و حتی تولیدی و تجاری به راه افتاد. مدارس ملی اسلامی عدیده‌ای با موفقیت‌های چشمگیر احداث شد، شرکت‌ها و بنگاههای نشریاتی فعال به وجود آمدند، درمانگاهها و بیمارستانهای خیریه به سبک اجتماعی درست شد، صندوقهای قرض الحسنه تأسیس گردید. انجمن‌ها و مجامع ملی و اسلامی از هر طرف سر درآورد که هدف و برنامه همه آنها در حول

محورهای خدمت، تربیت، وحدت و تشکل و آمادگی برای رسیدن به آزادیها و استقلال و حکومت اسلامی دور می‌زد^۱.

یکی دیگر از نویسندگان آشنا با این حرکت، در این باره می‌گوید:

در جناح متدین آن [نهضت مقاومت ملی] در تهران، این نظریه اکثریت یافت که بهتر است فعالیت‌های فرهنگی و تربیتی انجام گیرد و پایه‌ای آن به جهت تدارک و پشتیبانی آن فعالیت‌های اقتصادی صورت پذیرد. سازمان این فعالیت‌ها «متاع» نامیده می‌شد که کلمه اختصاری «مکتب تربیتی عملی اسلامی»^{*} بود. این حرکت که از جهتی به سمت اسلامی‌تر شدن مجموعه همکاران به شمار می‌رفت مرحله واسطه‌ای بود تا تشکیل نهضت آزادی ایران^۲.

چنان که شواهد و قراین نشان می‌دهد، و از جمله مهندس بازرگان گواهی می‌دهد، متاع منشاء آثار اجتماعی و علمی و فرهنگی فراوان شد و مؤسسات متعددی در زمینه‌های مختلف پدید آورد، که ظاهراً هیچ ارتباطی با هم نداشتند اما جملگی از یک جا الهام می‌گرفتند و لذا همه آنها اهداف دینی و اجتماعی معینی را دنبال می‌کردند. از این اقدامات آماري در دست نداریم. برخی از این اقدامات شهرت پیدا کردند که از آنها یاد خواهیم کرد. آقای فارسی می‌گوید:

متاع چهار محصول داشت: ۱- خرید زمین‌های بایر وسیعی برای اجرای یک طرح کشاورزی. ۲- تأسیس دانشسرای تعلیمات دینی دو کلاسه‌ای با امتیاز آقای دکتر سبحانی و اشتغال پسرش ایرج، ۳- تأسیس دبیرستان کمال نارمک و ۴- تأسیس شرکت انتشار که البته اولی به جایی نرسید^۳.

آقای دکتر کاظم یزدی می‌گوید، از اقدامات متاع عبارت بود از: تأسیس شرکت و کارخانه «ایرفو» که کارش تولید صنعتی بود. در این کار تولیدی و صنعتی، که ظاهراً هیچ

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۸.

* البته با توجه به صراحت اسانامه متاع، کلمه «اجتماعی» درست است نه «اسلامی».

۲. زوایای تاریک، جلال‌الدین فارسی، (تهران، حدیث، ۱۳۷۳)، ص ۲۱.

۳. پیشین، ص ۲۲.

ارتباط دینی نداشت، بعضی از مراجع دینی نیز شرکت داشتند و در شمار سهامداران آن بودند. از جمله آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری و آیت‌الله سیدهادی میلانی. نیز کسانی چون محمدعلی رجایی، دکتر محمدجواد باهنر و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در کارخانه سهم داشتند. به گفته ایشان حتی شرکت «یاد»، که پیش از این در سال ۱۳۳۳ تأسیس شده بود و آن شرکت مرکز تولید صنعتی «صافیاد» را پدید آورده بود، پس از تشکیل متاع با این تشکیلات مرتبط شدند و در چهارچوب اهداف و برنامه‌های آن فعالیت می‌کردند. از محصولات دیگر متاع، تشکیل گروه فرهنگی «اخلاق» بود. مدرسه کمال نیز، که از دبیرستانهای موفق در جهت توسعه آموزش و پرورش بود و به ویژه به تربیت دینی و اخلاقی دانش‌آموزان اهتمام وافر داشت، از اقدامات و تصمیمات متاع بود. به گفته دکتر یزدی، برنامه این مدرسه از روی الگوی مدرسه و انجمن تعلیمات اسلامی (دکتر شهاب‌پور) تنظیم شده بود. اما در عین حال اشکالات آن را نداشت.^۱

گفتنی است که به گفته آقای شاه‌حسینی، دکتر مصدق به وسیله آقای دکتر سبحانی از اموال خود به مدرسه کمال کمک می‌کرد.

در اینجا چند اقدام مهم متاع را، به دلیل اهمیت‌شان و نیز به دلیل نقش مستقیم بازرگان در آنها، با تفصیل بیشتر ذکر می‌کنیم:

۱- انجمن اسلامی مهندسين

«انجمن اسلامی مهندسين» با ابتکار و همت مهندس بازرگان و همکاری گروهی از مهندسان مسلمان در سال ۱۳۳۶ در ارتباط با متاع تأسیس شد. مؤسسان آن عبارت بودند از: مهندس بازرگان، مهندس عباس تاج، مهندس عزت‌الله سبحانی، مهندس قاسم شکیب‌نیا، مهندس یوسف طاهری، مهندس مصطفی کتیرایی و مهندس علی‌اکبر معین‌فر.^۲ البته خود مرحوم مهندس بازرگان آقایان مهندس سالور، مهندس دبیر، مهندس زنگنه و

۱. مطالب منقول از آقای دکتر کاظم یزدی. برگرفته از مصاحبه اینجناب با ایشان است. نیز از اطلاعات

شفاهی آقای مهندس سبحانی استفاده شده است.

۲. تحلیلی پیرامون دانشگاه قبل و بعد از انقلاب، ص ۲۰.

مهندس لواسانی را نیز از پایه گذاران انجمن اسلامی مهندسين می‌داند.^۱ وی درباره انجمن اسلامی مهندسين می‌گوید:

انجمن اسلامی مهندسين نشأت گرفته از انجمن اسلامی دانشجویان بود. البته کانون مهندسين هم وجود داشت که انجمن اسلامی مهندسين به عنوان شعبه‌ای از آن تشکیل شد. اکثریت مؤسسين کانون از این اقدام استقبال نکردند و آن را یک نوع انشعاب و انحصار طلبی تلقی کردند.^۲

در اساسنامه انجمن در ارتباط با انگیزه‌های تشکیل این انجمن و اهداف آن چنین آمده است:

به حکم دستور ازلی «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» و نظر به این که اجتماع افراد و همکاری صمیمانه مثبت مردان معتقد صالح در اقدامات مفید مرضی خدا و موجب انتفاع و استحکام امر دنیا و سعادت عقبی می‌نود و با توجه به فساد و بیچارگی مملکت از یک طرف و تشتت و تراحم عمومی از طرفی دیگر، این عمل یکی از احتیاجات روز [توجه کنید که این جمله عین عنوان سخنرانی مهندس بازرگان در سال ۱۳۳۴ است] و از وسایل ضروری تربیت اخلاقی افراد و بهترین آنها برای اداره صحیح جامعه می‌باشد، و مسلمانان روشنفکر بیش از سایرین خود را محتاج و موظف به تربیت و تقویت و تجمع می‌بینند، انجمن از مهندسين مسلمان ایران که توافق عقیده‌ای و تجانس فکری و مردمی بیشتر دارند به نام «انجمن اسلامی مهندسين» به امید تأییدات الهی طبق موارد ذیل تشکیل می‌شود:

- ۱- اجتماع و ارتباط و تعاون مابین مهندسين مسلمان
- ۲- تقویت ایمان و کسب معرفت و تعظیم شعائر اسلامی
- ۳- اصلاحات و اقدامات اجتماعی عملی مفید به طور مستقیم یا با مشارکت و همکاری جمعیت‌های مشابه.^۳

۱. ایران فردا، شماره ۴، ص ۵۴.

۲. پیشین.

۳. تحلیلی پیرامون دانشگاه... صص ۱۸ - ۱۹.

انجمن اسلامی مهندسين از بدو تاسيس خود يکي از فعالترين کانونهاي اسلامي، علمي، اقتصادي، اجتماعي و فرهنگي کشور است و طبق اساسنامه و اهداف خود، که در پس از انقلاب به ثبت نيز رسیده است، اقدامات متعددي در عرصه‌هاي مختلف صورت داده است. يکي از اين اقدامات تاسيس «هنرستان کارآموز» است که در سال ۱۳۴۱ تاسيس شد و به گفته دکتر کاظم يزدي به اين قصد پديد آمد که خلأين کارگر و مهندس را پر کند و به طورکلي افراد را مسلمان و مبادي آداب ديني و اخلاقي تربيت نمايد. در ماده ۲ اساسنامه کارآموز آمده است:

«موضوع شرکت - ايجاد و اداره مراکز آموزشي و حرفه‌اي و مراکز توليدي و صنعتي به منظور تعليم و تربيت جوانان بر بنیان تعاليم عاليه اسلامي براي مشاغل مفيد و مشروع...»

به گفته مهندس سحابي، مهندس بازرگان در تاسيس اين هنرستان نقش برجسته‌اي داشت.^۱ و به گفته آقای مهندس محمد توسلي، که از سال ۱۳۴۸ يکي از اعضاي شوراي اداره هنرستان بود، مهندس بازرگان يکي از دو تن بازرس کارآموز بود و در سال ۱۳۴۸ يکي از اعضاي شوراي اداره هنرستان بود و همواره در فعاليتهاي کارآموز حضور داشت. افزون بر عضويت و همکاري در اداره و برنامه‌ريزي، وي در امور فکري و فرهنگي نيز مدهاي وافر مي‌رساند. افزون بر آنها، بازرگان با استفاده از مقام و منزلت خود، در جلب و جذب کمکهاي مردمي نقش مهمي ايفا مي‌کرد.

دکتر سحابي، مهندس سالور و مهندس طاهري قزويني از اعضاي هيئت مديره نخستين بودند بعدها کساني چون حاج سيد مصطفي عالي نسب، مرحوم حاج احمد علي بابايي، مهندس علي اکبر معين فر، مهندس مصطفي کتيرايي، مهندس عزت‌الله سحابي، مهندس هاشم صباغيان، مرحوم مهندس شهاب گنابادي و مهندس ميرحسين موسوي به جمع مديران و همکاران هنرستان پيوستند.^۲

از کارهاي مدام انجمن اسلامي مهندسين، برگزاري سخنرانيتهاي علمي و ديني و

۱. ايران فردا، شماره ۲۶، ص ۵۵

۲. اطلاعات فوق را آقای مهندس توسلي در اختيار ما قرار دادند.

اجتماعی است که به قصد آگاهی بیشتر جامعه و گسترش افکار شرقی و نو اسلامی در سطح جامعه و به ویژه در میان جوانان، دانشجویان و روشنفکران انجام می‌شود. در سالیان پیش از انقلاب (۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷) گویندگان و سخنوران روحانی و دانشگاهی آگاه و نواندیش ایران کم‌وبیش در این انجمن سخنرانی می‌کردند. اما مهندس بازرگان و آیت‌الله مطهری بیش از همه و بیش از همه‌جا در این انجمن سخنرانی کرده‌اند که بسیاری از این سخنرانیها به چاپ رسیده است. سخنرانیهای معروف بعثت مهندس بازرگان به مناسبت جشن مبعث غالباً در انجمن اسلامی مهندسين انجام شده است. از جمله آخرین سخنرانی بازرگان تحت عنوان بعثت و آزادی در دی ماه ۱۳۷۳ در روز مبعث پیامبراکرم (ص) در همین انجمن بود. مهندسان مسلمان بسیاری در این انجمن پرورش پیدا کردند که بسیاری از آنها در حوزه فکر و عمل اجتماعی و سیاسی خود منشاء خدماتی شدند. از جمله بسیاری از آنها در انقلاب و پیروزی آن نقش ایفا کردند و برخی از آنها در تشکیل و تأسیس دولت موقت مشارکت داشتند و عضو کابینه شدند که به موقع از آنها یاد خواهیم کرد. پس از انقلاب و دگرگونی اساسی اوضاع فکری و اجتماعی و سیاسی ایران، انجمن فعالیت فکری و فرهنگی و اجتماعی خود را رها نکرده است. هرچند انجمن اسلامی مهندسين طبق اساسنامه خودکار سیاسی نمی‌کند، اما به دلیل تعهد اجتماعی و دینی اعضای آن، غالباً افراد و اعضای وی با هیئت فردی در تلاشهای سیاسی کم و بیش شرکت می‌جویند.

۲- انجمن اسلامی پزشکان

پس از تشکیل انجمن اسلامی مهندسين، «انجمن اسلامی پزشکان» در سال ۱۳۳۷ تأسیس شد. آقای دکتر کاظمی یزدی می‌گوید، از طرف «متاع» مأموریت پیدا کردم که انجمن اسلامی پزشکان را تشکیل بدهم.

این انجمن نیز با هدف و مرام همکاری و ایجاد ارتباط بین افراد مسلمان جامعه پزشکی به وجود آمده بود و ادامه دهنده مسیر سایر انجمن‌های اسلامی بود. در میان هیئت مؤسس انجمن این اسامی به چشم می‌خورد: دکتر جواهریان، دکتر عباس حایری، دکتر صائبی، دکتر حسین عالی، دکتر

ممکن و دکتر کاظم یزدی و دکتر ابراهیم یزدی.^۱

اصولاً «انجمن اسلامی پزشکان» و «انجمن اسلامی مهندسين» دو تشکيلات بودند با یک هدف و برنامه و هر دو در یک مسیر گام برمی داشتند و افراد آن دو در جلسات سخنرانی هم شرکت می کردند و سخنرانان جلسات آن دو نیز، که در آن زمان محدود بودند، غالباً مشترک بود. مهندس بازرگان، آیت الله طالقانی و به ویژه استاد مطهری بارها در جلسات انجمن پزشکان سخنرانی کرده اند. برخی از سخنرانیهای مطهری به صورت کتاب چاپ شده است که می توان به کتاب مسأله حجاب و امامت و رهبری اشاره کرد که به وسیله انجمن چاپ و منتشر شده اند. اصولاً تعداد قابل توجهی از آثار مرحوم مطهری در آغاز به صورت سخنرانی در همین انجمن ایراد شده و سپس به کتاب تبدیل شده اند. مهندس بازرگان در مورد ارتباط این دو انجمن چنین می گوید:

بعد از انجمن اسلامی مهندسين، انجمن اسلامی پزشکان به وجود آمد. این دو انجمن فعالیت رسمی در دانشگاه نداشتند و جلسات مجزایی در خارج از دانشگاه ترتیب می دادند. ولی ارتباط نزدیک با هم داشتند. در واقع بنایان انجمن های اسلامی مهندسين و پزشکان قبلاً از مؤسسين انجمن اسلامی دانشجویان و بعداً راهنما و الگوی آنها بودند. کارها نیز تا حدودی تقسیم می شد و اعضای هر دو انجمن در جلسات یکدیگر چه به عنوان شرکت کننده و چه سخنران شرکت می کردند. از علما و وعاظ و روحانیون متمایل به جوانان نیز دعوت می شد و استقبال می کردند. یک سال در شب مبعث در «مسجد حاج حسن» واقع در خیابان آرامنه دکتر سامی (دانشجوی پزشکی) سخنران اول جلسه بود. سخنرانی در ارتباط با نوآوری در دین بود و او به طور آشکار به قدیمی ها و روحانیون حمله کرد. عده ای از علما در جلسه حضور داشتند و به مذاقشان خوش نیامد و گله کردند... [بعدها عده ای] خود را کنار کشیدند [اما] افرادی چون طالقانی، ابن الدین، آیتی [ظاهراً منظور مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی است] و آیت الله زنجانی ماندند. بعداً مطهری استقبال شایان نمود و امثال آقایان

بهشتی، شجونی، خامنه‌ای، خزعلی، باهنر و ... دعوت به همکاری با انجمن را استقبال کردند.^۱

۳- شرکت سهامی انتشار

یکی دیگر از اقدامات متناع، تأسیس مؤسسه انتشاراتی «شرکت سهامی انتشار» است که در سال ۱۳۳۸ انجام شد. ناگفته پیداست که هدف و انگیزه ایجاد این شرکت، چاپ و توزیع و انتشار کتابهای دینی و علمی و فرهنگی با طرز تفکر جدید مذهبی و در سطح قابل قبول نسل جوان و روشنفکران آن زمان بود. به گفته دکتر ابراهیم یزدی، یکی از آشنایان با اوضاع آن زمان:

در آن زمان [یعنی زمان تأسیس شرکت انتشار]، مراکز انتشاراتی در کنترل دولت و گروههای غیرمذهبی بود و چاپ و انتشار دینی مرتباً با موانع روبرو بود.^۲

با توجه به خلأ مطلق انتشاراتی اسلامی روشنفکرانه و علمی، گروه متناع تصمیم گرفت شرکت ایجاد کند که به این نیاز عصر پاسخ مثبت و معقول و مقبول بدهد. محصول این تصمیم تأسیس «شرکت سهامی انتشار» بود. به گفته دکتر کاظم یزدی، خود ایشان و مهندس عباس تاج و دکتر یدالله سبحانی موظف شدند اساسنامه شرکت را بنویسند که پس از چندی نوشته و آماده شد و از تصویب هیئت مؤسس گذشت. مؤسسان اصرار داشتند که سهامدار عمده‌ای نپذیرند و لذا شرکت به صورت «شرکت سهامی» تصویب شد و با حدود ۲۵۰ سهامدار و شریک آغاز به کار کرد. با مبلغ صد هزار تومان، شرکت کار و فعالیت خود را آغاز کرد و نخستین کتابی که چاپ کرد، یکی از آثار مهندس بازرگان بود. دکتر کاظم یزدی اولین مدیرعامل شرکت انتشار بود. پس از مدتی دفتری در باب همایون (میدان ارک) اجاره شد. از اقدامات تشکیلاتی و سازمانی شرکت انتشار، تشکیل یک هیئت تحریریه برای بررسی کتابها و تعیین میزان صلاحیت و قدرت عملی و جهات دیگر کتابها بود که طبق گفته دکتر کاظم یزدی، این نخستین بار [و احتمالاً از نخستین‌ها] بود که در

ایران یک انتشاراتی و مرکز توزیع و چاپ کتاب، دارای هیئت تحریریه یا گروه علمی بررسی کتاب می‌شد. اعضای این هیئت بررسی عبارت بودند از آقایان مهندس بازرگان، مرتضی مطهری، احمد آرام، دکتر معین و احمد راد. از کتابهایی که در سالهای نخستین این انتشاراتی چاپ شده و مورد استقبال واقع گردید، کتاب داستان راستان از مرتضی مطهری بود. به گفته دکتر کاظم یزدی، ایشان پیشنهاد کرد داستان و قصه‌های واقعی و تاریخی دینی، با زبان و بیان فارسی روز و عباراتی زیبا و نثری دلنشین نوشته شود تا جوانان و حتی بزرگسالان آن را بخوانند و جذب و جلب شوند. همان‌گونه که داستانهای محمد حجازی و از جمله کتاب آینه او را می‌خوانند و جذب می‌شوند و لذت می‌برند. هیئت تحریریه این پیشنهاد را تصویب کرد و به مرحوم مطهری پیشنهاد شد که این کار را انجام دهد. محصول کار ایشان کتاب داستان راستان شد. هر چند که این کتاب به زیبایی و جذابیت آینه حجازی از کار در نیامد (دلیل آن نیز این بود که مؤلف می‌خواست به متن وقایع تاریخی به شکلی که در منابع کهن و معتبر تاریخی آمده‌اند وفادار بماند). اما در عین حال کتاب مورد استقبال فراوان قرار گرفت و بارها چاپ شد و کتاب سال نیز شناخته گردید و جایزه گرفت.

به هر حال شرکت سهامی انتشار، پیشگام صنعت نشر دینی روشنفکری در ایران است. در طول حدود چهل سال بهترین کتابهای علمی و فکری در حیطه مسائل دینی (اعم از تألیف و ترجمه) به وسیله شرکت انتشار چاپ شده است. آثار متفکران نواندیش ایران، عمدتاً با همت این مؤسسه چاپ شده‌اند. اکثر آثار مهندس بازرگان (به ویژه تا پیش از انقلاب)، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله مطهری، استاد محمدتقی شریعتی، و ترجمه‌های استاد احمد آرام (پیر مترجمان ایران) در همین مؤسسه به چاپ رسیده‌اند. برخی از آثار دکتر محمد ابراهیم آیتی، جلال‌الدین فارسی، دکتر یدالله سبحانی و ترجمه‌های سیدهادی خسروشاهی و دکتر سیدمحمد مهدی جعفری، و پاره‌ای از آثار دکتر شریعتی نیز به وسیله شرکت انتشار منتشر شده‌اند.

از آنجا که غالب بانیان و گردانندگان شرکت انتشار کم‌وبیش در سیاست و مبارزه بودند و شرکت انتشار نیز معمولاً آثار فکری و دینی و علمی را با جهتگیری سیاسی معینی چاپ می‌کرد، در دهه چهل و پنجاه، شرکت انتشار یکی از مراکز عمده فکری سیاسی و حتی

میعادگاه بسیاری از مبارزان و انقلابیهای مسلمان بود (و از جمله شهید احمد رضایی مدتی در آنجا کار می‌کرد). به همین دلیل بارها دچار مشکل شد و سرانجام در سال ۱۳۵۳ به وسیله ساواک تعطیل گردید و به رغم اقدامات مرحوم مطهری از طریق دکتر سیدحسن نصر، شرکت انتشار در حال تعطیل و توقیف ماند و پس از پیروزی انقلاب بازگشایی شد و فعالیت جدید خود را آغاز کرد. در یکی از گزارشهای ساواک، در بهمن ماه ۱۳۴۵، درباره شرکت انتشار چنین آمده است:

شرکت انتشار از طرف عده‌ای از افراد نهضت آزادی و طرفداران آنها تأسیس گردیده و منبع درآمدی برای افراد این جمعیت و پایگاه تبلیغاتی جمعیت مزبور می‌باشد که کراراً مبادرت به چاپ و تألیفات سران جسامه فوق نموده و غالباً برای چاپ انتشار کتب مزبور از وزارت فرهنگ و هنر مزبور اجازه لازم را کسب نکرده است.

شرکت انتشار به علت چاپ و نشر کتاب با متن تحریک آمیز بدون مجوز قانونی تحت تعقیب قرار گرفته و از طریق قانونی امتیاز آن لغو گردد^۱

۴- انجمن اسلامی بانوان

در متاع پیشنهاد شد که برای تحرک بانوان در جهت رشد و آگاهی و توسعه فرهنگی آنان، به ویژه در حوزه مسائل دینی و اعتقادی، انجمن اسلامی بانوان تشکیل شود. این پیشنهاد تصویب شد و آقای دکتر کاظم یزدی مأموریت پیدا کرد که این انجمن را با یاری برخی از بانوان مساعد و آگاه تشکیل دهند. این انجمن در حدود سال ۱۳۳۸ با پیشگامی همسر ایشان پدید آمد. نخستین جلسه آن نیز در زادروز میلاد حضرت زهرا (س) در منزل ایشان تشکیل شد. برای این جلسه، که به مناسبت تولد حضرت زهرا جشن مفصلی برپا بود، برای اولین بار با کارت دعوت با امضای خانم پوران بنی‌هاشمی همسر کاظم یزدی از بانوان دعوت به عمل آمد. در این جلسه آیت‌الله طالقانی سخنرانی کردند. ایشان پیشنهاد کردند که این جلسات و انجمن بانوان به طور کامل به وسیله خود بانوان اداره شود که چنین

شد و پس از آن تا پایان کار و فعالیت، تمامی امور انجمن به وسیله بانوان انجام می‌شد. البته محل جلسات بعدها تغییر کرد و به خانه‌های مختلف منتقل شد.

انجمن بانوان کاملاً تشکیلاتی و منظم اداره می‌شد. عضو می‌پذیرفت و حق عضویت دریافت می‌کرد. جلسات هفتگی منظم داشت. هر سال سالگرد تأسیس انجمن، که روز میلاد حضرت فاطمه بود، جشن بزرگ و مفصلی برپا می‌شد که در آن شمار زیادی از بانوان شرکت می‌کردند. گاه در سالن سخنرانی مدرسه کمال، حدود ۷۰۰ - ۸۰۰ تن از خانها شرکت می‌کردند. خانم کاتوزیان از سخنرانان این جلسات بودند.

این انجمن فعالیت زیادی در جهت آموزش و تربیت دینی بانوان و به ویژه دختران جوان کرد. از جمله کارهای آن، بجز جلسات منظم یا فصلی سخنرانی عمومی، تشویق به مطالعه و تحقیق در مسائل دینی بود. کتابخانه‌ای هم داشت که اعضایش از آن استفاده می‌کردند. در یکی از نوشته‌ها آمده است:

انجمن اسلامی بانوان، که به منظور اصلاح جامعه با تقویت ایمان و اشاعه مبانی و تعظیم شعائر دینی و اجرای احکام اسلامی به وجود آمد، در جهت ایجاد وحدت و تعاون بین بانوان مسلمان فعالیت می‌کرد!

انجمن اسلامی بانوان تا سال ۱۳۴۲ فعال بود ولی پس از آن (احتمالاً به دلیل حاکمیت مجدد اختناق سیاسی) تعطیل شد و کتابهای کتابخانه آن به کتابخانه‌های مسجد جامع نارمک و مسجد الجواد منتقل گردید.

۵- انجمن اسلامی معلمان

یکی دیگر از انجمنهای تأسیس شده به وسیله یاران متاع، «انجمن اسلامی معلمان» بود که در سال ۱۳۳۸ پدید آمد. از چگونگی تأسیس و تشکیلات و فعالیت آن، اطلاعی در دست نداریم، جز آن که در یکی از منابع آمده است:

مؤسسين انجمن اسلامی معلمان ۱۵ نفر بودند که اسامی عده‌ای از آنها بدین شرح است: مهدی بازرگان، غلامعباس توسلی، یدالله سبحانی،

سید محمود طالقانی و مرتضی مطهری^۱.

در اسانامه انجمن اسلامی معلمان، پس از ذکر اثر معجزه آسای پندار، گفتار و کردار معلم به این نکته اشاره می‌کند:

... از آنجایی که هر اصلاح و اقدام بزرگ با ارتباط و اتحاد به وضع صحیح‌تر و محکم‌تر انجام می‌گیرد و در اسلام عبادت و اطاعت خدا به حکم «واعتصموا بحبل الله ولا تفرقوا» در جماعت مقبول‌تر از انفرادی* پذیرفته و مؤثر واقع می‌شود. و امروز عساکر شیطان و دشمنان این اندازه متشکل و مقتدر هستند مردان خدا بیش از هر زمان احتیاج به آشنایی و همفکری و همکاری با یکدیگر دارند^۲.

۶- مؤسسه اسلامی نارمک

از اقدامات مهم و گفتنی دیگر در ارتباط با نوع تفکر و برنامه و هدف متاع، تشکیل «مؤسسه اسلامی نارمک» است که در اواسط دهه سی و با همت مهندس بازرگان و دکتر کاظم یزدی و گروهی دیگر از روشنفکران مسلمان تأسیس شد. هدف و برنامه آن، گسترش فکر و فرهنگ جدید اسلامی در سطح جامعه و به ویژه در میان جوانان و روشنفکران بود. شعار اصلی بانیان این مؤسسه آن بود که «عبادت خالق و خدمت به خلق توأم است». از اقدامات مؤسسه اسلامی نارمک، بنای ساختمان «مسجد جامع نارمک» است. هیئت مدیره آن، که همان هیئت مدیره مؤسسه اسلامی هم بودند، طبق اسنادی که در دست است و مربوط به سال ۱۳۳۷ می‌باشد، به ترتیب نوشته شده عبارت‌اند از: مهندس مهدی بازرگان، مهندس حسین کرمانی، مصطفی بازرگان [برادر مهندس بازرگان]، محمد حسین روحی، عبدالحسین رضایی، دکتر کاظم یزدی و سیدمحمد تقی میردامادی. نخستین اقدام در بنای مسجد، تعیین دقیق مسجد بود که با همت مهندس بازرگان و مهندس

۱. پیشین.

* در متن «انفرادی» آمده است که ظاهراً نادرست است.

۲. تحلیلی از دانشگاه ... ص ۱۹.

کرمانی انجام شد. پس از آن، طرح کامل و جامع و مناسبی برای نقشه و بنای ساختمان مسجد بود که با ابتکار و پیشگامی مهندس بازرگان و همت رئیس دانشکده معماری و هنرهای زیبا و کار دانشجویان آن دانشکده، هفت نقشه تهیه شد که به سه نفر اول نیز جوایزی داده شد. از میان نقشه‌های ارائه شده، نقشه نهایی تنظیم و اجرا شد. برای مسجد آشپزخانه و یک درمانگاه در نظر گرفته شده بود. نیز برای مسجد یک کتابخانه و سالن سخنرانی منظور گردیده بود. از آنجا که در دیگر مساجد آن روزگار غالباً ورودیه‌ای مطلوب وجود نداشت، برای این مسجد ورودیه‌ای مطبوع و بهداشتی و خوش‌نما در نظر گرفته شد. فی‌المثل در پیشخوان مسجد گلکاری و حوض ایجاد شود که چشم‌نواز و جذاب باشد. نیز در نظر گرفته شد که، برخلاف اکثر مساجد، محل دستشویی در خارج از مسجد باشد.

این مؤسسه و مسجد تا دوران انقلاب یکی از مراکز اشاعه و انتشار تفکر نو اسلامی بود و غالباً گویندگان و سخنوران تواندیش و آگاه و دانشمند در آن سخنرانی می‌کردند. از جمله بازرگان، مطهری و گاه شریعتی در آن سخن گفته‌اند. در مسجد نماز جماعت برقرار می‌شد اما شرط شده بود که مسجد امام رابت نداشته باشد. مهندس بازرگان در تشکیل مؤسسه و بنای مسجد و فعالیت‌های مهندسی و فکری - فرهنگی نقش محوری داشت. از جمله از وجود و محبوبیت و نفوذ کلام ایشان برای جذب کمک‌های مردمی استفاده می‌شد. تا زمان انقلاب مهندس بازرگان و هیئت مدیره نخستین آن کم و بیش در کار مؤسسه اسلامی و مسجد نارمک فعال بودند.^۱

افزون بر موارد یاد شده، دهها اقدام اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و علمی دیگر، از سوی بانیان متاع و همفکرانشان در اواخر دهه سی و اوایل دهه چهل انجام شد که بررسی و تحقیق و بر شمردن آنها از حیطه کار ما خارج است. از جمله «نهضت انجمن سازی» بود که به برخی از آنها اشاره شد و از جمله انجمنهای مختلف دانشجویی و دانش‌آموزی بود که در تهران و شهرستانها پدید آمدند و جملگی آنها کم و بیش یا در ارتباط مستقیم با متاع بودند

۱. در این قسمت از اطلاعات جناب دکتر کاظم یزدی و اسنادی که در اختیار ما قرار دادند، استفاده شده است.

یا در پرتو شرایط ایجاد شده به وسیله این گروه متولد شدند و رو به گسترش و توسعه نهادند. پس از این، آنجا که از «کنگره انجمنهای اسلامی» سخن می‌گوییم، از آنها یاد خواهیم کرد و نقش مهندس بازرگان را در آن نهاد باز خواهیم گفت.

البته همین جا باید یادآور شد که متاع تا پس از انقلاب نیز وجود داشت و کم و بیش فعالیت می‌کرد. هر چند که گاه به دلیل زندانی شدن اعضای اصلی آن، دچار فترت می‌شد. فی‌المثل پس از آن که در سال ۴۲ کسانی چون بازرگان، دکتر سبحانی، مهندس سبحانی و ... زندانی شدند، متاع تعطیل شد ولی پس از آزادی در سال ۴۶ بار دیگر متاع فعالیت خود را از سر گرفت. به گفته مهندس سبحانی، شبی که مرحوم مطهری ترور شد، جلسه متاع در خانه خود او (واقع در بیج شمیران) برقرار بود و مطهری در آن شرکت داشت و متأسفانه پس از خروج از منزل مذکور هدف قرار گرفت و به شهادت رسید.^۱

دستگیری و بازداشت

در سال ۱۳۳۶، مهندس بازرگان و عده‌ای دیگر از اعضای نهضت مقاومت ملی دستگیر و زندانی شدند. هر چند که از نظر زمانی، می‌بایست این حادثه را پیش از تشکیل انجمنهای اسلامی ذکر می‌کردیم، اما مفید دانستیم که پس از ذکر تشکیل «متاع» در سال ۱۳۳۴، اقدامات و فعالیت آن را نیز در همانجا بیاوریم.

در سال ۱۳۳۶، نهضت مقاومت ملی جزوه ۲۴ صفحه‌ای «نفث» را به مناسبت امضای قرارداد نفت با شرکت ایتالیایی «آجیپ» منتشر کرد. در این رساله، پس از اشاره به اوضاع ایران در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد، زیانهای قرارداد کنسرسیوم، وابستگی جدید سیاسی و اقتصادی ایران به غرب و در نتیجه تیرگی آینده کشور، با ارائه اسناد و شواهد فراوان به صورت متقن و مستدل تشریح شده بود. انتشار این سند در محافل خارجی انعکاسی وسیع داشت و نشانه رشد فکری و آگاهی مردم ایران در تحصیل اوضاع اجتماعی - سیاسی کشور تلقی شد.

انتشار جزوه نفت، دستگیری وسیع سران و فعالان نهضت مقاومت را به دنبال داشت.

در تهران آیه‌الله زنجانی، سید ابراهیم میلانی*، انگجی، شبستری، رحیم عطایی، عباس سمیعی، پولادی، خنجی و جمعی دیگر از فعالان نهضت مقاومت زندانی یا تبعید شدند.^۱ در میان دستگیرشدگان در تهران مهندس بازرگان نیز بود.^۲ به گفته آقای شاه حسینی او حدود نه ماه و به گفته‌ای،^۳ حدود هشت ماه در زندان ماند.

در شهر مشهد، که پس از تهران مهمترین پایگاه نهضت مقاومت ملی بود، نیز رهبران آن دستگیر شدند. آقای جلال‌الدین فارسی، که خود در آن زمان از فعالان مقاومت در شاخه دانش‌آموزی و دانشجویی نهضت مقاومت در مشهد بود، درباره نهضت مقاومت مشهد و جریان دستگیری‌های آن چنین می‌نویسد:

در بعضی از استان‌ها و شهرهای بزرگ از جمله مشهد (نهضت مقاومت) شاخه‌هایی داشت. مهترین شاخه‌اش در مشهد بود. در اولین سال تأسیس آن، در مشهد سه هسته درست شد که آن را «جلسه» می‌خواندند. اکثریت جلسه اصلی را بازاریان متدین و فرهنگیان متعهد تشکیل می‌دادند که همگی از مؤسین و اعضای کانون نشر حقایق اسلامی و از ارادتمندان استاد محمدتقی شریعتی بودند. ایشان گاهی در جلسات اصلی حضور می‌یافتند. جلسه دیگری از آن ادارها بود. جلسه بزرگی که همان وقت به دانش‌آموزان و دانشجویان اختصاص داشت، به همت علی شریعتی - که هنوز آموزگار بود - ترتیب یافته بود. اولین بحثهایش را تحت عنوان «تاریخ تکامل فلسفه» و «مکتب واسطه» در آن عنوان کرد که برخی به صورت جزوه چاپ و منتشر گشت. در مرحله کمال اعزام شد. این جلسه، کار اصلی آن گزارش مطالعه تفسیر یک یا چند آیه بود که اعضای آن انجام می‌دادند و به وسیله دبیر جلسه تصحیح و تکمیل می‌شد. و مدیریت آن با مرحوم علی شریعتی بود...

* وی روحانی و نماینده تبریز در دوره هفدهم و از حامیان دکتر مصدق و پس از کودتا از اعضای کمیته ایالتی نهضت مقاومت خراسان بود. او پس از انتقال به تهران، تسلیم شد و با مصاحبه‌ای در رادیو با استناد به **«اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»** شاه را «ولی امر» خواند و پس از آن آزاد شد.

۱. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۱، ص ۱۲۶.

۲. زندگینامه سیاسی مهندس بازرگان، ص ۱۱۱، ۳. پیشین.

در تابستان ۱۳۳۶، رهبری نهضت مقاومت ملی، جزوه مهمی درباره نفت و قرارداد خائنانده جدیدی که شاه بسته بود، منتشر ساخت. فعالیت‌های بیدارگر دیگر هم انجام شده بود. سحرگاهی، چند تن از اعضای اصلی نهضت مقاومت را در مشهد دستگیر کردند. بیشترشان از مؤسسان کانون نشر حقایق اسلامی بودند. استاد محمدتقی شریعتی، علی شریعتی، حاجی عابدزاده - مؤسس انجمن پیروان قرآن - سیدابراهیم میلانی - نماینده تبریز در مجلس هفدهم که در مشهد بود -^۱ جزوه دستگیرشدگان بودند.^۲

البته باید افزود که از دستگیرشدگان مشهد، آقایان طاهر احمدزاده - از فعالان مسلمان و ملی در کانون نشر حقایق اسلامی و از اعضای بلند پایه نهضت مقاومت ملی خراسان - و مرحوم آسایش نیز بودند.^۳

دستگیرشدگان پس از مدتی آزاد شدند. البته آیه‌الله زنجانی را مخیر کردند که یا به نجف برود و یا در ایران به حال تبعید زندگی کند. ایشان طارم علیا را انتخاب کرد و به حالت تبعید به آنجا اعزام شد. در تهران بازرگان نیز آزاد شد.

جبهه ملی دوم

در سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۳۹، به دلایل مختلف داخلی و خارجی (از جمله فشار آمریکا)، فضای باز سیاسی در ایران پدید آمد. چون انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی در پیش بود، شاه و دولتش اعلام کردند که انتخابات آزاد خواهد بود و تمامی گروهها و جمعیتها می‌توانند در آن شرکت کنند. در چنین فضای تازه‌ای، «جبهه ملی» فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد که بعدها به «جبهه ملی دوم» شهرت پیدا نمود. مهندس بازرگان یکی از پایه‌گذاران این جبهه بود که نقش قابل ملاحظه‌ای در تشکیل و تقویت آن ایفا کرد. چگونگی تشکیل جبهه ملی دوم و روند آن در مقطع سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲، خود

۱. چنان که ذکر شد، آقای نجاتی، سیدابراهیم میلانی را از دستگیرشدگان تهران می‌داند.

۲. زوایای تاریخک. ص ۱۷ - ۱۸ و ص ۲۰.

۳. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران. ج ۱، ص ۱۲۶.

داستانی مفصل است و ما فقط تا آنجا که به زندگی و تفکر و نقش مهندس بازرگان مربوط است، به پاره‌ای از حوادث جبهه ملی اشاره خواهیم کرد.

مهندس بازرگان در چگونگی تشکیل جبهه ملی دوم می‌نویسد:

جبهه ملی دوم در سال ۱۳۲۹ به منظور شرکت در انتخاباتی که دولت کودتا، بنا به مصلحت‌اندیشی آمریکایی‌ها به منظور باز کردن سوپاپهای اطمینان، آزاد اعلا، نموده و معلوم بود که به آن عمل نخواهد کرد، با پی‌گیری و پا در میانی نهضت مقاومت ملی و استقبال همکاران سابق دکتر مصدق و اعضای جبهه ملی اول تأسیس گردید.^۱

برای تجدید فعالیت سیاسی، رهبران نهضت مقاومت ملی (آیةالله زنجانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، آیةالله سید محمود طالقانی، آیةالله حاج سیدجوادی) و همچنین سران و فعالان احزاب سیاسی و همکاران سابق دکتر مصدق (باقر کاظمی، دکتر غلام حسین صدیقی، اللهیار صالح، دکتر عبیداش معظمی، سید محمود نریمان، مهندس احمد زنگنه و داریوش فروهر) به طور جداگانه و سپس به اتفاق جلساتی تشکیل دادند و درباره تشکیل یک سازمان سیاسی در برگیرنده همه نیروهای ملی، مدت چند هفته بحث و گفت‌وگو کردند.

سرانجام، روز ۲۳ تیرماه ۱۳۲۹ به دعوت دکتر غلام حسین صدیقی، هفده تن از شخصیت‌های سیاسی در منزل او اجتماع کردند و در زمینه تشکیل یک سازمان سیاسی به توافق رسیدند. روز بعد «جبهه ملی دوم» برای سازمان جدید به تصویب رسید، سپس شورای عالی آن انتخاب شدند. روز ۳۰ تیرماه اعلامیه تشکیل جبهه ملی دوم در سراسر ایران انتشار یافت.^۲

احزابی که در این جبهه شرکت کردند، عبارت بودند از: حزب ایران، حزب ملت ایران (بر بنیادپان ایرانیسم) - به رهبری داریوش فروهر - حزب مردم ایران - به رهبری حسین راضی - و جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران - به رهبری خلیل ملکی. اما دولت

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۹.

۲. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۱، ص ۱۴۶.

اجازه نداد که جبهه ملی در انتخابات دوره بیستم شرکت کند.^۱ چنانکه گفته شد، مهندس بازرگان از بنیانگذاران جبهه ملی دوم بود. شخصیت‌های سیاسی جبهه ملی اول و اصولاً همکاران دکتر مصدق در دوران پس از کودتا یا به زندان افتادند یا مدتها مخفی و لاقل در انزوا بودند و برخی از آنها نیز راه سازش و همکاری با رژیم کودتا را پیش گرفتند. و به هر حال نقش و فعالیت سیاسی آشکاری علیه رژیم در دهه سی نداشتند. حزب ایران، که از اعضای اصلی جبهه ملی دوم بود، با تأخیر به نهضت مقاومت ملی پیوست و تازه چندتن از رهبران درجه دوم آن به عضویت نهضت درآمدند. در عین حال به دلیل گرایش دولت آمریکا در قبال ایران و پذیرفتن «دکترین آیزنهاور» (رئیس جمهور وقت آمریکا)، خیلی زود با رهبران نهضت ملی اختلاف نظر پیدا کردند و از آن کناره گرفتند. دیگر احزاب نیز پس از آن ضعیف شدند و نقش چندانی در نهضت مقاومت ایفا نکردند و یکی پس از دیگری خلع شدند. اما پیشگامان و رهبران منفرد نهضت مقاومت، هسته اصلی نهضت را حفظ کردند و کم و بیش پرچم مبارزه را تا سال ۱۳۳۹ برافراشته نگه داشتند. مهندس بازرگان یکی از چند چهره نامدار و مقاوم و پایدار نهضت مقاومت بود که دوبار به زندان افتاد ولی همچنان استوار به راه خود ادامه داد. به گفته خود بازرگان، او یکی از پیشنهاددهندگان جبهه ملی دوم بود:

در سال ۱۳۳۸ به دنبال جوئی که بر اثر فشار خارجی به وجود آمده بود و شاه مجبور شد کمی از فشار داخلی و اختناق بکاهد من به اتفاق آقایان دکتر یزدی و سیستانی و شاهپور بختیار و عباس رادیا به منزل اللهیار صالح رفتم و پیشنهاد جبهه ملی دوم را به ایشان و به وزرا کابینه دکتر مصدق دادیم. هدف شرکت در انتخابات مجلس بود. آقایان پس از مقداری گفتگو پیشنهاد را قبول کردند. بیشتر افرادی که در جبهه شرکت کردند همکاران سابق دکتر مصدق بودند. چند نفر از بازاریان و علما و روحانیون زمان دکتر مصدق هم بودند. ولی گرداننده اصلی کمیته‌ها و دانشجویان بودند. شعبه دانشگاهی جبهه ملی دوم دو قسمت داشت، در یک بخش دوازده استادی که از دانشگاه اخراج شده بودند، شرکت داشتند، در

۱. تاریخ سیاسی یست و پنج ساله ایران، ج ۱، ص ۱۲۹ و صص ۱۴۹ - ۱۶۳.

بخش دانشجویی هم دانشجویان بسیار شرکت داشتند^۱.

به رغم وعده‌های شاه در مورد آزادی انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی، این انتخابات تفاوتی با ادوار گذشته نداشت. به جبهه ملی درم امکان شرکت در مبارزه انتخاباتی داده نشد. روزنامه‌های اطلاعات و کیهان از چاپ بیانیه‌های جبهه، در مورد انتخابات خودداری می‌کردند. روز ۲ مرداد، شش تن از نمایندگان جبهه (دکتر غلام حسین صدیقی، مهندس بازرگان، عبدالحمین اردلان، دکتر شاهپور بختیار، باقر کاظمی و کشاورز صدر) با وزیر کشور، رحمت اتابکی، ملاقات کردند و درخواست نمودند دولت آزادیهای مربوط به شرکت مردم را در انتخابات مجلس تأمین کند^۲.

مهندس بازرگان در این باره می‌گوید:

اولین اقدام آن [جبهه ملی دوم] که بنده هم البته مشارکت داشتم، تنظیم یک نامه به عنوان وزیر کشور دولت آقای دکتر اقبال - جناب اتابکی - بود. این نامه نه سرگشاده بود که ایجاد ناراحتی و نارضایتی کند و نه با وسایل زیرزمینی فرستاده شده بود.

حاملین نامه که با کسب وقت قبلی از آقای وزیر کشور، رفتیم، عبارت بودند از آقایان کشاورز صدر، دکتر شاهپور بختیار، دکتر صدیقی و بنده (یادم نیست که آیا دیگران هم بودند یا خیر).

مفادنامه که البته کاملاً معقول و منطقی بود، چنین است:

به طور خلاصه خواسته شده بود اجازه دهند جبهه ملی نامزدهای خود را در جراید و یا اجتماعات عمومی و نشریات معرفی و تبلیغ نماید^۳.

در همان موقع که نمایندگان جبهه ملی با وزیر کشور مذاکره می‌کردند، گروهی از مبارزان نهضت مقاومت ملی، در برابر ساختمان وزارت کشور، اجتماع کردند و

۱. ایران فردا، شماره ۴، ص ۵۹.

۲. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۱، ص ۱۳۹.

۳. مدافعات، صص ۱۹۶ - ۱۹۷.

خواستار آزادی انتخابات شدند. روز ۵ مرداد، جبهه ملی در اعتراض به روش دولت در آزاد نبودن انتخابات، میتینگی در ضلع جنوبی میدان جلالیه (پارک لاله فعلی) ترتیب داد. برگزارکننده اصلی این میتینگ ۳۰۰۰ نفری عباس شیبانی (از مسلمانان مبارز و عضو نهضت مقاومت و از اعضای بعدی نهضت آزادی ایران) بود.^۱

به رغم این همه تلاش برای برگزاری انتخابات آزاد، در بر همان پاشنه دیرین چرخید و انتخابات فرمایشی و نمایشی انجام شد و فضاحت انتخابات تابستانی، به حدی بود که محمدرضا شاه هم، به نادرستی آن اعتراف کرد. وی طی مصاحبه خود در پنجم شهریور ۱۳۳۹ گفت «طبعاً و مسلماً از جریان انتخابات دوره بیستم راضی نیستم.^۲ چون خود شاه در مظان اتهام قرار گرفته بود، دستور توقف انتخابات را صادر کرد.^۳ به گفته مهندس بازرگان:

آن انتخابت با استعفای وکلا به هم خورد و نخست وزیر که مورد توییح و نارضاتی قرار گرفته بود، استعفا داد و ساقط شد و حکومت آقای مهندس شریف امامی روی کاری آمد.^۴

اما جبهه ملی از پای ننشست و فعالیت و مبارزه سیاسی خود را برزی اجرای انتخابات واقعاً آزاد ادامه داد و به آن شدت بخشید. به ویژه مهندس بازرگان و دوستان و همفکرانش، در این زمان، مبارزه خود را مستقل از تشکیلات حزبی جبهه ملی نیز استمرار بخشیدند. به گفته دکتر کاتوزیان:

از آخر تیر تا مهر ماه ۳۹ چند گردهمایی کوچک به نام جبهه ملی برگزار شد. کلید این تجمع‌ها را عناصر باقی مانده از نهضت مقاومت ملی به رهبری بازرگان سامان داده بودند و سایر رهبران جبهه نه در آن شرکت جستند و نه تأییدشان کردند... در جلسه‌های انتخاباتی که به طور مستقیم در خانه لباسچی در محله

۱. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۱، صص ۱۳۹ - ۱۴۰.

۲. مدافعات، ص ۱۹۷.

۳. مدافعات، ص ۱۹۷.

۴. مدافعات، ص ۱۹۷.

پانچار تشکیل می‌شد، چندتن از عناصر فعال شرکت می‌جستند، و تعداد نسبتاً کم شرکت کنندگان بیشتر به دلیل محدودیت فضا بود. اما در این جلسات هم فقط بازرگان و تنی چند از یارانش برای جمع سخنرانی می‌دردند. هر چند اعضای خانواده لباسچی از اعضای جبهه ملی بودند.^۱

جبهه ملی برای انجام انتخابات آزاد زمستانی (یعنی در زمستان ۱۳۳۹)، تلاش گسترده‌ای را آغاز کرد اما پیوسته با مخالفت و مقاومت حکومت مواجه می‌شد. مهندس بازرگان شرایط آن روزگار را چنین شرح می‌دهد:

حکومت آقای شریف امامی روی کار آمد. همان وعده‌ها و وعیدها و وعده‌ها راجع به آزادی انتخابات تکرار شد. جبهه ملی بنا به وظیفه ملی و قانونی فعالیت خود را شروع کرد. تقاضای میتینگ نمود. همان طور که به دستجات دیگر اجازه داده شده است، اجازه امتیاز و انتشار روزنامه خواست. آگهی‌های انتخاباتی به روزنامه‌های کثیرالانتشار داد. ولی از هر طرف به بن بست رسید. حتی اجتماعی را که در محیط دیواردار در بسته خرابه‌ای در کنار فخرآباد تشکیل داد پس از دو - سه تجمع با فرستادن چاقوکشان حرفه‌ای در صدد اختلال برآمدند و بالاخره خیلی آشکار و علنی آنجا را به وسیله مأمورین پلیس محاصره و ممنوع کردند و افرادی را نیز توقیف نمودند.

سران جبهه ملی بلافاصله در منزل آقای دکتر سنجابی تشکیل جلسه دادند. در برابر چنین ممانعتی از آزادی انتخابات، تصمیم گرفتند در مجلس سنا تحصن اختیار نمایند. شاید به شکایت قانونی آنها رسیدگی شود. آیا کاری قانونی و معقول‌تر از این می‌شود؟

جریان تحصن در سنا قریب به یک ماه طول کشید، شنیدنی است. متحصنین عبارت بودند از آقایان: باقر کاظمی، کشاورز صدر، مهندس حسینی، دکتر شاهپور بختیار، دکتر صدیقی، دکتر غنی‌زاده، مهندس خلیلی، نصرت‌الله امینی، علی

۱. مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ص ۲۷۱.

اشرف منوچهری، دکتر اردلان و بنده*.

... در مجلس سنا کوچکترین رسیدگی و حسن استماع به شکایات ما به عمل نیامد هیچ، بلکه ما را به صورت زندانی درآورده یک افسر سازمان امنیتی برای مراقبت گماشتند و مانع هرگونه ارتباط ما با خارج شدند... پس از آن که انتخابات انجام شد و مجلس شورای ملی افتتاح گردید و آنها از آسیابها افتاد، اجازه فرمودند متحصنین به خانه‌های خود بروند^۱.

البته باید افزود که:

به موازات تبلیغات جبهه ملی و تحصن در سنا، محصلین دانشگاه نیز دست به پرشورترین تظاهرات خود زده به عنوان اعتراض به عدم آزادی انتخابات، اعتصاب غذا و تحصن کردند. روز نیمه شعبان که برای شرکت در جشن میلاد حضرت ولی عصر به طرف مسجد ارک سرازیر شدند، شدیداً مورد حمله و ضربات پلیس قرار گرفتند. یک روز هم ماشین آقای دکتر اقبال وزیر دربار را در دانشگاه آتش زدند^۲.

چندی پس از افتتاح مجلس بیستم، آن مجلس نیز به دستور شاه تعطیل شد و بر پیچیدگی اوضاع سیاسی و بر بحران رژیم افزوده گردید. مهندس بازرگان با ظرافت کلامی و گفتاری خود، در این باره چنین می‌گوید:

در دولت جناب شریف امامی آن انتخابات که جبهه ملی غیرقانونی و غیرآزاد می‌دانست، انجام گرفت. ولی چیزی نگذشت که دولت عوض شد و همان مجلس به عنوان این که «مانع اصلاحات است» با فرمان ملوکانه تعطیل گردید. یعنی معلوم شد که حق با جبهه ملی [بوده] و انتخابات باطل بوده است. والا منتخبین قانونی و طبیعی ملت که هیچ‌گاه مخالف و مانع اصلاحات نمی‌توانند باشد^۳.

در ارتباط با تحصن در سنا و نقش بازرگان در آن، باید گفت کسانی در زمان تحصن

* سرهنگ نجانی در کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۱، ص ۱۶۹ عده تحصن‌کنندگان را ۱۴

تن ذکر کرده ولی نام آنان را نیاورده است ۱. پیشین، صص ۱۹۸ - ۲۰۱.

۲. پیشین ص ۲۰۰.

۳. پیشین، ص ۲۰۱.

عقیده داشتند که از تحصن در سنا به دربار بروند و در آنجا متحصن شوند که مهندس بازرگان شدیداً با آن مخالفت کرد و مانع اجرای آن شد. در آن زمان شرکت مهندس بازرگان در این تحصن بی حاصل مورد انتقاد و مخالفت شماری از دوستان و همفکرانش واقع گردید اما مهندس سبحانی معتقد است که این کار او صحیح بوده است، چرا که:

بعدها مشخص شد که اگر ایشان در آن مجلس نبود، اتفاقاً به دلیل فشار یکی دو نفر از سران جبهه ملی ممکن بود که جنبش منحرف بشود و از تحصن سنا به تحصن دربار بروند. کسانی که در آنجا حضور داشتند شاهدند که اگر بازرگان در آنجا نبود این انحراف و اشتباه تصمیم گرفته و اجرا می شد^۱.

به گفته آقای دکتر کاتوزیان جبهه ملی در نظر داشت کسانی را در تهران و شهرستانها نامزد نمایندگی مجلس کند. از جمله قرار بود که مهندس بازرگان از تبریز کاندیدا بشود^۲ از میلیون و از اعضای جبهه ملی، فقط اللهیار صالح بود که به صورت منفرد شرکت کرد و از کاشان به مجلس راه یافت.

از روایت جلال عبده در کتاب خاطرات خود، چنین بر می آید که در مقطع سال ۱۳۴۰ جبهه ملی تلاش داشت یک دولت ملی به گونه دولت دکتر مصدق روی کار بیاورد و در این مورد گویی با کسانی هم صحبت و مذاکره کرده بودند، از جمله با عبده. وی مسائل قبل از روی کار آمدن دکتر علی امینی را این چنین توصیف می کند:

دکتر کاویانی و کشاورز صدر پشتیبانی اکثریت رهبران جبهه ملی را برای نخست وزیری نگارنده جلب کرده بودند. با مرحوم اللهیارخان صالح نیز در این زمینه مذاکراتی به عمل آمده بود. مرحوم کشاورز صدر ترتیب ملاقات مرا با مهندس بازرگان هم داد. در ملاقاتی که بین ما به عمل آمد، مهندس بازرگان اظهار کرد شاه باید سلطنت کند، نه حکومت و تنها انتظاری که داریم این است که اگر دیدید شاه می خواهد حکومت کند استعفا دهید. در پاسخ اظهار داشتیم که وقتی در سال ۱۳۳۸ به سمت وزیر امور خارجه تعیین شدم از آنجایی که احساس کردم شاه

۱. ایران فردا، شماره ۱۶، ص ۹. ۲. مصدق و ماززه برای قدرت در ایران، ص ۲۷۳.

* اما دکتر ابراهیم یزدی می گوید قرار بود مهندس بازرگان از تهران کاندیدا شود.

خود می‌خواهد امور وزارت خارجه را بر عهده بگیرد در نخستین جلسه با صراحت لهجه نظرات خود را گوشزد کردم به طوری که خود وی مرا تکلیف به استعفا کرد.

در مورد ارجاع پست نخست‌وزیری هم همین نحو عمل خواهم کرد. به مهندس بازرگان قول دادم در صورتی که بدین سمت برگزیده شدم جز اصرار در محدود کردن اختیارات شاه در چهارچوب قانون اساسی وقت از من نخواهید دید. این تنها ملاقات نگارنده با مهندس بازرگان بود.^۱

تشکیل نهضت آزادی ایران

با وجود آن که عمر جبهه ملی دوم از نه ماه نمی‌گذشت و مهندس بازرگان، آیه‌الله طائفانی و دکتر سحابی همچنان از فعالان در آن جبهه بودند، در بهار سال ۱۳۴۰ «نهضت آزادی ایران» به وسیله مهندس بازرگان و یاران و همفکرانش تأسیس شد. چرا این نهضت پدید آمد؟ آیا نهضت آزادی در مقابل جبهه ملی و در تعارض و رقابت با آن تشکیل شد؟ البته پاسخ به این پرسشها و دیگر پرسشها در مورد جبهه ملی و نهضت آزادی و مسائل فیما بین در مقطع ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ از حیظه بحث و تحقیق ما خارج است، اما برای ایجاد پیوند منطقی میان حوادث و مسائل، توضیحاتی عمدتاً از زبان و قلم بازرگان در این باره خواهیم داد.

حقیقت این است که در نهضت مقاومت ملی، دو جریان مشخص وجود داشت که در طول هفت سال، به رغم همکاری نسبی و حتی ضعیف، دارای اختلاف نظرهای جدی و قابل توجهی نیز بودند. در یک طرف طیف نیروهای غیرمذهبی بود و در طرف دیگر طیف نیروهای مذهبی و به اصطلاح امروز اسلامگراها. منظور این نیست که غیرمذهبی‌ها لزوماً به دین بی‌اعتقاد یا حتی بی‌اعتنا بودند، بلکه مسئله این بود که اسلامگرایان اسلام را به مذنبه یک مکتب راهنمای عمل در عرصه زندگی و سیاست و جامعه مطرح و تبلیغ

۱. چهل سال در صحنه، خاطرات. جلال عده، به کوشش مجید تفرشی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی

می‌کردند، ولی گروه دیگر یا این تلقی را از دین نداشتند یا دست کم چنین اندیشه‌ای را تبلیغ و حمایت نمی‌کردند و یا با آن مخالف بودند.

در دوران فترت سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۹، تعارض بین دو جناح چندان آشکار نبود و در عمل نیز خیلی مسئله ساز و مشکل آفرین نمی‌شد، اما پس از ایجاد فضای باز سیاسی در سال ۱۳۳۸ و جنبش تازه نیروهای ملی و سرانجام تشکیل جبهه ملی دوم با پیشگامی و اهتمام جناح اسلامگرای نهضت مقاومت ملی، اختلاف نظر شدیدتر و آشکارتر شد. از این رو کسانی که اسلام را به منزله یک ایدئولوژی و مکتب اجتماعی و سیاسی می‌دیدند، احساس کردند فضای جبهه ملی برای فعالیت سیاسی و اجتماعی آنان چندان فراخ و آماده و سازگار نیست. به ویژه برخی از جناحهای غیردینی، با سیاسی شدن دین و نفوذ و رسوخ دیانت در فعالیتهای سیاسی و حزبی مخالف بودند و مخالفت خود را نیز ابراز می‌کردند. چنان که دکتر سنجابی، از رهبران بلند پایه جبهه ملی دوم، پس از درگذشت مرحوم بازرگان، اظهار کرد که اسلامگرایی بازرگان در سیاست از نقاط ضعف او بوده و موجب شده که مبارزه سیاسی انحراف پیدا کند.

اما این اختلاف، تمامی اختلاف نبود، اختلافات دیگر هم وجود داشت. برای نمونه دکتر کاتوزیان می‌نویسد:

بقایای نهضت مقاومت ملی خود به خود با پیوستن رهبرانشان از جمله بازرگان به جبهه ملی ملحق شدند. ایشان ناراضیهای گذشته خود را از بعضی از رهبران نهضت ملی، به ویژه رهبران حزب ایران، به همراه خود به جبهه آوردند و در ظرف چند ماه اول فعالیت شاه ناراضیهای جدیدی هم به آنها افزوده شد. همین سبب شد که رسماً از جبهه جدا شوند و در سال ۱۳۴۰ تشکیلاتی برای خود به وجود آورند که نهضت آزادی ایران نام گرفت.^۱

مهندس بازرگان سالها بعد درباره این اختلافات سخن گفت و به برخی از موارد آن اشاره کرد.

اساس اختلاف ما با آقایان بر سر شاه بود. ما می‌گفتیم قانون اساسی، حقوق و

۱. مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ص ۲۶۸.

اختیارات شاه را مشخص کرده، حقوق ملت هم معلوم ر مشخص است. شاه می خواهد حقوق ملت را پایمال کند و در همه امور مملکت مداخله نماید. ما شاه را مسئول ناسامانی و بدبختی ها می دانستیم و می گفتیم باید طبق قانون اساسی سلطنت کند، ولی شاه این طور نمی خواست.

ما می گفتیم چون این آقا (شاه) در همه کارهای مملکت مداخله می کند و مسئول همه گرفتاریها است، باید او را متوجه کنیم، مردم را هم باید متوجه کنیم که چه کسی مسئول بدبختی های آنها است. می گفتیم باید لبه تیز حمله و انتقاد متوجه شخص شاه باشد، انتقاد از دولت ها و نخست وزیرهایی که خود را نوکر و فرمانبردار شاه می دانستند چه فایده دارد؟

آقایان (جبهه ملی ها) می گفتند: مبارزه با شاه بی نتیجه است، نباید با شاه، که مورد پشتیبانی خارجی ها است، طرف بشویم و به او بتازیم... می گفتند مبارزه باید مسالمت آمیز در چهارچوب قوانین مملکت باشد. باید با تبلیغات مداوم، مردم را بیدار کنیم و افکار عمومی جهانیان را متوجه وضع ایران نماییم. تنها فشار قدرتهای غربی یعنی آمریکا و انگلیس، شاه را وادار به عقب نشینی می کند.*

به هر حال ما و آقایان در این مورد به توافق نرسیدیم و هر یک راه خود را دنبال کردیم. رویدادهای سالهای آخر دهه چهل و پنجاه، صحت نظریه ما را به اثبات رسانید^۱.

در واقع عامل تفکر دینی، اختلافات گذشته در دوران نهضت مقاومت ملی (از جمله گرایش حزب ایران به آمریکا) و چگونگی برخورد با شاه، سه عامل عمده در اختلاف جناح دینی نهضت مقاومت با جناح بازمانده از جبهه ملی اول و شخصیت های لائیک

*. دکتر ابراهیم یزدی اظهار می دارد که «یک اختلاف نظر دیگر هم بود. حزب ایرانی ها (از جمله بختیار) در جلسات نهضت مقاومت ملی که من هم حضور داشتم، می گفتند مصدق گاندی ایران بود، او که رفت باید به دور نهر و (یعنی صالح) جمع شویم. شاه و حامیان خارجی اش روی مصدق حساس هستند و لذا اصرار بر بردن نام او و زنده نگهداشتن آن دور از منطق مبارزه سیاسی است و نباید دستخوش احساسات شد.

۱. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۱، صص ۲۱۲ - ۲۱۳.

(همچون دکتر خنجی) بود و همین‌ها سبب شد تا تشکیلات جدیدی تحت عنوان «نهضت آزادی ایران» در کنار جبهه ملی دوم پدید آید. و البته پس از تشکیل نهضت آزادی، این اختلاف بیشتر و عمیقتر شد به ویژه پس از آن که نهضت آزادی در کنار نهضت روحانیان قرار گرفت و گرایش اسلامی و انقلابی‌اش بیشتر شد، این اختلاف نیز افزونتر گشت. این بود که در کنگره جبهه ملی دوم، که در ۴ تا ۱۱ دی ماه در تهران در منزل حاج حسن قاسمیه تشکیل شد، کسانی چون دکتر غلام حسین صدیقی با عضویت نهضت آزادی در جبهه ملی سخت مخالفت نموده و در این باره سخنرانی کردند. استدلال آنان این بود که «جمعیت نهضت آزادی ایران پس از تجدید فعالیت جبهه ملی نمی‌بایست تشکیل شود». و سرانجام هم، نهضت آزادی به مثابه یک تشکیلات سیاسی در جبهه ملی دوم نماینده نداشت^۱ و کسانی چون بازرگان، دکتر سبحانی و طالقانی نیز به صفت شخصی در جبهه ملی عضویت داشتند.

البته باید به یادداشت که پس از تشکیل نهضت آزادی جناحی از نهضت، که عمدتاً جوان و دانشجو و رادیکال بودند، با رهبری رحیم عطایی، آشکارا با جبهه ملی و سیاستها و عملکردهای جبهه و رهبرانش مخالفت می‌کردند و این پدیده نیز بر شدت اختلاف و عمق تعارض و درگیری بین جبهه و نهضت افزود.

در مورد عدم پذیرش نهضت آزادی در جبهه ملی، مهندس بازرگان گفته است:

آقایان با حضور رهبران نهضت آزادی در جبهه مخالف نبودند، از همان ابتدای ایجاد جبهه، من در شورای عالی جبهه بودم، آنها از شیوه کار چند تن از تندروهای نهضت ناراضی بودند، در مواردی هم حق داشتند، زیرا بعضی از نهضتی‌ها، سران جبهه را به باد حمله و انتقاد می‌گرفتند و گاه هم آنها را متهم می‌کردند. ما هم با همه کارهای آنها موافق نبودیم ولی در هر سازمان سیاسی، این گونه افراد وجود دارند، باید راهنماییشان کرد.^۲

با وجود این، دست کم در آغاز، به اعتقاد بازرگان و دیگر رهبران نهضت آزادی، نهضت

۱. پیشین، ج ۱، صص ۲۷۴ - ۲۷۷.

۲. پیشین، ج ۱، ص ۲۱۳.

در رقابت با جبهه ملی دکانی در برابر آن تشکیل نداده بود. وی در نطق افتتاحیه تأسیس نهضت آزادی گفت:

نهضت آزادی ایران به هیچ وجه نمی‌خواهد در صدد ایجاد دکانی در مقابل جبهه ملی ایران [باشد] و در عرض آن نیست. بلکه در طول آن و در حکم یکی از عناصر تشکیل دهنده و تکمیل دهنده آن است. اگر ما را به عضویت پذیرفتند تشریک مساعی و همکاری صمیمانه خواهیم کرد. اگر نپذیرفتند لجاج و دشمنی نخواهیم کرد. به هر حال ما در طریقی قدم گذاشته‌ایم که مردم طی چنان طریقی را از جبهه ملی انتظار دارند.^۱

وی در سالهای بعد نیز از اقدامات مثبت جبهه ملی دوم در آغاز تشکیل آن یاد کرد و گفت که آن جبهه «توانست تحرکی در قشرهای ملی و مسلمان و توجهی در بعضی از شخصیت‌ها و مقامات روحانی به وجود آورد»^۲ و سرانجام اظهار داشت:

بیشتر آقایان سران جبهه ملی مردان با تقوی، وطن دوست و درستکار بودند. خلاصه راه ما و نقطه نظرهایمان یکی بود. ولی نحوه اجرای برنامه‌هایمان فرقی داشت. به اصطلاح اختلافاتمان جنبه تاکتیکی داشت.^۳

ولی واقعیت این است که اختلاف نظر جناح نهضت آزادی و جبهه ملی دوم، که بیان گردید، بیش از «اختلافات تاکتیکی» بود. سه اختلاف نظری که بر شمردیم، جدای از روش، ریشه در بینش و تفکر و ایدئولوژی دو طرف داشت. و لذا مهندس بازرگان انگیزه تأسیس نهضت آزادی را در مورد محور اختلافات مذهبی، چنین بیان می‌کند:

جبهه ملی ایران، همان‌طور که از اسمش پیداست جبهه بود. یعنی اجتماع و اتحادی از واحدها و یا مکتب‌های اجتماعی و بعضی از افراد شاخص که دارای مقصد مشترک (استقلال کشور و آزادی ملت) بودند. ولی مقصد مشترک داشتن ملازم با محرک مشترک داشتن نیست. چنین انتظاری نباید داشت. محرک بعضی ممکن است ناسیونالیسم، بعضی دیگر عواطف انسانی یا تعصب‌های نژادی و

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، صص ۱۶ - ۱۷.

۲. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۹.

۳. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ج ۱، ص ۲۱۲.

محرک بعضی‌ها سوسیالیسم باشد...جبهه‌های ملی در همه‌جای دنیا مجمعی از سنین و افکار و رنگهای مختلف می‌تواند باشد.

ولی برای ما و برای عده‌ای از همفکران و شاید اکثریت مردم ایران، محرکی جز مبانی و معتقدات مذهبی اسلامی نمی‌توانست وجود داشته باشد.

نمی‌گویم سایرین مسلمان نبودند و یا مخالفت با اسلام داشتند. خیر برای آنها اسلام ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی حساب نمی‌شد ولی برای ما مبنای فکری و محرک و موجب فعالیت اجتماعی و سیاسی بود. اتفاقاً چنین حزب یا جمعیتی در ایران تشکیل نشده بود با آنکه شده است فعلاً وجود نداشت.^۱

انبه نه نهضت آزادی یک جمعیت خارج و مقابل جبهه ملی بود و نه جبهه ملی مخالف اسلام بلکه در میان مؤسین و گردانندگان جبهه عده‌ای از علما مانند انکجی، حاج سید جواد، طالقانی و رضوی شرکت داشتند. در آن زمان و در جبهه ملی اول و قبل از آنها از صدر مشروطیت به این طرف، استقلال، امنیت مملکت و آزادی و ترقی ملت هدف مبارزین، اعم از روحانی و روشنفکر و متجددین، بود. متدینین و متشرعین بنا به وظیفه شرعی و با صبغه دینی، به منظور خدمت و دفاع از مملکت و برای نجات ملت از ظلم و فساد و کفر و برد در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌شدند، نه به قصد و اجرای اسلام که از مقوله و رسالت دیگری است، یا تحمیل اسلام.^۲

به هر حال بازرگان تا آخر جبهه ملی دوم، از اعضای برجسته و عضو شورای عالی جبهه ملی بود. در شهریور ۱۳۴۰ نیز همراه با سران جبهه ملی از جمله صدیقی و سنجابی با دکتر علی امینی نخست‌وزیر دیدار کردند و درباره مسائل مملکت و دولت امینی و رابطه جبهه ملی و دولت امینی سخن گفتند.

به روایت بازرگان، تأسیس یک حزب سیاسی اسلامی به اوایل تشکیل جبهه ملی دوم مربوط بود و لذا اختلاف بعدی در درون جبهه نقش‌چندانی در تشکیل و تأسیس نهضت آزادی در کنار جبهه ملی نداشت.

۲. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۹.

۱. مدافعات، ص ۲۰۷.

اواخر تابستان ۱۳۳۹ بود که به اتفاق دکتر سحابی به برغان برای گردش رفته بودیم. در آن دره مصفای مشجر قدم می‌زدیم و راجع به تأسیس یک حزب که دوستان و مخصوصاً جوانان و حتی وجدان خودمان یعنی ضرورت زمان خیلی فشار می‌آوردند، فکر می‌کردیم و حرف می‌زدیم.
سه مسئله برای ما محرز بود:

۱- فعالیت سیاسی و تشکیل یک حزب یا جمعیت در شرایط موجود مملکت بر ما واجب است.

۲- جمعیت مورد نظر لزوم، مرام و ایدئولوژی آن باید بر مینا و مأخوذ از اسلام باشد.

۳- ما ذوق و فرصت و قدرت این کار را نداریم.

هفت - هشت ماه باز به تردید و تأخیر گذشت. بالاخره در آغاز سال ۱۳۴۰ از تردید بیرون آمده در یک جلسه بیست - سی نفری دوستان قدیم تصمیم به تأسیس نهضت آزادی ایران گرفتیم* (۱۳۴۰/۲/۲۵) در اولین اجتماع عمومی، تأسیس نهضت آزادی ایران و علت تشکیل و ... آن را به هموطنان اعلام کردیم.^۱
از آنجا که رهبران نهضت آزادی دکتر مصدق را، که در آن زمان در تبعیدگاهش احمدآباد محکوم به زیستن بود، به منزله رهبر بلامنازع نهضت و جنبش ملی می‌شناختند، در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۰ نامه‌ای به امضای مهندس بازرگان به دکتر مصدق در احمدآباد ارسال شد. در این نامه از وی خواسته شده بود که در مورد تأسیس نهضت آزادی نظر خود را اعلام نماید. پس از دریافت پاسخ مثبت او نهضت آزادی تشکیل شد و اعلام موجودیت کرد. متن نامه و پاسخ آن به دلیل اهمیت تاریخی نقل می‌شود:

جناب آقای دکتر محمد مصدق - پیشوای نهضت ملی ایران
۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۰ - به استحضاری که از وفاداری و ایمان مدام مردم نسبت به اصول ملی ایران دارید و علاقه و انتظاری که در دل‌های فرزندان وطن به احیای

* در متن ۱۳۴۰/۲/۲۷ آمده است که اشتباه می‌باشد.

آزادی و تأمین استقلال کشور عزیز وجود دارد و با توجه به تحولات اخیر جهانی عده‌ای از افراد مبارز که در طول هشت سال اختناق از ادامه راه پیشوای محبوب و تعقیب خواسته‌های مردم آرام ننشسته بودند در صدد برآمدن با توکل به عنایات خداوندی و به سرمایه شرف و غیرت و همت مردم آزاده ایران جمعیتی به نام «نهضت آزادی ایران» تشکیل دهند. یقین داریم از پشتیبانی و راهنمایی‌های پیشوای بزرگ خود پیوسته برخوردار خواهیم بود.

با تقدیم صمیمی‌ترین درود و سلام دوستان و ارادتمندان از طرف مؤسین نهضت آزادی ایران. مهندس مهدی بازرگان.

دکتر مصدق این پاسخ را فرستاد:

احمدآباد - ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۰

خدمت جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

قربانت شوم، مرقومه محترم مورخ ۲۱ جاری مبشر تشکیل جمعیتی به نام «نهضت آزادی ایران» عز و وصول ارزانی بخشید و موجب نهایت امتنان و خوشوقتی گردید. تبریکات صمیمانه خود را تقدیم می‌کنم و تردید ندارم که این جمعیت تحت رهبری شخص شخیص جنابعالی موفق به خدمات بزرگی نسبت به مملکت خواهد شد و بنده توفیق جنابعالی و همکاران محترم‌تان را در این راه از خداوند مسئلت دارم^۱.

جلسه افتتاحیه نهضت آزادی در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ در منزل آقای صادق فیروزآبادی، فرزند آیه‌الله فیروزآبادی، تشکیل شد. در آن جلسه مهندس بازرگان و حسن نزیه سخن گفتند. مهندس بازرگان در این جلسه درباره مسائل مختلف سخن گفت، که جنبه‌های نظری آن را در بخش اندیشه سیاسی ایشان خواهیم آورد. وی ابتدا درباره این که «چرا ایرانی‌ها از احزاب گریزان‌اند؟» سخن گفت و آن‌گاه گفت:

البته با صرف خواستن و گفتن و تشکیل حزب و جمعیت کار درست نمی‌شود. در سر راه احزاب و اجتماعات موانعی هست و مصالحی لازم است. مانع عمده

ناپختگی‌ها، خودخواهی‌ها، بی‌انضباطی‌ها و خدای نکرده سوءنیت‌ها و نادرستی‌ها است... در معماری اجتماع... آن ملاط لازم دوستی و همکاری و تقوا است... حزب و سیاست از آن سهل و ممتنع‌های روزگار است.
بعد به وظایف و تکالیف مردم در برابر شرایط موجود اشاره کرد:

۲۵۰۰ سال گذشته کنار گذاشتیم و اختیار را رها کردیم. حسابمان را کف دستمان گذاردند. دائماً گرفتاری، خرابی، چپاول تا پشت دروازه‌های شهر، ناامنی، عقب‌افتادگی و بردگی... اگر ما خرابی‌ها را درست نکنیم اگر جبران غفلت یا خیانت پدران و مادران خودمان را ننماییم و لکه‌های ننگ را از دامن ایران نزدایم پس کی این کار را بکند؟ معنی واقعی و موقع خدمت و فداکاری چیست و کجا است؟

در ادامه بیان انگیزه‌های تأسیس نهضت آزادی به اهداف و مردم آن پرداخت و شعار کلی و اصولی آن را بدین شرح بیان کرد:

مسلمانیم. نه به این معنی که یگانه وظیفه خود را روزه و نماز بدانیم بلکه ورود ما به سیاست و فعالیت اجتماعی من باب وظیفه ملی و فریضه دینی بوده دین را از سیاست جدا نمی‌دانیم و خدمت به خلق و اداره ملت را عبادت می‌شماریم. آزادی را به عنوان موهبت اولیه الهی و کسب و حفظ آن را از سن اسلامی و امتیازات تشیع می‌شناسیم. مسلمانیم به این معنی که به اصول عدالت و مساوات و صمیمیت و سایر وظایف اجتماعی و انسانی قبل از آن که انقلاب کبیر فرانسه و منشور ملل متحد اعلام نماید معتقد بوده‌ایم.

۲- ایرانی هستیم ولی نمی‌گوییم که هنر نزد ایرانیان است و بس... نسبت به حیثیت و استقلال و تعالی کشورمان فوق‌العاده پافشاری می‌کنیم...

۳- تابع قانون اساسی ایران هستیم و... از قانون اساسی به صورت جامع طرفداری می‌کنیم...

۴- مصدقی هستیم و مصدق را از خادمین بزرگ و از افتخارات ایران و ترقی می‌دانیم... مصدق را به عنوان یگانه رئیس دولتی که در طول تاریخ ایران محبوب و منتخب واقعی اکثریت مردم بود و قدم در راه خواسته‌های ملت برداشته توانست

پیوند بین دوست و ملت را برقرار سازد و مفهوم واقعی دولت را بفهماند و به بزرگترین موقعیت تاریخ اخیر ایران یعنی شکست استعمار ناپل گردد تجلیل می‌کنیم و به این سبب از «تر» و «راه مصدق» پیروی می‌کنیم.^۱

حسن تزیه نیز، ضمن اشاراتی به تاریخ معاصر ایران، درباره مرامنامه و اصول نهضت آزادی سخن گفت. وی درباره مؤسسان نهضت چنین اظهار نظر نمود:

هیأت مؤسس نهضت آزادی ایران مرکب از کسانی می‌باشد که در هشت سال گذشته علیرغم فشار و اختناق شدید، ایمان و معتقدات سیاسی خود را از گزند «ترس» و «یأس» و «بدبینی» مصون داشته و پیوسته از پیشوای رادمرد پیشرو طریق جهاد - حضرت علی (ع) - الهام گرفته که فرمود: «از جای برخیزید، پرچم وحدت و اتفاق برافرازید، علی ضامن موفقیت شما است. اگر پیروزی در آغاز به دست نیاید سرانجام نصیب شما خواهد شد.»^۲

وی با بیان این جمله که «علی ضامن موفقیت شما است»، گفتار خود را پایان داد.

مرامنامه نهضت آزادی ایران دارای نکات مهم و قابل توجهی است که در این مجال نمی‌توان به آن پرداخت، اما به دلیل اهمیت تاریخی‌اش و به ویژه به علت این که مهندس بازرگان در تنظیم و تدوین آن بیشترین نقش را داشته است، متن کامل آن را در پایان این بخش خواهیم آورد. آیه مشهور ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم که در آغاز مرامنامه دیده می‌شود، همان آیه‌ای است که در طول شصت سال محور اساسی و الهامبخش تفکر ایدئولوژیک و اصلاح طلبانه مهندس بازرگان بوده است. در این مرامنامه، دو نکته بیشتر از دیگر مطالب جلب نظر می‌کند. یکی «ترویج اصول اخلاقی و اجتماعی و سیاسی بر اساس مبانی دین مبین اسلام با توجه به مقتضیات سیاسی و فرهنگی عصر حاضر» و دیگر «مبارزه علیه دشمنان سلامت جسمی و فکری و روحی مردم» یعنی غلبه بر «ترس» و «یأس» و «فقر» و «جهل» و «عقب‌ماندگی» و «تفاق».

«اعلامیه تأسیس نهضت آزادی ایران»، که نامهای هیئت مؤسس: سید محمود طالقانی،

۱. متن کامل این گفتار را در کتاب اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، صص ۵ - ۱۸ بگردید.

۲. متن کامل سخنان تزیه را در اسناد نهضت ... ج ۱، صص ۱۹ - ۲۲ بگردید.

مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، مهندس منصور عطایی، حسن نزیه، رحیم عطایی و عباس سمیعی در پایان آن دیده می‌شود، با جمله «ان الحیات عقیده و جهاد» و خطابه «هم وطن» آغاز می‌گردد و با این جملات پایان می‌پذیرد:

امر مسلم این است که:

ان الله لا یغیر ما بقوم ...

به اقتضای شرایط حاضر،

در این پیچ مهم تاریخ ایران،

با استعانت از پروردگار جهان،

با امید به مردانگی و همکاری هم‌وطنان

تأسیس نهضت آزادی ایران اعلام می‌گردد^۱.

پس از اعلان تأسیس نهضت آزادی ایران، آیه‌الله سید محمود طالقانی، اطلاعیه جداگانه‌ای صادر کردند و در ضمن اعلام عضویت خود در این جمعیت، دیگران را نیز به پیوستن به آن تشویق نمودند. وی در قسمت مهمی از اعلامیه خود نوشت:

بحمدالله جمعی که طی سالهای سخت ثبات قدس، ریاکی نیت خود را ابراز داشته در برابر تهدید و محرومیت و زجر و زندان خود را نباخته در تعقیب هدفهای ملی برای نجات مملکت کوشیده‌اند و در این هنگام خطیر به تشکیل «نهضت آزادی ایران» قیام و اقدام نموده‌اند.

اینجانب گرچه از کوتاهی در انجام وظیفه خود نزد خدا و اولیا اسلام و نیاکان بزرگوام شرمسارم ولی پیوسته در صف مبارزه با فساد و مفسدین باقی مانده و به این سبب دعوت همکاری با بنیادگذاران نهضت آزادی را پذیرفتم. چند روز قبل که برای تحکیم عزم و اطمینان روحی از خداوند متعال به وسیله قرآن کریمش کسب تکلیف و تفأل کردیم آیه ۹۴ و ۹۵ از سوره النساء در برابر چشمانم ظاهر گشت به این مضمون: یا ایها الذین آمنوا ...

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید. وقتی در راه خدا قدم بر می‌دارید، چشم

بگشایید دوست و دشمن را نیک بشناسید راه و چاه را از هم تشخیص دهید... کسانی که بدون عذر ساکت نشسته‌اند با کسانی که از مال و جان دریغ نداشته و در راه حق و حقیقت مجاهده می‌نمایند یکسان نیستند. خداوند بنا برجه ممتازی مجاهدین با مال و جان را به عزلت گزیدگان برتری و بزرگی داده وعده پاداش داده است.^۱

آیه‌الله حاج سیدرضا زنجانی نیز اطلاعیه‌ای انتشار دادند و از تأسیس و تشکیل نهضت آزادی حمایت کردند و البته توصیه نمودند که «در جلب و ثوق عامه مسلمین و اشتراک مساعی با جمعیت‌های متشکله اصیل و رعایت احترام و تشیید ارتباط با جبهه ملی به وظایف خود قیام و اهتمام نمایند». یکی از نکات قابل توجه که در بیانیه ایشان دیده می‌شود این است که «ابتهاج مخلص از این جهت است که الحمدلله تعالی عموم آقایان عزیز و مسلمان با شرف متوجه آن شده‌اند که تعقیب و نیل به اهداف اجتماعی در جهان امروز بدون تشکل و همکاری سازمانی و بدون رعایت نظم و انضباط بلا اثر و غیرممکن است. فریضه شما مسلمانان با ایمان و دانش است که طبق دستور خداوند متعال یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم جامعه و اجتماع زنده به وجود آورید و به حکومت عدل و قانون معنا و روح تازه بدهید»^۲.

نامه دعوت برای شرکت در جلسه افتتاحیه نهضت آزادی با امضای مهندس بازرگان بود. پس از آن نیز وی به عنوان دبیرکل نهضت آزادی انتخاب گردید که تا آخرین لحظه زندگی این عنوان را داشت.

ادامه مبارزه و دستگیری در سال ۱۳۴۱

تشکیل نهضت آزادی امید بسیاری در دل مردم ایران به ویژه جوانان و دانشگاهیان و روشنفکران و عالمان بیدار و مبارز سیاسی و به طور کلی نیروهای وفادار به نهضت مقاومت ملی ایجاد کرد. لذا به سرعت رشد و توسعه یافت و افراد بسیاری به منزله عضو و

۱. پیشین، ج ۱، صص ۴۸ - ۴۹.

۲. پیشین، صص ۵۰ - ۵۱.

هوادار و علاقه‌مند جذب فعالیت‌های نهضت آزادی شدند. به گفته یکی از اعضای آن زمان نهضت آزادی «بهترین جوانان تحصیل کرده آن نسل به این جمعیت پیوستند»^۱. سال ۱۳۴۰ سرآغاز تحولات نو در تاریخ معاصر ایران است که از لحاظ اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و به ویژه دینی اهمیت فراوان دارد. با آغاز دهه چهل، تاریخ ایران وارد مرحله‌ای شد که به تغییر رژیم سیاسی و پیروزی انقلاب اسلامی و جایگزینی رژیم اسلامی منجر گردید. نهضت آزادی با رهبری مهندس بازرگان، درست در این نقطه حساس متولد شد و فعالیت خود را آغاز کرد.

در اوج درگیری جبهه ملی دوم با رژیم شاه و دولت بر سر دموکراسی و اصلاحات (اصلاحاتی که از سوی آمریکا دیکته شده بود و شاه و امینی و سپس دولت علم مجری آن بودند) و در اوایل مهر ماه ۱۳۴۱ در دولت امیراسداله علم، نهضت روحانیان آغاز شد، نهضتی که ادامه پیدا کرد و تا سرنگونی رژیم پهلوی کوتاه نیامد و متوقف نشد. با شروع مبارزات روحانیان، نهضت آزادی، هم در مواضع خود رادیکالتر شد و لذا از جبهه ملی بیشتر فاصله گرفت و هم در مقابل به روحانیان نزدیکتر شد و به طور طبیعی گرایش عمیقتر و گسترده‌تر اسلامی پیدا کرد.

رهبران نهضت، به ویژه طالقانی و بازرگان و کمیته دانشجویی نهضت که جناح رادیکال آن محسوب می‌شدند، در این گرایش نقش مؤثری ایفا کردند. در سال ۱۳۴۱ مهندس بازرگان جزوه مبارزات سیاسی، مبارزات دینی را نوشت و در آن ضمن بیان «هویت ملی» و «هویت دینی» مردم ایران، گفت که هویت دینی ایرانیان بر هویت ملی‌شان مقدم است و لذا «خودآگاهی مذهبی مردم بر خود آگاهی ملی آنها برتری دارد، چه از نظر تاریخی و چه به لحاظ اجتماعی». به همین دلیل به عقیده وی «هر وقت مردم به میل و پای خود راه افتادند یا به دنبال پیشروی جمع شدند... همه علایق دینی و عواطف و عقاید مذهبی و تأثیر و تعصبهای آنها را مشاهده می‌کنید. و چون مردم ایران اول مسلمانند و بعد ایرانی، از این جهت مبارزات سیاسی آنها ملهم از دین و آیین‌شان است»^۲.

۱. روایای تاریک، ص ۶۶.

۲. بنگرید به این نوشته در کتاب اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، صص ۲۲۹ - ۲۵۸.

پیداست که طرح چنین اندیشه‌ها و تحلیل‌هایی از سوی یک شخصیت مهم فکری و سیاسی، که بیست سال فعالیت گسترده فکری، اجتماعی و سیاسی موفق پشت سر دارد و از موقعیت و مقبولیت عام و تام برخوردار است، در فضای داغ و پراشتهاب جدالهای سیاسی - مذهبی ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۱، چه نقش برانگیزنده و ایمان دهنده و شورآفرینی در جامعه و به ویژه در میان جوانان دانشگاهی ایفا می‌کند.

پس از پیروزی روحانیان بر رژیم شاه در جریان «انجمن‌های یائتی و ولایتی» که تمام مدت پاییز سال ۱۳۴۱ را به خود اختصاص داد، مبارزات سیاسی احزاب غیرمذهبی (مانند جبهه ملی)، تحت‌الشعاع جنبش جدید اسلامی قرار گرفت. رژیم شاه که دست کم در آن مقطع انتظار چنین حرکت موفق از سوی روحانیان سالها در انزوا مانده را نداشت، غافلگیر شد. اما به دلایل متعدد خارجی و داخلی (به ویژه خارجی که سخت تحت فشار آمریکاها و دموکراتها بود)، نمی‌توانست از برنامه اصلاحات مورد نظر و دیکته شده‌اش صرف‌نظر کند. ناچار در زمستان سال ۴۱ شاه شخصاً پا به میدان گذاشت و از تعطیلی مجلین، که از مدتها پیش تعطیل شده بود، استفاده کرد و برنامه اصلاحات خود را به گونه‌ای دیگر مطرح نمود. سرانجام در ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ اصول شش‌گانه‌ای را، که بعدها به صورت اصول شش‌گانه «انقلاب سفید» معروف شد، به همه‌پرسی گذاشت. این اقدامات، و به طور خاص اقدام غیرقانونی شاه در مورد نظرخواهی مستقیم، سخت مورد اعتراض نیروهای مخالف و منتقد و بیش از همه روحانیان و علمای قم و دیگر شهرهای ایران و حتی عرق‌قرقر گرفت و سرانجام علما آن را تحریم کردند.

از زمانی که اصول این اصلاحات و انقلاب سفید شاهانه مطرح شد، در میان احزاب و دستجات سیاسی، نهضت آزادی روشنترین و استوارترین موضع را در قبال آن اتخاذ کرد و کوشید به صورت مستدل ماهیت این اصلاحات و اهداف رژیم را در این ارتباط افشا کند. شرح این مبارزات و اعلامیه‌ها و اسناد مکتوب آن را می‌توان در جلد دوم اسناد نهضت آزادی ایران مشاهده کرد. آنچه ما در اینجا دنبال می‌کنیم، نقش مهندس بازرگان در این مقطع است. مهندس سبحانی، از فعالان نهضت آزادی در آن زمان، به اختصار در این مورد می‌گوید:

از لحاظ تاکتیکی نهضت آزادی تا مقطع انقلاب ۵۷ عملکرد خوبی داشته

است. به ویژه در سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۰ نقش بسیار مترقی و مفید داشت. من هنوز بعد از سی سال می‌بینم که مثلاً در مقایسه با حزب توده و جبهه ملی، نهضت خیلی معقول‌تر و رادیکال‌تر عمل کرد. در جریان اصلاحات ارضی سال ۴۱، که شاه راه انداخت، حزب توده یا چپی‌ها آن را تأیید کردند و جبهه ملی شعارش این بود که «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» اما موضع نهضت آزادی خیلی محکم‌تر بود. نهضت در آن موقع یک اطلاعیه ۱۶ صفحه‌ای داد که به قلم مهندس بازرگان بود که در آن اساس اصلاحات شاهانه زیر سؤال رفته و محکوم شده بود.^۱

اطلاعیه‌ای که مهندس سبحانی به آن اشاره می‌کند، نوشته مفصلی است که تحت عنوان ایران در آستانه انقلاب بزرگ! و برگرداندن تاریخ خود به تاریخ سوم بهمن ۱۳۴۱ با امضای شورای نهضت آزادی ایران، منتشر شده است. این اطلاعیه دارای نکات مهم و قابل توجهی است که مطالعه و دقت و تأمل در آن، ما را در شناخت و درک افکار و اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی بازرگان در آن سالها، یاری می‌کند. از آنجا که نمی‌توانیم تمام آن نوشته را در این کتاب منعکس کنیم، ناچار به گزیده‌ای از آن اشاره می‌نماییم. اطلاعیه پس از «بسمه تعالی» به این جملات آغاز می‌شود:

نهضت آزادی ایران در برابر اعلام رفراندوم شش ماده‌ای شاهانه و تحوّل عظیمی که خبر آن را داده‌اند، وظیفه تاریخی خود می‌داند به اتکای خداوند سبحان و علیرغم محیط خفقان و تهدیدهای سختی که متوجه وجود نهضت و افراد آن می‌شود، سکوت نکرده اظهار نظر و اعلام خطر بنماید.

دو چیز تیره عقل است، دم فرو بستن - به وقت گفتن، و گفتن به وقت خاموشی.

سپس طرح می‌کند که:

انقلاب از لوازم ترقی و تجدد انسان و اصولاً از ضروریات ناموس تکامل حیات است. اما هر انقلابی، انقلاب نیست. در بررسی انقلاب چهار مسئله باید مورد مطالعه قرار گیرد. کی انقلاب می‌کند؟ چرا می‌کند؟ چگونه می‌کند؟ چه

۱. نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر، صص ۳۹ - ۴۰ (مصاحبه اینجناب با مهندس سبحانی).

نتایجی حاصل می‌شود؟.

در مورد «کی انقلاب می‌کند؟» اظهار نموده است:

این انقلاب بزرگ ارضی و کشاورزی و کارگری فعلی را مسلماً خود دهقانان و رنجبران انجام نمی‌دهند. آن چند هزار دهقانی که در کنگره شرکت‌های تعاونی جمع شدند و فریادها و کف‌ها زدند مانند هجوم انقلابیون باستیل و استقلال طلبان آمریکا یا شورشیان الجزایر و کوبا نبود. به مجاهدین صدر مشروطیت و حتی به ولگردهای مزدور کودتای ننگین ۲۸ مرداد نیز شباهتی نداشت.

... آنها را آورده‌اند... عامل این انقلاب نه دهاتی‌ها هستند، نه شهری‌ها، نه ملت، نه مجلس و نه دولت. یک نفر است: شخص شاه مملکت. این خود در تاریخ انقلاب‌های جهان یک انقلابی است...

و اما «چرا انقلاب می‌کنند؟» پس از یک تحلیل عمیق از شرایط اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ و بیان نقش سیاست‌های خارجی در این میان، چنین می‌گوید:

سیاست آمریکا همان طور که روزنامه‌ها و سیاستمدارانش خبر می‌دادند، علاقه‌ای به شخص و طبقه نداشت. آنها برنامه می‌خواستند. طالب اصلاحات ارضی و مبارزه با فساد بودند. اصلاحات ارضی برای آن که جلو کمونیسم را بگیرد و مبارزه برای آن که کمک‌های بلاعوض و با عوض (خیلی خدایستدانه و بی‌طمعانه) آنها حیف و میل نشود.

دولت امینی برنامه نظر آمریکا را انجام می‌داد و تملق‌های کتیف چاکری و غلام خانه زادی و مصاحبه‌های دخالت آمیز علنی درباری را قطع کرد، می‌رفت ظاهراً آبرویی برای دولت در نظر افکار عمومی سیاست‌های پشتیبان فراهم نماید... ولی این خطر و خطا وجود داشت که برای خود احراز شخصیت و کسب جاهت و قدرت می‌نمود و مقام سلطنت در محاق فرو می‌رفت...

برنامه باید خالص‌تر در جهت صحیح تعقیب و تسریع شود. در جهت حفظ سلطنت استبدادی از یک طرف و حراست و توسعه منافع استعماری (اعم از روس و انگلیس و آمریکا) از طرف دیگر. توافق همه جانبه کامل مطمئن.

و درباره «چگونه این انقلاب و مراجعه به آرا عمومی انجام می‌شود» گفته است:
تنها چیزی که در این انقلاب شباهت به انقلاب‌های طبیعی راقعی دارد،
سرعت عمل آن است:

در فاصله کمتر از یک سال سخن از بزرگترین واقعه زیرروکننده نظام چند هزار
ساله مملکت کهنسال به میان می‌آید و تحت فشار آمرین مشاورنمای بیگانه به
اجر گذارده و قول داده می‌شود و با دستپاچگی و آشفتنگی تمام تا پایان سال در
سراسر کشور عملی گردد. سپس در فاصله کمتر از یک ماه ۶ فقره قانون و ۶ تحول
بزرگ بدون آنکه هنوز مفاد و مواد آنها قطعی و کامل شده و مردم فرصت اطلاع و
مطالعه و بحث در آنها را پیدا کرده باشند، یک کاسه و یک جا به آرا عمومی گذارده
و مثل آتش داغ به حلق ملت فرو برده می‌شود!

در مرحله اول هر فرد عادی از خود می‌پرسد اگر رفراندوم با مراجعه به آرای
عمومی کار مجاز صحیحی است پس چرا همین دستگاه در محاکم به قول خودش
قانونین ذیصلاحیت جناب آقای دکتر مصدق را به جرم رفراندوم محکوم و
محبوس کرد و دکتر اقبال نوکر جان نثار، ملیون ایران را به اتهام رفراندومچی بودن
از حق نمایندگی شدن ممنوع کرد؟ و اگر کار بد و خلاف قانون است پس چه طور شاه
مملکت رفراندومچی می‌شود؟ سبحان الله! ... این چه یک بام و دو هوایی
است؟!*

و اما «نتایج و آثار (انقلاب سفید) و رفراندوم»:

آثار و نتایج این انقلاب و رفراندوم قسمتی نقد است و قسمتی نسیب است و آتی.
اولاً نتایج فوری و نقد انقلاب:

۱- چون برخلاف موازین طبیعی و قانونی حاکم بر مملکت و بدون دخالت
ملت به صرف خواسته سیاست خارجی و اوامر شخصی شاهنشاهی به زور سرنیزه

*.ظاهر آ برای خروج از این بن‌بست و برای رفع این اشکال بود که از مقطعی، شاه و مطبوعات وابسته از
اصطلاح «تصویب ملی» به جای «رفراندوم» استفاده می‌کردند (تحلیلی از نهضت امام خمینی. ج ۱، ص

نظامی یک عمل بزرگی صورت می‌گیرد که اساس و نظام حقوق‌های مکتب موجود را بر هم می‌زند، اولین اثر نقد قطعی و مسلم آن بی‌اعتبار کردن هر چه قانون و نظام حقوق می‌باشد...

۲- در اثر سلب ناگهانی و بی‌مطالعه ملکیت و نظام کشاورزی قدیم که به غلط یا صحیح پایه عمده تولید و اقتصاد ایران بوده است و همچنین سلب اعتمادی که در مؤسسات صنعتی یا سرمایه شخصی به علت تصویب‌نامه‌ها و وعده‌های جدید دایر به سهم کردن و دخالت دادن کارگران حاصل شده صاحبان صنایع نسبت به سرمایه و آینده خود سخت ناامید گردیده و دست از کار کشیده‌اند...

۳- با یک عمل ظاهر انقلابی جهان فریب و به قصد مات و مأیوس کردن سایر افراد و افکار ملی و رسیدن به یگانه منظور اصلی حکومت فردی فعال مایشایی را که بر خلاف کلید اصول اسلامی و انسانی و قانونی و مصالح اجتماعی می‌باشد تحکیم و تثبیت کرده‌اند.

۴- فتح باب خطرناک و مد کردن رفراندوم قلابی..

ثانیاً نتایج نسبی آینده انقلاب:

ناگفته نماند که نهضت آزادی ایران مانند غالب افراد مصلح و سعادت‌خواه ایران به هیچ وجه طرفدار وضع نامناسب و ناهنجار روابط ارباب و رعیتی و روش نامساعد فرموده مالکیت که میراث خیلی غارتگرها و ... است، نمی‌باشد.

[اما] خدمت کردن و اصلاحات نمودن با دار منفی و عمل تخریبی که سریع و آسان است خیلی فرق دارد تنها کار اساسی مطالعه شده و اقدام مثبت ساختمانی حق است که با وجود همه اشکالات و طول مدت می‌تواند ثمربخش بوده نتیجه مطلوب بدهد...

جای هیچ‌گونه شهید و امیدی نیست که این انقلاب غیرطبیعی تحمیلی دروغی عاقبت الامر دردی از دردهای ملت دهنشین ایران را دوا کند. اگر شما از دو حزب ملیون و مردم که خود به صورت ظاهر تشکیلاتشان عمل بسیار انقلابی و اصلاحی بود خیری دیده‌اید از این شش ماده هم می‌توانید امید و بهره‌ها داشته باشید...

الغارژیم ارباب و رعیتی را اجرای اصلاحات ارضی توأم با محو عملی مالکیت

کشاورزی شاه بیت این فرماندوم می‌باشد...

برای برادران و خواهران دهقان و کشاورز خود نیز که شاید با قوانین و علوم
زیاد سروکار نداشته باشند ولی با گوسفند و گرگ مسلماً آشنا هستند این شعر
سعدی شاعر خودمان را می‌خوانیم:

رهانید از دهان و چنگ گرگی	شنیدم گوسفندی را بزرگی
روان گوسفند از وی بنالید	شبانگه کارد بر حلقش بمالید
بدیدم عاقبت گرگم تو بودی ^۱	که از چنگال گرگم در ربودی

بازرگان در این نوشته، با استفاده از زبان و بیان خاص خود و با مایه‌هایی از طنز و
کنایه‌های گزنده‌اش، نکات مهم و قابل تعمقی را شرح می‌دهد که به اختصار عبارت‌اند از:

۱- از نظر خارجی، طرح اصلاحات ارضی و اجتماعی شاه، یک ضرورت
تحمیلی است و برای حفظ منافع بیگانگان به ویژه آمریکا انجام می‌شود، در حالی
که انقلاب درست و واقعی از درون نشأت می‌گیرد نه از بیرون و به دستور عوامل
خارجی.

۲- از نظر داخلی این اصلاحات، که به فرمان مستقیم شاه صورت می‌گیرد،
برای تحکیم قدرت استبدادی شاه است.

۳- اصلاحات اقتصادی سرانجام به نابودی کشاورزی و اقتصاد ایران منجر
خواهد شد، بدون اینکه به بهبود اوضاع و زندگی مردم و اقتصاد مملکت کمک کند.

و دیدیم که، برخلاف خوش باوریهای عده‌ای در آن روزگار، هر سه پیش‌بینی و تحلیل
بازرگان درست و مطابق با واقع از آب در آمد. بعدها اسناد و مدارک نشان داد که اختلاف
شاه و امینی چگونه بوده و آمریکا در این میان چه نقشی داشته است. نیز بعدها روشن شد
که اصلاحات شاهانه، هم به نابودی اقتصادی ایران به ویژه کشاورزی منجر شد، هم وضع
زندگی کشاورزان و دهقانان را بدتر و وخیمتر نمود و هم استبداد شاه خشن‌تر و گسترده‌تر
گردید. این در حالی بود که به گفته سرهنگ نجاتی، رهبران جبهه ملی درباره فرماندوم و
اصلاحات شاهانه غافلگیر شده و دچار سردرگمی بودند و در نهایت نیز چون به ماهیت

اصلاحات قلابی و آمرانه توجه چندانی نداشتند، شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» را سر دادند.^۱

پس از صدور و انتشار این اطلاعیه، که به نوشته یکی از مقالات نهضت آزادی خارج از کشور «با استقبال وسیع ملت ایران روبرو شد و موجب جلب اعتماد بیشتر گروهها و طبقات خلق به سازمان پیشگام جنبش و بسیج هر چه بیشتر توده‌ها توسط نهضت در جهت مبارزات ضداستعماری و ضداستبدادی گردید»^۲ (و یا همزمان با انتشار اطلاعیه)، ابتدا آیه‌الله طالقانی و سپس مهندس بازرگان و دکتر سبحانی و پس از آن سایر رهبران و فعالان نهضت به تدریج دستگیر و بازداشت شدند. تاریخ دستگیری بازرگان، روز سوم بهمن ۱۳۴۱، یعنی همان روز انتشار اطلاعیه، بوده است.^۳ هر چند که در جای دیگر روز چهارم ذکر شده است.^۴ بنابراین فراندوم دروغین زمانی انجام شد که رهبران نهضت آزادی، سران جبهه ملی را نیز، که قصد داشتند در روز ششم بهمن ماه در اعتراض به فراندوم تظاهراتی ترتیب دهند، در همان روز بازداشت کردند و جملگی در زندان قزل قلعه محبوس شدند. به روایت بازرگان «به دستور شاه کلیه افراد جبهه ملی و نهضت آزادی و حتی افرادی از روحانیون و بازار را به زندان انداختند برای این که اینها نباشند تا در فراندوم مخالفت بکنند»^۵.

در دورانی که فعالان نهضت آزادی و جبهه ملی در زندان بودند، اوضاع کشور رو به وخامت می‌رفت. اعلام شد که ۹۹/۹ درصد مردم به فراندوم شاه رأی داده‌اند.^۶ روز هفتم بهمن ماه مصادف شد با آغاز ماه رمضان و از این رو بر تبلیغات دینی و سیاسی از فراز منبرها بر ضد رژیم افزوده گشت. نوروز سال ۱۳۴۲ از طرف علما اعلام شد که روحانیان عید ندارند. به ویژه آیه‌الله خمینی، که پس از آغاز مرحله دوم مبارزه روحانیان (مرحله اول جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی بود و مرحله دوم اصلاحات شاه و فراندوم)، رهبر

۱. تاریخ سیاسی بیت و پنج ساله ایران، ج ۱، ص ۲۱۳ - ۲۱۴.

۲. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۳، ص ۹.

۳. مدافعات، ص ۲۰۳.

۴. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۳، ص ۹.

۵. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب، ص ۱۴۲.

۶. تاریخ سیاسی بیت و پنج ساله ایران، ج ۱، ص ۲۱۴.

برجسته و پیشگام جنبش روحانیان بود، اعلام کرد که «این جانب عید نوروز را به عنوان عزا و تسلیت به امام عصر عجله‌الله تعالی فرجه جلوس می‌کنم و به مردم اعلام خطر می‌کنم». آیه‌الله گلپایگانی نیز اطلاعیه‌ای مشابه داد. علمای تهران نیز با انتشار بیانیه‌ای آن را تأیید کردند^۱. روز دوم فروردین ماه ۱۳۴۲/۲۵ شوال، مصادف بود با روز شهادت امام صادق (ع) و به این مناسبت مجلسی در مدرسه فیضیه قم برقرار بود. کماندوهای رژیم در لباس مبدل و شخصی به این اجتماع مذهبی حمله بردند و شماری را کشته و مجروح کردند. پس از آن آیه‌الله خمینی و دیگر مراجع تقلید، به حملات خود بر ضد رژیم افزودند. روند حوادث به سخنرانی مهم و تاریخی آیه‌الله خمینی در روز عاشورای سال ۱۳۸۰ ق/ دوازدهم خرداد ماه ۱۳۴۲ منجر شد، و پس از آن در روز سیزدهم خرداد ایشان و چندتن دیگر از علما (آیه‌الله بهاء‌الدین محلاتی در شیراز و آیه‌الله قمی در مشهد) دستگیر و محبوس شدند. به دنبال آن، قیام مردمی و دینی پانزدهم خرداد ماه ۱۳۴۲ روی داد که به وسیله رژیم شاه با خشونت تمام سرکوب شد و شمار زیادی کشته و مجروح گردیدند.

رهبران جبهه ملی، در سه روز پس از قیام ۱۵ خرداد، در زندان از حادثه آگاه شدند. فاجعه، مهم‌تر از آن بود که نسبت به آن بی‌تفاوت بمانند. بازرگان پیشنهاد کرد که شورای عالی جبهه ملی، اعلامیه‌ای صادر کند و اعمال رژیم را در کشتار مردم محکوم نماید. بازرگان در توجیه پیشنهاد خود می‌گوید «عده زیادی از مردم، در اعتراض به استبداد حکومت شاه، کشته و مجروح شده‌اند. شماری از مراجع تقلید و روحانیون دستگیر و یا تحت نظر قرار گرفته‌اند، باید به این کشتار بی‌رحمانه اعتراض کرد. جبهه ملی در برگزیده همه طبقات جامعه است؛ استاد دانشگاه، دانشجو، روحانی، بازاری، کاسب و کارمند ... همه ایرانی هستیم. باید اعتراض کنیم و صدای خود را به گوش جهانیان برسانیم و عاملین این جنایت بزرگ را معرفی کنیم». فرار شد مطلبی در این زمینه نوشته شود و پس از امضای اعضای شورای عالی به نام جبهه ملی، چاپ و منتشر گردد.

بحث درباره تهیه و تصویب اعلامیه مبنی بر محکوم کردن رژیم کودتا در

کشتار مردم، در قیام ۱۵ خرداد، به اختلاف نظر شدید و مشاجره کشید و سرانجام مقدمات انحلال و فروپاشی جبهه ملی دوم را فراهم ساخت.^۱

سرانجام جبهه ملی با صدور اعلامیه‌ای با عنوان «سراسر خاک وطن در آتش استبداد می‌سوزد»، کشتارهای رژیم را در قم و تهران و جاهای دیگر محکوم کرد، بدون اینکه به روحانیان و علما یا ماهیت مذهبی قیامها اشاره‌ای بکند. اما نهضت آزادی بی‌درنگ اطلاعیه‌هایی متوالی در دفاع از علما و به ویژه آیه‌الله خمینی صادر کرد و رژیم شاه و کشتارهایش را محکوم نمود. یکی از آنها اطلاعیه معروف «دیکتاتور خون می‌ریزد» است. در یکی از این اطلاعیه‌ها آمده است: «هم وطنان آتش و خون همه جا را فرا گرفته شاه در معرض فنا و نابودی است. رژیم پوسیده او دیگر نمی‌تواند در برابر شما قوام و دوام بگیرد. او رفتنی است»^۲. در پایان نیز این شعار آمده است: «سرنگون باد رژیم منفور شاه. مرگ بر اسر بیل ارباب پلید شاه. درود بر روان شهدای خونین کفن ملت ایران. سلام بر مصدق عزیز رهبر نهضت ملی ایران»^۳.

محاكمه رهبران نهضت آزادی

رهبران جبهه ملی سرانجام بدون دادرسی و محاکمه، در روز ۱۸ شهریور ۱۳۴۲، از زندان آزاد شدند. اما اعضای نهضت آزادی در زندان ماندند. دلیل آن نیز روشن بود. جبهه ملی در مجموع راه مسالمت آمیز خود را در مبارزه با رژیم دنبال کرد و به آن وفادار ماند. ولی نهضت آزادی با شتاب رادیکال و ستیزه جو شد و ماهیت رژیم و حقیقت اصلاحات آمرانه و شاهانه را برملا کرده و با تندترین تعبیرات رژیم و شخص شاه را زیر ستوان برده و حتی آشکارا شعار سقوط رژیم و مرگ بر شاه را سر داده و در نهایت به نهضت انقلابی و حماسی روحانیان و به ویژه آیه‌الله خمینی، مرجع سازش ناپذیر و مقاوم جنبش جدید روحانیان، پیوند برقرار کرد.

۱. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۱، ص ۲۴۳.

۲. گفنی است که آقای جلال‌الدین فارسی در کتاب زوایای تاریک می‌گوید این نوع اطلاعیه‌ها در آن زمان به وسیله او نوشته می‌شده است.

۳. بنگرید به جلد اول اسناد نهضت آزادی ایران.

رژیم تصمیم گرفت رهبران نهضت آزادی ایران را به محاکمه بکشد و مجازات کند:

در تاریخ ۱۳۴۲/۷/۳۰ بالاخره رژیم محاکمه سران نهضت آزادی را در دادگاه ویژه نظامی اعلام نمود. دادگاه نظامی بدوی و همچنین دادگاه تجدید نظر نظامی هر دو دادگاه «ویژه» بودند. و تمامی اعضای دادگاه از میان افسران گارد شاهنشاهی تعیین شده بودند... این افراد عموماً بی‌سواد و فاقد تجربه و یا آموزش قضایی بودند و تنها طبق نظر شاه موظف به محاکمه و محکومیت سران نهضت بودند.

دادگاه ویژه بدوی پس از سی و یک جلسه در ۱۶/۱۰/۱۳۴۲ با صدور محکومیت سران نهضت آزادی کار خود را پایان داد. گزارش این دادگاه و خلاصه‌ای از مذاکرات و مدافعات سران نهضت آزادی در همان زمان توسط نهضت در دو قسمت منتشر گردید [این گزارش در صفحات ۲۱ تا ۴۳ جلد سوم اسناد نهضت آزادی آمده است]. دادگاه تجدید نظر ویژه سران نهضت در ۱۴ اسفند ماه ۴۲ شروع گردید و بعد از ۱۵ جلسه بالاخره در ۱۶ تیرماه ۴۲ محکومیت سران نهضت در دادگاه بدوی را تأیید نمود^۱.

دستگیرشدگان عبارت بودند از: آیة‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، مهندس عزت‌الله سبحانی، دکتر عباس شیبانی، احمدعلی بابایی، مهندس ابوالفضل حکیمی، سیدمحمد مهدی جعفری، مصطفی مفیدی، عباس رادنیای، و گروهی دیگر. محکومیت قطعی محکومان چنین بود: مهندس بازرگان، ده سال. آیة‌الله طالقانی، ده سال. دکتر سبحانی، چهارسال. مهندس سبحانی، چهارسال. دکتر شیبانی، شش سال. احمدعلی بابایی، شش سال. محمد مهدی جعفری، چهارسال. ابوالفضل حکیمی، چهارسال. پس از پایان محاکمه رهبران نهضت، گروهی دیگر از اعضای نهضت محاکمه شدند که از آن میان می‌توان به این افراد اشاره کرد: مصطفی مفیدی، پنج سال. محمد بسته‌نگار، چهار سال. عباس رادنیای، دو سال. البته دسته سومی هم در اوایل سال ۱۳۴۲ به اتهام عضویت در نهضت آزادی و فعالیت سیاسی ضد رژیم محاکمه شدند که از یک تا سه سال محکوم گردیدند. اینان عبارت بودند

از: مجتبی مفیدی، مهدی شاملو، دکتر حسین عالی*، مرتضی نیل فروشان، محمود مقدس پور، جلیل ضرابی، محمد مهدی حمسی و محمدرضا حمسی^۱.

اتهام کلی و عمومی این افراد عبارت بود از: «اقدام بر ضد امنیت کشور، ضدیت با سلطنت مشروطه و اهانت‌های گستاخانه نسبت به مقام شامخ سلطنت»^۲.

این دو دادگاه دارای خصوصیات بود که در منابع مربوط کم و بیش منعکس شده است و ما هم به برخی از این خصوصیات در طی بحث حاضر اشارتی می‌کنیم. به گفته سرهنگ غلامرضا نجاتی، وکیل مدافع آیه‌الله طالقانی:

دادگاه مأمور محاکمه سران نهضت آزادی ایران، ویژگیهای جالب و بی‌سابقه‌ای داشت، و پس از دادگاه مأمور محاکمه دکتر مصدق در سال ۱۳۳۲ تنها محکمه‌ای بود که نتوانست به روال دادگاههای نظامی گذشته عمل کند. در بیشتر موارد، ابتکار عمل در اختیار محاکمه شوندگان و وکلای مدافع بود. آنها، بیدادگریهای ساواک را فاش کردند و شاه و رژیم او را زیر سؤال کشیدند... وکلای مدافع نیز بی‌اعتنا به تهدیدات دستگاه مخوف ساواک و اداره دادرسی ارتش، همصدا با موکلین خود، به روش خلاف اصول و قانون دولت در محاکمه اعتراض کردند و مظلومیت ملت ایران را به گوش جهانیان رساندند^۳.

از جمله سرهنگ عزیزالله رحیمی، وکیل مدافع بازرگان، در یکی از جلسات با شهادت تمام گفت:

چه طور آقایان را در قعر قاجار زندانی کرده‌اند. آنجا جایگاه محکومین قطعی است. مثل ارتشبد هدایت. نکند محکومیت آقایان از روز اول قطعی بوده است. در مورد آقایان عدوات جای عدالت را گرفته است. شما آیه‌الله طالقانی مجتهد مسلم را به آنجا می‌برید در حالیکه متهمین دزدی مثل سرتیپ نویسی در جمشیدیه در

*در متن «حسن» آمده است که اشتباه می‌باشد.

۱. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۱، ص ۳۳۴.

۲. پیشین، ص ۳۳۲.

۳. پیشین، صص ۳۳۳ - ۳۳۴.

کنار استخر هستند و آیه‌الله خمینی را در عسرت آباد نگه می‌دارید.
صلوات تماشایان - اعتراض رئیس دادگاه^۱ - تنفس.*

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۳، صص ۱۷۸ - ۱۷۹.

تغییر یک حادثه یادکردنی در اینجا خالی از لطف نیست. زیرا هم با بازرگان و دادگاه و مدافعات او ارتباط دارد و هم از شجاعت و مهارت امیر رحیمی، وکیل مدافع بازرگان، حکایت می‌کند. آقای تراب حق‌شناس روایت می‌کند: «آخرین دفاعیه او در دادگاه تجدیدنظر نظامی (در فروردین با اردیبهشت ۴۳) فرار بود انجام شود. یکی دو هفته قبل متن را گرفتم که به چاپ سپارم ولی بخش آن باید می‌ماند برای بعد از اجلاس دادگاه. برای چاپ در یک چاپخانه آشنا به یک دوست بازاری که گاه به ما کمک‌هایی می‌داد مراجعه کردم که پذیرفت و تأکید کردم که قبل از فلان روز که اجلاس دادگاه است حتی یک نسخه نباید به دست کسی بیفتد. یکی دو روز بعد که نسخه‌های چاپی را داد اطمینان داد که همه‌اش همین است. من همه را جایی که دست نخورد نگه داشتم. جلسه آن روز مقرر به دلیلی به تعویق افتاد و چند روز بعد برپا شد. در جلسه دادگاه تجدیدنظر که تشکیل شد حاضر بودم. بازرگان تمام دفاعیه چند صفحه‌ای را یا دقت خواند و منشی دادگاه طبق معمول تندنویسی می‌کرد. وقتی تمام شد رئیس دادگاه که همین سرلشکر قره‌باغی معروف بود، برگه‌ای را از بغل درآورد و گفت این اعلامیه را امروز در خیابان به دست من داده‌اند و این عیناً مطالبی است که شما خواندید. از منشی هم خواست که مقابله کند که کرد و گفت عیناً همین مطلبی است که خوانده شد. رئیس دادگاه با لحنی طعنه‌آمیز بازرگان را مورد حمله قرار داد که شما می‌گویید در زندان با خارج ارتباط ندارید ولی چطور آخرین دفاعیه شما را در خیابان پخش می‌کنند؟ بازرگان از شرم سرخ شده همانجا ایستاده بود که ناگهان سرهنگ عزیزالله امیر رحیمی که وکیل مدافع او بود با یا بدون اجازه با لحنی تهاجمی خطاب به دادگاه گفت «من بقیه دارم که حکم محکومیت آقای مهندس بازرگان در جیب تیمسار رئیس دادگاه است. آقای رئیس شما می‌گویید این کاغذ را در خیابان به دست شما داده‌اند. اولاً کسی جرأت نمی‌کند چنین مطلبی را به دست شما بدهد. ثانیاً اگر به دست شما داده‌اند چرا سوراخ کلاسور در آن هست؟ این را از پرونده ساری ساواک به دست شما رسانده‌اند.

دادگاه متشنج شد و موقتاً تعطیل گردید. وقتی بلند شدیم سرهنگ رحیمی به پشت سر برگشته به شوخی

به من گفت لعنة الله على العجول (بر عجول لعنت باد)».

(مجله نقطه، شماره اول، صص ۶۵ - ۶۴).

البته پس از پایان دادگاه، چهار تن از وکلای مدافع (سرتیپ مسعودی، سرهنگ امیر رحیمی، سرهنگ دکتر علمیه و سرهنگ غفاری)، که با شهادت و از حق طلبی و عدالت خواهی از موکلان خود دفاع کرده بودند، دستگیر و محاکمه و به زندانهای یک تا دو سال محکوم شدند.

رژیم می‌خواست از آن دادگاه علنی به نفع خود بهره‌برداری کند. اما شواهد و قوانین حکایت از آن دارد که رهبران نهضت آزادی نیز می‌خواستند از دادگاه و امکانات قانونی آن برای اقتضای ماهیت رژیم و دادخواهی ملت ایران علیه رژیم فاسد پهلوی بیشترین بهره را ببرند. آیه‌الله طالقانی در نخستین جلسه دیدارش با وکیل مدافع خود، سرهنگ نجاتی، به این مطلب تصریح می‌کند:

اینها به حساب خودشان می‌خواهند ما را در یک دادگاه نظامی به اصطلاح علنی، با نظار به رعایت اصول و ضوابط دادرسی، از قبیل انتخاب وکلای مدافع، حق دفاع، حضور نمایندگان مطبوعات و انتشار خبر دادگاه و غیره محاکمه کنند. این ظاهر قضیه است، اما قصد و نیت واقعی آنها این است که بی‌سروصدا محکومان کنند، در کیفر خواست دادستان ارتش، اتهام ما ضدیت با سلطنت مشروطه، اقدام علیه امنیت و استقلال کشور و اهانت به شاه است. دادگاه هم فرمایشی و نظامی است، وکلای مدافع هم باید نظامی باشند و از افراد مورد نظر دستگاه، که در دو - سه جلسه حرفهایی بزنند و دست آخر از دادگاه تقاضای عفو و بخشایش ما را از اعلیحضرت بکنند.

این برنامه آنهاست، ما هم هدف و برنامه داریم و می‌خواهیم فریادمان را به گوش مردم ایران و جهانیان برسانیم و خیانت‌های رژیم ار را فاش کنیم. بدین منظور به ودلایی نیاز داریم که خوشنام، شجاع، مبارز و وطن پرست باشند... دفاع از ما، که تأثیری در سرنوشت ما نخواهد داشت، دفاع از آزادی، و دفاع از حق علیه باطل است.^۱

به هر حال این دادگاه عملاً به «محاکمه دادگاه» و محاکمه رژیم و به ویژه شخص شاه

تبدیل شد. به گفته سرهنگ نجاتی «رژیم قصد کنار آمدن با محاکمه شوندگان و پایان دادن به ماجرای دادگاه را داشت» و لذا «به احتمال قوی، اگر رهبران نهضت آزادی ایران در جریان دادگاه موضع خود را تغییر می دادند و در مدافعات خویش از انتقاد و حمله به شخص محمدرضا شاه خودداری می کردند وضع تغییر می یافت»^۱. اما می دانیم که چنین نشد.* اگر هم رژیم قصد کنار آمدن را داشت، رهبران نهضت آزادی کوتاه نیامدند و نه تنها شاه و رژیم پهلوی را، که رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و استبداد دیر پا به محاکمه کشیدند. بر خورد افراد در دادگاه و دفاعیاتشان متفاوت بود. آیه الله طالقانی در دادگاه اصلاً سخن نگفت و ساکن نشست و حتی اعتنایی هم به دادستان و دیگر اعضای دادگاه نمی کرد.

هنگامی که سرتیپ زمانی، طبق معمول مشخصات یکایک متهمین را می پرسید، از آیه الله طالقانی درخواست کرد خود را معرفی کند، این پاسخ را شنید: «این دادگاه و این دولت موجود، قانونی نیست. من به هیچ یک از سئوالات شما پاسخ نخواهم داد و یک کلمه حرف نخواهم زد»^۲.

۱. پیشین، شماره ۱۳ و ۱۴، ص ۱۹.

* در یکی از گزارشهای سفارت آمریکا، که در ۷ نوامبر ۱۹۶۳ نوشته شده است، مطلبی آمده که مؤید این نظر است. در آن سند آمده است: «حکومت برای حرف در آوردن از زندانیان نهضت آزادی ایران فعالیت‌هایی انجام می دهد و اعلام داشته است که اگر این زندانیان مخالفت خود را با شاه فراموش کنند حکومت کاری خواهد کرد که مسئله محاکمه منتفی شود. بازرگان، طالقانی و سحابی این گونه پیشنهادها را رد کرده اند» (اسناد لانه جاسوسی، ج ۶۸، ص ۱۵).

در یک سند دیگر، مورخ ۹ سپتامبر ۱۹۶۳، نکاتی آمده است که حاوی مطالب تازه‌ای در این زمینه است: «جعفر شریف امامی از شاه خواسته است تا مهدی بازرگان را عفو کند، شریف امامی به عنوان رئیس کانون مهندسان، که بازرگان از اعضای آن است، این تقاضا را از شاه کرده است. شاه به شریف امامی گفته است که پرونده مربوط به بازرگان بسیار جدی است... شاه به بازرگان پیام فرستاده است که او باید نزد شاه آمده و از او تقاضای عفو کند. بازرگان رد کرده است زیرا این کار او و نهضت آزادی را نزد مردم بی اعتبار خواهد کرد. جعفر شریف امامی به خاطر با در میانی خود نزد مخالفین اندک وجهه‌ای کسب کرده است».

۲. ایران فردا، ۱۳ و ۱۴، ص ۱۹.

(اسناد لانه جاسوسی، ج ۶۴، ص ۲).

سرانجام:

پس از اعلام رأی دادگاه [بدوی]، در حالی که هیئت قضات، دادستان، محکومین، وکلای مدافع و حدود ۷۰ تن نظاره‌گر همچنان در سکوت کامل ایستاده و در انتظار اعلام ختم دادرسی از سوی رئیس دادگاه بودند، ناگهان آیه‌الله طالقانی، که در تمام مدت دادرسی سکوت کرده بود، از جای برخاست و با تکان دادن دست، و صدای رسا، خطاب به رئیس دادگاه گفت: صبر کنید! گوش کنید!

حضار همچنان که ایستاده بودند، تکان نخوردند. آیه‌الله سکوتی که فضای دادگاه را فرا گرفته بود، با صدای فریاد ماندی، شکست و شروع به قرائت سوره «فجر» کرد: والفجر ولیل عشر و... آیه‌الله پس از قرائت سوره یازده سطری «الفجر» به شاه هشدار داد که سرانجام ظلم و ستم خسران و عذاب و پشیمانی است. آنگاه خطاب به رئیس دادگاه گفت: شما هم مأمور دستگاه ستم هستید و اکنون که چشم بسته کار خود را انجام داده‌اید بررید و مزدتان را از اربابان بگیرید، بروید!^۱

گزارشگر دیگری از برخورد طائفانی در دادگاه، چنین روایت می‌کند:

تنها مرحوم طالقانی لب به سخن نگشود. او در مقام مجتهدی که باید ناظر بر قانونگذاری و جریان امور کشور باشد و هیچ محکمه‌ای صلاحیت محاکمه‌اش را ندارد، دادگاه نظامی را غیرقانونی شناخت. بابتی‌اعتنایی به تشریفات آن و گاهی با چرت زدن و بی توجهی به آنچه در سالن می‌گذرد نرفتش را به آن صحنه نشان داد. در جلسه پایانی، هنگامی که حکم محکومیت را قرائت کردند و هیأت قضات نظامی برخاستند تا جلسه را ترک گویند، مرحوم طالقانی از جا جست و با لحنی آمرانه نهییب زد «ببستید!» نظامیان بر جای خود میخکوب شدند. چنین تلاوت فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم. والفجر ولیل عشر...^۲

اما دیگر محاکمه شوندگان کم و بیش سخن گفتند و از خود دفاع کردند.

دادگاه نهضت آزادی و مدافعات متهمان، به ویژه مهندس بازرگان، در شرایط اختناق آمیز سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۳ و پس از سرکوب قیام پاتزده خرداد، اثر بسیار در زنده

نگاه داشتن روح ایمان و مقاومت و مبارزه در همه ملت ایران به ویژه جوانان و دانشگاهیان داشت. چون دادگاه علنی بود، افرادی به عنوان خبرنگار یا تماشاچی، هر چند با مشکلات زیاد و محدودیت فراوان، به سالن دادگاه می‌رفتند و در جریان محاکمات و مدافعات و حوادث آن واقع می‌شدند.

در همان زمان اطلاعیه‌های نهضت در سطحی وسیع در کشور پخش و منتشر می‌شد، تا آنجا که برای دستگاه و دادگاه مسئله‌ای شده بود. این در حالی بود که تشکیلات نهضت آزادی تقریباً پاشیده بود. مهندس سبحانی، یکی از محاکمه‌شوندگان، در این باره می‌گوید: در بهمن سال ۴۱ سران نهضت آزادی را گرفتند که بنده و علی بابایی و جعفری در این گروه بودیم. راه نهضت ادامه پیدا کرد. ولی حقیقتاً هیچ آموزش تشکیلاتی، تعلیماتی، گروه‌ها و حوزه‌های حزبی، تشکیلات اصلاً نداشت. نفوذ و اعتبار نهضت در آن زمان به خاطر حرف‌هایی بود که داشت و عملی بود که می‌کرد در بازجویی به ما می‌گفتند اعلامیه‌های شما در سطح کشور پخش می‌شود. این در حالی بود که اعلامیه‌های ما یا در نشریات داخلی مان چاپ می‌شد که بسیار محدود بود و یا حداکثر در ۵۰۰ نسخه تکثیر می‌کردیم. اما چه بود؟ دیگران اعلامیه‌های ما را در سطح وسیع‌تر تکثیر می‌کردند. مثلاً در قم آقای سیدهادی خسروشاهی تکثیر می‌کرد، در جاهای دیگر دیگران می‌کردند. یا در جریان محاکمه در سال ۴۲ از تمام شهرستانها می‌آمدند، روحانی، بازاری، دانشگاهی، زن، مرد. البته انجمنهای اسلامی پشت سر نهضت بودند و آن را تقویت می‌کردند، ولی اعضای این انجمن‌ها عضو نهضت نبودند.^۱

در جای دیگر، این انعکاس وسیع جریان دادگاه، در میان مردم داخل کشور، چنین آمده است:

محاکمه سران نهضت موج وسیعی از استراخ و تظاهرات را در سرتاسر خارج از کشور به وجود آورد. دامنه این تظاهرات و اعتصابات تا آن روز سابقه نداشت. نهضت آزادی ایران تنها سازمانی بود که تمامی نیروهای ضد رژیم از مسلمان و

غیرمسلمان از آن دفاع کردند. و این یکپارچگی دفاع از نیروهای ضد رژیم از یک سازمان سیاسی تا به آن روز بی سابقه بود. و برای اولین بار وحدت وسیع و بزرگی را به وجود آورد.^۱

مهندس بازرگان نیز در مدافعات خود، به این اثرگذاری و بازتاب خارجی و داخلی دادگاه اشاره دارد:

اعتراض نامه‌ای به امضای بیش از چهل تن از استادان طراز دول سوربن و پاریس و دانشگاههای فرانسه و مکتشفین معروف مراکز تحقیقات علمی فرانسه و همچنین مورخین و فلاسفه و نویسندگان نامی و رؤسای اتحادیه‌های بین‌المللی حقوق بشر در ایران و طرفدار صلح و آزادی، علیه دادگاه نظامی و محاکمه مذکور اروپا منتشر شد...

دانشگاه تهران که در تاریخ ۲۵ دی ماه گذشته در آن شرایط خفقان و اخراج زندان به عنوان اعتراض به رأی دادگاه، چنان اعتصاب یک روزه باشکوهی کرد. این اعتصاب و اعتراض برای خاطر آزادی و عدالت و برای تأیید مرام و مقصد نهضت بود.

مردم تهران و روزه بگیران ماه رمضان که ز بالای منابر و عاظ با شهامت فداکار بد نام آنها و از زبان آنها فریاد علیه زندانی بودن و محکومیت حضرت آیدالله طالقانی و سایرین را بلند کردند و با وجود دستگیریهای منوالی دیگر می آمد و همین اعتراض و همدردی را ابراز می داشت.^۲

به هر حال انعکاس اخبار دادگاه تکیه گاه نیرومندی برای مبارزان بود تا با استواری بیشتر راه را ادامه دهند. از این رو غالب جوانان و مبارزان انقلابی بعدی در دهه چهل و پنجاه، که در دادگاه حاضر شدند و شاهد دفاعیات محکم و استوار مهندس بازرگان بودند، از خاطرات محاکمه یاد شده به نیکی یاد کردند و آن را الهامبخش خود در مبارزه و مقاومت دانستند. حتی بعدها، پس از انقلاب، حضور در دادگاه سران نهضت آزادی، افتخار و مایه مباهات و در شمار سوابق درخشان برخی به حساب می آمد.

آقای جلال‌الدین فارسی، از شاهدان دادگاه، درباره یکی از جلسات دادگاه می‌گوید:

جلسات دادگاه، صحنه محاکمه شاه و هیأت حاکمه شد. دفاعیه‌ها، به راستی خطابه‌های آتشین و مستدل، و اقامه حجت‌های رسا علیه رژیم بود. بخش دوم دفاعیه مهندس بازرگان تحت عنوان «چرا با استبداد مخالفیم؟» آبرویی برای رژیم پهلوی و شاه خائن نگذاشت. به همین جهت، دادگاه فرمایشی به بهانه آن که خارج از موضوع است اجازه ادامه دفاع و بیان آن قسمت را نداد. ولی در خارج از دادگاه بارها چاپ و منتشر گشت. دفاعیات یا دقیقتر بگویم تهاجمات سیاسی یکی بهتر از دیگری بود. همه ما نگران سخنرانی دکتر یدالله سبحانی بودیم. او سالخورده و هم رقیق‌القلب بود و احتمال می‌رفت سخنی به نرمی یا از روی تأثر به زبان آورد. اما وقتی به سخن ایستاد و زندگی سرشار از خدمات فرهنگی و مذهبی‌اش را داستان کرد حاضران از جمله هیأت دادگاه را به شدت متأثر ساخت. وقتی به اینجا رسید که «من دکتر و گل گلاب تنها استادانی هستیم که از آموزگاری سارج فرهنگی را پیموده به استادی رسیده‌ایم. از ابتدای دانشکده علوم دانشگاه تهران، استاد آنجا بوده‌ام و همه هزاران فارغ‌التحصیل آن شاگردانم هستند...». عده‌ای از فارغ‌التحصیلان که حضور داشتند شروع کردند به های‌های گریستن. اما از همچنان با قدرت و صلابتی که در دیگری ندیده بودیم به شرح خدماتش ادامه داد. در آخر هم گفت: «من این سخنان را برای دفاع از خودم یا این که در محکومیتم تخفیفی بدهید نمی‌گویم. عمر من سپری شده است بگذارید این جوانان رشید و خدمتگزار: دکتر شیبانی و مهندس سبحانی و... بروند به کشورشان خدمت کنند». باز صدای گریه حاضرین برخاست. و او با همان صلابت کلمات را مثل گلوله آتشین بیرون می‌ریخت».^۱

یکی از آثار مثبت محاکمه سران نهضت آزادی، پیوند جریان اسلام‌نوگرای مبارز و سیاسی با روحانیان مبارز و سیاسی در آن مقطع زمانی بود که بعدها استحکام بیشتری پیدا کرد و تا مقطع پیروزی انقلاب اسلامی و اندکی پس از آن ادامه یافت. تجلی و ظهور این

پیوند، از یک طرف در سخنان محاکمه شوندگان و برخی وکلای مدافع آنان در دادگاه دیده می‌شد و از طرف دیگر در حمایت قاطع علما و مراجع تقلید شیعی در ایران از رهبران دربند نهضت آزادی و محکوم کردن رژیم متجلی بود (در این زمینه در فصل تحلیل کلی این دوران بحث خواهیم نمود). از جمله آیه الله خمینی پس از اعلام محکومیت سران نهضت آزادی، در تاریخ ۱۳۴۳/۱/۱۸ اطلاعیه‌ای صادر کردند و در آن گفتند:

من خوف داشتم که اگر در موضوع بیدادگری نسبت به حجة الاسلام آقای طالقانی و جناب آقای مهندس بازرگان و سایر دوستان کلمه‌ای بنویسم موجب تشدید امر آنها شود و ده سال زندان به پانزده سال تبدیل گردد و اینک که حکم جائزانه تجدید نظر صادر شده ناچارم از اظهار تأسف از اوضاع ایران عموماً و اوضاع دادگاه خصوصاً...^۱

و چند روز پس از آن در تاریخ ۴۳/۱/۲۱، در دیدار با گروهی از دانشجویان و اعضای نهضت آزادی گفتند:

از زندانی بودن آقای طالقانی و مهندس افسرده نباشید، تا این چیزها نباشد کارها درست نمی‌شود، تا زندان رفتن‌ها نباشد پیروزی به دست نمی‌آید. هدف، بزرگتر از آزاد شدن عده‌ای است، هدف راباید در نظر داشت، هدف اسلام است، استقلال مملکت است، طرد عمال اسرائیل است، اتحاد با کشورهای اسلامی است...»^۲

مدافعات مهندس بازرگان

جریان دادگاه سران نهضت آزادی ایران را با تفضیل بیشتر آوردیم، چرا که هم از اهمیت تاریخی خاص در تحولات سیاسی و به ویژه در جنبش اسلامی اخیر ایران برخوردار است و هم ارتباطی مستقیم با دبیر کل آن مهندس بازرگان دارد. اینک اختصاصاً به محاکمه و مدافعات بازرگان می‌پردازیم. در این میان بازرگان متمم شماره یک بود دلایل آن نیز روشن است. وی نظریه پرداز

۱. صحیفه نور. آیه الله خمینی، (تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۰)، ج ۱، صص ۶۲ و ۶۴.

۲. پیشین.

اصلی نوگرایی اسلامی در طول بیست سال و برجسته ترین چهره دینی - سیاسی در میان شخصیت‌های غیر روحانی نهضت مقاومت ملی بود. در جبهه ملی دوم نیز، از مردمی ترین و محبوبترین شخصیت در میان رهبران جبهه به شمار می آمد. در نهضت آزادی ایران هم از برجستگی خاص برخوردار بود و از این رو به دبیر کل تشکیلات سیاسی - دینی نهضت برکشیده شد. به علاوه، از نظر سیاسی و موضعگیری در برابر استبداد، همواره روشنترین و قاطعترین موضع را داشت. سرسختی او در برابر دیو استبداد در دهه سی و اوایل دهه چهل در مقایسه با دیگر رهبران و فعالان سیاسی (اعم از دینی و غیر دینی) کم مانند بود. مجموعه این خصوصیات سبب شده بود که او متهم درجه یک در دادگاه نظامی به شمار آید و از این رو طبیعی بود که به عنوان متهم اول و سخنگوی محاکمه شوندگان و بلکه سخنگوی کل مخالفان حاکمیت در آن روزگار، به دفاع از خود و همفکران و یاران و دیگر عناصر آزادیخواه و ملی و ضداستبداد و ضداستعمار برخیزد. هر چند که، چنانکه خواهیم دید، او از دفاع فراتر می رود و استبداد دوهزاروپانصدساله را به محاکمه تاریخی می کشد.

پیش از این اشاره شد که متهمان در دادگاه بدوی از خود دفاع نکردند و این کار به عهده وکلای مدافع نهاد شد. اما در دادگاه تجدید نظر، متهمان به دفاع از خود برخاستند که طولانی ترین و تاریخی ترین دفاعیات در دادگاه تجدید نظر نظامی، از آن مهندس بازرگان بود.

مدافعات گروه باسخن گفتن بازرگان آغاز شد. طبق یادداشتهای زندان ایشان، قرار بر این شده بود که دفاعیه‌ها با سخنان مهندس بازرگان آغاز گردد و به گونه‌ای اظهار شود که دادگاه را تحت تأثیر قرار دهد. وی در یادداشت روز ۴۲/۱۲/۱۴ (روز اول دادگاه تجدید نظر) می نویسد:

بر طبق قرار دستور و قرانت و تصویب قبلی رفقا، شروع مدافعات از طرف من شد و در مدت یک ساعت لایحه تنظیمی را که مقدمه و چهار عنوان (مرور زمان - نقص پرونده - علت شکستن سکوت - عدم صلاحیت) داشت، خطاب‌دهوار صحبت کردم و منظور این بود که در اولین برخورد با قیافه مصمم و معترض خود را نشان

دهیم و آنها را تحت تأثیر بگیریم.^۱

مهندس بازرگان لایحه دفاعی مفصلی تهیه دیده بود و درخواست ۵۰ ساعت برای فراتر و طرح آن نمود. دادگاه نظامی ابتدا با این درخواست موافقت می‌کند و پس از ۱۲ جلسه که مطالب ایشان به قسمتهای حساس و اصلی آن «چرا با سلطنت استبداد مخالفیم؟» می‌رسد، به عنوان این که خارج از موضوع است، از صحبت ایشان جلوگیری کردند.^۲

چنانکه گفته شد دفاعیات بازرگان دو قسمت داشت. قسمت اول، پاسخ به اتهاماتی بود که در کیفرخواست دادستان دادگاه آمده بود. مهندس بازرگان در این قسمت با هوشیاری و آگاهی به بهانه رد مدعیات کیفرخواست، زندگی خود را از جوانی و به ویژه از لحظه اعزام به خارج در سال ۱۳۰۷ آغاز می‌کند و با شرح وقایع پس از بازگشت از اروپا (نیمه دوم سلطنت رضا شاه) و حوادث دهه بیست و پیتس از همه دهه سی ادامه می‌دهد و با چگونگی تأسیس جبهه ملی دوم و تشکیل نهضت آزادی و حوادث سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ و دستگیری و ماجراهای بعد به پایان می‌برد. در این قسمت بازرگان در واقع یک دوره تاریخ معاصر ایران و به طور خاص عصر پهلوی اول و دوم را تا مقطع بیان آن سخنان، مرور می‌کند. با این که از خصوصیات اخلاقی بازرگان نبود که از خودش حرف بزند و نقش خود در حوادث و تحولات یاد کند، اما در این دفاعیه ناچار بود از خود حرف بزند تا هم محملی برای بیان حوادث تاریخی پیدا کند و هم قادر باشد به طور مستند اتهامات درباره خود و دوستان و همفکرانش را جواب دهد و مردود اعلام نماید. عنوان قسمت اول در کتاب مدافعات این است: «دفاع از خود، از نهضت آزادی ایران و نهضت ملی ایران.»

اما قسمت دوم، که در بخش دوم مدافعات عنوان «محاكمه استبداد» را دارد، و در سال ۱۳۵۰ چاپ شده، این است: «چرا مخالف استبداد و طرفدار قانون اساسی و حکومت

۱. مهندس بازرگان «خاطرات زندان» دارد که مربوط است به پنج سال زندان سالهای ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷. از این پس هر بار که از خاطرات و یا یادداشت زندان سخن می‌گوییم، اشاره به این خاطرات و متن چاپ نشده آن است.

۲. اسناد نهضت آزادی، ج ۳، ص ۱۱.

دموکراسی هستیم». این قسمت در دادگاه خوانده نشد اما بارها چاپ و تکثیر شده است.* از آنجا که مطالب بخش دوم عمدتاً جنبه نظری و تحمیلی دارد، از مطالب و عقاید ابراز شده در آن قسمت، در بخش بررسی افکار و اندیشه‌های سیاسی مهندس بازرگان استفاده خواهیم کرد. اما هم‌اکنون گزارش کوتاهی از قسمت اول و دوم مدافعات برای خوانندگان ارجمند می‌دهیم تا آگاهی آنان از محتوای کتاب و آرا و عقاید بازرگان و گزارش دادگاه کامل شود.

و اما گزارش قسمت اول. ما تاکنون در فصول گذشته اکثر مطالب این قسمت را به مناسبت بیان حوادث مختلف نقل کرده‌ایم و لذا بدون پرداختن مجدد به آنها برخی نکات ناگفته را یادآور می‌شویم.

بازرگان در اولین جلسه دادگاه تجدید نظر نظامی در عشرت‌آباد مورخ ۱۳۴۲/۲/۱۴، سخنان را با یاد خدا و آیه شریفه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک... آغاز می‌کند و می‌گوید:

ما قبل از صحبت، سیاس‌خدای را به جای می‌آوریم که سلامتی و صبر و ایمان به ما عطا فرموده، ما را پیش مردم و وجدان خودمان محبوب و سرفراز کرده است. خوشحالیم که باتوکل و نشاط بیشتری در این دادگاه حاضر شده‌ایم.

*. تراب حق شناس، یکی از اعضای جوان نهضت آزادی در آن زمان که بعدها عضو سازمان مجاهدین شد و سپس در سال ۱۳۵۴ به انشعاب یون مارکسیست پیوست و در گروه «پیکار» عضویت پیدا کرد، درباره چاپ و تکثیر این مدافعات می‌گوید: «متن دفاعیات چه از سوی متهمان و چه از سوی وکلای مدافع توسط خود متهمین در زندان تنظیم می‌شد که مخفیانه از آنها می‌گرفتیم و تایپ و سپس کپی می‌کردیم و به دست دوستان و علاقه‌مندان می‌رساندیم. مجموعه مدافعات بازرگان را که ۷۸ صفحه بزرگ می‌شد و در اصل عنوانش (به نحوی بر معنا) «چرا با استبداد مخالفیم» بود، سیداصغر بدیع‌زادگان روی استنسیل تایپ زد. تا صفحه ۱۴ آن را در خانه‌ای که باسعید محسن گرفته بودیم در هزار نسخه بلی‌کپی کردیم و بقیه در خانه دوست جوانی در بازار تهران و باکمک او انجام شد... چند نسخه از آنچه آماده شده بود را قبل از هر جای دیگر کوشیدیم به خانه بفرستیم که همان سال در آنجا تکثیر شد». (مجله نقطه، شماره اول، بهار ۱۳۷۴، ص

آدمی را که حساب پاک است - از محاکمه چه باک

این که می‌گوییم از محاکمه چه باک است، مقصودم در دادگاه عدل الهی است. زیرا هر قدر پرونده ما در دادگاه قطورتر و سنگینتر باشد در دادگاه خدا سبکتر و حسابمان پاکتر خواهد بود. بنابراین اگر طرف ما یعنی هیئت حاکمه نگرانی نداشته باشد، برای ما نگرانی نیست. این محاکمه، محاکمه دو جانبه است. همان طور که دادگاه مالست، دادگاه هیئت حاکمه نیز می‌باشد. شما دادرسان پرونده ما هستید و ملت ایران دادرس شما و هیئت حاکمه خواهد بود... ما به خاطر چیزی به زندان انداخته و به دادگاه کشیده شده‌ایم که مشمول مرور زمان نیست، یعنی مطابق حقوق مردم ایران و مبارزه با استبداد و استعمار.^۱

آن‌گاه به مسئله نقص پرونده می‌پردازد. بعد در مورد سکوت در مرحله اول دادگاه، اظهار می‌دارد:

دادگاه بدوی نگذاشت، چه‌دنگاری از نهضت و خودمان و آینده‌داری برای دندونه بنماییم. ما را وادار به سکوت نمود. چرا ما سکوت کردیم؟ چون نمی‌خواستیم برای در و دیوار و برای تماشاچیان معدودی که زن و بچه خودمان بودند صحبت کنیم. ما سکوت کردیم تا مردم ایران و دنیا بدانند در چه شرایطی محاکمه می‌شویم... اعتراض ما در آن دادگاه این بود که دادگاه غیر علنی و بنابراین غیر قانونی است.^۲

اما چرا سکوت شکسته شد؟ بازرگان پس از توضیح این مطلب که همان دادگاه غیر علنی گذشته بازتاب گسترده‌ای در داخل و خارج داشته و ذکر نمونه‌هایی از آنها، می‌گوید: وقتی ما دیدیم بحمدالله فریاد مظلومیت و حقانیت ما (ولو یک کلمه از هزار کلمه) به هموطنان و هموعان رسید و مراجع تقلید بزرگ و علمای اعلام، پیغام و دستور دادند که حرفمان را بزنیم، دانشگاهیان و بازاریان و طبقات ملت نیز از ما خواستند در این دادگاه، دفاع و اتمام حجت نماییم، این اوامر و خواسته‌ها برای ما وظیفه و رسالت شد. به یاد امر خدا افتادیم که فرمود: یاایها الرسول بلغ ما انزل الیک ... ما هم

به رسول خداتأسی می‌کنیم...

یک علت دیگر ما را تشویق به کلام و دفاع می‌نماید و آن این است که دادگاه آقدها هم بی‌تماشاچی و بی‌مستم نیست. در دادگاه قبلی گفتند «نواری که اینجا ضبط صوت می‌کنند، به حضور اعلیحضرت برده می‌شود و ایشان استماع می‌فرمایند...» چه بهتر.

ما از خدا می‌خواهیم شخص اول مملکت بلاواسطه، بی‌تحریف حرفهای ما را بشنود. پادشاه مملکت نیز احتیاج دارد دو کلمه حرف حسابی از زبان اشخاصی که نه ترس دارند و نه طمع بشنود. چه حرفهای ما، و چه اظهارات با صراحت و بارزش افسران رشید شجاع ما. چه بهتر کسانی از طریق این نوار ضبط صوت برابر شخص اول مملکت بایستند و صحبت کنند که قرون طولانی استبداد قامت آنها را نتوانسته است خم کند و جز در پیشگاه ذات ذوالجلال رکوع و سجود و تنظیم و تسبیح نمی‌کنند. شاه مملکت باید افتخار نماید که در میان ملت ایران اشخاصی هم پیدا می‌شوند که «غلام‌خانه زاد» و «نوکر جان‌نثار» [اشاره به علم و اقبال که اولی در پای نامه‌هایش به شاه می‌نوشت «غلام‌خانه‌زاد» و دومی می‌نوشت: «نوکر جان‌نثار»] و بحمد الله ما تنها چنین نیستیم. هیئت حاکمه در هر حمله نفرات خیلی بیشتری از این نوع افراد را در مقابل خود دیده و می‌بیند. ایشان سالهای سال حرفهای مردم را از زبان نوکران و چاکران استماع فرمودند. یک بار هم از زبان آزاد مردان (ولی نه آزاد مردان کنگره‌ای سازمان امنیتی که نه آزاد بودند و نه مردم مرد) [اشاره به کنگره‌ای که شاه از دهقانان در ارنسباط با اصلاحات ارضی صورت داده بود] بشنود.^۱

پس از آن به مسئله عدم صلاحیت دادگاه می‌پردازد و می‌گوید یک دلیل از ده دلیل عدم صلاحیت را می‌گوییم و بقیه را به وکلای مدافع وامی‌گذارم. و آن این است که دادگاه نظامی است و نظامی نیز در حکومت استبدادی شاهی سرباز شاهنشاهی و مطیع و منقاد یک نفر می‌باشد و لذا در این دادگاه عدالت و انصاف نیست و حکم محاکمه‌شوندگان از

بیش معلوم است. افزودن بر آن، به دلیل محرومیت نظامیان از سیاست، آنان از سیاست و حقوق نیز بی اطلاع‌اند. بدین ترتیب دادرسان مأمورانی هستند که خود را معذور می‌دانند و حال آنکه طبق فرموده علی (ع) به مالک اشتر هیچ مأموری معذور نیست.

بازرگان در پایان این سخنرانی در جلسه اول، با اشاره به تلاوت آیات سوره و انفجر به وسیله آیه‌الله طالقانی در پایان دادگاه بدوی، آیات الم ترکیف فعل ربک بعاد الم ذات العماد، التي لم یخلق مثلها فی البلاد را می‌خواند.^۱

سخنرانی جلسه دوم با بسم الله... آیه رب شرح لی صدری... و سلام بر حسین و اولاد حسین و اصحاب حسین و همچنین پیروان؛ و چه معاصران و چه امروزها و این دعا که «از خدا زبان و منطقی تقاضا می‌کنیم که خدا پسند و تیمسار پسند باشد»، آغاز می‌شود. بعد باز مسئله نقص پرونده و مسئله عدم صلاحیت دادگاه را پیش می‌کشد، که البته دادگاه هر دو ایراد را با وارد تشخیص می‌دهد، و بازرگان زیرکانه از کنارش رد می‌شود و با زبان بسیار خاص خودش یادآوری می‌کند که بنا است پرونده تعقیب شود و فرمان از جای دیگر برسد:

از گذشته در می‌گذریم و از ماده ۱۳۸ حرف نخواهیم زد چون خودمانیم این پرونده امر تعقیب دارد. حالا مصلحت ندانستند از ظاهر و آشکار باشد و دست غیب در کار باشد، قبول می‌کنیم.

بعد مسأله ضرورت «هیأت منصفه» مطرح می‌شود که باز با آن مخالفت شد، و او با ظرافت و طنز می‌گوید:

عدم حضور هیئت منصفه هم اشکال ندارد، چون هیئت منصفه برای نظارت و دفاع از حقوق ملت است. ما که نخطی به حقوق ملت نکردیم. ملت که مدعی نیست و ملت برای ما اشک می‌ریزد، به عوض هیئت منصفه مدفتری دادگاه، هیئت اجتماع چند میلیون نفری علما و بازاریان و دانشجویان رای خود را درباره ما داده‌اند و می‌دهند.^۲

آنگاه به مسأله شکنجه و اعتراف در زیر شکنجه یکی از متهمان (عدالت منش

خواهرزاده آیه‌الله طالقانی)، اشاره می‌کند و درباره پیامدهای اقرار از طریق تهدید، شکنجه و تطمیع می‌گوید:

در سال ۱۳۳۴ که برای اولین بار توفیق زندانی شدن به جرم حق‌گویی را پیدا کردم و پنج ماهی در لشکر زرهی بسر بردم جناب سروان... اصرار داشتند شما هم چند تا اسم بگویید که چه اشخاصی چه کارهایی می‌کردند، من شما را خلاص خواهم کرد. بنده از لطف ایشان تشکر کردم، اما گفتم جناب سروان چرا شما اصرار دارید که فرمانداری نظامی یا ارتش ایران، دستگاه بی‌شرف‌سازی بشود! اشخاص با شرف و انسانیت اینجا بیایند و بعد با متهم کردن و مقصر ساختن دیگران (یا لو دادن اشخاص اگر به فرض چنین موردی باشد) از اینجا سرافکنده و شرف فروخته بروند!... حقیقتاً عجیب است که سازمان امنیت چه اصراری برگشتن شخصیت و غیرت و شرافت در این مملکت دارد؟!...

خوی شخصیت‌کشی به لحاظ اجتماعی و ملی از شخص‌کشی بدتر و جنایت‌آمیزتر است. خودی هیچ‌گاه دست به شخصیت‌کشی که انتخار ملی است نمی‌زند.^۱

سپس به برخی اتهامات کیفر خواست در مورد خود اشاره می‌کند و به آنها پاسخ می‌دهد و آن‌گاه وارد محتوای کیفر خواست می‌شود و با ذکر مقدمات به قول خودش «گردش کار» را از سوابق خود در حضورش در اولین گروه محصلان اعزامی ایران به خارج در کاخ سعدآباد آغاز می‌کند و تا پایان شرح می‌دهد. در لابلای این شرح، مطالب و نکات مهم اعتقادی و سیاسی و تاریخی و اجتماعی و انسانی و سیاسی و ملی استبداد است که از آغاز تا فرجام پیوسته به آن اشاره می‌شود. مهندس بازرگان هم پهلوی و به طور خاص محمدرضا شاه را مستقیم و غیر مستقیم و همراه با طنز و ویژه خود قاطعانه زیر ضربات انتقاد خود می‌گیرد و به محاکمه می‌کشد، هم استبداد شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله را محاکمه می‌کند و هم در نهایت هر شیوه استبدادی را در هر زمان و مکان محکوم می‌نماید. برخی از سخنانش را درباره محمدرضا شاه نقل کردیم، اکنون به برخی دیگر اشاره می‌کنیم. در یک جا در

مورد جریان استعفایش از سازمان آب تهران و این که به او تکلیف می‌کنند یا تسلیم شود و دست از مخالفت بردارد یا استعفا دهد، با استفاده از این تمثیل «یا بیا با یزید بیعت کن - یا برو کنگو زراعت کن»^۱، مستقیماً شاه را یزید می‌داند و خود را به جای ام‌ام حسین (ع) می‌نشانند که از او تسلیم و بیعت می‌خواهند و البته او حسین بودن را انتخاب می‌کند نه یزید ماندن را. در جای دیگر با صراحت و شجاعت فوق‌العاده درباره شاه و اصلاحات او می‌گوید:

به زنها حق انتخاب کردن و انتخاب شدن عطا می‌فرمایند، در حالیکه این حق را از مردها که قبلاً و قانوناً داده بودند سلب می‌کنند، شتر دزدی را از سر مردم کوتاه می‌کنند، ولی دزد دیگر، یا خودشان را به جای او می‌نشانند... خود را در خارج ایران به عنوان قهرمان انقلاب سفید و مصلح کبیر می‌نشانند.^۲

در مورد دیگر، درباره شاه زمانی که او در سال ۱۳۲۵ به رشت سفر کرد و در آنجا مورد استقبال قرار گرفت به طوری که حتی در میان مردم کسانی بودند که گردوغبار اتومبیل شاه را به سروروی خود می‌مالیدند، صریحاً می‌گوید:

آن استقبال به طور وضوح طبیعی و صمیمی بود. صف پاسبانان و سرباز در طرفین خیابان رو به مردم نگذاشتند و مأموران مخفی در لابلای مردم نفرستاده بودند و به کسی دستور کف‌زدن نمی‌دادند. اعلیحضرت احتیاج به محافظت و مبلغ نداشت.

بلی، در آن زمان که اعلیحضرت سلطنت می‌کردند در میان مردم محبوبیت داشتند ولی متأسفانه حساب خود و رده خود را از مردم جدا کرده و جای خود را از داخل مملکت و دل ملت به خارج مملکت منتقل ساختند.^۳

اما گفته‌های بازرگان درباره استبداد ۲۵۰۰ ساله ایران و آثار زیانبار انسانی و اجتماعی و ملی آن، چندان مفصل و مهم است که به راستی نمی‌توان گزینش کرد، چرا که تمامی آنها را باید خواند و نباید کلمه‌ای را حذف نمود تا اهمیت سخنان بازرگان در ارتباط با ایران و

۲. پیشین، صص ۲۸۵ - ۲۸۶.

۱. پیشین، ص ۱۴۸.

۳. پیشین، صص ۱۳۴ - ۱۳۵.

تاریخ و فرهنگ و تحولات قدیم و جدید آن بیشتر درک شود و زوایای افکار و آرای بازرگان آشکارتر گردد. او، به ویژه در قسمت دوم، آثار ویرانگر استبداد را به تفصیل برمی‌شمرد. در یک جا می‌گوید:

به قول ولتر: در نظام دیکتاتوری و حکومت زور، ممکن است آرامش و آسودگی ظاهری برای طبقه حاکم به وجود بیاید، ولی آسودگی همراه با سعادت مردم نیست، جامعه تنها در صورت آزادی عقیده و بیان می‌تواند روی سعادت را ببیند.^۱

در جای دیگر می‌گوید:

نهضت آزادی ایران اگر مخالفت‌هایی با سلطنت مطلقه و یا استبداد ابراز داشته و می‌دارد از همین جهت است. ما می‌گوییم نباید همه چیز مملکت آویخته و وابسته به شخص پادشاه باشد. بلکه مبدء و مقصد افتخار و اعمال مملکت باید مردم و ملت باشند. شخص پادشاه (یا رئیس جمهور برای ممالک جمهوری) مظهر و معرف فعالیت ملی می‌باشد.^۲

در قسمت دوم (محاكمه استبداد)، ابتدا چند دلیلی را که معمولاً به نفع حکومت‌های استبدادی اقامه می‌شوند، مطرح می‌کند (که چهار مورد است) و سپس نقاط ضعف و مغالطه آمیز بودن آن دلایل را روشن می‌سازد. وی استدلال می‌کند که استبداد ۲۵۰۰ ساله هرگز برای ملت ایران رفاه و آسایش و امنیت و پیشرفت و سعادت نداشته است. در پایان این بخش نتیجه می‌گیرد:

ملاحظه شد با هر خوشبینی که خواستیم به استبداد نظر کنیم و از هر دری که وارد شدیم تا راه دفاعی برای آن [استبداد شاهنشاهی در ایران] و دلخوشی و امیدی برای خود بیابیم توفیق نیافتیم. بالاخره پادشاه هر قدر خوب باشد از پیغمبر برگزیده و مقصد خدا که نمی‌تواند داناتر و دلسوزتر و عادلتر و تواناتر باشد. اگر استبداد و خودرایی می‌توانست چیز قابل قبول و خوبی باشد، خدا به پیغمبرش سفارش نمی‌کرد و شاورهم فی‌الامر (آل عمران، ۱۵۳) و در تعریف مؤمنین

نمی‌فرمود و امر هم شوری بینهم (شوری، ۱۳۷). نه پیغمبر اسلام و نه علی علیه‌السلام با همه تأییدات الهی و عصمت ذاتی و عدالت و نبوغ و دانش و بینشی که داشتند با وجود اعتماد و اطاعت کاملی که بر مؤمنین فرض بود هیچ کدام با خودرایی و تحکم و فاعل مایشایی حکومت نکردند. همیشه مشورت با مردم و تبعیت از نظر اکثریت می‌کردند.^۱

اما زیانهای استبداد از نظر بازرگان فراوان است. از جمله: ۱- ظلم خصوصی و عدم تأمین فردی. ۲- سلب تأمین قضائی عمومی و به کار نيفتادن سرمایه‌ها و عدم همکاری. ۳- بی‌ثباتی و عدم استمرار و استقرار، رابطه استبداد و استعمار. ۴- تأمین استقلال و سربقای ایران [که مرهون سلطنت و استبداد نیست]. ۵- قدرت فرهنگی و معنوی ایران مرهون چیست؟ [که باز ربطی به سلطنت و استبداد ندارد]. ۶- مسئله شخصیت و آزادی [که در استبداد نفی می‌شود]. ۷- اخلاق و تقوا در حکومت استبدادی. ۸- ابتکار و استقلال و استبداد. ۹- استبداد و اصلاحات و بالاخره ۱۰- در محیط استبداد خداپرستیده نمی‌شود. تمامی موارد یاد شده، قابل توجه و بررسی و تأمل است، که در جای خود یادآور خواهیم شد. اما در اینجا به چند مورد که از اهمیت بیشتری در تفکر و آرای سیاسی دینی بازرگان برخوردارند، اشاره می‌کنیم: سرّ قدرت معنوی و فرهنگی ایرانیان، اخلاق و تقوا در حکومت استبدادی و رابطه خداپرستی و استبداد.

بازرگان عقیده دارد که شاهان ایران نه تنها استقلال ایران را حفظ نکرده‌اند بلکه خود عامل نقص استقلال ایران بوده و در برابر تهاجم خارجی نیز مقاومت چندانی از خود نشان ندادند.

سلطنت و یاسلاطین، به هیچ وجه نتوانستند جلو متجاوزین را بگیرند و استقلال را حفظ کنند اول کسی که [در برابر تهاجمات خارجی] پا به فرار گذاشته‌اند همانها بوده‌اند.^۲

اما واقعیت این است که:

استقلال ما و حکومت ایران مکرر نابود شده ولی همه چیز ما از بین نرفته است

و پس از چندی ایرانیت سر در آورده است. یا بیگانگانی که مملکت را تصرف کرده بودند پرچم و عنوان ما را بر خود زده‌اند. باید دید این امتیاز محصول چیست؟ اگر ملت و ملیت ایران به کلی نابود نشده برای این بوده است که استبداد تسلط کامل مطلق مستمر در تمام زمانها و مکانها نداشته فرصتهایی برای نفس کشیدن و جان گرفتن مردم پیدا شده است.

ولی در دوره معاصر و بعد از اینها چنین نخواهد بود چرا که از یک طرف استعمار استبداد را سرپا نگاه می‌دارد و از طرف دیگر وسایل فنی و نظامی و اداری و علمی جدید به یاری دولتها آمده و جای نفس کشیدن بر هر کس باقی نمی‌گذارند.^۱

به نظر بازرگان:

تنها پناهگاه و مقر مردم ایران از دست استبداد و چیزی که باعث شده است علیرغم مظالم و مفاسد و غارتگریهای همه جانبه استبداد ملی برای ما باقی بماند و از صفحه روزگار محدود نابود نشده‌ایم همانا معنویات و مخصوصاً مذهب ما است. در سایه مذهب، مذهب اسلام، مردم ایران ابراز وجود و عکس‌العمل در برابر استبداد کرده‌اند و هم محل و موفقیتی برای امنیت و فعالیت یافته‌اند. دیانت در ایران همیشه پناهگاه ضد حکومت بوده است. علمی بوده است برای ملت علیه دولتها و بیدادگری آنها...

روحانیون یگانه دسته‌ای بودند که زیر بار سلطنتی نمی‌رفتند و از آنها اجرت و دستور نمی‌گرفتند و قیامها نیز به وسیله این دسته صورت می‌گرفت. اگر احیاناً بعضی روحانیون روی ارادت سلاطین به مقام دامادی یا ندیمی شاه می‌رسیدند موقعیت روحانی و وجه ملی خود را از دست می‌دادند.

در مورد رابطه اخلاق با استبداد نیز بازرگان توضیحات کافی داده است. وی عقیده دارد، استبداد با بی‌شخصیت کردن و تحقیر مردم، آزادی و استقلال و صداقت و صراحت و کرامت آدمی را از او می‌گیرد و بازار تملق و دروغ و تقلب و مداحی و چاپلوسی را در میان

مردم رواج می‌دهد به گونه‌ای که تمامی این رذایل طبیعی و عادی شمرده می‌شود.

پایه استبداد ناگزیر روی دروغ گذارده می‌شود. زیرا چه پادشاه و چه درباریان و دولتیان برای آنکه سلطه غیر طبیعی و غیرالهی و غیر انتخابی یک فرد را که در حالت کلی هیچ‌گونه مزیت و فضیلت و حقی بر سایرین ندارد، بحق و بجا جلوه دهند و ابهت و جبروت او را در چشم و دل مردم بزرگ کنند ناچارند به انواع تملقها و تظاهرها و تصنعها فضایل و کمالات به او نسبت دهند و بپوشش و قدرت برای او بتراشند: ظل‌اللهی‌اش بنامند، قبله عالمش خطاب کنند، قدر قدرتش بگویند، عدالت گسترش بخوانند، تمثال را بی مثال، سایه‌اش را همایون، خاک پایش را سرمه چشم‌ها و پشتش را منیوه خانم بدانند. از نقص و خطا میرایش بشمارند...

طبیعی است که چنین دون‌ستانی و دروغ‌پردازی که از حدود مجاز و مقبول تجاوز کرده برای حفظ ارکان استبداد ضروری و واجب می‌شود به سایر مراتب و شئون نیز سرایت خواهد کرد. به تدریج تربیت و طبیعت ثانوی درباریان و دولتیان و خواص می‌گردد و مرض تدلیس و تزویر و تقلب که چهره‌های مختلف دروغ هستند و هرگونه خلاف و فساد که با دروغ روی آن پرده و سیر انداخت در مملکت شایع می‌شود. در این صورت چگونه و با چه زوری قلع این ماده فساد امکان پذیر خواهد بود؟

و اما مبانی ایدئولوژیک و دینی بازرگان در طرد و نفی استبداد، عموماً ذیل عنوان «آیا در محیط استبداد خدا پرستیده می‌شود؟» آمده است. پیش از این گفتیم بازرگان (و نیز طالقانی و دکتر سبحانی)، به یک معنا فرزند و محصول مشروطیت‌اند و از نظر فکر سیاسی میراث دار فکر سیاسی مشروطیت می‌باشند و در میان نحله‌های مختلف جنبش مشروطه خواهی ایران، پیرو تفکر سیاسی - دینی عالمان مشروطه‌خواه، مانند آخوند خراسانی و به طور خاص علامه شیخ محمدحسین غروی نائینی هستند. در این قسمت از مدافعات، به وضوح این تأثیرپذیری آشکار است. البته در دهه‌سی چاپ و انتشار مجدد کتاب مهم تئیه الامه و تنزیه المله نائینی که به وسیله آیه‌الله طالقانی انجام شد، تفکر عالمان مشروطه‌خواه و مؤثر در نهضت مشروطیت را به نسل پس از شهریور ۱۳۲۰ انتقال داد. بازرگان نیز یکی از آن کسانی بود که از آرای نائینی در این کتاب بسیار الهام گرفت به طوری که رد پای این

اترپذیری را می‌توان در آرنای سیاسی بازرگان آشکارا دید.

بازرگان پس از طرح این پرستی که «آیا در محیط استبداد خداپرستیده می‌شود؟» می‌گوید:

ممکن است این سوال به نظر بعضی زاید و خارج از بحث سیاست و حکومت بیاید. یا آنها که اعتقاد و علاقه به پرستش خدا دارند و خداپرستی و دیانت را امر مستقل و غیر مربوط به رژیم مملکت دانسته حساب آن دو را از هم جدا کنند. حتی تصور کنند در دستگاه ظلم و فشار همان مظلومیت یک حالت خضوع و توجه و تقرب بهتری آورده شخص مؤمن بیشتر پناه به خدا می‌برد و بیشتر طالب و واصل به ثواب آخرت می‌گردد. نظر و رأفت و عدالت خدا نیز به مردم ذلیل معظوفر است ...

وی توضیح می‌دهد که چنین نیست، زیرا در محیط استبداد و حاکمیت مستبد، اصلاً شرک حاکم است و انحطاط اخلاقی رواج دارد و در نتیجه در چنین شرایطی «بت» پرستیده می‌شود نه «خدا» و ذات احدیت. وی در این مورد استدلال خود را مستقیماً از کتاب تنبیه‌الامه می‌آورد:

از جمله ایرادهایی که مرحوم آیت‌الله نائینی به سلطنت استبداد (به اصطلاح کتاب سلطنت استبدادیه تملکید) می‌گیرد این است که دعوی مشارکت در صفات و حقوق الوهیت دارد و طاغوت پرستی و شرک می‌باشد.

آن‌گاه بازرگان همین معنا و مفهوم را پی می‌گیرد و در طول حدود ده صفحه می‌کوشد نشان دهد که چگونه استبداد به مانند مشارکت در صفات و حقوق الوهیت خداوند و طاغوت پرستی و شرک می‌باشد. وی در آغاز ادعا می‌کند صرفاً از نظر اعتقادات دینی نیست که زیانهای استبداد را مطرح می‌کند بلکه از نظر روانی و تربیتی نیز این زیانها مطرح‌اند. مثلاً «اولین اثر داعیه الوهیت یعنی رژیم استبدادی روی اذهان و افکار مردم ظاهر می‌گردد. از نظر روانشناسی همیشه حواسها و تمایل مردم به طرف متهم دست اول و صاحب اختیار و حاکم بر سرنوشت قویتر می‌رود» و حامیان و متهمان دستگاه استبداد نیز همواره تلاش می‌کنند شاه و مستبد را به عنوان متهم دست اول به مردم القا کنند. کر مردم چنین باوری پیدا نمایند هم خداپرستی به شاه پرستی و شخص پرستی تبدیل

می‌گردد و هم در نهایت خود مردم بی‌شخصیت و بی‌هویت می‌شوند و استقلال خود را از دست خواهند داد و این هم یعنی همان شرک و کفر که پیامبران از آن تبری جستند و مردمان را نسبت به خطر آن هشدار داده‌اند.

خداپرستی یک مطلب نظری و یک نوشته کاغذی نیست که برای اسم‌گذاری بچه‌ها و ورد زبانها باشد. موضوعی است عاطفی، نفسانی، عقلی، تربیتی، اجتماعی و بالاخره مخصوصاً عملی.

در جامعه استبدادی خدا وقتی از ذهن و عاطفه و فکر و تربیت و عمل و اثر خارج شد و حکم‌گیر او در امور ساری و جاری بود و نام دیگری به بزرگی و جلال برده و تکرار شد و قامتها در برابر بت‌های گوستی خم شد و گویشها به فرمان آنها بود دیگر ایمانی باقی نخواهد ماند و برخاستن بانگ تو خالی **الله** اکبر از مناره مساجد چه خاصیت دارد؟

البته لازم نیست مستبدها مثل فرعون با خدا و دین مبارزه نمایند. دین را از مرغوبیت و فعلیت می‌اندازند (مثل پهلوی و مصطفی کمال پاشا) و یا با استفاده از افرادی از روحانیون و ترویج تشریفات و خرافات و عمل به نظاهرات، توحید خالص را آلوده و منحرف می‌سازند. نعوذ بالله خدا و میهن را جزو ملازمین رکاب راست و چپ موکب همایونی قرار می‌دهند! یا با اختیار و غضب القابی مانند ظل‌الله، خلیف‌الله، امیرالمؤمنین و غیره برای خود تأیید و تقویت‌های الهی می‌سازند. ایمان به خدا را محو و معدوم و یا مخدوش و مشروط می‌نمایند.

اگر بی‌بسته ملت ایران در ظلم و عذاب غوطه‌ور است اگر از آسایش و امنیت فضایی محرومیم اگر اتحاد و اتفاق و همکاری سرنمی‌گیرد اگر مملکت از نعمت ثبات و اطمینان و استمرار بی‌بهره است اگر کشور دایماً در موضع مهاجمین بی‌رحم و استعمار بیگانگان بوده و هست اگر عرت و شخصیت از افراد به دور افتاده است اگر فساد و فحشا و آلودگیها و نادرستی‌ها رواج یافته است اگر امیدی به اصلاح و نجات نیست و اگر عشق و عمل رخت بر بسته ... تمامی برای این است که خدا به حقیقت و واقعیت در کشور ما پرستیده نمی‌شود. حکومت با غیر خدا است. استبداد از کفر هم بدتر است زیرا که آورنده دین و سرور پیغمبران می‌فرماید:

الملک یقی مع الکفر ولا یقی مع الظلم.^۱

در واپسین بحث این سؤال مطرح می‌شود که «چرا دچار استبداد شدیم؟» در تحلیل اجتماعی و تاریخی این پدیده، بازرگانان از عواملی چون تأثیر همسایه‌های خارجی، تأثیر ساختمان داخلی فلات ایران و تأثیر وضع معیشتی مردم ایران یاد می‌کند، و سپس ادامه استبداد در دورانهای پس از مشروطیت را پی می‌گیرد و در هر زمینه تحلیل و نظر خود را باز می‌گوید که جملگی قابل دقت و تأمل‌اند و ما به تمامی آنها در جای خود اشاره خواهیم کرد. وی پس از بررسی استبداد عصر پهلوی، دفاعیات خود را با این جمع‌بندی به پایان می‌برد:

تراز نامه چهل و اند سال استبداد متلاطم بعد از مشروطیت به رسوایی و لرزانی منتهی شده است. اکثریت مردم زیر فشار ظلم و فقر و ننگ به ننگ آمده و راه نجات و رهبر و برنامه می‌جویند.^۲

فصل دوم

اوضاع عمومی این دوره

(۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ ش)

تاکنون حوادث عمده زندگی بزرگان را در طول سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ و رویدادها و تحولاتی که به نوعی در ارتباط مستقیم با زندگی و شخصیت و افکار و اعمال بزرگان بوده‌اند باز گفتیم. اکنون، طبق روش، در این تحقیق، اوضاع عمومی این دوران را از یک نظر کلیتر مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم و سپس به نقش بزرگان در این دهه و نیز به اثرپذیری وی از تحولات این دوره می‌پردازیم.

از نظر سیاسی ایران وارد مرحله تازه‌ای شد. کودتای ۲۸ مرداد روابط حکومت و رژیم ایران با خارجیان را از یک سو و با جامعه و مردم ایران و احزاب سیاسی و ملیون و روشنفکران از سوی دیگر، وارد مرحله دیگری کرد. رژیم پهلوی از همان آغاز یک رژیم کودتایی و در واقع غیر قانونی تلقی می‌شد، چرا که از نظر ملیون ایران، کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاءالدین طباطبایی و سردار سپه با ابتکار و دست کم حمایت خارجیان (انگلیس) انجام شده بود، و بعد خلع احمد شاه قاجار و استقرار سلطنت رضاخان سردار سپه نیز با اشاره بیگانگان بود، و به گفته شهید مدرس جمهوریخواهی و سپس سلطنت رضاخان نیز مارک لندن داشت.

دیکتاتوری بیست ساله رضاشاه به ویژه شوونیسم باستانگرایانه، که عملاً مشروطیت را تعطیل و بی‌خاصیت کرده بود، سلطنت کودتایی و لرزان و بی‌اعتبار پهلوی را از نظر ملیون واقعی بی‌اعتبارتر نمود.

از سوی دیگر مدرنیسم بی‌بنیاد و غربگرایانه پهلوی توأم با شوونیسم ضد اسلامی و مخالفت سرسخت پهلوی با دیانت و شعائر دینی و سرکوب علمای مخالف، اهل دیانت و به ویژه علما و روحانیان را سخت آزرده و تلخکام ساخت. با توجه به چنین زمینه‌هایی، رفتن رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، نه تنها منفی دانسته نشد بلکه مثبت هم بود و لذا تمام

ملیون و دینداران و علمای دینی از سقوط وی استقبال کردند به خصوص که حکومت و دولت و ارتش ظاهراً مدرن او، مقاومت چندانی در برابر اشغال کشور و نقض استقلال ایران از خود نشان ندادند. و این بر بی اعتباری پهلوی افزود. البته بدیهی است که اشغال کشور به وسیله قوای بیگانه، موجب تأسف و رنج شدید تمامی مردم و به ویژه ملیون بود.

اما پس از شهریور ۲۰ اوضاع تغییر کرد. مملکت در اشغال متفقین بود. شاه جوان (محمدرضا) ناتوان تر از آن بود که بتواند مملکت را از اشغال خارجی پاک کند. به ویژه وی قادر نبود از آزادیهای سیاسی تازه‌ای که به دلایل جهانی و منطقه‌ای و داخلی در ایران پدید آمده بود جلوگیری نماید یا در برابر آن مقاومت و مخالفت کند. دهه بیست در چنین تب و تاب‌ی گذشت و در مجموع دستاوردهای مهمی در جهت نهادینه کردن دموکراسی و در حقیقت اعاده مشروطیت واقعی و اصیل حاصل نشد. دولتهای ناپدید آمدند و رفتند و هیچ کدام توفیقی در جهت حفظ استقلال و به خصوص توسعه سازندگی و اعتلای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی کشور به دست نیاوردند. احزاب و گروههای سیاسی متعدد و تحت عناوین مختلف در سرتاسر ایران پدید آمدند اما کار مهمی از پیش نبردند. هر چند بیگانگان خارج شدند و به خصوص مسئله تجزیه ایران (در آذربایجان و کردستان)، که مسئله مهمی بود، منتفی گردید و تمامیت ارضی ایران حفظ شد. اما مهمترین محصول این دوران پیدایش نهضت ملی و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت و در نهایت زمامداری کوتاه مدت دکتر مصدق، تنها وارث صالح و صادق مشروطیت در آن دوران و اجرای خلع ید بود که در پایان این دهه روی داد و البته دستاوردی مهم و اصیل بود.

اگر روندی که پس از سقوط دیکتاتوری آغاز شده بود ادامه می یافت و نهضت ملی و به طور خاص دولت ملی مصدق پایدار می ماند، بی گمان آرمانهای اصیل مشروطیت به اجرا در می آمد و حکومت قانون مستقر می شد و دموکراسی نیز به تدریج در ایران پامی گرفت. اما چنین نشد. بار دیگر دخالت پنهان و آشکار بیگانگان و سرانجام دخالت مستقیم امریکا و انگلیس و وابستگی شاه و دربار فاسد ایران به بیگانه، کار خود را کرد و فاجعه کودتا برضد دولت ملی روی نمود و بار دیگر حضور بیگانگان (و البته این بار عمدتاً امریکا) آشکار و عیان شد. پس از آن روابط ایران و انگلستان ترمیم شد. امریکا در ایران فعال مایشاء گردید. این کودتا خاطره تلخ دخالت بیگانگان را در جریان کودتاهای ۱۲۹۹،

۱۳۰۴، ۱۳۲۰ در اذهان زنده کرد. و رژیمی را که احتمالاً می‌توانست مقبولیت پیدا کند و بماند، یکسره نامشروع و بی‌اعتبار نمود.

در دهه بیست، به همان دلایلی که گفته شد، کسی شعار براندازی رژیم را نمی‌داد؛ حتی حزب توده به رغم ایدئولوژی انقلابی و مارکسیستی ضدسلطنتی‌اش، شعار فعالیت سیاسی و قانونی را می‌داد. اما کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تمامی روابط و مناسبات رژیم و مردم را یکسره دگرگون کرد. از یک طرف رژیم شاه و دولت زاهدی و دولتهای بعدی جملگی دست نشانده خارجی شمرده می‌شوند و این دست نشانده‌گی کم و بیش آشکارتر از آن بود که بتوان انکار کرد، و از طرف دیگر از نظر میلیون رژیم محمدرضا شاه کوچکترین مشروعیتی نداشت و نمی‌توانست به اصلاح و تحوّل درونی آن امید بست. در واقع چون به قول مهندس بازرگان شاه ایران تغییر پایگاه داده بود و پایگاه خود را از داخل کشور به خارج منتقل کرده بود و شیوه پدر مخلوع خود را در پیش گرفته بود، اوضاع داخلی ایران نیز به طور اساسی و کامل دچار تحول و دگرگونی گردید.

یکی از این تحولات، بن‌بست دموکراسی و به عبارت دیگر یأس میلیون از نهادینه شدن دموکراسی و تحقق آزادی و مشروطیت در ایران بود. هر چند پس از ۱۳۳۲ تلاشهایی در جهت خروج از این بن‌بست و ایجاد امید برای تحقق قانون و آزادی از طرف میلیون وابسته به نهضت مقاومت ملی انجام شد - که به عنوان نمونه می‌توان به فعالیت در انتخابات مجلس هجدهم و مخالفت با کنسرسیوم نفت اشاره کرد -، اما - پدید که به جایی نرسید و رژیم راه دیکتاتوری را باشتاب پیمود. واپسین تلاش نیز در شرایط خاص و استثنایی، که البته آن نیز بر اثر فشار خارجی بود، در سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ صورت گرفت که دانستیم به یأس کامل تبدیل شد.

در این دوران، احزاب و فعالیتهای سیاسی عملاً ممنوع بودند و هیچ تحرک رسمی سیاسی دیده نمی‌شد. حزب توده با خشونت تمام سرکوب شد. شاخه نظامی آن کشف و شماری از اعضای اصلی آن اعدام و بقیه نیز از ایران رفتند. فداییان اسلام، پس از ترور حسین علاء، تحت تعقیب قرار گرفتند و سرانجام در سال ۱۳۳۴ نواب صفوی و چندتن از اعضای اصلی فداییان دستگیر و سپس محاکمه و اعدام شدند.

دانشگاهها و مراکز آموزشی نیز در این دوران شدیداً تحت کنترل رژیم و دستگه،

اطلاعاتی و امنیتی آن درآمد. پیش از این گفته شد که در دهه بیست دانشگاه از استقبال برخوردار بود، شوراهاى دانشکده‌ها وجود داشت و این شوراها ریاست دانشگاه را انتخاب می‌کرد. اما پس از کودتا تمامی این شوراها به تدریج تعطیل شدند و ریاست دانشگاه به وسیله شخص شاه منصوب می‌شد. به ویژه پس از ماجرای اعتراض گروهی از استادان دانشگاه به قرارداد کنسرسیوم نفت، شاه تصمیم گرفت دانشگاه را نیز تحت کنترل خود درآورد و لذا بر آن شد که ریاست دانشگاه تهران را خود مستقیماً انتخاب کند.

مهندس بازرگان که خود استاد بود و از پایه‌گذاران نظام شورایی دانشگاه به حساب می‌آمد و رشد و توسعه دانشگاه را در گرو استقلال آن می‌دانست، در این باره می‌گوید:

یکی وقتی که ما با سه استاد دانشگاه دیگر (...) در اداره ساختمان بانک [ملی] بودیم و بی‌نیازی و گردن شقی سبب اعتبار و آبرویمان بود، ناظر مالی در اداره... گفت: «شما اگر زیر بار حرف ناحساب نمی‌روید و حرفهایتان را می‌زنید، برای این است که خیالتان راحت است، استاد دانشگاه هستید و حقوق آنجا را دارید. بنابراین هر وقت خواستند تحمیلی به شماها بکنند تهدید به استعفا می‌نمایید. اما ما بیچاره‌ها محبوریم هر توقعی داشته باشیم، انجام دهیم.

این یک واقعیت و حقیقتی بود. نه تنها آن پیرمرد محترم متوجه آن شده بود، بلکه دولتهای بعدی بعد از ۲۸ مرداد نیز به آن پی بردند. به همین دلیل تمام مساعی را به کار بردند تا استقلال دانشگاه را بگیرند و نگذارند در مرکز کشور جزیره‌ای وجود داشته باشد که چهار تا استاد دانشگاه بتوانند بدون نگرانی از شغل و معاش خود اگر حرفی و حقی به نظرشان بیاید، بزنند (گو این که در همان شرایط استقلال و استعفا هم کسانی که شهامت و شخصیت استفاده از آن را داشته‌اند بسیار اندک بودند) و دولتهای کودتا باید همه را اسیر و بنده دست به دهان، تحت فرمان خود بنمایند.

گرفتن استقلال از دانشگاه با یک حمله سه جانبه در سه جبهه شروع شد:

۱- زهرچشم گرفتن از دانشجویان به شدیدترین وجه (۱۶ آذر ۳۲ در دانشکده فنی یا قربانی پیش‌پای مستررایت کاردار سفارت انگلیس و نیکون معاون رئیس جمهور وقت آمریکا در چند روز بعد از آن).

۲- شکستن شالوده استقلال اداره دانشگاه.

۳- فشار بر استادان.^۱

از نظر اقتصادی نیز در دهه سی، دگرگونی‌هایی در جامعه ایران روی داد. دولتهای غربی، به ویژه ارباب جدید - دولت آمریکا - نمی‌توانستند و نمی‌خواستند رژیم کودتا را به حال خود رها کنند تا مشکلاتش پیچیده‌تر شود و سرانجام با بحران جدی مواجه گردد. این بود که از سالهای پس از کودتا اقداماتی در ایران انجام شد. به خصوص که پول بادآورده نفت نیز در اختیار بود. اصلاحات ارضی، که از دهه بیست به شکلی غیر رسمی با پیشگامی شاه و فروش املاک پهلوی به کشاورزان آغاز شده بود، ادامه پیدا کرد. تجارت خارجی شکل نو و گسترده‌تری یافت. سیستم ارباب - رعیتی و کشاورزی سنتی به صنعتی شدن و مدرن گشتن میل کرد، به دلیل شرایط جدید، مصرف‌گرایی در طبقات مختلف افزون شد. اصل چهار ترومن (رئیس جمهور آمریکا) به اجرا درآمد. در اواخر دهه سی، با زوری کار آمدن دموکراتها در آمریکا (ریاست جمهوری جان اف. کندی) برنامه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی شدت پیدا کرد و برای ایران جز پیوستنی کامل به این نوع اصلاحات آمریکایی راهی نمانده بود. مجموعه این تحولات اقتصادی و سیاسی به وابستگی بیشتر کشور و در نتیجه به دورتر شدن از توسعه ملی و درونزای منجر شد.

از نظر فرهنگی نیز فضای جامعه بسته‌تر شد و اختناق فرهنگی و فکری بر همه جا حاکم گردید. کافی بود کسی به مصدقی بودن یا همکاری با نهضت مقاومت ملی متهم شود تا تحت تعقیب فرمانداری نظامی قرارگیرد و احیاناً از حقوق اجتماعی محروم شود. لذا فرهنگ ربا و مخفی‌کاری حاکم و رایج شد. تأثیر سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در سال ۱۳۳۶ بر محدودیتها افزود.

از نظر مذهبی، مذهب سنتی و غیر سیاسی به راه خود رفت و منعی در فعالیتهایش پیش نیامد اما مذهب سیاسی شدیداً سرکوب شد که نمونه برجسته آن سرکوب و فروپاشی جمعیت فداییان بود.

بازتابها در برابر کودتا و اوضاع دهه سی

به دلایلی که برخی از آنها در کتابها و نوشته‌های تحقیقی و تحلیلی مربوط به این حادثه آمده است، نهضت ملی با دشواریها و سرانجام ناکامی مواجه شد و دولت ملی برآمده از دل نهضت ملی ساقط گردید. از جمله می‌توان به اختلافات داخلی بین جناحهای درونی نهضت ملی (فی‌المثل اختلاف کاشانی و مصدق، کاشانی و فداییان اسلام، فداییان و جبهه ملی و مصدق و شکاف عمیق بین سران جبهه ملی) نقش دربار و دخالت مستقیم سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس اشاره کرد. مهندس بازرگان در این مورد می‌گوید:

قضیه ۲۸ مرداد یک پدیده خلق‌الساعه که در روند ۲۸ مرداد رخ بدهد. نبود. از همان زمان ملی شدن نفت شروع شد، و جریانهای مختلفی در خارج از مملکت و در داخل مملکت بود که نقاط برجسته‌اش همان ۹ اسفند بود و در ۲۵ مرداد و بعد هم ۲۸ مرداد و قبل از اینها هم ۳۰ تیر در این وسط و از یک طرف انگلیسیها، جناح خارجی را به همکاری آمریکاییها درست می‌کردند و در داخل، استفاده از حزب توده نفتی و محیط نامطلوبی که فراهم آورده بود و کارشکنی‌هایی که می‌کرد و انحرافهایی که به وجود آورده و جرأتی که به درباریها و هیئت حاکمه داد، این باعث شد که آن جریانها پیش بیاید و رفته رفته، از یک طرف کفه ترازو به طرف مخالفین سنگین می‌شد و از این طرف هم کارشکنی‌ها و زمینه‌سازی‌های حزب توده و نقشه‌ها و همکاریهای ایادی دربار و ارتش بالا می‌رفت و به این ترتیب آخرین مرحله مقاومت، ۲۵ مرداد بود که چون قضیه تدارکات ریشه‌دارتر بود در ۲۸ مرداد به آن ترتیب کار خاتمه یافت.^۱

با وجود این که نهضت ملی شکست خورد و دموکراسی نوپای ایران با بن‌بست و ناقمی مواجه شد و بیگانگان و بیگانه پرستان بار دیگر بر ایران و مقدرات کشور چیره شدند، اما جنبش ملی به صورت یک حرکت و فکر و فرهنگ و آرمان و راه باقی ماند و در اواخر دهه‌سی نیز تا حدودی حضور علنی خود را نشان داد و منجر به تشکیل جبهه ملی دوم، نهضت آزادی، ۱۵ خرداد و حوادث دیگر گردید. بازرگان نیز در این مورد می‌گوید:

۱. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب، ص ۱۲۰.

و البته اگر ما بگوییم که می‌بایستی در آنجا به طور کلی از هر جهت و برای اید پیروز شده باشیم، نه، شکست خوریم، اما اگر، بدانیم که در طبیعت، و دنیا، یک چیزی به طور ایده‌آل صورت نمی‌گیرد، و باید کار بشود و تجربه‌اندوزی بشود و ادامه داشته باشد شکست کامل نبود، بلکه از جهات عدیده‌ای پیروزی هم بود و تجربیاتی برای آینده به دست آورد که در واقع دنباله و میوه آن تجربیات و آن حرکات بود.^۱

شکست همیشه تلخ است و لذا پیش از هر چیز سبب یأس و سپس انفعال غالب شکست خوردگان می‌شود به خصوص که چهره‌های شناخته شده نهضت نیز گرفتار می‌شوند. و بگیر و ببند هم تا مدتی ادامه پیدا می‌کند، و این، بر انفعال و سرخوردگی مبارزان می‌افزاید. در عین حال عکس‌العمل در برابر شکستها متفاوت است. برخی تسلیم می‌شوند، بعضی منفعل و مأیوس و خانه‌نشین می‌گردند. کسانی همکار دشمن می‌شوند و کسانی نیز کم و بیش مقاومت می‌کنند و می‌کوشند راه را ادامه دهند و پرچم‌پیشین را برافراشته نگه دارند. در حادثه شکست ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نیز عکس‌العمل‌ها متفاوت بود و هر چهار نوع واکنش را می‌توان مشاهده کرد. در اینجا سعی می‌کنیم با نهایت اختصار به عکس‌العمل‌های گوناگون جریانهای سیاسی دوران نهضت ملی اشارتی بکنیم تا هم مروری بر رویدادهای تاریخی آن دوران شود و هم امکان بررسی نقش بازرگان در دهه سی و در برابر کودتا فراهم آید.

۱- جریانهای مذهبی

در سال کودتا و در اوایل دهه سی، مانند دهه بیست، سه گرایش مذهبی در ایران وجود داشت: جریان مذهبی سنتی و غیرسیاسی، جریان اسلامی سنتی و سیاسی و مبارز و جریان روشنفکری دینی و مبارز. عکس‌العمل این سه جریان در برابر کودتا و دولت کودتایی زاهدی مختلف و متفاوت بود.

جریان اول، که اغلب روحانیان و مسلمانان جامعه ایران را تشکیل می‌داد، عمدتاً در

نهاد «مرجعیت» تجلی و بروز داشت. هر جمعیت شیعی همواره دارای مراتب و درجات است. غالباً مراجع دین متعددند و همزمان حضور دارند و هر کدام پیروانی از اهل تقلید را به خود جلب و جذب می‌کنند. اما گاه «مرجعیت کل» نیز پیدا می‌شود یعنی یک مجتهد به دلایلی چون اعلمیت، کهنسالی و... بیشترین مقلد و طرفدار را می‌یابد و لذا دارای عنوان «مرجعیت کل» یا «ریاست عامه» می‌شود و در نتیجه از اقتدار اجتماعی و سیاسی و حتی اقتصادی بیشتر و برتری برخوردار می‌گردد. نمونه‌هایی از این مراجع در دو بیست سال اخیر تاریخ مرجعیت شیعه (در ایران و عراق) عبارت‌اند از: آقاباقر وحید بهبهانی (در گذشت ۱۲۰۷ ق)، سید مهدی بحر العلوم (۱۱۵۵ تا ۱۲۱۲ ق)، شیخ جعفر کاشف الغطا (۱۱۵۶ تا ۱۲۲۷ ق)، شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر، در گذشت ۱۲۶۶ ق)، میرزا حسن شیرازی (در گذشت ۱۳۱۲ ق)، آخوند محمد کاظم خراسانی (۱۲۵۰ تا ۱۳۲۹ ق) و آیه‌الله سید محمد حسین طباطبایی بروجردی (۱۲۹۲ تا ۱۳۸۰ ق / ۱۳۴۰ ش). در دهه سی مرجعیت کل و ریاست عامه شیعیان شیعه (به ویژه در ایران) بر عهده بروجردی بود. ایشان در دوران مرجعیت علی‌الاطلاق خود، همواره روش بنیانگذار حوزه حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (در گذشت ۱۳۱۵ ش) مبنی بر عدم دخالت در سیاست را ادامه داد و هرگز خود را مستقیماً با سیاست و کارهای حکومت و دولت درگیر نکرد و حتی با کسانی از علما و روحانیان که گرایش سیاسی و فعالیت سیاسی داشتند، موافق نبود. از این رو با روحانیانی چون آیه‌الله ابوالقاسم کاشانی و به ویژه با تندروانی چون نواب صفوی و فداییان اسلام مخالف بود و گاه مخالفت خود را نیز آشکار می‌کرد.^{۱*}

در درون نهضت ملی این جریان مذهبی سنتی غیر سیاسی به رهبری آیه‌الله بروجردی، در مجموع بی تفاوت بود. اما به گفته برخی و به استناد بعضی شواهد و قراین، آیه‌الله

۱. در این مورد بنگرید به منابع مربوطه به ویژه کتاب ناگفته‌ها، خاطرات حاج مهدی عراقی.

*: در مجلس شورای اسلامی اول، آقای شیخ اسماعیل معزی (نماینده ملایر)، که در برابر اتهام وارده بر خود از سوی شیخ صادق خلخالی (نماینده قم) مبنی بر این که نواب صفوی را در مدرسه فیضیه قم کتک زده است، گفت که این کار را با تأیید و توجیه آیه‌الله بروجردی انجام داده است.

بروجردی، از نهضت ملی حمایت ضمنی کرد.^۱ اما گویا در اواخر از اوضاع جاری کشور و احتمالاً از دولت مصدق ناراضی شد و به هر حال از کودتا و رژیم کودتایی استقبال نمود و طی پیامی به شاه فراری در خارج او را به بازگشت دعوت کرد و پس از بازگشت او نیز با پیامی به او تبریک گفت. با این همه، با توجه به اقتدار یگانه آیه الله بروجردی در دهه سی، نهضت مقاومت ملی کوشید تا آن قدرت و توان عظیم دینی و اجتماعی او را بر ضد رژیم و در حمایت از جنبش ملی برانگیزد. از این رو در تاریخ ادریبهشت ماه ۱۳۳۳ نامه سرگشاده‌ای به وی نوشت که در آن پس از طرح خدمات علمای دین در مشروطیت به نفع مردم و بر ضد استبداد و تحلیل شرایط روز آمده بود:

بنابراین بر حسب تکلیف شرعی و وظیفه ملی و وجدان و نظر بد ضرورت در حفظ نوامیس اسلامی و محض نجات یک ملت مسلمان و برای کوتاه کردن دست دولت غاصبی که به نفع اجانب و برخلاف قوانین در تمام حقوق و شئون ملی مداخله می‌کند و برای این که یک ملت مسلمان طبق آیه شریفه ان يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً تحت نفوذ و استعمار اجانب قرار نگیرد لازم دانستیم خاطر مبارک را به عواقب وخیم اوضاع حاضر جلب کنیم. ما معتقدیم که بر مقام روحانیت عظمی که ملجاء و پناهگاه مسلمانان این کشور است نظر بد علاقه و نفوذ کلمه‌ای که در جامعه مسلمانان ایران دارند فرض است پیش از آن که فرصت از دست برود با کمک مردم در مقام چاره‌جویی و طرد این حکومت غاصب و اعاده حکومت ملی برآیند تا مجالی برای استفاده دشمنان خارجی باقی نماند و حیثیت و حقوق مسلمانان بیش از این در معرض تضییع و ملعبه اجانب قرار نگیرد و بالأخص بار دیگر وضعی پیش نیاید که نظیر دوره بیست ساله انجام شعائر و وظایف دینی ممنوع و علمای اعلام در خطر قتل و حبس و زجر و هتک حرمت و فشار و تضییع واقع بشوند.^۲

نمی‌دانیم بروجردی پاسخی به این نامه داد یا نه، اما می‌دانیم در موضع ایشان در قبال

۱. بنگرید به سخن واعظزاده خراسانی در مجله حوزه، شماره ۴۳ - ۴۴، بهار ۱۳۷۰، صص ۲۲۶ - ۲۲۷.

۲. حدیث مقاومت، ج ۱، صص ۱۳۷ - ۱۳۸.

حوادث جاری کشور عملاً تغییری حاصل نشد. * ظاهراً در سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹، که مسأله اصلاحات ارضی مطرح شده بود، آیه‌الله بروجردی با آن مخالفت کرد و شاه نیز، که قدرت مخالفت با نهاد مرجعیت مقتدر را در آن زمان در خود نمی‌دید، عقب‌نشینی نمود و عملاً کاری نکرد. اما پس از فوت ایشان در بهار سال ۱۳۴۰، برنامه‌های اصلاحات خود از جمله اصلاحات ارضی و آزادیهای بانوان را پی گرفت.

و اما جریان مذهبی سنتی و سیاسی مبارز. این جریان دو شاخه داشت، یکی آیه‌الله کاشانی بود و دیگری نواب و فداییان اسلام. کاشانی که از سال ۱۳۳۱ از نهضت ملی جدا شد و به مخالفت با دولت دکتر مصدق و شخص او برخاست، در نهایت از کودتا استقبال کرد و پس از وقوع کودتا با خوشحالی تمام اعلام نمود: «خداوند عادل است و آنچه امروز به مصدق گذشته نتیجه عدل خداوندی است»، چرا که به گمان او «مصدق برای برقراری جمهوریت می‌کوشید، مصدق ۴ ماه قبل می‌خواست شاه را از ایران اخراج نماید ولی من نامه‌ای به شاه نوشته‌ام و از او خواستم که از مسافرت خودداری نماید و شاه هم موقتاً از فکر مسافرت منصرف شد، یک هفته قبل، مصدق شاه را مجبور کرد تا ایران را ترک نماید اما شاه با عزت و محبوبیت باز گشت ... اینجا ملت شاه را دوست دارد و رژیم جمهوری مناسب ایران نیست»^۱ * البته دکتر مصدق در کتاب خاطرات و تألمات خود صریحاً این نسبتها را (یعنی جمهوری کردن ایران و دشمنی با شاه و سلطنت را) تکذیب می‌کند. و حتی برخی منابع خارجی حکایت از آن دارند که پس از کودتا شاه و زاهدی با آیه‌الله کاشانی

* اما کاملاً هم بی‌تفاوت نبود. از جمله به روایت آقای دکتر ابراهیم یزدی، شاه می‌خواست به قم برود و از آیه‌الله بروجردی هم دیدار کند. اما او نمی‌پذیرفت. صدرا لاشراف، به دیدار ایشان رفت. بروجردی به وی گفت شما (منظور حکومت شما بود) روی کمونیست‌ها را سفید کرده‌اید. آقای سید جلال‌الدین آشتیانی (فیلسوف نامدار مقیم مشهد) محور آیه‌الله بروجردی متن مذاکرات را به نهضت مقاومت ملی منتقل کرد و نهضت نیز آن را انتشار داد و این امر سبب دستگیری آشتیانی شد.

۱. مکتوبات آیه‌الله کاشانی، ج ۴، ص ۲۸.

* گفتنی است که مواضع کاشانی در برابر کودتا و تأیید کامل آن به هیچ وجه با نامه مشهور مورخ ۲۷ مرداد

۱۳۲۲ ایشان (یا منسوب به ایشان) سازگار نیست.

دیدار کرده و دست او را بوسیده و از وی به خاطر مساعدتش در ابقای سلطنت تشکر کرده است.^{۱*}

در عین حال گفتنی است که آیه‌الله کاشانی پس از کودتا با تجدید روابط با انگلیس، انتخابات فرمایشی دور هجدهم و قرارداد کنسوسیوم نفت مخالفت کرد.^۲ البته در این میان جناحی از روحانیان درباری و کودتاچی مانند سید محمد بهبهانی و ایادی او نیز از دلارهای آمریکایی، که در تدارک کودتا طرح شد، بهره‌ها بردند.^۳

و اما گروه نواب و فداییان اسلام، به رغم دشمنی و مخالفت عمیق با جبهه ملی و مصدق، در کودتا نقش نداشتند و به طور کلی بی تفاوت و از صحنه خارج بودند. شاید علت آن بود که در آن ایام رهبر آن نواب در خارج از ایران بود. نواب در خرداد ماه ۱۳۳۲ (حدود دو ماه قبل از وقوع کودتا) نامه‌ای به مصدق می‌نویسد و به او هشدار می‌دهد که:

شما و مملکت در سخت‌ترین سراتیب سقوط قرار گرفته‌اید، چنانچه احساس کرده و معتقد شده باشید که نجات بخش شما و مملکت، اجرای برنامه مقدس پیغمبر اکرم (ص) می‌باشد و پس از تمام جریانات گذشته، آماده اجرای احکام مقدس اسلام باشید، قول می‌دهم که شما و مملکت را به یاری خدای توانا و به برکت اجراء احکام و تعالیم عالیله اسلام، از هر بدبختی و سقوط و فساد حفظ نموده و به منتهای غیرت و سعادت معنوی و اقتصادی برسانم.^۴

هر چند رژیم، با توجه به سابقه مخالفت فداییان اسلام با مصدق، تلاش کرد از آنان به

۱. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مارک. ج. گزبورسکی، ترجمه غلامرضا نجاتی، (تهران، شرکت سهامی انتشار)، ص ۶.

* ولی به نظر می‌رسد که دیدار شاه با کاشانی نادرست باشد زیرا مدرک موثقی در این مورد در دست نیست.

۲. بنکرید به مکتوبات آیه‌الله کاشانی، ج ۴.

۳. ناسیونالیسم در ایران، کاتم، ص ۲۲۶. به نقل از کتاب جنبش ملی شدن نفت در ایران، غلامرضا نجاتی، (تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۶)، ص ۳۳۸.

۴. فداییان اسلام - تاریخ، عملکرد و اندیشه، سید هادی خسرو شاهی، (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵)، ص ۱۷۹.

نفع خود بهره‌برداری کند، ولی توفیق نیافت. به روایت حاج مهدی عراقی (۱۳۰۹ تا ۱۳۵۸ ش):

پس از جریان ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، سه پیشنهاد توسط امام جمعه از طرف شاه به ایشان [نواب] می‌دهد. این سه پیشنهاد این بود، مبلغ ۱۰۰ هزار تومان وجه نقد می‌آورد برای ایشان، این ۱۰۰ هزار تومان را می‌گذارد جلو و می‌گوید شاه سلام رسانده و سه تا پیشنهاد داده که هر کدام که شما می‌خواهید قبول کنید. پیشنهاد اول این که در یکی از کشورهای اسلامی، هر کدام که شما مایل باشید، به عنوان سفیر به آن کشور می‌فرستیم. پیشنهاد دومش این بود که ما منزل شما را، البته یک منزلی برای شما در نظر بگیریم و آنجا را محل جلوس بکنیم و دستور می‌دهیم که اوامر و دست شما را بخوانند و ماهی ده هزار تومان هم حق سفره مرتب به شما بدهند. خلاصه خط شما، خط ما باشد. کاری به کار بعضی‌ها نداشته باشید. پیشنهاد سوم این که اگر این دو پیشنهاد را نپذیرید، با همکاری همدیگر و یا با نظر ما یک حزب بزرگ اسلامی در اینجا به وجود بیاوریم و خرج حزب هم هرچی باشد، ما می‌دهیم.^۱

البته مرحوم نواب، این پیشنهادات و پول را قبول نمی‌کند و با پرخاش امام جمعه را از خود می‌راند. پس از کودتا که قرارداد کنسرسیوم نفت و پیمان بغداد پیش آمد، نواب و فداییان اسلام با هر دو شدیداً مخالفت کردند. به خاطر پیمان بغداد حسین علانخست وزیر را در آستانه سفر به بغداد برای انعقاد قرار داد، ترور کردند که البته موفق نبود.^۲

به روایت مهندس سبحانی، پس از کودتا در مواضع نواب نسبت به نهضت ملی و دولت دکتر مصدق تعدیل و انعطافی پدید آمده بود و به همین خاطر حاضر شد با همکاری نهضت مقاومت ملی زاهدی را ترور کنند. ایشان می‌گوید هنگام کودتا نواب به مصر رفته بود و از آنجا به عراق رفت و از آنجا نیز به تهران بازگشت.

تهران که آمد رفتیم دیدنش، چون در بغداد حرفی در مورد مصدق زده بود و روی هم رفته از سقوط مصدق اظهار خوشحالی کرده بود. ما به او اعتراض کردیم

۱. ناگفته‌ها، صص ۱۲۸ - ۱۲۹.

۲. پیشین، ص ۱۲۶.

که چرا این حرف را زدی. نواب اتفاقاً آدم پاک‌طینتی بود، خشک و سرسخت بود ولی پاک‌طینت بود. لذا، نواب خیلی زود متوجه شد با وجودی که از مخالفان مصدق بود. فداییان اسلام در کودتا نقش نداشتند چون رهبرشان در ایران نبود و افرادی نیز بدون اجازه نواب کاری نمی‌کردند. او در جلسه‌ای که با ما صحبت کرد و وقتی از ماهیت کودتا و کودتاجیان آگاه شد، گفت: من در اختیار شما هستم. پس از آن که نواب اظهار آمادگی برای مبارزه با کودتاجیان کرد از ما خواست با یکی از رهبران نهضت مقاومت قرار ملاقات بگذاریم. ملاقاتی در منطقه دولاب ترتیب دادیم. من بودم و مهندس یازوگان و شهیدان نواب صفوی و خلیل طهماسبی. گفت‌وگوهایی صورت گرفت. آخرش نواب به مهندس گفت ما در اختیار شما هستیم و اگر کمکی بکنید که ما یکی از بچه‌ها رابه عنوان کارگر یا عمله و باغبان در باغ زاهدی که در قیصریه بود وارد کنیم، بقیه‌اش با ما. این پیشنهاد به سران نهضت مقاومت منتقل شد ولی نپذیرفتند. نواب از اخوان المسلمین اثر پذیرفته بود و بسیار تهیج شده بود و می‌خواست کارهایی بکند که برخورد کرد به ترور علا و دستگیری آنها.^۱

مرحوم حاج مهدی عراقی نیز در خاطراتش به این دیدار اشاره می‌کند.^۲

بدین ترتیب می‌توانیم بگوییم که نواب و فداییان اسلام نه تنها با رژیم همراهی و همکاری نکردند، که مخالفت و مبارزه هم کردند. البته پس از شهادت نواب و رهبران فداییان اسلام این جمعیت به طور کلی فروپاشید و دیگر نقشی در تحولات دهه سی نداشت. تا این که در اوایل دهه چهل، بعضی از افراد سابق فداییان اسلام و کسانی با همان تفکر و ایدئولوژی هیئتهای مؤتلفه اسلامی را تأسیس کردند که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

و اما جریان سوم مذهبی. این جریان، که گفتیم سیاسی و مبارز بود و در عین حال از مایه‌های روشنفکری تهی نبود و تا حدودی از نوگرایی و نواندیشی بهره داشت. پس از کودتا تا اوایل دهه چهل استوارترین و قاطعترین و پی‌گیرترین مقاومت را در برابر کودتا

۱. نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر، ص ۲۵. ۲. ناگفته‌ها، صص ۱۲۵ - ۱۲۶.

ورژیم کودتایی و شخص محمدرضا شاه سامان داد. این جریان، که عمدتاً حول تشکیلات نهضت مقاومت گرد آمده بود، از دو دسته متمایز تشکیل شده بود: ۱- علما و روحانیان وابسته به نهضت ملی و فعال در دوران نهضت و ۲- روشنفکران مسلمان غیر روحانی و وفادار به نهضت ملی و دکتر مصدق. از میان هر دو گروه، برخی وابسته به احزاب ملی - اسلامی بودند و برخی نیز منفرد بودند و با هویت فردی به عضویت نهضت مقاومت در آمده بودند. از میان شخصیت‌های حزبی اسلامی می‌توان از دکتر محمد نخبی یاد کرد و از میان شخصیت‌های منفرد دینی می‌توان از مهندس بازرگان و دکتر سبحانی نام برد. البته باید یادآور شد که تمامی اعضای نهضت مقاومت مذهبی نبودند - کد قبلاً توضیح داده‌ایم - ولی باید گذاری و هدایت و استمرار نهضت مقاومت و غالب اعضای شاخص آن، از چهره‌های روحانی و اسلامی شناخته شده بودند.

نهضت مقاومت ملی در اتصال تاریخی با «هیأت علمیه تهران» پدید آمد که از سالیان گذشته و به طور مشخص از دوران آغاز جنبش ایران (۱۳۳۲ تا ۱۳۳۸ ش) فعالیت می‌کرد. در واقع هیأت علمیه تهران عنوانی بود که تمامی روحانیان طرفدار نهضت ملی را در دوره یاد شده در برمی‌گرفت. بخش غالب و عمده آن در شمار ائمه جماعات مساجد تهران و عاظ و گویندگان دینی بودند و بخش کوچکتر، و البته مؤثرتر آن که به گفته آقای شاه حسینی ۸ تن بودند، عضو فراکسیون نهضت ملی بودند و رسماً به منزله شخصیت‌های سیاسی و نماینده مجلس فعالیت می‌کردند (مانند انگجی، غروی، حاج سیدجوادی، سیدابراهیم میلانی و...). اینان از تهران و تبریز و دماوند و قزوین انتخاب شده بودند. این گروه با هم همکاری نزدیک داشتند و در واقع در خارج از مجلس، تشکل غیر رسمی و غیر حزبی و مردمی «هیئت علمیه تهران» را تأسیس کرده بودند. رهبری گروه از نظر ظاهر با آیه‌الله حاج سید رضا زنجانی بود ولی از نظر جامعه مذهبی آیه‌الله سیدعلی رضوی قمی، امام جماعت مسجد آذربایجانی‌ها، بود. رضوی قمی از روحانیان نامدار و سیاسی و فعال تهران در دوران نهضت ملی و از پشتیبانان مؤثر دولت ملی دکتر مصدق بود. و پس از کودتای استوانه‌های هیأت علمیه تهران و نهضت مقاومت ملی بود که البته در چهار چوب همان سیره و سنت روحانی و اشتغالات معمول دینی روحانیان (مسجد و تبلیغ و امامت) عمل و

فعالیت می‌کرد. شبهای دوشنبه * هیأت علمیه در منزل رضوی قمی جلسه داشت که ظاهراً جلسه سخنرانی معمول مذهبی بود ولی عمدتاً پایگاه سیاسی و مرکز تجمع تمامی روحانیان سیاسی و مبارز و بازاریان ملی و مبارز آن روزگار بود. افراد شرکت کننده در این جلسه را اصحاب دوشنبه می‌گفتند. در این جلسات، که ورود هر کس در آن آزاد بود، تقریباً تمامی روحانیان و ائمه جماعات و وعاظ و طلاب مبارز آن روز تهران در آن شرکت می‌کردند و گاه از شهرهای مختلف نیز در آن حاضر می‌شدند. از جمله صدر بلاغی، امامی کاشانی، شجونی واعظ و در شمار اصحاب دوشنبه بودند. اکثر بازاریان معتبر و سرشناس و حامی نهضت ملی، که در رابطه با روحانیان بودند، نیز در جلسات حاضر می‌شوند. از جمله حاج عباسقلی آقا بازرگان بود که مشارکت فعال داشت. به گفته آقای شاه حسینی، ایشان از مریدهای سیدعلی رضوی قمی بود. حاج نوروز علی نیاسچی، که از نزدیکان مهندس کاظم حبیبی بود، از اصحاب دوشنبه بود و همین ارتباط بود که در جذب حبیبی به صحنه سیاست و حمایت از دکتر مصدق مؤثر افتاد. آیه‌الله حاج شیخ مرتضی حائری یزدی و آیه‌الله دکتر مهدی حائری یزدی (دو فرزند نامدار آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم) در هیئت علمیه تهران نقش فعال و مؤثری داشتند. آقای دکتر حائری یزدی، از طرف دکتر مصدق نخست‌وزیر به عنوان عضو شورای عالی فرهنگ انتخاب شد.

اهداف هیئت علمیه تهران عبارت بود از تلاش در راه تحقق نظریات دکتر مصدق به خاطر حفظ منافع ملی آنان بر این عقیده بودند که ایران اول باید از چنگ استبداد نجات پیدا کند، بعد آزادی و دموکراسی پیاده شود و در آن شرایط هر گروه فعالیت و تبلیغات خود را انجام دهد. آنان عقیده داشتند که اصول اسلام می‌تواند پاسخگوی فلسفه‌های مادی و ضد دینی باشد و به صورت مستدل و استوار در برابر آن فلسفه بایستد. البته این مطالب در زمانی ابراز می‌شد که فعالیت نیروهای چپ مارکسیستی شدید بود و افکار مادی به شدت ترویج می‌شد. از این رو هیأت علمیه معتقد بود که لزومی ندارد با مدافعان ایدئولوژی چپ و مادی برخوردهای تند و غیر واقع بینانه صورت بگیرد. هیئت نشریاتی داشت که برخی از

* البته آقای دکتر ابراهیم یزدی می‌گویند شبهای چهارشنبه بود نه دوشنبه.

آنها عبارت بودند از: نشر دانش، علم و دانش و فرهنگ اسلام. از جمله کسانی که با هیئت علمیه همکاری داشت، علامه طباطبایی بود. هیئت از وجود آیه الله کاشانی، تا زمانی که وی با دکتر مصدق تفاهم و همکاری داشت، استفاده می کرد. در واقع کاشانی یکی از اعضای مؤثر هیئت علمیه تهران بود. اما پس از جدایی کاشانی از مصدق هیئت علمیه جانب مصدق را گرفت و تا آخر به وی وفادار ماند.

این هیأت گاه دیدارهایی هم با مصدق ترتیب می داد. گاه نزد آیه الله بروجردی سعایت می شد که فی المثل مصدق رعایت اصول مذهب را نمی کند، آیه الله بروجردی از طریق حاج سید رضا زنجانی و هیئت علمیه پی گیری می کرد. پس از کودتا، هیئت علمیه بود که به دلیل تشخیص دینی خود به حیاتش ادامه داد و از درون آن نهضت مقاومت ملی درآمد.^۱ جناحی دیگر از روشنفکران مذهبی مبارز در نهضت مقاومت در دهه سی، «حزب مردم ایران» بود. چنانکه در بخش گذشته گفتیم، این حزب که عنوان خود را از «جمعیت آزادی مردم ایران» تغییر داده بود از درون «نهضت خدایرستان سوسیالیست» درآمد. به گفته آقای حسین راضی در سال ۱۳۳۳ در پلنوم جمعیت آزادی مردم ایران به «حزب مردم ایران» تغییر نام داد و نخشب به دبیر کلی آن انتخاب شد. پس از آنکه در سال ۱۳۳۷ نخشب از ایران به آمریکا رفت، حسین راضی به دبیر کلی این حزب برگزیده شد. چنانکه دیدیم در جبهه ملی دوم، حزب مردم ایران مشارکت داشت و راضی عضو شورای عالی مرکزی جبهه شد.

در دهه سی، حزب مردم ایران به آرمانهای دکتر مصدق و نهضت ملی وفادار ماند. طرفداران آن عمدتاً از طبقات شهری و دانشگاهی و روشنفکران بودند. در این دوران دکتر کاظم سامی و دکتر حبیب الله پیمان از چهره های جوان و روشنفکر مسلمان این حزب بودند که اهل قلم و بیان بودند و به فعالیتهای فرهنگی و سیاسی در قالب حزب مردم ایران اهتمام می ورزیدند.

در این دهه، «مسجد هدایت» نیز یکی از پایگاههای آموزش فکری و اعتقادی و در

۱. مطالب مربوط به هیئت علمیه تهران برگرفته از مصاحبه آقای شاه حسینی با مجله ایران فردا، شماره ۲۰.

و نیز مصاحبه این جانب با ایشان است.

عین حال پایگاه مقاومت سیاسی در برابر رژیم کودتا و به طور کلی رژیم استبدادی شاه بود. سخنرانیهایی که در این دهه در مسجد هدایت می‌شد جملگی مضامین دینی و جهتگیری سیاسی داشت. جز آیه‌الله طالقانی که امام مسجد و از سخنگویان رسمی بعد بود، شخصیت‌های فکری و سیاسی آن دوران نیز در آن سخنرانی می‌کردند. به گفته آقای شاه حسینی آیه‌الله زنجانی تلاش می‌کرد این مسجد فعال و پر رونق باشد. از جمله ایشان برای رونق بیشتر مسجد، از استاد محمد تقی شریعتی در مشهد کمک طلبید و استاد نیز از مشهد کسانی را برای سخنرانی در آن مسجد به تهران فرستاد.

در ادامه مقاومت و فعالیت جریان مذهبی و ملی در محور نهضت مقاومت ملی در دهه سی، تلاش وسیعی در سطح ایران و به ویژه در تهران صورت گرفت تا از نهادهای مردمی دینی برای آگاهی دادن به مردم و دمیدن روح مقاومت و مبارزه استفاده شود. در واقع در این دهه، به دلیل اختناق حاکم و تعطیل بودن فعالیت احزاب سیاسی و تشکلهای سیاسی، تنها پایگاه مقاومت که می‌توانست اندکی فعالیت کند، دین و مساجد و محافل مذهبی رسمی و سنتی بود، که دولت نمی‌توانست در مقابله با آنها توفیق چندانی داشته باشد.

با همت سیدرضا زنجانی و رضوی قمی و دیگر رهبران روحانی سخنرانیهایی متعددی در مساجد تهران (از جمله - مسجد محمدیه، مسجد ارک، مسجد حاج سیدعزیزالله، مسجدبازار، شبستان آیه‌الله رفیعی قزوینی - مسجد بزازها و...) برگزار می‌شد که سخنرانان مذهبی کم و بیش سیاسی و آگاه سخنرانی می‌کردند. همچنین در این مساجد و محافل، مداحانی دعوت می‌شدند که از چنین نقش و خاصیتی برخوردار بودند. اصلاً شرط انتخاب واعظان و مداحان برای دعوت به این گونه مجالس آن بود که به درجاتی سیاسی باشند و از سطح سخنان معمول و رایج فراتر سخن بگویند و به هر حال مطالبی مطرح کنند که بر آگاهی اجتماعی و دینی و سیاسی شنوندگان بیفزایند و در نهایت به جامعه روحیه مقاومت و هوشیاری سیاسی بدهند. واعظان معروف در این زمان در تهران عبارت بودند از حاج آقا جلال حاج حشمت و شمس شیرازی. که البته پس از مدتی شمس شیرازی شناخته شد و به جزیره خارک تبعید شد. اما در عین حال او تا آخر به مبارزه ادامه داد. یکی دیگر از این واعظان به تلاش حاج شیخ باقرنهایندی بود. نیز علی گلزاده غفوری، حاج شیخ نجم‌الدین اعتمادزاده و حاج شیخ جعفر شجونی واعظ از گویندگان خوش نام

و فعال سیاسی این دوره بودند. آقای اعتمادزاده در سال ۱۳۴۲ به توصیه آیه‌الله زنجانی، اعلامیه آیه‌الله میلانی درباره ۱۵ خرداد را در مسجد حاج سیدعزیزالله روی منبر خواند که سبب شد بازار تعطیل شود و مأموران حکومتی به مردم و بازاریان هجوم و حمله آورند. البته منازل روحانیانی چون زنجانی و رضوی قمی نیز از پایگاههای سنتی و پیر رونق برگزاری چنین مجالس و محافل بود.^۱

۲- جریانهای ملی غیر مذهبی

و اما جریان دوم، جریان ملی غیر مذهبی. پس از وقوع کودتا، برخی از وزرای دکتر مصدق (مانند دکتر صدیقی) زندانی شدند و برخی از رهبران نهضت ملی (مانند مهندس کاظم حسینی که البته مسلمانی متشرع بود) مدت‌ها مخفی بودند و گروهی نیز تسلیم شده و به زندگی شخصی خود بازگشتند. محور اصلی این جناح غیر مذهبی (البته منظور از غیر مذهبی بودن این است که این افراد دین و سیاست را جدا می‌دانستند و دست کم نقشی مستقیم برای دین در سیاست و مبارزه سیاسی قایل نبودند و گرنه بسیاری از این افراد اهل نماز و مقید به احکام شرعی بودند) «حزب ایران» بود که در دهه بیست و در جبهه ملی قدرتمند بود و در واقع محور اصلی جبهه شمرده می‌شد و به عبارت دیگر حزب ملیون بود. اما رهبران حزب ایران نقش اساسی و مهمی در نهضت مقاومت ملی ایفا نکردند. رهبران درجه اول آن (مانند صدیقی، حسینی، سنجابی و اللهیار صالح) عضو نهضت مقاومت نشدند. وانگهی همکاری ضعیف آن نیز دوام نداشت چرا که در سال ۱۳۳۵، زمانی که دکترین آیزنهاور (رئیس‌جمهور وقت آمریکا) مطرح شد و حزب ایران آن را پذیرفت، اختلاف در میان رهبران نهضت مقاومت و حزب ایران پدید آمد. اللهیار صالح در سال ۱۳۳۵ نوشت:

کمیته مرکزی حزب ایران در بیانات رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، در ضمن پیام‌های پنجم و دهم ژانویه ۱۹۵۷ به کنگره آن کشور، مطالعات دقیق نموده و از لحاظ مفاد روح پیام را بر ضد «امپریالیسم» و «کاپیتالیسم» و موافق با احترام

۱. اطلاعات این قسمت، با استفاده از خاطرات آقای شاه حسینی تنظیم شده است.

حقوق بشر و آزادی [دیده] و اصولاً خوشبین است و از جنبه واقع‌بینی نیز آنها را با اصول داخلی خود مطابقت می‌یابد.^۱

مهندس سبحانی در این باره می‌گوید:

البته در آغاز حزب ایران و ملی‌ها بودند، ولی اینها به تدریج از نهضت مقاومت ملی جدا شدند و انشعاب کردند و رفتند. اول حزب ایران رفت ... بخصوص بعد از اینکه رژیم کودتا انتخابات مجلس را در ۱۳۳۲ برگزار کرد و در سال ۱۳۳۳ قرارداد کنسرسیوم امضاء شد. تمام این تیپ‌های روشنفکر نهضت مقاومت استنباطشان این بود که رژیم دیگر قانونی است یعنی هم مجلس دارد (شورا و سنا) و هم از لحاظ اقتصادی پیشش محکم شده است، دیگر کاری نمی‌توانیم بکنیم و باید رژیم را قبول کنیم و روشش کنیم در داخل رژیم به عنوان حزب مخالف فدائیت کنیم. حرف حزب ایران این بود و جدا شد. در آن موقع رهبر حزب ایران، مرحوم اللهیار صالح بود یعنی چهره اصلی او بود. ولی آقای دکتر سنجابی و مهندس حسینی و مهندس زیرک‌زاده هم بودند.^۲

در جریان نیروهای ملی و وفادار به جنبش ملی و دولت مصدق، گروهی از افسران نیز بودند که با عنوان «افسران ناسیونالیست» فعالیت سیاسی می‌کردند. این گروه نیز در مقابل کودتا و دولت زاهدی در حد خود و با استفاده از شیوه‌های ویژه و متناسب با شرایط نظامیگری دست به مقاومت زدند.^۳

نیز افسران «کارد نهضت ملی» که در سال ۱۳۳۱ تشکیل شده بود و «یک سازمان مخفی نظامی بود در مبارزات ضد استعماری ملت ایران حضور فعال داشت و با گروه افسران ناسیونالیست همکاری کرد. این گروه پس از کودتا با نهضت مقاومت ملی نیز

۱. روزنامه کیهان، مورخ ۱۳۳۵/۱۱/۱۱، به نقل از کتاب ایران و تاریخ از انقلاب تا کودتا، بهرام افراسیابی

تهران، زرین، ۱۳۶۴، ص ۱۳۴.

۲. نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر، شماره ۹ صص ۲۰ - ۲۱.

۳. در این مورد بنگرید به جلد اول تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران.

همکاری داشت»^۱.

در این مورد جا دارد از کودتای سرلشکر ولی قزاقی نیز یاد کنیم که از پیامدهای کودتا بود و در واقع به نوعی عکس‌العملی بود برای مقابله با حکومت کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. این کودتا در سال ۱۳۳۶ طراحی شد و قزاقی در آن زمان رئیس اطلاعات ستاد ارتش ایران بود. اما نقشه کودتا کشف شد و قزاقی و برخی دیگر از دستیارانش در اسفندماه ۳۶ دستگیر شدند. قزاقی در بهار ۱۳۳۷ محاکمه شد و به سه سال زندان محکوم گردید. پس از آن، قزاقی منزوی و خانه‌نشین شد. در سالهای انقلاب (۱۳۵۷ - ۱۳۵۶)، وی کم و بیش فعال بود و در مبارزات سیاسی مشارکت داشت و لذا پس از پیروزی انقلاب، اولین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح ایران شد. اما خیلی زود در بهار سال ۱۳۵۸ به وسیله گروه فرقان ترور شد و به قتل رسید^۲.

البته به گفته خود او، وی در مورد کودتایش با سران نهضت مقاومت ملی مذاکره کرده و نقشه خود را با خلیل ملکی نیز در میان نهاده بود^۳.

گفتنی است که به روایت آقای جلال‌الدین فارسی، سرلشکر قزاقی در سالهای پس از ۱۳۴۲ بار دیگر به فکر کودتا افتاد و آن را با آیه‌الله سیدهادی میلانی در مشهد در میان نهاد و نظر مساعد ایشان را هم جلب کرد، اما پیش از اقدام کشف و خنثی شد^۴. چنان که دیدیم تا سال ۱۳۳۹ رهبران جبهه ملی و حزب ایران (به ویژه به صورت تشکیلاتی و جمعی) چندان فعالیتی نداشتند و لذا نقشی نیز در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ایفا نکردند. سرهنگ نجاتی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در مورد مواضع جبهه ملی دوم می‌گوید:

۱. ماجرای کودتای سرلشکر قزاقی، سرهنگ غلامرضا نجاتی (تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۳).

صص ۸۳ - ۸۴

۲. تفصیل زندگی و کودتای قزاقی را در کتاب ماجرای کودتای سرلشکر قزاقی ملاحظه کنید.

۳. مجله امید ایران، دهم اردیبهشت ۱۳۵۸ (مصاحبه با قزاقی)، به نقل از کتاب خاطرات سیاسی خلیل

ملکی، ص ۱۲۱.

۴. زوایای تاریک، صص ۱۸۴ - ۱۸۶.

نظر جبهه ملی در برابر سنتو (پیمان بغداد)، قرارداد کنسرسیوم، سازشکارانه و حتی تأییدآمیز بود. شاه را که از نظر رهبران نهضت مقاومت ملی پس از کودتا غیرقانونی بود، قانونی می‌دانستند و او را با شرط تأمین آزادی انتخابات قبول کرده بودند. مصدق را هم فراموش کرده و حتی از او خرده می‌گرفتند.^۱

جریانهای چپ نیز از اواخر دهه بیست به دو گروه مشخص تقسیم شده بودند. گروه اصلی و فعال آن «حزب توده ایران» بود، که هر چند در سال ۱۳۲۶ انشعابی مهم در آن روی داد و در سال ۱۳۲۷ (پس از تیراندازی به شاه در دانشگاه تهران) غیرقانونی اعلام شد، اما همچنان فعال بود. در دوران نهضت ملی، حزب توده تا مدتها از مخالفان نهضت ملی و دکتر مصدق بود و حتی او را دست نشانده امپریالیسم می‌خواند. اما بالاخره در رفتارش تجدیدنظر کرد و سرانجام کوشید مصدق را نسبت به خطر وقوع کودتا آگاه کند و آمادگی خود را نیز برای حمایت از دولت اعلام کرد، اما در عمل آتاری دیده نشد و اقدامی به عمل نیامد. البته برخی در صحت این روایت تردید کرده‌اند.

پس از کودتا، با کشف شبکه افسران حزب توده در ارتش، سرکوب شدید علیه آن حزب آغاز شد. بسیاری به زندان افتادند و برخی (مانند خسرو روزبه) اعدام شدند و رهبران دیگر آن از کشور خارج گردیدند و به کشورهای دیگر (از جمله شوروی و اروپای شرقی) پناه بردند. طرفداران حزب نیز سرکوب، منزوی و در نهایت خانه‌نشین شدند.

با توجه به این سرکوب و حساسیت فوق‌العاده رژیم روی حزب از یک سو و حساسیت رهبران نهضت مقاومت ملی نسبت به عملکرد غلط و تخریبی در دوران نهضت ملی و حکومت دکتر مصدق از سوی دیگر، حزب توده در نهضت مقاومت ملی پذیرفته نشد و از این رو امکان تحرک نیافت.^۲ ولی در خارج از کشور برخی رهبران حزب به فعالیت

۱. مقاله «از آزادی مصدق پیروی کنیم»، سرهنگ نجاتی، مجله آدینه، شماره ۱۰۵.

۲. در این مورد آقای دکتر ابراهیم یزدی می‌گوید: پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (حدود مهرماه)، دو نفر از طرف کمیته مرکزی حزب توده (قدوه و جزنی) به دیدار مرحوم آیه‌الله زنجانی رفتند و آمادگی حزب را برای همکاری با نهضت مقاومت اعلام کردند. زنجانی، جزنی را به اینجانب معرفی کرد تا هماهنگی میان فعالینهای

تبلیغاتی بر ضد رژیم کودتا دست زدند. در عین حال برخی از توده‌ایها، به صفت شخصی، با برخی فعالان نهضت مقاومت همکاری داشتند. البته حزب توده پس از کودتا نسبت به مواضع خود در دوران دولت مصدق انتقاد کرد و دیگران نیز بارها از مواضع و عملکرد حزب توده انتقاد نمودند*.

گروه دیگر نیروی چپ، گروه خلیل ملکی بود که در سال ۱۳۲۶ از حزب توده انشعاب کردند. این گروه که به وابستگی حزب توده به شوروی ایراد اصولی داشت، در نهضت ملی به جنبش پیوست و از حامیان دکتر مصدق و دولت او بود و از عناصر تشکیل دهنده جبهه ملی شمرده می‌شد. گروه ملکی ابتدا با همکاری دکتر مظفر بقایی «حزب زحمتکشان ملت ایران» را تشکیل دادند اما پس از آن که بقایی از دولت ملی و دکتر مصدق فاصله گرفت و به مخالفت برخاست و در نهایت آشکارا با دربار متحد شد، گروه ملکی نیز از حزب زحمتکشان جدا گردید. پس از کودتا گروه ملکی تحت عنوان حزب زحمتکشان (نیروی سوم) به نهضت مقاومت پیوست و مدتی با آن همکاری کرد. اما پس از مدتی بین رهبران و چهره‌های شاخص نیروی سوم اختلاف بالا گرفت. در یک طرف ملکی بود و در طرف دیگر دکتر خنجی و مسعود حجازی. به گفته آقای شاه حسینی این گروه برای دفع اختلاف به دکتر مصدق مراجعه کردند. مصدق به آیه‌الله حاج آقا رضازنجانی توصیه کرد تا در این

→

نهضت حزب در سطح دانشگاه (که مهمترین بخش فعالیت نهضت بود) به وجود آوریم. بعد از چندین جلسه گفت‌وگو، بر سر شعار بازگشت حکومت ملی دکتر مصدق، اختلاف افتاد. رابطه حزب توده با این منطق که حزب کارگری شعار بازگشت حکومت بورژوازی را نمی‌دهد زیر بار نرفت. این مسائل را به آیه‌الله زنجانی مستقل کردم. به دنبال این مسائل و مسائل دیگر بود که بالاخره نهضت مقاومت ملی طی اعلامیه‌هایی پیشنهاد حزب توده را برای ائتلاف رد کرد. این اعلامیه‌ها در مجموعه اسناد نهضت مقاومت ملی آمده است.

* در این مورد مطالعه این آثار مفید خواهد بود: خاطرات انور خامه‌ای (در سه جلد)، خاطرات ایرج اسکندری، خاطرات نورالدین کیانوری، من متهم می‌کنم از دکتر فریدون کشاورز، گذشته چراغ راه آینده است از جامی، تاریخ بیست و پنج ساله سیاسی ایران از غلامرضا نجاتی، ایران و تاریخ از کودتا تا انقلاب از بهرام افراسیابی و به ویژه اعترافات سران حزب توده پس از دستگیری در سال ۱۳۶۲.

مورد اقدام کند. زنجانى با همکارى مهندس بازرگان در این مورد تحقیق کردند و نتیجه را به صورت مکتوب برای دکتر مصدق فرستادند که البته با مصلحت‌اندیشی دکتر مصدق متن گزارش هرگز منتشر نشد. اما آقای دکتر ابراهیم یزدی روایت دیگری دارد. به گفته ایشان اختلاف در شورای مرکزی نهضت مقاومت مطرح گردید. شورا ابتدا نخواست در اختلافات داخلی آنها دخالت کند. بنابراین تا مدتی نمایندگان هر دو گروه در نهضت شرکت می‌کردند. هر دو طرف رسیدگی به اختلاف را به حکمیت نهضت واگذار کردند. قرار شد در یک جلسه با شرکت نمایندگان دو طرف در کرج، مهندس بازرگان حاضر شود و پس از استماع نظرات، حکمیت کند ولی آن جلسه هرگز برقرار نشد. اسناد این مکاتبات در جلد پنجم مجموعه اسناد آمده است. به هر حال تلاشهای زنجانى و بازرگان به جایی نرسید و اختلاف حل نشد. خلیل ملکی نتوانست با نهضت مقاومت همکاری جدی داشته باشد ولی گروه خنجی تا سال ۱۳۳۵ با نهضت همکاری کرد و پس از آن جدا شد.

مهندس سبحانی این اختلاف را چنین گزارش می‌کند:

خلیل ملکی که از تبعید برگشت بنای ناسازگاری گذاشت. از همان اول با مهندس بازرگان برخورد داشتند و نتوانستند همدیگر را هضم نمایند. ملکی می‌گفت ما باید به تبلیغات و کارهای بنیادی اجتماعی بپردازیم مثلاً بر فنودالیسم و اصلاحات ارضی تاکید کنیم. بازرگان موثقت وقتی رژیم خائن و کودتایی است فایده‌ای ندارد. * اما آن نحله‌ای که در داخل حزب ملکی با او مخالفت می‌کردند مانند مرحوم خنجی و دکتر مسعود حجازی تا سال ۱۳۳۵ با نهضت مقاومت همکاری کردند.^۱

البته بعد در جبهه ملی دوم گروه ملکی به عضویت جبهه پذیرفته نشد ولی گروه حجازی و خنجی به عضویت در آمدند. از سال ۱۳۴۲ به بعد و پس از انحلال جبهه ملی دوم، آقایان

* البته اختلافات در موارد دیگر هم بود. در مورد اختلافات درونی نیروی سوم بنگرید به کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی، با مقدمه دکتر محمد علی همایون کاتوزیان (تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸)، صص

خنجی و حجازی به کلی از صحنه فعالیت سیاسی خارج شدند. اما هواداران ملکی تحت عنوان «جامعه سوسیالیست‌ها» به فعالیت خود ادامه دادند. در دوران انقلاب و اندکی پس از پیروزی، برخی از هواداران ملکی تحت عنوان «جنبش» به رهبری دکتر علی اصغر حاج سید جوادی فعالیت می‌کردند.

می‌ماند عملکرد افراد یا گروه جدا شده از نهضت ملی در برابر کودتا. بقایی، حسین مکی، عبدالقدیر آزاد، ابوالحسن حایری زاده و ... از شخصیت‌های شناخته شده در جنبش بودند که در جبهه ملی اول فعال بودند و در دوران نهضت ملی و ملی شدن صنعت نفت و سپس در به قدرت رسیدن دکتر مصدق و در دولت او نقشی فعال و مؤثر داشتند. اما پس از ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ و تشکیل دولت دوم دکتر مصدق، از نهضت ملی فاصله گرفتند و سرانجام در شمار مخالفان جدی مصدق و دولت او درآمدند. این مخالفت پس از همه پرسی دکتر مصدق و انحلال مجلس هفدهم، به دشمنی تبدیل شد. این افراد مستقیم و غیرمستقیم در کودتا علیه مصدق نقش داشتند و لذا پس از کودتا نیز دست کم تا مدتی از حامیان دولت زاهدی بودند.*

با توجه به این توضیحات و واقعیهایی که ذکر شد، روشن می‌شود که ولین و استوارترین هسته مقاومت در برابر کودتا به وسیله جناح و دینی نهضت ملی پدید آمد و با رهبری و مقاومت و پایداری پیشگامان آن ادامه پیدا کرد و مبارزه نیز تا آخرین لحظه با همت همین طایفه استمرار یافت.

* آقای حسین مکی، یکی از این مخالفان، در سال ۱۳۶۱ برای این جانب نقل کرد که پس از کودتا، عشایر فارس شورش کردند و منطقه ناآرام شد. شبی در نیمه‌های شب سبهد زاهدی نخست‌وزیر به من تلفن کرد و ضمن اعلام خبر شورش عشایر از من کمک خواست. به ایشان گفتم که اگر مقداری پول و یک هلیکوپتر به من بدهد به فارس خواهیم رفت و شورش را خاموش خواهیم کرد. ایشان پذیرفت و من با این امکانات به فارس رفتم و غانله را پایان دادم.

فصل سوم

نقش مهندس بازرگان در این دوران

(۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ ش)

با برشمردن حوادث مهم در زندگی مهندس بازرگان در فاصله سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲، تا حدودی نقش و فعالیت وی در عرصه سیاست و تحولات سیاسی آن دوران مهم در تاریخ معاصر ایران روشن شد. در عین حال در این بخش به تلاشهای ایشان در دو حوزه سیاست و فرهنگ و اندیشه دینی و اجتماعی اشارتی می‌کنیم:

الف - فعالیتها و نقش سیاسی

در فصل پیش دیدید که بازرگان از سالهای ۱۳۱۴ تا ۱۳۳۲ عمدتاً به فعالیت فکری، عملی و اجتماعی مشغول بود و از سیاست به طور مستقیم احتراز داشت، اما در سالهای پس از ۱۳۳۲ عمده‌ترین بخش فعالیت او سیاست و به طور کلی معطوف به جامعه و سیاست و مبارزه بود. در عین حال فعالیت فکری و عملی و به ویژه تلاش علمی و فکری در حیطه مسائل دینی نه تنها تعطیل نشد که کاستی هم نگرفت و پربارتر از گذشته ادامه یافت. البته لازم است توضیح دهیم که چرا و چگونه بازرگان، که در دهه بیست از سیاست دوری می‌جست و حتی پس از بازگشت از آبادان (یعنی در اوج تلاشهای سیاسی جامعه) جزو «بازی جوانان با سیاست» را نوشت، پرشور وارد عرصه سیاست و مبارزه شد و با مقاومت و پایداری این راه را ادامه داد و چندبار بازداشت و سرانجام در بازداشت آخرین به ده سال زندان محکوم شد. ظاهراً دو عامل در این گرایش او به سیاست اثر مستقیم گذاشت. یکی آشنایی او با دکتر مصدق؛ دوم، وقوع کودتای ۲۸ مرداد و احساس خطر نسبت به از دست رفتن دستاوردهای ملی شدن نفت که خود دست کم از نظر اجرایی در آن نقش داشت و حراست از آن را به نفع کشور و استقلال مملکت می‌دید.

اما در مورد اول. چنان که از زبان بازرگان چگونگی انتخاب وی را به عضویت در هیأت خلع ید از طرف دکتر مصدق شنیدیم، ایشان از طریق مهندس کاظم حبیبی به نخست‌وزیر معرفی شد و به آبادان رفت و در آنجا مدت نه ماه به عنوان رئیس شرکت نفت ایران عمل کرد و پالایشگاه عظیم نفت را در آن موقعیت حساس کشور به خوبی اداره نمود. وی در طول این مدت بارها در ارتباط با کار و مسؤلیت خود با نخست‌وزیر دیدار داشت و با هم دربارهٔ امور جاری نفت مشورت و گفت‌وگوهای داشتند که به برخی از آنها اشاره شد. در گفته‌های وی در مورد آن دیدارها و گفت‌وگوها، غالباً حالت اعجاب نسبت به تفکر و شخصیت دکتر مصدق دیده می‌شود و بارها از منانت، استواری، اعتدال، شجاعت و تدبیر و هوشمندی رهبر ملی ایران یاد شده است. این اظهارنظرها و ابراز شگفتی‌ها، نشان می‌دهد که مهندس بازرگان سخت تحت تأثیر مصدق قرار گرفته بود. مهندس سبحانی نقل می‌کند که:

در فرصت‌هایی که از آبادان به تهران می‌آمد و ما به حضورش می‌رسیدیم، ایشان از عظمت روحی و قدرت استقامت مصدق اظهار تعجب می‌کرد و معلوم بود که کمزوری‌ها و شخصیت بازرگان تأثیر گذاشته است.^۱

پیداست که این آشنایی و اثرپذیری، بازرگان را برای ورود به صحنه سیاست و مبارزات سیاسی و ملی آماده می‌ساخت. اما به نظر می‌رسد که در میان اوصاف دکتر مصدق، بیش از همه تفکر سیاسی و اصول‌گرایی و قانون‌گرایی و منانت و اعتدال مصدق مطلوب طبع معتدل و منضبط بازرگان واقع شده باشد. چرا که دکتر مصدق در دوران استعمار ستیزی دهه بیست و اوایل دهه سی، ضمن اهمیت دادن به استعمار، نگاه به درون داشت و معتقد بود که برای مقابله با استعمار و تحقق استقلال واقعی لازم است در درون قویتر و نیرومندتر باشیم و ایران را با دست خودمان به توسعه و رونق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و علمی و فرهنگی برسانیم. این تفکر، دقیقاً همان چیزی بود که بازرگان از همان آغاز به آن توجه داشت و چنان که دیدیم در دهه بیست نیز در این مورد بارها سخن گفته و کتاب و مقاله نوشته بود و «سرچشمه‌های استقلال» را نشان داده بود. از سوی دیگر، مصدق یک رهبر اصول‌گرا و در عین حال معتدل و دموکرات و معتقد به اجرای قانون و

ضوابط و اصول بود. و این اعتدال را در طول دوران زندگی خود به ویژه در دو: ن زمامداری اش کاملاً رعایت کرده و عملاً این اندیشه را تحقق بخشیده بود. بازرگان نیز همین خصوصیت را داشت و در شخصیت فردی و تفکر اجتماعی و سیاسی و اخلاق شخصی، مبادی آداب و قانون گرا و دموکرات بود. این همانندی در شخصیت و تفکر سیاسی و اجتماعی، قطعاً بازرگان را مجذوب دکتر مصدق کرده بود.

و اما وقوع کودتا و نقش آن حادثه در تحول فکری و تغییر مشی سیاسی بازرگان. بی شک واقعه تلخ و دردناک کودتای آمریکای - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۲۸ در دگرگونی فکری و ورود بازرگان به میدان سیاست بیشترین نقش را داشت. خود او بارها این اثر پذیری را یادآوری کرده است. اما پیش از پرداختن به این قسمت، تحلیل بازرگان را از دولت مصدق و نهضت ملی و کودتای می گوئیم. وی در تحلیل شرایط پس از شهریور بیست می گوید :

قبلاً گفتم که در شهریور ۲۰ وضع مملکت مانند قطار سنگینی بود که به لکوموتیوی بسته شده و با سرعت پیش می رفت و ناگهان به مانعی برخورد و توقف و تکان شدید و واژگون شدن پیش آمد. پس از آنکه قطار بی لکوموتیو و یا راننده شد (یا راننده عوض شد) مردم به خود آمده در محیط آزاد و نا محدودی ساعد که پیدا شد، فعالیت ها و ابتکارها و حرکات مختلف امکان پذیر گردید. از نوع بد یا خوب...

در آن سالها اگر فعالیت های احزاب غیر ملی و تظاهرات و اغشاشانی وجود داشت کم و پیش از پس آن بر می آمدیم و در مقابل در سنوات آخر احزاب و افکار ملی هم پیدا شده بود.

در هر حال شخصیت و احساس مسئولیت پیدا شده مردم خود را تا اندازه ای مؤثر در سرنوشت خویش و مملکت می شناختند. این قضیه البته فوق العاده مهم است.

منتها لید این جریانهای بعد از تکان شهریور ۲۰ و مسیری که از میان انتخابات آزاد دوره های پانزدهم و شانزدهم آن جبهه ملی توانست وارد معرکه شود (...). بالاخره تصویب قانون ملی شدن نفت و روی کار آمدن حکومت ملی آقای دکتر

مصدق و خلع ید از شرکت غاصب گردید.

تنها ده سال مختصر آزادی و مختصر احساس شخصیت و مسؤولیت ملت ایران را به بزرگترین پیروزی تاریخ خود رساند. پیروزی که ایران را در دنیا مفتخر و معروف ساخت. شهر لاهه افتخار می‌کرد که چند روزی دکتر مصدق در دیوان بین‌المللی آن شهر اجلاس کرده است و صندلی او را به بازدیدکنندگان نشان می‌دادند. شنیدم رئیس یکی از دانشگاه‌های آمریکا در موقع دست دادن به اعلیحضرت گفته بوده است: «من مفتخرم که دست پادشاه کشور دکتر مصدق را می‌فشارم...»

این پیروزی بزرگ ثمره همکاری عمومی و نیروی ملی بود که برای اولین بار در تاریخ ایران به منصف ظهور رسیده بود و تمام ملت را از شاه تا گدا همصدا و همقدم کرد.

اگر شهریور ۲۰ مملکت را تکان داد، پیروزی ملی کردن نفت و خلع ید، استعمار را تکان داد. استعمار به وحشت افتاد. زیرا مزاح استعمار با آزادی و دموکراسی در کشورهای دیگر و با حکومت‌های ملی و جنب و جوش‌های ملی ابداً سازگار نیست. استعمار با استبداد سازگار است. با قطار به لکوموتیو سازگار است که روی خط ترسیم شده محدود و به فرمان راننده واحد حرکت کند تا به فرض نافرمانی با مختصر سنبوتاژ از خط خارجش کنند و هر وقت و هر طور مصلحت دانستند لکوموتیو دیگر و راننده دیگر بیاورند یا بگذارند قطار را بکشد.

بنابراین تصمیم گرفتند که ورق برگردد، حکومت ملی مصدق ساقط شود و جریان کار مملکت عوض شود. به هر قیمت شده می‌بایستی حادثه‌ای پیش آید و برای دفعه دوم و در جهت مطلوب مملکت ایران تکان بخورد. این تکان حادثه ۲۸ مرداد بود.^۱

مهندس بازرگان با ظرافت خاص خود در کلام، ماهیت کودتا را چنین شرح می‌دهد:

آنجا [خیابان امیریه] انوبوسی را دیدم که از طرف شهر نو می‌آمد و عده‌ای از

زنهای معلوم الحال شعار به نفع شاه می دادند ... وقتی نزدیکیهای خانه آقای دکتر مصدق رسیدیم مرد تریاکی بی سروپایی را دیدم که یک جوال ذغال با خود می کشد و شکایت می کرد که شانس ما بیش از این نبوده. دیگری جعبه رادیویی زیر بغل داشت و به ما پیشنهاد فروش آن را کرد... این قبیل اشخاص هم که به حساب قیام کنندگان ملی گذاشته شده اند، نظرشان چیزی جز چپاول نبوده است.^۱ و جالب این که بازرگان با ظرافت گریزی به جریان محاکمه مرحوم طیب حاج رضایی می زند که در ارتباط با حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ دستگیر شد و سپس محاکمه و سرانجام اعدام گردید:

عمل و حرکت آن زنهای روسپی را البته نمی توان قیام ملی نامید. وقتی آقای دادستان دادگاه مرحوم طیب در جواب ایراد وکلای مدافع راجع به سیاسی بودن محاکمه می گوید «این اشخاص بی سواد هستند و مردم بی سواد سیاست سرشان نمی شود»، به طریقی اولی زنهای روسپی هم احساس ملی و قیام عمومی سرشان نمی شد، و مسلماً مزدور و اجیر شده اند.^۲

وی سپس به آثار و پیامدهای کودتا در داخل و نقش خارجیان اشاره می کند و ماهیت کودتا را به خوبی آشکار می سازد. با توجه به این تحلیل بود که وی دولت کودتا را غیرقانونی می دانست و مجلس هجدهم را، که چگونگی انتخابات آن را توضیح دادیم، نیز غیرقانونی می شمرد و «سپس به سلسله تواتر طبیعی غیرقانونی و غیرملی بودن کلیه دولت ها و مجالس دیگری که از آن مجلس و از آن دولت ها زاییده شدند» اشاره کرده و آن را اثبات می کرد.^۳

به هر حال حادثه کودتا و تحولاتی که در پی آن آمد، بازرگان را وادار کرد که وارد سیاست شود و در صف مبارزان سیاسی قرار بگیرد کاری که تا پیش از آن نمی پسندید. در

۱. پیشین، صص ۱۸۰ - ۱۸۱ و ۱۵۱ - ۱۵۲.

۲. پیشین.

۳. پیشین.

مورد این که چرا تا سال ۱۳۳۲ فعالیت سیاسی و حزبی نمی‌کرد، خود چنین توضیح داده است:

علت عدم حضور بنده در حزب ایران اولاً امتناعی بود که اصولاً در آن ایام نسبت به فعالیت‌های سیاسی و حزبی داشتم و ثانیاً برای بنده درد اصلی مملکت نداشتن تشکیلات حزبی و مرامنامه‌های سیاسی نبود. بنده خیلی پیش از این به معتقدات فکری و تربیت عضوی و تدارک شخصیت اهمیت می‌دادم. این است که وقتی از طرف رفقای حزب ایران برای یک سخنرانی دعوت شدم موضوع صحبت را در یک سخنرانی «ضریب تبادل مادیات و معنویات» و در سخنرانی دیگر «فحش و تعارف در کشور ایران» فرار دادم.^۱

به گفته مهندس سبحانی در دوران نهضت ملی، که شور مبارزه و ایجاد تشکلهای سیاسی همه‌گیر شده بود، ایشان و گروهی دیگر از جوانان مسلمان، به مهندس بازرگان و دکتر سبحانی مراجعه کرده و تقاضا کرده بودند که به این نیاز مبرم روز یعنی تشکیل حزب سیاسی اسلامی پاسخ گویند ولی آنان از این امر خودداری نموده بودند.

مستفاده آن زمان مرحوم بازرگان و پدر من که معرفی شده بودند چون هم دو نفر استاد دانشگاهی بودند که مذهبی بودند و هم مورد علاقه جوانان مذهبی و نیز روحانیون بودند، به شدت از سیاست پرهیز داشتند. زمانی که مصدق در سال ۱۳۳۰ روی کار آمد، ما انجمن اسلامی بودیم، با ایشان مفصلاً صحبت کردیم که آنان این مسلمانان در بدنه جنبش خیلی مؤثرند ولی نقشی در رهبری ندارند و لذا تشکیلاتی درست کنید... ولیکن چون مرحوم بازرگان و پدر من در منابله تشکیل حزب مقاومت می‌کردند، حزب درست نشد.^۲

آقای دکتر ابراهیم یزدی نیز در این باره می‌گوید:

در سال ۱۳۳۰ به دعوت و ابتکار شاخه‌ای از نهضت خدایپرستان سوسیالیست و آشتیانی، شکیب‌نیا، حساسیان، رضوی، جلساتی در منزل مرحوم رضوی (پدر

۱. مدافعات، ص ۱۱۰.

۲. نقد و بررسی جنبش اسلامی معاصر، ص ۲۰.

رضوی‌ها) در تجربیش تشکیل شد. از شخصیت‌های برجسته نظیر مهندس بازرگان و دکتر سبحانی نیز دعوت به عمل آمد. موضوع اصلی بحث، تشکیل یک حزب سیاسی اسلامی - ملی بود. آن مباحث به جایی نرسید. بنده در آن موقع عضو این شاخه از نهضت بودم و در شورای انجمن اسلامی دانشجویان نیز عضویت داشتم.

احتمالاً درباره همین تقاضا بود که ایشان در مدافعاتش می‌گویند:

در یکی از مسافرت‌های موقت کوتاه، تهِ برای گزارش و کسب دستور یا برای دیدار خانوادگی به تهران می‌آمدم، عده‌ای از جوانان ... به دیدنم آمدند ... آن‌ها با من همراه خود مرا مانده و اساسنامه تشکیل حزبی را آورده بودند. این حزب تهِ چپ چپ کمونیست بود و نه راست راست. آنچه آن‌ها بیان می‌گفتند: اصرار می‌ورزیدند و می‌خواستند بنده هم عضویت آن را قبول کنم اساس تشکیل حزب و طرز فکر سیاسی و اجتماعی داشتن بود. اتفاقاً آنچه را هم بنده امتناع داشتم و نسبت به آن بی‌اعتنا و بی‌علاقه بودم، همین حزبی شدن و فعالیت اجتماعی و سیاسی کردن بود ... هنوز هم مانند بسیاری از مردم همدوره خود احساس چنین ضرورتی را برای خود و مملکت نمی‌کردم ... طرفین بدون درگیری و با مختصر دستگیری از هم جدا شدیم. بنده به آبادان رفتم و آنها با افکار و مشکلات خود ...

اما خود بازرگان در پاسخ به این سؤال (که به وسیله خود ایشان طرح می‌شود) که «چرا وارد سیاست شده»، چنین پاسخ می‌دهد:

من همیشه طرفدار و مبلغ این فکر بودم که هر وقت در مملکت نانوایان را خوب پخت، شاگرد درس حسابی خواند، وزیر کار و زارنش را به درستی و صلاحیت انجام داد، وکیل و روزنامه‌نویس و سیاستمداران هم در کار سیاست متمرکز و متبحر شدند، مملکت درست می‌شود. بنابراین وظیفه ملی و سیاسی هر کس این است که کار مربوط به خود را با حداکثر علاقه و جدیت انجام دهد. حالا هم به این حرفها معتقدم و هر ممکنی باید این طور باشد ... اما یک وقت است که

از تو سلب اطمینان می‌شود و می‌بینی که کلفت نانی که از نانوا می‌خرد در آن هر کثافتی وجود دارد، گوشت قصاب به عوض گوسفند، مردار سگ است، و کلفت خانه اثاثیه را می‌دزدد و می‌برد. در این صورت چه خواهی کرد؟ جز این که خودت در خانه تنور بزنی، لباسهایت را خانمت بشوید، ناهار به یک نیمرو اکتفا کرده خود آدم آن را بیزد و قس علها... البته خیلی وضع بد و غلطی است اما آن روزی که مسئولین و متصدیان به وظیفه خود عمل نکردند و بلکه خلاف آن را انجام دادند و دزد و خائن بودند، همه کس مجبور است همه کاره شود. استاد دانشگاه هم به داد و فریاد سیاسی بپردازد...

ما برخلاف کیفرخواست «با برنامه وسیع عوامفریبی در تلاش تحصیل قدرت» وارد گود خطرناک سیاست نشدیم. هدف شیطانی در بنده و سوسه این کارها را نمی‌کرد. بلکه رحمانی و درد و حق ملت بود. ما اگر به دنبال تحصیل قدرت می‌بودیم، چه داعی داشتیم همه جا پشت به قدرت کرده پله پله مقامات احراز می‌و اکتسابی را از دست دهیم؟

خریدار خانه نشینی و کنج زندان شدیم؟ برای من که تا قبل از کودتا به ریاست دانشکده و معاونت وزارت فرهنگ رسیده و حتی آقای دکتر پیشنهاد و اصرار قبول وزارت پست و تلگراف را کرده بود، چه اشکالی داشت همان طور که دستگاه می‌خواست کاری به این کارها نداشته، رئیس دانشگاه و وزیر و نخست‌وزیر و رئیس مجلس سنا و شورا بشوم. عده زیادی از آنها که وزیر و وکیل هستند مگر از شاگردان یا همکاران یا زیردستان بنده نبودند که با هم جلو می‌رفتیم و چه بسا خود من آنها را بالا می‌آوردم؟

ما می‌دیدیم آزادی از بین رفته و جای عدالت را ظلم گرفته است. وقتی آزادی رفت همه چیز رفته است. وضع مملکت مانند آتش گرفتن خانه بود که هر کس از بزرگ و کوچک و هر چه در دست و هر کار دارد زمین می‌گذارد و به سروصدا و چاره‌جویی در رساندن آب و نجات اهل خانه می‌پردازد.

وی در نطق افتتاحیه نهضت آزادی نیز همین مضمون را چنین باز می‌گوید:

اگر مملکت ما از فرشته‌ها و امام جعفر صادق‌ها درست شده بود و مدینه فاضله افلاطون و سقراط بود به طوری که بقال بقالی خود را می‌کرد، نانوا نان خوب می‌پخت، معلم درس درستی می‌داد و سیاستمدار هم سیاست را خوب بازی می‌کرد، هیچ این حرفها و کارها لازم نبود. هر یک دنبال شغل و کار خود می‌رفتیم. اما متأسفانه به هیچ وجه این طور نیست. ۲۵۰۰ سال کنار نشتم و اختیار را رها کردیم. حسابان را کف دستمان گذاردند، دانما گرفتاری، خرابی، چپاول نا پشت دروازه‌های شهر، ناامنی، عقب‌افتادگی و بردگی! اگر مملکت مال همه است، همه باید زحمت بکشیم، بد فکر باشیم و غم آن را بخوریم و نظر به آن داشته باشیم. این را هیچ‌گاه آمریکایی یا عرب یا انگلیسی درست نخواهد کرد. چه مصیبت و چه دنائت طبعی است فکر آن جوانان و مردمانی که به بهانه خرابی اوضاع کشور سلامت و راحت در ممالک اروپا و آمریکا اقامت و اشتغال در آن کشورها را بر خدمت در وطن و قبول زحمت ترجیح می‌دهند!

در واقع او به ضرورت زمانه و به حکم تکلیف دینی و ملی وارد گود سیاست شد و با نهضت مقاومت ملی همکاری کرد و این مبارزه را تا پایان ادامه داد. البته ورود به متن جامعه و سیاست و آشنایی با مسائل جاری کشور و مردم و به ویژه مشاهده آزار و شکنجه زندانیان سیاسی و به طور کلی شناخت مفاسد رژیم، در سیاسی شدن بیشتر بازرگانان در سالیان و ادوار بعد مؤثر بود. وی در مورد فشاری که در دوران پس از کودتا بر آزادیخواهان و جوانان پیوسته وارد می‌آمد، چنین می‌گوید:

این جوانان مستقیماً در معرض ضربات و صدمات شدید هیئت حاکمه قرار گرفته بودند. ضربات و صدماتی که در ایام جوانی ما سابقه نداشت. آنوقت‌ها ما مثلاً گاهگاه چوب و فلک می‌دیدیم اما حالا گلوله و خون را دیده بودند. ۱۶ آذر شوخی نیست. باطوم پاسبانان در تظاهرات خیابانی به سرو رویشان خورده و شکنجه‌های زندانها را چشیده بودند. حتی دخترها

نیز در این دوران مصونیت نداشتند.

من خودم در لشکر زرهی خرسی را که در حمام تاریک به سراغ دخترها می‌فرستادند دیده بودم^۱.

به هر حال در دهه سی مهندس بازرگان به منزله یک عنصر سیاسی در چهارچوب مبارزات ملی - اسلامی ایران فعال بود و در این سیر برای تحقق آرمانهای ملی و دینی و پاسداری از دستاوردهای جنبش ملی ایران و به قصد نفی استبداد و استعمار از هیچ کوششی دریغ نکرد. هر چند که پس از دستگیری در سال ۱۳۳۶ و پس از سال ۱۳۳۶ و پس از آزادی از آن زندان، به دلیل شناخته بودن و نظارت شدید سازمان اطلاعات و امنیت رژیم، کمتر می‌توانست فعالیت سیاسی علنی بکند. اما چنان که دیدیم، از سال ۱۳۳۹ به بعد، به خاطر کاهش فشارهای سیاسی، بازرگان نقش اساسی و کلیدی در تشکیل جبهه ملی دوم ایفا کرد و سپس خود به تشکیل و تأسیس یک سازمان سیاسی و دینی اقدام کرد و در طول سالهای ۱۳۴۰ تا هنگام دستگیری در اواخر سال ۱۳۴۱ (حدود دو سال) فعالترین و پرشورترین دوران مبارزه سیاسی خود را طی کرد. نهضت آزادی ایران در آن نقطه به رهبری مهندس بازرگان مثبت‌ترین و عمیقترین و مؤثرترین نقش را در مبارزات ملی - اسلامی و به ویژه در ایجاد پیوند طیف روشنفکری دینی دانشگاهی با برخی از روحانیان و جریان سیاسی شده سنتی مذهبی جامعه ایفا کرد.

ب - نقش فکری، فرهنگی

با وجود اینکه مهندس بازرگان، به دلایلی که گفته شد، پس از کودتای ۲۸ مرداد به سیاست روی آورد و در نهضت مقاومت ملی به فعالیت پرداخت، اما پس از حدود دو سال فعالیت پرشور سیاسی، بار دیگر تفکر پیشین خود یعنی تقدم تحوّل فکری و فرهنگی بر تغییرات اجتماعی و سیاسی در او قوت گرفت و از این رو در سطوح دیگر همان آرمان دیرین خود را پی گرفت.

چنان که گفتیم این تحوّل در زندان سال ۱۳۳۴ روی داد. وی در مدت بازداشت پنج

ماهه خود روی این مسئله تأمل کرد که چرا در ایران نهادهای سیاسی و اجتماعی و حزبی نهادی نشده و به سادگی این نوع کارها به سامان نمی‌رسد. پاسخ وی این بود که روحیه همکاری و تفاهم و اندیشه جمعگرایی در ایران ضعیف است و لذا باید فرهنگ همکاری در میان مردمان رشد کند و جمعگرایی تقویت گردد. محصول این تأمل جزوه «احتیاج روز بود» که پیش از این از آن یاد کردیم. پس از آن تأسیس و تشکیل جمعیت «متاع» بود و آثار و عواقب آن که باز به تفصیل گفته شد. توضیح داده شد که این حرکت فکری - فرهنگی - عملی و تربیتی با ابتکار و پیشگامی بازرگان پدید آمد و در طول دو دهه منشاء فعالیتها و خدمات و برکات قابل توجهی در سطح کشور گردید.

بازرگان در طول دوران سوم زندگی اش (۱۳۱۳ تا ۱۳۳۲)، به خوبی از اهمیت تحول فکری و روحی و اخلاقی جامعه ایرانی و از ضرورت یک دگرگونی اساسی درونی در مردم آگاه بود و لذا بیشترین همت و وقت و توان خود را در آن سالها صرف همین کار کرد و می‌اندیشید بدون ورود مستقیم به سیاست و بدون فعالیت تشکیلاتی و حرفه‌ای می‌توان به آرمان انقلاب فکری و روحی در جامعه ایرانی دست یافت، اما پس از کودتا و آغاز دوران چهارم زندگی خود در عین تلاش وافر و تقریباً حرفه‌ای سیاسی و مبارزاتی، متوجه شد که لازم است نقش و رسالت پیشین ادامه یابد. منتها وی این بار همان هدف را در سطح گسترده‌تر و عملی‌تری گرفت. سطح عملی‌تر آن، همان نهادسازی برای نهادینه کردن دموکراسی و تحقق انقلاب فکری و تحول اندیشه اجتماعی ایرانیان از طریق تربیت عملی در چهارچوب آموزه‌های دینی و ملی بود.

به طور کلی باید گفت که دوران چهارم زندگی بازرگان (۱۳۳۲ تا ۱۳۴۴)، از نظر فکری و اجتماعی و حتی سیاسی، پرماتنه‌ترین دوران عمر بازرگان و پرنمرترین دوران حیات فکری و نشاط علمی اوست. تکاپوهای سیاسی و اجتماعی و نهضت نهادسازی و «مکتب تربیتی اجتماعی عملی» او را توضیح دادیم و اکنون به فعالیت علمی و فرهنگی و نقش دینی او می‌پردازیم.

در آغاز فهرست آثار بازرگان در طول این دهه را بر حسب سال انتشار می‌آوریم:
 جنگ دیروز و فردا، ۱۳۴۴؛ آموزش قرآن (۴ جلد)، ۱۳۳۵؛ احتیاج روز، ۱۳۳۶؛ خداپرستی و افکار روز، ۱۳۳۶؛ ترمودینامیک انسان یا عشق و پرستش، ۱۳۳۶؛ انسان و خدا، ۱۳۳۷؛

یادداشت‌های سفر حج، ۱۳۳۷؛ آموزش دین، ۱۳۳۸؛ خانه مردم، ۱۳۳۸؛ خدا در اجتماع، ۱۳۳۸؛ مسلمان اجتماعی، ۱۳۳۸ (که البته در سال ۱۳۴۳ چاپ شده است)؛ سرعقب افتادگی مسلمانان، ۱۳۳۸ (که ابتدا در مجله اسلامی لندن Islamic review در ۱۹۵۱ چاپ شد)؛ مسأله وحی، ۱۳۳۹؛ مزایا و مضار دین، ۱۳۳۹؛ علی و اسلام، ۱۳۳۹؛ پیروزی حتمی، ۱۳۳۹؛ درس دینداری، ۱۳۴۰؛ اسلام مکتب مولد و مبارز، ۱۳۴۰؛ حکومت جهانی واحد، ۱۳۴۰؛ خودجوشی، ۱۳۴۰؛ اختیار، ۱۳۴۱؛ مرز بین دین و سیاست، ۱۳۴۱؛ انتظارات مردم از مراجع، ۱۳۴۱؛ نهضت آزادی هند، ۱۳۴۱؛ دعا، ۱۳۴۱؛ تبلیغ پیامبر، ۱۳۴۲ و تلخیص کتاب جنگ شکر در کوبا که در سال ۱۳۴۲ به چاپ رسید. البته باید مدافعات را نیز به این فهرست افزود که بعدها به صورت کتاب نسبتاً مفصل چاپ شد و از مهمترین آثار بزرگان به حساب می‌آید. نیز دهها سخنرانی سیاسی و دینی و اجتماعی یا مقاله در مطبوعات کشور در شمار تلاشهای فکری و فرهنگی بزرگان در این دوره است که یا چاپ نشده‌اند یا مستقلاً به چاپ نرسیده‌اند.

حجم این آثار و فعالیتها، با توجه به محدودیت زمانی و در مقایسه با ادوار و در دیگری زندگی بزرگان، از یرکاری و تلاش گسترده و پی‌گیر او در این دوران حکایت می‌کند. مضامین و محتوای این آثار و حتی عناوین آنها، از گرایش اجتماعی و سیاسی بزرگان در این ده سال خبر می‌دهد و از این نظر آثار وی در قیاس با دوران قبل متمایز است. از نظر دینی، وی کوشش دارد «اسلام اجتماعی» را طرح کند و «مسلمان اجتماعی و جهانی» تربیت کند. در بخش بررسی آثار و افکار بزرگان، به این مهم خواهیم پرداخت.

شاید بتوان گفت بیشترین اهمیت بزرگان در این دوران، نقش او در تحوّل اندیشه دینی و نیز دینی کردن مبارزات سیاسی (به ویژه در جوانان و دانشجویان) و به عبارت دیگر سیاسی کردن دین بوده است. چنان که به تفصیل گفته شد، اسلام سیاسی و اجتماعی با بزرگان آغاز نشد و حتی مبارزه سیاسی دینی در میان روشنفکران نیز با بزرگان شروع نشد، چرا که در دهه بیست بزرگان سیاسی نبود ولی فعالیت سیاسی در میان جوانان و روشنفکران مسلمان در سطح گسترده وجود داشت، اما بی‌گمان در سالهای دهه سی و اوایل دهه چهل، مهندس بزرگان، به لحاظ فکری و آموزش دینی و پرورش شمار زیادی از تحصیل کرده‌ها و جوانان و روشنفکران مسلمان و مبارز، نقش یگانه‌ای ایفا کرد.

این نقش بازرگان، در واقع از دهه بیست آغاز شده بود. در بخش گذشته توضیح دادیم که هر چند بازرگان در آن سالها سیاسی نبود و حتی از سیاست پرهیز داشت اما افکار و اعمال و فعالیت‌های او کاملاً بعد اجتماعی داشت و لذا نمی‌توانست به طور کامل از سیاست به دور باشد. فی‌المثل کتاب کار در اسلام یا سرچشمه استقلال بازرگان و اغلب آثار او در آن سالها در پاسخ به نیازهای اجتماعی و معین جامعه ایران و به ویژه از دریچه دین و معارف اسلامی پدید آمده بود. این نقش و اثرگذاری در طول دوران شش ساله ریاست دانشکده فنی دانشگاه تهران تقویت شد. در طول دوران تدریس در دانشگاه و در مراکز متعدد فرهنگی و آموزشی دیگر و به طور خاص در دوران ریاست دانشکده فنی، صدها جوان تحصیل کردهٔ مسلمان تربیت شدند که به مقتضای شرایط زمان و مکان بین دین و سیاست «مرز» نمی‌شناختند و اگر هم مرزی قایل بودند آن دورا در عرصه عمل از هم جدا و قابل تفکیک نمی‌دانستند و لذا با انگیزه‌های خالص دینی و خدایی و به قصد تحصیل ثواب آخرت مبارزه سیاسی و فعالیت اجتماعی می‌کردند. بی‌گمان بازرگان، ولو ناخواسته، در آموزش آنان و در جا افتادن این تفکر و عمق یافتن «اسلام اجتماعی» مؤثر بود.

مثلاً انجمن اسلامی دانشجویان با این که هیچ وقت به طور رسمی و علنی مدعی فعالیت سیاسی نبود، اما در دهه بیست و به طور مشخص تا تشکیل انجمنهای متعدد اسلامی در اواخر دهه سی، مهمترین و محوریت‌ترین بستر فعالیت اجتماعی و سیاسی جوانان مسلمان دانشگاهها بود و بازرگان به سهم خود در این گرایش و پویای این جوانان نقش داشت. هر چند بازرگان به خواست بعضی از آنان مبنی بر ایجاد تشکل سیاسی - اسلامی پاسخ منفی داد، اما به هر حال معلم و آموزگار فکری و ایدئولوژیک این نسل بود و این افراد از افکار و آثار او انهام و اثر می‌گرفتند. همین جوانان بودند که پس از تشکیل نهضت مقاومت ملی و بعدها پس از تأسیس نهضت آزادی ایران، هسته اصلی و فعال آن دو تشکیلات را به خود اختصاص دادند و بسیاری از آنان از شاگردان بازرگان در دانشکده فنی بودند.

از محصولات غیرمستقیم فکری - اجتماعی بازرگان در نشریه فروغ علم و گنج شایگان بود که در اواخر دهه بیست و دهه سی منتشر می‌شدند. بازرگان مستقیماً در تأسیس و اداره این نشریات دخالت نداشت، همان گونه که به گفته خودش در تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان دخالت نداشت، اما در هدایت فکری و تغذیه ایدئولوژیک

نویسندگان این مجلات سهم مؤثری داشت و خود در آن نشریات مقاله می‌نوشت. این دو نشریه در واقع ارگان انجمن اسلامی دانشجویان بودند. سردبیری هر دو نشریه با مهندس عزت‌الله سبحانی بود.

مجله فروغ علم در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ منتشر می‌شد^۱، و به گفته دکتر ابراهیم یزدی در سال ۱۳۲۹ در دولت رزم‌آرا توقیف و تعطیل شد^۲.

گنج شایگان به صورت ماهنامه در خرداد ماه ۱۳۳۲ نخستین شماره خود را انتشار داد. مدیر مسؤول آن ابوالفضل مرتضی لنگرودی بود و سردبیری آن را مهندس سبحانی بر عهده داشت. کسانی چون مهندس بازرگان، سیدغلامرضا سعیدی، دکتر ابراهیم یزدی، مهندس عزت‌الله سبحانی، مهندس شکیب‌نیا و باقر رضوی و ... با آن همکاری داشتند و در آن مقاله می‌نوشتند. مطالب این نشریه کاملاً از گرایش و جهتگیری فکری و سیاسی و اجتماعی مسؤولان و نویسندگان آن حکایت می‌کند. موضوعات مقالات عمدتاً اعتقادی (دینی)، اجتماعی و سیاسی است. در پشت جلد شماره پنجم آن چنین نوشته شده است: «گنج شایگان برای معرفی و ترویج یک سیستم کامل تربیتی و اجتماعی و یک مکتب عالی انسان‌سازی چاپ و منتشر می‌شود».

شماره چهارم این نشریه به مناسبت تقارن آن با ایام عاشورا، اختصاص به آن حادثه تاریخی دارد، اما چون این شماره اندکی پس از کودتای ۲۸ مرداد انتشار یافته است، کاملاً **حال و هوای آن روزها** را دارد. عناوین مقالات این شماره از این قرارند: قیام حسین (سرمقاله)، فساد حکومت بنی‌امیه، فرمانده نهضت، پرچمدار نهضت، خون و آتش، ما و پیشوای ما، یک محاکمه تاریخی و درسی که حسین به ما آموخت. روی جلد این شماره چنین نوشته شده است: «العداء: به حضور توای پیشوای آزادگان و ای سرور شهیدان راه حق. این درود ما است، درود پیروان مکتب تو و سلام عاشقان آیین تو ... از ما این هدیه ناچیز را بپذیر ... این میوه کوشش ما است در راه اعلای دین تو. این حاصل اشتیاق مشتاقان راه و رسم توست که می‌خواهند و می‌کوشند تا وفاداری خود را به دین خدا و

۱. ایران فردا، شماره ۳۱، ص ۲۹.

۲. ایران فردا، شماره ۳۱، ص ۲۹.

سنت حق با جان و هستی خویش ثابت کنند». در پشت جلد همین شماره نیز چنین آمده است: «شما ای فداییان راه حق، شما ای مجاهدان راه خدا و شما ای خفتگان سرزمین کربلا: از ما به حضور پیامبر بزرگ (ص) و به پیشگاه مولای متقیان (ع) و به خدمت سرور شهیدان بگویید که ما می‌رویم تا به مکتب شما و به آیین بندگان برگزیده خدا وفادار بمانیم».

عناوین سرمقاله‌های شماره‌های ۲ تا ۵ از این قرارداد: نفع ملی شدن نفت بیشتر است یا ضرر اختلاف شما؛ بیماری ما؛ چاره چیست؟؛ قیام حسین و ملت مسلمان ایران مستشار مسیحی نمی‌خواهد. پس از انتشار شماره ۵ در مهرماه ۱۳۳۲ مجله توقیف شد و مدیر مسؤول آن بازداشت شد و لذا «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود». این ماهنامه کوششی بود از سوی روشنفکران مسلمان در جهت گسترش اسلام اجتماعی و روشنفکرانه که متأسفانه در آستانه رشد و گسترش تعطیل شد.

مهندس بازرگان در طول این دهه، یکی از سخنگویان برجسته و مؤثر تمامی محافل مذهبی و روشنفکری و دانشگاهی و دانشجویی بود. به گفته آقای شاه حسینی، مهندس بازرگان یکی از سخنرانانی بود که در مسجد هدایت پیوسته سخنرانی می‌کرد. و به روایت آقای مهندس سبحانی، وی یکی از سخنرانانی بود که در جلسات معروف به «اجلاس جمعه» که از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰ صبح‌های جمعه در تهران تشکیل می‌شد، سخنرانی می‌کرد.^۱

یکی از آثار فکری و عملی بازرگان و دوستان و همفکرانش در دهه سی، تشکیل کنگره انجمنهای اسلامی بود که در سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ در تهران برگزار شد. در آغاز چگونگی تشکیل آن را از زبان خود او بشنویم:

اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ [که البته کتاب تحلیلی از دانشگاه... تاریخ آن را شهریور ۱۳۴۰ می‌داند که درست‌تر می‌نماید]، کنگره‌ای در تهران از انجمنهای اسلامی مهندسی، پزشکان، دانشجویان، معلمان، انجمن تبلیغات اسلامی، کانون نشر حقایق اسلامی مشهد و کانون توحید (جمعا ۱۳ گروه تهران و شهرستانها) و

عده‌ای از شخصیت‌های روحانی روشنفکر و آزاده از قبیل علامه طباطبایی، طالقانی و غیره تشکیل گردید و سال بعد با ۱۷ گروه تجدید شد. مراجع تقلید مرحوم میلانی و شریعتمداری پیام و نماینده فرستاده بودند و قطعنامه‌هایی صادر کردند. ضمن آنکه هر یک از انجمن‌ها فعالیت‌های عملی و اجتماعی جنبی هم داشتند.^۱ اما گزارش کاملتر این کنگره‌ها چنین است:

اولین کنگره انجمن‌ها که ثمره بیست سال فعالیت خستگی‌ناپذیر پیشگامان جوانان اسلامی دانشگاه بود در شهریور ۱۳۴۰ با شرکت ۱۳ انجمن افتتاح شد که عبارت بودند از: انجمن اسلامی مهندسين ايران، کانون نشر حقایق اسلامی مشهد، انجمن تبلیغات اسلامی مشهد، انجمن اسلامی دانشجویان تهران، جامعه اسلامی معلمین تهران، انجمن اسلامی دانشجویان مشهد، انجمن اسلامی دانشجویان اصفهان، انجمن اسلامی آبادان، انجمن اسلامی معلمین شیراز، مکتب توحید تهران و انجمن اسلامی دانشجویان اصفهان، انجمن اسلامی دانشجویان آبادان، انجمن اسلامی معلمین شیراز، مکتب توحید تهران و انجمن اسلامی دانشجویان شیراز. در قطعنامه این کنگره چنین آمده است:

- کاملترین مسلک نجات بخش بشریت از گمراهی‌ها و گرفتاریها و استوارترین روش تربیت و تکامل در راه سعادت ابدی و آیین فدایی اسلام و کتاب راهنمای روشن او قرآن است که «انّ هذا القرآن یهدی للّتی هی اقوم.

- تنها ایمان به یک حقیقت نمی‌تواند امید فایده‌ای بآید مگر این که با فعالیت و خدمت کار صحیح توأم باشد.

- جامعه مسلمان برای بخشودگی از گناهان گذشته و خلاصی از زبونی و ناتوانی قرون اخیر در طریق اجرای رسالت الهی که می‌بایستی بهترین امت دنیا باشد لازم است با جمیع وسایل عقب افتادگی‌های فکری و اخلاقی و عملی و حقوقی را جبران نموده به سلاح آخرین تجهیزات علم و کمال و تمدن در آید تا بتواند به مصداق «کذلک جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس» وظیفه و

و عده الهی را ایفا کند.

- ما معتقدیم که منحصرأقامه شعار و تظاهرات متداول مذهبی مشخص و معرف یک جامعه واقعی اسلامی نیست بلکه لازم است همه جنبه‌های نظام اجتماعی منطبق با اصول اسلامی باشد و تنها در این صورت است که دین در خدمت طبقه خاص قرار نگرفته و ضامن سعادت همگان است.
این قطعنامه در پایان می‌افزاید :

کنگره توجه خاصی نسبت به همکاری صمیمانه بین کلیه ملل اسلامی داشته و پشتیبانی خود را در مبارزات آزادیخواهانه ملل مسلمان بویژه ملت قهرمان الجزایر و نیز برادران آواره فلسطینی اعلام می‌دارد^۱.

دکتر کاظم یزدی روایت می‌کند برای نخستین بار دعوت از روحانیانی که در این کنگره شرکت کرده بودند، به خاطر موفقیت علمی و منزلت فکریشان بود نه به دلیل روحانی بودنشان.

این دو کنگره اثرات مثبت و مهمی در روند تحولات فکر دینی - سیاسی جنبش اسلامی ایران داشته است و به ویژه ثمره دو دهه تلاش برای نزدیکی و آشتی بین علم و دین و پیوند مظاهر آن دو در دانشگاه و حوزه بود که به وسیله برخی از دانشگاہیان (مانند مهندس بازرگان و دکتر سبحانی) و برخی از روحانیان (مانند طائفانی و ابن‌الدین و مطهری) صورت گرفته بود.

به گفته دکتر کاظم یزدی، مهندس بازرگان پیشنهاد کرد اعضای کنگره از جمله روحانیان به طور دسته جمعی از مؤسسه علمی و از تهران دیدار کنند که انجام شد و با توجه به حضور روحانیان اثرات مثبت داشت.

از کارهای اسلامی و فکری دیگری که بازرگان در آن نقش قابل توجهی داشت، انتشار کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت بود که در سال ۱۳۴۱ انجام شد. این کتاب مجموعه‌ای است از چند مقاله که ابتدا در سال ۱۳۴۰ در همایشی با شرکت چند تن از متفکران مسلمان ارائه و طرح شد و سپس به صورت مقاله در آمد و سرانجام در یک

مجموعه به صورت کتاب چاپ گردید.

مهندس در این باره می‌گوید:

یک سمینارمانندی تشکیل داده بودیم بعد از فوت مرحوم بروجردی. این صحبت بود که بعد از آن مرحوم چه کسی مرجع بشود. نگرانی این بود که دولت و دستگاه و دربار یک مرجع برای ما درست کند. خیلی هم آسان است برای آنها مرجع درست کردن. رضاشاه اصلاً منکر روحانیت و دین بود و تا می‌توانست می‌زد و از بین می‌برد اما این که آمد، محمدرضا شاه، به عکس فهمید و دانست که روحانیت و مذهب نقش بزرگی دارند خصوصاً در برابر کمونیسم. این است که او به هیچ وجه نمی‌خواست روحانیت نباشد، چون این نگرانی بود، این مسأله پیش آمده بود. پیشنهاد دهنده سمینار یکی از آقایان بازار بود. که بیاییم بینیم چه باید کرد؟ این بود که دعوتی شد. بنا بود سمیناری باشد و این سمینار به یک مجلس ختم شد که آن مجلس شاید هفت - هشت جلسه تشکیل جلسه داد. یک عدد از بازار بودند، از مهندسین و دکترها بودند^۱. ولی بیشتر از خود علما بود.

از جمله مرحوم طالقانی، علامه طباطبایی، مرحوم مطهری، آیه‌الله حاج سید ابوالفضل زنجانی^۱.

نویسندگان و عناوین مقالات کتاب یاد شده به ترتیب ذکر شده از این قرار است: اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه. سید محمد حسین طباطبایی؛ شرایط و وظایف مرجع، سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی؛ اجتهاد در اسلام، مرتضی مطهری؛ ولایت و زعامت، سید محمد حسین طباطبایی؛ انتظارات مردم از مراجع، مهندس مهدی بازرگان؛ روحانیت در اسلام و در میان مسلمین، سید محمد (حسین) بهشتی؛ مشکل اساسی در سازمان روحانیت، مرتضی مطهری؛ تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت و فتوی، سید محمود طالقانی، تقلید اعلم یا شورای فتوی، سید مرتضی جزایری و مزایا و خدمات مرحوم آیه‌الله

۱. آقای مهندس محمد توسلی می‌گوید که وی ر طرف انجمن اسلامی دانشجویان در این سمینار شرکت می‌کرد.

۱. یادنامه ابودر زمان، ص ۱۹۹.

بروجردی از مرتضی مطهری.

چنان که ملاحظه شد، جز مهندس بازرگان، دیگر نویسندگان کتاب، جملگی روحانی و از عالمان دین بودند. این امر، با توجه به شرایط آن روز ایران، تا حدودی طبیعی بود چرا که مسئله «مرجعیت» و «روحانیت» اساساً یک مقوله فنی و یک بحث تخصصی تلقی می‌شد و لذا علی‌القاعده کارشناسان آن که به طور طبیعی خود نیز روحانی‌اند، می‌بایست در این باره اظهار نظر می‌کردند. هر چند روشن است که مقوله روحانیت و مرجعیت دینی و شیعی، به دلیل کارکرد اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، صرفاً یک مقوله فنی و علمی نیست و لذا می‌باید از منظر تاریخی و اجتماعی نیز به آن نگریم و آن را تحلیل کرد. احتمالاً به دلیل عدم توجه به اهمیت این بعد مسئله در آن زمان بود که تقریباً درباره عملکرد و نقش تاریخی و اجتماعی نهاد روحانیت و علمای دین سخنی گفته نشده است و دست کم به طور جدی و مستقل به آن پرداخته نشده است. به هر حال تنها شخصیت غیر روحانی آن سمینار و آن مجموعه، که مقاله‌اش در کتاب «مرجعیت و روحانیت» چاپ شده، مهندس بازرگان است، و این تا حدودی موقعیت ممتاز بازرگان را در نظر روحانیان و به ویژه نوع ارتباط و همکاری و همراهی بازرگان و همفکرانش با بخش روحانیان روشنفکر و همراه با جریان روشنفکری دانشگاهی را در مقطع دهه سی نشان می‌دهد.

در جای خود از آرای بازرگان در مقاله «انتظارات مردم از مراجع» یاد خواهیم کرد اما آنچه در اینجا گفتنی است چند نکته است و در آغاز می‌نویسد: «نویسنده مقاله می‌خواهد سخنگوی مردم تقلید کننده ایران و مخصوصاً جوانان مسلمان باشد». آن گاه وارد بحث می‌شود و انتظارات نسل جوان و روشنفکران از مراجع و علمای دین را به تفصیل و با ذکر شواهد و نمونه‌ها باز می‌گوید. جمع‌بندی این انتظارات این است:

بنابراین مرجع تقلید و روحانیت مورد انتظار و احتیاج، حقاً معرف و مسئول حال و حاضر می‌باید باشد که متناسب و وارث گذشته پرافتخار و مبشر آینده نجات‌بخش جهان بشریت باشد. با سرمایه وسیع گذشته و امید و اعتماد محکم به آینده چنان قامت موزونی در قالب روز احراز کرده باشد که بتواند متناسب و مسلط بر اوضاع حاضر قیام و اقدام نماید. از کهنگی و اندراس وابستگان به گذشته بری و از بیچارگی و بیکارگی و گذار کنندگان به آینده برکنار باشد. اگر روحانیت

می‌خواهد بقا و رقاء داشته باشد ناگزیر است تحوّل و تکانی به خود بدهد.^۱ کتاب یاد شده از جهاتی نقطه عطفی در تحوّل اندیشه دینی در ایران است که جا دارد به تفصیل به آن پرداخته شود. در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که بازرگان در دوران چهارم زندگی‌اش در چند جبهه درگیر بود:

۱- مبارزه با تفکر الحادی و به طور خاص اندیشه‌های مادی-اجتماعی مارکسیسم و حزب توده. پس از کودتای ۲۸ مرداد، حزب توده شدیداً سرکوب شد که به گفته خود بازرگان این سرکوب از همه شدیدتر بود: «ابتداءً به تیز حمله و آزار روی حزب توده بود و روی آنها بیشتر فشار می‌آوردند.^۲ و لذا عملاً و رسماً حزب توده فعالیت نداشت، امّا جریان فکری و سیاسی و اجتماعی آن در جامعه و به ویژه در میان جوانان و روشنفکران استمرار داشت و اثر می‌گذاشت. از این رو بازرگان نیز، به منزله یک متفکر و نویسنده مسلمان و مخالف هر نوع مادیگری و جریان ضد مذهبی، مستقیم و غیرمستقیم به پیکار دیرینه خود بر ضد افکار و القانات مارکسیستی و مادیّت ادامه داد. هر چند که در این دوره حساسیت بازرگان نسبت به حزب توده و افکار مادی در مقایسه با دهه بیست کمتر است، و این می‌تواند به دلیل محرومیت آن حزب و جریان از فعالیت علنی یا به دلیل اشتغالات ذهنی و فکری و عملی بازرگان در حیطه‌های اجتماعی و سیاسی و اولویت مبارزه اجتماعی و سیاسی باشد.

۲- مبارزه با اندیشه‌های غرب‌گرایانه و تقلیدی از غربیان. گفتیم که بازرگان از آغاز یکی از وظایف خود را تقویت اندیشه خلاق و ابتکار و مبارزه با تقلید و دنباله‌روی کورکورانه از غرب و جهان متمدن می‌دانست. در دهه بیست در این باره فراوان سخن گفت و تلاش کرد. چه در حیطه تفکر دینی و اجتماعی و چه در حوزه عمل و به ویژه در مورد صنعت و فن‌آوری. در دهه سی نیز همین تفکر را ادامه داد. با این که در این دوران تا حدودی دستش از دانشگاه و دانشکده فنی و مراکز علمی و صنعتی دولتی کوتاه شد، امّاداً حیطه تلاشهای فکری و نظری (گفتار و نوشتار) این اندیشه و تکاپو را پی گرفت و

۱. بحثی درباره مرجعیت و روحانیت (تهران، ۱۳۴۱)، صص ۱۰۸ و ۱۲۷.

۲. تحریر تاریخ شفاهی انقلاب، ص ۱۲۹.

خصوصاً با تأسیس کارخانه‌ها و مراکز صنعتی از یک سو و تشکیل «متاع» و انجمنهای اسلامی و تأسیس هنرستان کارآموز و امثال آن از سوی دیگر، در این مورد کوشش فراوان کرد. اصولاً مبارزه با تقلید و دفاع از ابتکار و ابداع از کوششهای مستمر بازرگان بود که تا آخر عمر نیز ادامه پیدا کرد.

۳- مبارزه سیاسی و اجتماعی بر بنیاد دین. گفته شد که که در دهه سی نیز بازرگان با انگیزه‌های خالص دینی به امور اجتماعی و فکری و صنعتی اهتمام داشت، اما پس از کودتا به دلیل اقتضای شرایط جدید و رویکرد سیاسی خود، دست کم در چند سال اول عمدتاً به فعالیت سیاسی بر بنیاد دیانت توجه کرد. به همین دلیل کوشید بعد اجتماعی و سیاسی اسلام را تقویت و در حقیقت باز آفرینی کند. قبلاً گفتیم که اکثر آثار بازرگان در این مقطع، از اسلام اجتماعی و تعهد و مسؤولیت مسلمانان در قبال جامعه و مردم حکایت می‌کند. به عبارت دیگر در سالیان پس از کودتا، مهندس بازرگان و دیگر روشنفکران مسلمان نخستین کسانی بودند که اسلام را به مثابه یک «ایدئولوژی» و مکتب اجتماعی و انسانی جامع و کامل طرح کردند و در دهه بعد پی گرفتند. اشاره شد که در مجله گنج شایگان از اسلام به عنوان «مکتب» یاد شده است. از بازرگان نیز شنیدیم که یکی از اهداف نهضت مقاومت ملی «پایه‌ریزی ایدئولوژیک و سازمانی برای مبارزه ملی» بود.^۱

بازرگان از نقش و کارکرد مردمی مذهب آگاه بود و لذا در مدافعات خود نیز بدان اشاره می‌کند و در تحلیل تاریخ ایران می‌گوید تکیه‌گاه مردم در برابر استبداد دیرپای ایران همواره مذهب و به ویژه در تاریخ اسلام و ایران «شیع» بوده است. از این رو در سالیان پس از کودتا وی آگاهانه کوشید از عنصر مهم و عمیق دین در جهت رشد و تعالی اخلاقی جامعه مسلمان ایران از یک طرف و جنبش و حرکت اجتماعی و سیاسی مردم در برابر استبداد و استثمار بهره‌گیرد. وی در این مورد نمونه جالبی از تأثیر مذهب در سیاست و ارتباط بین آن دو را بیان می‌کند. او می‌گوید در نخستین روزهای خلع‌ید:

یادم هست یک اعلامیه هفت - هشت سطره نوشتم که با بسمه تعالی شروع شده بود. آقای وزیر می‌گفت که مشغول ماشین کردن آن بود، دیدم از شدت شوق و

هیجان، قطرات اشک روی کاغذ افتاده و جای آن باقی بود. در این اعلامیه برای اولین بار مردم در زیر عنوان بسمه تعالی حاکمیت دولت ایران به جای حاکمیت انگلیسی را می خواندند.^۱

همچنین مهندس بازرگان در سفری که پس از وقوع کودتا به مشهد داشت، در ضمن سخنرانی در کانون نشر حقایق اسلامی مشهد از رژیم شاه با قاطعیت و صراحت انتقاد کرد و در آن از «حکومت اسلامی» سخن گفت.

نخستین کسی که در مشهد گفت: ولایت باید به شکل و شیوه‌ای طرح و تشریح بشود که بتواند جایگزین و بدیلی برای حکومت‌های منحرف و فاسد و جانر وقت باشد مدیر عامل کانون نشر حقایق اسلامی (استاد محمد تقی شریعتی) بود که آن را در هر مناسبت و محفل و مجلس عنوان می‌کرد. نخستین کسی هم که در مشهد به ضرورت شناسایی و برقراری حکومت اسلامی اشاره نمود مهندس بازرگان بود. از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ چند هفته‌ای بیشتر نگذشته بود که در کانون نشر حقایق در این موضوع سخن گفت و در اثنای آن با شجاعت تمام و با اشاره به شاه اظهار داشت: «کسی که تا دیروز در کاباره‌های ایتالیا می‌رقصید و جان شراب را بالا می‌برد امروز به حرم مطهر حضرت ثامن الائمه علیه آلاف التحية والثناء وارد می‌شود و ادعای مسلمانی می‌کند.

بارالها که گریه عابد شد - عابد و زاهد و مسنن تا^۲.

آقای طاهر احمدزاده نیز در این مورد، با اندکی تفاوت، چنین می‌گوید:

در سال ۳۳، یک سال و اندی پس از کودتا، بازرگان با اطلاع قبلی به مشهد مشرف شد تا از نزدیک با کمیته نهضت مقاومت ملی در خراسان آشنایی حاصل و تبادل نظر کند. به طور خصوصی و به اتفاق یکی دو نفر از اعضای کمیته به خواجه اباصلت در ۱۲ کیلومتری مشهد رفتیم و آن مرحوم را که با اتوبوس به مشهد می‌آمد، با وسیله دیگری وارد مشهد کردیم. به خاطر دارم که ساکی مملو از

۱. ایران فردا، شماره ۸، ص ۵۵.

۲. زوایای تاریک، صص ۱۹ - ۲۰.

اعلامیه‌های نهضت مقاومت همراه داشت که برای توزیع تحویل کمیته نهضت مقاومت شد. برای آن مرد بزرگ برنامه یک سخنرانی در کانون نشر حقایق اسلامی تدارک دیده شد. موضوع سخنرانی «اسلام و دموکراسی» بود. (در آخرین مکتوب بازرگان تاریخ این سفر به جای ۲۳ سال ۲۵ و موضوع سخنرانی «حکومت اسلامی» ذکر شده که به شرح فوق تصحیح می‌شود).^۱

اشاره آقای احمدزاده به مقاله مهندس بازرگان در هفته‌نامه کیهان هوایی است. بازرگان در آنجا می‌گوید:

گمان می‌کنم در سال ۲۵ بود که یک سخنرانی به دعوت کانون نشر معارف اسلامی (حقایق اسلامی) مشهد درباره «حکومت اسلامی» از دریچه دینی و اجرایی ایراد کردم که تازگی داشت و مورد استیجاب استاد شریعتی و جوانان کانون قرار گرفت.^۲

این گرایش به اسلام ایدئولوژیک و اجتماعی و سیاسی، با تشکیل متاع و تأسیس نهادهای عملی بر بنیاد «خیر» و «خدمت» و انگیزه دینی، تقویت شد و محصول این روند تأسیس نهضت آزادی ایران بود که در سال «۱۳۴۰» پدید آمد. در آن مقطع نهضت آزادی، محل تلاقی دین و سیاست، تقوا و عمل، دنیا و آخرت، ارزش و روش و محور جنبش اسلامی روشنفکرانه و انقلابی در ایران به شمار می‌آمد و لذا، چنان که خواهیم دید، منشاء تحول انقلابی - اسلامی در دهه چهل شد. در واقع بحث مهم «دین و علم»، که بازرگان در دهه بیست به آن پرداخت، در دهه سی جایش را به بحث مهم دیگر «دین و سیاست داد و لذا از این رو باعث تحولات نوینی در حوزه فکر و سیاست شد.

۴- پیوند ارتباط جریان روشنفکری دینی با نهاد روحانیت. مهندس بازرگان و طیف

۱. مجله کبان، شماره ۲۵، ص ۶۶.

۲. آیا اسلام خطر جهانی است؟ مهندس بازرگان (تهران، انتشارات قلم، ۱۳۷۴). ص ۱۰۷. این کتاب مجموعه مقالات مهندس بازرگان در کیهان هوایی و پاسخهای آن نشریه به آن مقالات است.

همفکران او (به ویژه آیة‌الله طالقانی)، خصوصاً پس از تشکیل نهضت آزادی، مؤثرترین عامل ارتباط دو جناح روحانی و روشنفکران دانشگاهی بودند. از دهه بیست این ارتباط برقرار شده بود و دست کم بخشی از نهاد روحانیت و علمای دین با جریان روشنفکری دینی ارتباط استواری پیدا کرده بودند، و البته بازرگان در این زمینه نقش فعالی داشت. اما در دهه سی تا سال ۴۲ این ارتباط نزدیکتر و جدیتر شد و همکاری صمیمانه‌تری در حوزه فعالیت فکری و فرهنگی و سیاسی ایجاد گردید.

نخستین انگیزه و محور این همکاری، فعالیت مشترک این دو جناح در نهضت مقاومت ملی بود. در نهضت مقاومت، روحانیان نامداری چون آیة‌الله سیدرضا زنجانی، آیة‌الله سیدعلی رضوی قمی و آیة‌الله طالقانی در سطح رهبری حضور فعال داشته و روشنفکران مسلمان و برجسته‌ای چون بازرگان و دکتر سبحانی و نخشب و حتی روشنفکرانی غیرمذهبی چون خلیل ملکی در آن فعال بودند. این همکاری در حول محورهای مشخص ملی و سیاسی، سبب شده بود که پس از آن دو جناح روحانی و دانشگاهیان ملی و سیاسی به هم نزدیکتر شوند. در عین حال باید دانست که این جناح روحانی که در نهضت مقاومت فعالیت می‌کرد، بخش کوچکی از روحانیان بودند و اکثر روحانیان با رهبری مرجعیت عالی آیة‌الله بروجردی ارتباطی با این جناح کوچک نداشتند. اصولاً در آن دوران غالب روحانیان ورود به عرصه سیاست را نادرست و دست کم دون شأن مقام روحانی می‌دانستند. برای بی‌اعتبار شدن یا بی‌اعتبار کردن یک روحانی، کافی بود که سیاسی باشد یا بگویند سیاسی است. اما با گذشت زمان، شمار بیشتری از روحانیان گرایش سیاسی پیدا کردند. به ویژه با ظهور طبقه جوانتر و روشنفکرتر و سیاسی‌تر روحانی در تهران، مانند مطهری، بهشتی، گلزاده غفوری، آیتی و... در اواخر دهه سی، این همکاری بیشتر شد. و از طریق آنان، که با حوزه قم کم و بیش ارتباط داشتند، کسانی چون بازرگان در حوزه بیشتر شناخته می‌شدند. این همکاری و ارتباط پس از فوت آیة‌الله بروجردی تقویت شد که یک نمونه آن همکاری و همدلی در همایش «مرجعیت روحانیت» و نگارش کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت بود که از آن یاد کردیم. نمونه دیگر تشکیلات نهضت آزادی بود که در سالهای ۴۰ تا ۴۳ محور همکاری و نزدیکی دو جناح روحانیان سیاسی و روشنفکران مبارز و مسلمان بود. به گفته آقای فارسی حجة‌الاسلام دکتر محمدجواد باهنر

(۱۳۶۰ - ۱۳۱۲ ش) به عضویت کمیته تعلیمات نهضت آزادی در آمده بود.^۱ این نزدیکی و همراهی تا بدان حد بود که تمامی مراجع تقلید آن زمان مستقیم و غیرمستقیم به حمایت سیاسی و حتی مالی از رهبران نهضت آزادی در برابر رژیم برخاستند. آیه‌الله خمینی هم طی یک سخنرانی از رهبران نهضت، به ویژه آیه‌الله طالقانی و مهندس بازرگان، جانبداری و حمایت کرد، که پیش از این، بدانها اشاره رفت.

نتیجه این حمایتها را یکی از تاریخ نگاران زندگی امام خمینی چنین روایت می‌کند:

این پشتیبانی قائد بزرگ از «نهضت آزادی ایران» گام مؤثر و ارزنده دیگری بود که در راه اتحاد میان نیروهای اسلامی و ضد استعماری برداشته می‌شد و در نزدیکتر کردن نیروهای دانشگاهی و حوزه‌های علمیه نقش سازنده و مؤثری ایفا کرد و توطئه مغرضانه و حسودانه و کوتاه‌نظرانه بعضی از احزاب را که به اصطلاح خود را تنها مدافع امام خمینی و راه ایشان معرفی می‌کردند و می‌کوشیدند که میان ایشان و هر گروه، حزب و جمعیت دیگری تفاهم ایجاد نگردد، به کلی خنثی ساخت. آنان دریافتند که امام خمینی اندیشمندتر، ژرف‌نگرتر و دوراندیش‌تر از آن است که آنها بتوانند به عنوان چماقی از ایشان استفاده کنند و خرده حسابهایی را که سالیان درازی است با بعضی از احزاب دارند از طریق ایشان تصفیه نمایند.

حوزه علمیه قم که با سران نهضت آزادی ایران و شخص آقای طالقانی رابطه نزدیک و مرتبی داشت به دنبال صدور این اعلامیه پشتیبانی روابط خود را عمیق‌تر و استوارتر ساخت و همکاری نزدیکتر و متشکلاتری را آغاز کرد. بسیاری از اعلامیه‌ها و مدافعات سران نهضت آزادی به وسیله مجاهدین حوزه علیه قم چاپ و پخش می‌گردید. به دنبال مرگ مادر مهندس تسلیت نامدهای به عنوان ایشان از طرف عده‌ای از روحانیان مجاهد قم تنظیم گردید و همراه با دهها امضا به روزنامه‌ها داده شد ولی هیچ روزنامه‌ای به درج آن مبادرت نکرده و بسا کمال معذرت‌خواهی اظهار داشتند که از طرف سازمان امنیت درج هرگونه تسلیت‌نامه‌ای جهت آقای مهندس بازرگان اکیداً ممنوع اعلام گردیده است [البته

طبق یادداشتهای خاطرات زندان بازرگان دهها اطلاعیه تحت در روزنامه‌ها چاپ شد. روحانیان مجاهد تسلیت‌نامه مزبور را به صورت اعلامیه‌ای چاپ و پخش کردند و در زیر تسلیت‌نامه جلوگیری ساواک را از درج آگهی تسلیت جهت آقای مهندس بازرگان در جراید، شدیداً محکوم کردند^۱.

در واقع پس از آن که تسلیت دادنها به صورت یک جریان سیاسی برای مخالفت با رژیم درآمد، از دامه آن جلوگیری شد.

اما در دهه سی تحولات نوین فکری در حوزه قم پدید آمد که در کنار نخله‌های دیگر رشد و توسعه پیدا کرد و به تحولات دهه چهل و پنجاه منجر شد و سرانجام سهم مهمی در پیدایش و پیروزی انقلاب اسلامی ایفا نمود.

گفتیم که در دهه سی، چند جریان فکری روحانی در حوزه‌های علمیه و در طبقه روحانیان و علما وجود داشت. جریان غالب، نهاد مرجعیت و روحانیت سنتی غیرسیاسی بود که حداقل در کار سیاست و جامعه و مبارزات سیاسی و اجتماعی دخالت نمی‌کرد. جریان دوم، روحانیان سنتی سیاسی و مبارز از نوع فداییان بودند که گفتیم پس از فروپاشی سازمان فداییان اسلام نقشی در تحولات دهه سی نداشتند. جریان سوم، روحانیان بالنسبه نوگرا و ملی و سیاسی و مبارز بودند که در صحنه سیاسی حضور فعال داشتند و غالباً در تهران و شهرستانهای بزرگ با نهضت مقاومت ملی همکاری می‌کردند. جریان چهارمی نیز در آن دوران شکل گرفت که عمدتاً به تفکر و تحول اندیشه در حوزه دیانت توجه داشت و می‌کوشید به نوعی پاسخگوی مسائل مبتلابه فکری و فلسفی و ایدئولوژیک نسل جوان باشد. محور اصلی و مهم تغذیه و رشد این حرکت، همان حوزه درس فلسفه علامه سیدمحمدحسین طباطبایی بود که یکی از محصولات آن کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم می‌باشد که پیش از این از آن یاد کردیم. این حرکت در اواخر دهه بیست آغاز شده بود ولی باروری و اثرگذاری آن در دهه سی آشکار شد. مجلدات اصول فلسفه نیز از اوایل دهه سی به تدریج انتشار پیدا کرد. تربیت یافتگان این مکتب در قم

۱. تحلیلی از نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی (تهران، نشر احرار)، ج ۱، ص ۶۹۳ (متن اعلامیه تسلیت نیز در صفحه ۶۹۴ آمده است).

دست به اقداماتی زدند که هر کدام در حد خود مهم و اثرگذار بودند. شاید بتوان طلیعه عملی این اقدامها را تأسیس «دبیرستان دین و دانش» دانست که در سال ۱۳۳۳ در قم به وسیله سید محمدحسین بهشتی (دکتر بهشتی) پدید آمد و خود او مسؤولیت آن را بر عهده داشت. افکار نو و برنامه‌های جدیدی که این دبیرستان در آموزش و تربیت دانش‌آموزان اعمال می‌کرد، منشاء تحولات فکری جدیدی بود که در قم سابقه نداشت.

از اقدامات نوین دیگر، که در حوزه تفکر سنتی روحانی نو تلقی می‌شد، یکی انتشار فصلنامه مکتب تشیع بود که در سال ۱۳۳۶ منتشر گردید، و دیگر، انتشار مجله درسهایی از مکتب اسلام بود که در سال ۱۳۳۷ انجام شد. این هر دو نشریه در قم و با همت شماری از طلاب و فضلاء جوان و بالئبه نواندیش پدید آمدند. کسانی چون مطهری، بهشتی، صالحی نجف آبادی، هاشمی رفسنجانی و ... با آن همکاری داشتند و در آن فصلنامه مقاله می‌نوشتند. اما مکتب اسلام به وسیله سید موسی صدر (امام صدر بعدی)، ناصر مکارم شیرازی، علی دوانی، جعفر سبحانی و ... پایه‌گذاری شد که هنوز هم منتشر می‌شود و پایدارترین نشریه دینی است که در طول حدود چهل سال بی‌وقفه منتشر شده‌است. این مجله که مورد تأیید و حمایت آیه‌الله بروجردی بود، و بعدها از حمایت و پشتیبانی آیه‌الله شریعتمداری برخوردار شد، تأثیرات مثبت و مفیدی در جامعه ایران و به ویژه در جوانان نهاد. یکی از برکات آن، تربیت شماری از نویسندگان جوان و خوشفکر روحانی بود که بعدها هر یک در حوزه‌هایی قلم زدند و آثاری به نسل جوان عرضه کردند. اسامی برخی از آنها عبارت است از: سیدهادی خسروشاهی، محمدجواد حجتی کرمانی، علی حجتی کرمان، محمد مجتهد شبستری، حسین حقانی، زین‌العابدین قربانی ... مکتب تشیع با مکتب اسلام تفاوت کیفی مهمی نداشت، اما در مجموع از عمق بیشتری برخوردار بود و از نویسندگان نواندیش‌تر بیشتر استفاده می‌کرد و به ویژه گرایش سیاسی آن آشکار بود. احتمالاً به همین دلیل هم بود که بیش از هفت سال دوازه نیاورد و در سال ۱۳۴۳ تعطیل شد.^۱ نیز در این دوران نشریه‌ای تحت عنوان «مجموعه حکمت» در قم منتشر می‌شد که

۱. در مورد مکتب تشیع به توضیحات آقای علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در مقدمه کتاب سیری در زندگانی

خالی از نواندیشی نبود.

از اقدامات دیگر، تأسیس «کانون اسلامی دانش آموزان و فرهنگیان قم» بود که در سال ۱۳۳۹ با همت سیدمحمدحسین بهشتی (۱۳۰۷ تا ۱۳۶۰) و گروهی دیگر از نواندیشان روحانی و غیرروحانی قم صورت گرفت که ریاست آن با دکتر محمد مفتاح بود و فعالیت آن عمدتاً به صورت سخنرانی و تشکیل جلسات تبلیغی و دینی بود^۱. روحانیانی که در این مراکز فرهنگی و آموزشی یا در چنان نشریات و مجلاتی فعالیت می‌کردند، از نظر فکری و اندیشه با گذشته و با گذشتگان متفاوت بودند. برخی از آنان از جمله بهشتی، مفتاح، باهنر تحصیلات دانشگاهی داشتند و با زبان و فرهنگ و معارف نوین به طور نسبی آشنا بودند. آنان برای نخستین بار بود که به طور خاص برای جوانان و تحصیل کرده‌های جدید دست به قلم برده بودند و تلاش می‌کردند به مسائل و مشکلات فکری آنان پاسخ بگویند و دست‌کم به زبان روز سخن بگویند و بنویسند. تمامی این روحانیان جوان کم و بیش گرایشهای سیاسی داشتند که بی‌گمان مبارزه ملی - اسلامی دوران نهضت ملی و سپس نهضت مقاومت ملی در آنها اثر نهاده بود. به ویژه روحانیان مبارزی چون آیه‌الله کائانی، آیه‌الله سیدمحمدتقی خوانساری، آیه‌الله طالقانی و نواب صفوی (که البته از نوع دیگر بود) الگوهای مناسبی برای این روحانیان بودند.

اما در تهران، مرتضی مطهری، شاخص‌ترین چهره روحانی بود که در دهه سی فعالیت فکری و فرهنگی روشنفکرانه، در قیاس با دیگر روحانیان آن عصر، داشت. وی در سال ۱۳۳۱ در تهران مقیم شد و از همان آغاز با روشنفکران مسلمان مانند مهندس بازرگان، دکتر سحابی، مهندس سحابی و... ارتباط برقرار کرد و به گرمی در جمع آنان پذیرفته شد. از مؤسسان «متاع» بود و در فعالیتهای مربوط با آن مانند انجمنهای اسلامی و شرکت انتشار

→

استاد مطهری مراجعه کنید و در مورد چگونگی تأسیس مجله مکتب اسلام مطالعه کتاب، امام موسی صدر مفید خواهد بود.

۱. در مورد ریدگانی و فعالیت دکتر بهشتی به مقاله نگارنده جانب در «دائرة المعارف تشیع جلد سوم، مراجعه فرمایید.

مشارکت مستمر داشت. در اواخر دهه سی و اوایل دهه چهل، مرحوم مطهری یکی از چند چهره شاخص بود که در میان دانشجویان و روشنفکران مقبولیت داشت و به منزله یک متفکر و عالم و محقق نواندیش در صحنه فکر و فرهنگ حضور داشت و با گفتار و نوشتار به روشنگری اهتمام می‌ورزید. در کنگره انجمنهای اسلامی در سال ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ نقش داشت*.

* آقای واعظزاده خراسانی مطالبی در مورد مطهری و انجمنهای اسلامی و مهندس بازرگان بیان کرده است که به دلیل اهمیت آن در اینجا نقل می‌کنیم. ایشان می‌نویسد: «به ابتکار وی و دوستانش از جمله آیه‌الله طالقانی و به دعوت آقای مهندس بازرگان و مباشرت انجمن اسلامی مهندسين، دو سال پی‌درپی یعنی سالهای ۴۱ و ۴۲ کنگره‌ای از انجمن‌های اسلامی ایران در تهران تشکیل گردید که بنده هم نیز در آن کنگره شرکت داشتم.

سال اول، غالباً جلسات کنگره در مدرسه کمال و مسجد جامع نارمک منعقد می‌شد و برخی از علما از جمله حضرت علامه طباطبایی هم شرکت می‌کردند، اما مرحوم مطهری با این که خود از مؤسسان آن کنگره بود و به عنوان عضو دبیرخانه دائمی کنگره انتخاب گردید، در تهران نبود. اتفاقاً سال بعد نیز چنین شد و نکته آن بعداً بر من معلوم گردید...

در سال اول، که در زمان نخست‌وزیری دکتر امینی بود آقایان مهندس بازرگان و دکتر سبحانی که از مدتی پیش زندانی بودند در اثنای کنگره آزاد شدند و در جلسات شرکت می‌کردند. من دیدم آقای مهندس بازرگان حفظ الله، در سخنرانیهای خود، علناً به خان بزرگ می‌تازد. در مسجد هدایت مجلسی به شادمانی و شکرانه آزادی وی و یار غارش دکتر سبحانی برپا شده بود. وی در اثنای سخنرانی خود قول دکتر امینی را فاش کرد که اعلیحضرت نسبت به دکتر مصدق «آلرزی» دارند نام او را بر زبان نیاورید. اما او این نام را مکرراً به زبان می‌آورد و به گونه مسخره‌آمیزی از «آلرزی» دم می‌زد و ملت را می‌خندانید به طوری که تا پایان کنگره «آلرزی» شعار کنگره شده بود.

در مسجد نارمک، به اسم و رسم راجع به علمای درباری بحث و انتقاد می‌کرد و داد سخن می‌داد. در سال دوم، کنگره با فاجعه زلزله «بوئین زهرا» همزمان گردید. خان بزرگ گفته بود به زلزله‌زدگان غذای گرم بدهید. حضرت مجاهد نستوه و ایوب‌ذر زمان مرحوم آیه‌الله طالقانی رضوان‌الله تعالی علیه در اثنای سخنرانی

از مراکز فعالیت فکری - دینی در تهران «انجمن ماهانه دینی» بود که از سال ۱۳۳۹ آغاز شد و تا سال ۱۳۴۱ ادامه پیدا کرد. فعالیت عمده آن، تشکیل جلسات سخنرانی بود که در صبحهای جمعه در منزل آقای نوید (از بازاریان متدین و فعال) برگزار می‌شد. امتیاز اصلی این سلسله سخنرانیها آن بود که اولاً از افراد صاحب‌نظر و علاقه‌مند نسبت به مسائل فکری و معضلات جاری اجتماعی دعوت به سخنرانی و همکاری می‌شد، و ثانیاً موضوعات مورد بحث عموماً مسائل مبتلا به جامعه و جوانان بود، ثالثاً سخنرانیها پس از مطالعه کافی و تحقیق و تدوین خاص ایراد می‌شدند. این نوع سخنرانی تا آن زمان در مجالس و محافل دینی چندان جدی گرفته نشده بود. محصول این جلسات به صورت سه جلد کتاب تحت عنوان *گفتار ماه - در نمایاندن راه راست دینی در همان سالها انتشار پیدا کرد که حاوی مطالب ارزنده و مفیدی است. و هنوز هم بسیاری از آن مطالب قابل استفاده است. به گفته آقای مهندس سبحانی «این اولین بار بود که در مجالس این مطالب به صورت*

→

خود در محل شرکت انتشار (باب همایون) فرمود: مردم مسلمان نکلیند... خودشان را می‌دانند لازم نیست کسی دستور غذای گرم و سرد بدهد! این قبیل سخنان و حمله‌های «راسته حسینی» با تمسخر و گاهی با کف‌زدنها در جلسات کنگره همراه بود، اما هم شرکت‌کنندگان در آن کنگره برای این کار بیامده و آماده شرکت در این قبیل اجتماعات نبودند و شاید در آن شرایط، نتیجه‌ای بر آن اجتماعات، مترتب نمی‌گردید.

من دیدم مرد دوران‌دیش و اصولی، مثل مطهری نمی‌تواند مستقیماً و به طور علنی با این نوع مبارزه همگام باشد. او در فکر پایه‌ریزی بنیادهای اصلی برای انقلاب بود تا اسلامیت انقلاب حفظ شود».

(یادنامه استاد شهید مرتضی مطهری، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۰، کتاب اول، صص ۳۴۸ و ۳۶۴).

این نقل قول چندان دقیق به نظر نمی‌رسد. زیرا اولاً به قرار مسموع مرحوم مطهری در کنگره‌ها شرکت داشته و حاضر بوده است؛ ثانیاً کنگره‌ها در سال ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ بوده است نه سال ۴۱ و ۴۲ چرا که می‌دانیم در سال ۴۲ مهندس بازرگان و طالقانی و دکتر سبحانی در زندان بودید. و ثالثاً در سال ۴۰ و ۴۱ (پیش از دستگیری بهمن ماه ۴۱ که منجر به محکومیت ده ساله بازرگان و طالقانی شد) آنان بازداشت نشده بودند.

تدوین شده، منظم و مرتب ارائه می‌شد.^۱ در مقدمه این سلسله گفتارها آمده است، هر چند مطالب متنوع و مختلف‌اند اما هدف نهایی آنها یک چیز است: «احیا فکر دینی». اصولاً طرح «احیا فکر دینی» به صورت رسمی تا آن زمان در حوزه روحانیت بی سابقه بود. سخنرانان این جلسات عمدتاً روحانیان نسبتاً خوشفکر و نواندیش آن زمان بودند. طالقانی، گلزاده غفوری، بهشتی، مطهری، آیتی و سید موسی صدر از این شمار بودند.

اما مهندس بازرگان برجسته‌ترین روشنفکر دینی بود که از شمار عالمان دین نبود، اما به منزله یک متفکر و محقق مقبول اسلامی در اکثر این محافل فکری و در همه این تلاشهای فرهنگی کم و بیش حضور فعال داشت. از جمله وی در مکتب تشیع، که تندروتر و روشنفکرانه از مکتب اسلام بود، مقاله می‌نوشت. با توجه به سوابق روشن و تخصص بازرگان و حوزه طرح مسائل فکری و دینی وی، او در دهه سی از سخنرانان و نویسندگان مورد قبول محافل و نشریات نوین فکری و دینی بود و از این رو از منزلت و محبوبیت و نفوذ کلام و یژدهای برخوردار بود. به گفته آقای شاه‌حسینی، اصولاً در آن دوران مهندس بازرگان و طالقانی تلاش وافر کردند تا روحانیان نواندیشی چون مطهری، بهشتی و دیگران در محافل دانشگاهی و دانشجویی و در انجمنهای اسلامی (به ویژه انجمن اسلامی مهندسين و پزشکان) راه پیدا کنند و در چنان محافلی سخن بگویند و به اصطلاح جا بیفتند. کسانی چون مطهری و بهشتی روابط بسیار حسنه و خوبی با بازرگان داشتند و در جلسات انجمن اسلامی مهندسين و پزشکان سخنرانی می‌کردند. به ویژه رابطه مرحوم مطهری با بازرگان استوار و مداوم و نیک بود که پس از این و در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

ضمیمه

اصول دهگانه جمعیت «متاع»

۱- هدف زندگی: فعالیت با استفاده کامل از مادیات به منظور تربیت و ارتقاء برای کسب سعادت ابدی (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا. سوره كهف آیه ۷ و ۸) - (الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْأَخِرَةُ حَدِيثِ نَبِيِّ) - (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ. قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ - سوره اعراف آیه ۳۰).

۲- مقام فرد: بنا به سوابق و مراحل که عالم وجود در تکوین هر فرد طی کرده است، فرد بشر ارزنده تر از آن است که خود یا اجتماع نسبت به سرمایه وجودی یا استعداد ذاتی و صفات خمیره او بی اعتنا باشد و مراحل آینده اش را در نظر نگیرد (أَتُرْغَمُ إِنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ - علی علیه السلام) - (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ لِنَا لَا تُرْجَعُونَ - قرآن) ۲ شاهد اضافه شود.

۳- اختیار و آزادی: وجه امتیاز انسان از حیوان و وسیله طبیعی تکامل او، وجود اختیارات و شرط استفاده از اختیار، اعطای آزادی توأم با راهنمایی می باشد و فضائلی که با اختیار کسب شود دارای ارزش واقعی و اثر تربیتی خواهد بود. مظهر اختیار استقلال است. استقلال ارتقاء موقعی تأمین می شود که فرد در سرنوشت خود و اجتماع سهم و مؤثر باشد.

۴- اجتماع: «الف» - اجتماع به عنوان اینکه در مرحل اول، مجموعه افراد بشر است، وضع آن نتیجه و محصول آنها می باشد. شرط لازم برای تشکیل اجتماع مطلوب وجود افراد سالم و صالح است.

«ب» - اجتماع در مرحله دوم به عنوان محصول و ترکیب جدید، شخصیت مخصوصی یافته و روی افراد اثر می نماید و اصلاح و تکامل فرد در سایه اجتماع فراهم می گردد.

«ج» - در مرحله سوم اجتماع حفظ کننده و ادامه دهنده آثار و اعمال افراد بوده و

اجتماعات مختلف در زمان و مکان، مرتبط و مؤثر در یکدیگر می‌باشند. بنابراین هر فرد به لحاظ میراثی که از گذشته و استفاده‌ای که از معاصرین می‌برد و علاقه‌ای که به نشر و توسعه آثار خود در آینده دارد، تعلق به اجتماع وسیعتری یعنی تمام جهان وجود، اعم از گذشته و آینده پیدا می‌کند، اعمال و آثار او باید در محیط جهانی و ابدی مورد توجه قرار گیرد.

*** **

۵- نظام و اداره اجتماع: اجتماع باید طوری باشد که اولاً شرایط زندگی و عوامل تربیت و تکامل افراد را به بهترین وجه تأمین نماید و ثانیاً ضمن رعایت ارزش و استقلال آنها شرایط همجواری و همکاری و معاونت اجتماعی را در ارتقاء عمومی تسهیل و تقویت نماید.

سرنوشت اجتماع به طور مستقیم یا غیرمستقیم در دست افراد گذاشته شده که هرگونه خود را تغییر دهند وضع عمومی آنها به همان قرار بدتر و یا بهتر خواهد شد - (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ كَمَا تَكُونُونَ يَوْمًا عَلَيْكُمْ) و چون سعادت بشر در تأمین اختیار و ترقی از راه آزادی بوده و آزادی و ارتقاء در سایه استقلال فردی حاصل می‌گردد، وظیفه افراد است که برای حفظ استقلال خود در ادایه اجتماع و حفظ استقلال آن شرکت نموده و به طور مستقیم و صحیح در سرنوشت خویش مؤثر باشند. بنابراین حکومت قانونی مفید حکومتی خواهد بود که منبعث و مجاز از طرف اکثریت مردم بوده و انجام دهنده وظایفی باشد که در راه اجراء حق و عدالت به عهده اجتماع گذاشته شده است. اساساً خداوند هیچ فردی را بالفطره و بالمیراث حاکم بر دیگران و افضل بر آنها نیافریده است و کسی حق تحمیل اراده خود بر دیگران و استثمار و استفاده از حق خدا را ندارد. حکام و مأمورین نگهبانان کاروان پیشرفت بشریت و امانت داران موقت اموال عمومی می‌باشند. حکومت به هیچ وجه حق انحصاری کسی نبوده و تمام افراد در مقابل یکدیگر دارای این حق و وظیفه می‌باشند (كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ).

*** **

۶- وظیفه فرد در مقابل اجتماع: هر فرد گذشته از آنکه به لحاظ عنصر تشکیل دهنده متعلق و مؤثر در اجتماع، ملزم به رعایت تقوی و اصلاح نقش و مراعات حقوق دیگران است. در مقابل وظیفه‌ای که اجتماع در راه تأمین منافع او و تدارک وسائل ارتقاء عمومی بر عهده

دارد، موظف است که توجه خویش را از خود معطوف داشته با انجام وظیفه که در اداره اجتماع و سیر تکامل به عهده دارد به زندگی خود ارزش و معنی بخشد. (مَنْ أَصْبَحَ وَآلِهِمْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ). یگانه راه نیل به کمال برای هر کس مایه گذاشتن از خود به نفع دیگران است (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) وارد شدن در راه اجتماع، فنا شدن و بی اثر بودن نیست، بلکه به لحاظ خود شخص نیز ارتقاء و انتفاع محسوب می شود. (وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ).

* * * * *

۷- مراتب و روابط افراد در اجتماع: افراد بشر به لحاظ مزایا و مواهبی که عالم وجود برای آنها فراهم نموده حق اعمال برتری و امتیاز نسبت به یکدیگر را ندارند و به طور یکسان محترم هستند. عزت و مقام حقیقی از آن خالق است، آن کس که پرهیزکارتر است نزد خدا گرامی تر است. (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ). پیوند افراد براساس محبت و خدمت به نوع بوده همگی مشترکاً و متقابلاً موظف به راهنمایی و اصلاح و نگاهداری یکدیگر می باشند. ضعفا و محرومین نباید سهمی کمتر از عدالت اجتماعی دریافت دارند. وظیفه سایرین است که با اعانت محرومین آنان را هم سطح با خود و برخوردار از نعمات عمومی نمایند تا همکاری در ارتقاء اجتماعی بهتر تأمین شود.

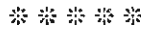
* * * * *

۸- کسب و کار: مواهب الهی به موجودات از طریق اکتساب تحصیل و تفویض می شود (خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ) و درجات و مراتب از طریق کار و عمل تأمین و تکمیل می گردد. (و كل درجات مما عملوا). بنابراین کسب و کار منشاء اصلاح و رشد ارتقاء انسان بوده مزایایی که از این طریق و به فراخور سعی و کوشش تحصیل گردد مشروع و حلال شناخته می شود: (لَيْسَ لِلإِنسَانِ إِلاَّ مَا سَعَى وَ أَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى). این مالکیتها نیز تا آنجایی مفید و مطلوب می باشند که وسیله مجدد برای توسعه کسب و تولید کار بوده، چنانچه موجب تعطیل کار و یا توقف اکتساب گردد باید آنها را تخفیف و یا تغییر داد.

* * * * *

۹- تعلیم و تربیت: وصول به هدف که رشد و تکامل افراد بشر است بدون آگاهی برامو

طبیعت میسر نبوده و این آگاهی وقتی مفید واقع می‌شود که در جهت تأمین مصالح عمومی و تحصیل بکار برده شود. از یکطرف علم صحیح بدون تزکیه نفس حاصل نمی‌گردد و از طرف دیگر تزکیه و تربیت در تاریکی ... (کما ارسلنا فیکم رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیَاتِنَا وَ یُزَکِّیْکُمْ وَ یُعَلِّمُکُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُعَلِّمُکُمْ مَا لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ). (هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیْنِ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُزَکِّیْهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ إِنْ کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَنَی ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ). با توسعه علوم و دامنه نظر در تشخیص مصالح و حقایق افزوده شده، قدرت عمل و دائره اثر انسان وسعت پیدا می‌کند و فضای فکری و رشد اجتماعی پرورش می‌یابد. (یُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَشَاءُ وَ مَنْ یُؤْتِ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرًا کَثِیْرًا). با اجرای اصول تربیت در خانواده و مدرسه و اجتماع نقائص و معایب نفوس اصلاح و ملکات عالیه اخلاقی و صفات اجتماعی در نهاد مردم تلقین می‌گردد (إِنِّی بَعَثْتُ لَأَتَمَّ مَکَارِمِ الْأَخْلَاقِ) - (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّیْهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّیْهَا - قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّى).



۱۰- شرایط توفیق: نظر به اینکه ضمانت اجرائی هر قانون و مقررات وجدان انسان است و در یک اجتماع بدون ملکات اخلاقی و سلامتی افراد جلوگیری قطعی از امور خلاف امکان پذیر نمی‌باشد، جامعه‌ای که عاری از ایمان و تقوی باشد در برابر تضاد منافع و اغراض داخلی و تصادم مخاطرات و مشکلات خارجی تاب مقاومت نخواهد داشت و آزادی بدون آراستگی قابل دوام نیست. ضمناً اعتقاد و صفای ضمیر با وجود جلوگیری از خطا بوده و بدون اقدام مثبت و فعالیت، پیشروی به سوی هدف و تأمین منظور میسر نمی‌شود. بنابراین شرایط لازم و کافی برای حفظ اجتماع از هلاکت، سوق آن به سعادت یعنی شرایط توفیق سه اصل: ایمان - تقوی - عمل خواهد بود. برای مقاصد حق نیز تشبث به وسایل نامشروع یک نوع فریب نفس بوده و آثار سوء آن با توجه به زمان و مکان ظاهر خواهد شد (یا ایُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ وَ جَاهِدُوا فِی سَبِیْلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ).

بخش پنجم

زنداد و فعالیت فکری، فرهنگي (۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ ش)

وقتی قرار شده است آزادی و استقلال و حتی اصلاحی انجام شود، از این قبیل زندانها و محرومیت‌ها و بلکه قربانی‌ها و کشتارها هزار هزار و مکرر پیش آمده است و در دنیا سابقه ندارد که بدون رنج و محرومیت و فداکاریهای صدبرابر آنچه ما تازه وارد آن شده‌ایم، خلاصی و نجات ملتی فراهم شده باشد. چه هندوستان و الجزایر و کوبا را بگیرید، چه مصر و ایرلند و فرانسه و ممالک اروپای شرقی و غیره. چیزی که قرار شد همه جایی و کلی باشد، پس قرار و ناموس طبیعت و بر وفق مشیت الهی است و بنابراین ضروری و خیر است. در ایران هم مثل همه جا تا نارضایتی و مخالفت مردم از یک طرف و فتنار و آزار دولت‌های خائن از طرف دیگر شدت پیدا نکند و عصبانیت و ناامیدی و ناراحتی ملت عمومیت پیدا نکند، انقلاب و چاره‌ای نخواهد شد. جریان این چند سال کاملاً امیدبخش است و روز به روز بیداری و آمادگی ملت شدت و وسعت پیدا می‌کند.

یادداشت‌های زندان، مؤرخ ۹ | ۵ | ۱۳۴۲

فصل اول

مهمترین رویدادهای زندگی بازرگان در این دوران

(۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ ش)

در این دوران، به دلایلی چون زندان و محدودیت‌های فراوان پس از زندان، در زندگی جاری مهندس بازرگان حوادث چندانی روی نداده است و در مجموع آرامترین و کم‌حادثه‌ترین دوران زندگانی وی بوده است. در عین حال، طبق روال کتاب، در فصل اول به اهم حوادث زندگی بازرگان اشاره می‌کنیم و سپس در فصل‌های دیگر به تحولات فکری، سیاسی و اجتماعی آن زمان و آن گاه به نقش بازرگان در آن مقطع تاریخی خواهیم پرداخت.

زندان : ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶

چنان که به تفصیل گفتیم، مهندس بازرگان و دیگر رهبران نهضت آزادی، در بهمن سال ۱۳۴۱ دستگیر و در سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۳ محاکمه و جملگی به حبس محکوم شدند. بازرگان به ده سال زندان محکوم شد. هر یک از زندانیان دوران محکومیت خود را گذرانده آزاد شدند. بازرگان و طالقانی که بیشترین محکومیت را داشتند، پس از گذراندن پنج سال از محکومیت ده ساله خود در اواخر سال ۱۳۴۶ آزاد شدند.

در طول این دوران جامعه ایران و دولت و رژیم حاکم و به طور خاص مبارزات ضداستبدادی و ضداستعماری وارد مرحله تازه‌ای شد که پس از این به آن اشاره می‌کنیم. مهندس بازرگان و دیگر هم‌قطاران و همفکرانش در زندان بودند اما بی‌ارتباط با حوادث بیرون نبودند و لذا کم و بیش بر تحولات پیرامونشان اثر می‌نهادند اما بیشترین فعالیت بازرگان و طالقانی و دیگران معطوف به فعالیت فکری و فرهنگی (البته غالباً با مضامین و جهتگیری سیاسی) بود که در زندان صورت می‌گرفت. در این باره بعداً سخن خواهیم گفت.

خاطرات زندان

یکی از ویژگیهای مهندس بازرگان این بود که به جهان پیرامون خود به صورت حسی توجه داشت و درباره رویدادها و حوادث و واقعیتهای جاری یا تاریخی تأمل می‌کرد و لذا غالباً تأملات خود را به صورت خاطرات و یا یادداشتها نگاشته است که امروز بخشهای قابل توجهی از آنها در دست است و ما در این تحقیق از این خاطرات تاریخی و تأملات فکری و سیاسی و اجتماعی بسیار استفاده کرده‌ایم و پس از این نیز خواهیم کرد. از جمله بازرگان، از اوایل بازداشت خود رویدادهای مهم (و گاه نیز غیرمهم) کشور و بیشتر حوادث ریز و درشت زندان و گاه حوادث بین‌المللی و جهانی را به صورت روزانه یا چند روز یک بار با ذکر روز و تاریخ یادداشت کرده که اکنون بخشهایی از آن در اختیار ما است. متأسفانه قسمتهایی از آن در یورش ساواک به منزل بازرگان و برخی دستبردها در سالیان پس از انقلاب، از بین رفته و حداقل اکنون در دست نیست.

خاطرات موجود بخش عمده سالهای ۴۱ تا ۴۶ را در بر می‌گیرد و در مجموع دارای مطالب و گزارشهای فراوان و غالباً دقیق از رویدادهای داخل و خارج زندان در آن پنج

سال است. این خاطرات سند و متن بسیار ارزشمندی درباره تاریخ و حوادث و تحولات کشور ما و به طور خاص جنبش ملی - اسلامی ایران در آن روزگار است. طبق معمول نوشته‌ها و گفته‌های بازرگان، این یادداشتها بیشتر به دیگران و حوادث جاری کشور و اوضاع عمومی زندان و حال و هوای زندانیان می‌پردازد تا به حدیث نفس. یعنی نویسنده کمتر از خود سخن گفته و بیشتر از دیگران یاد کرده‌است. اهمیت این مطلب زمانی بیشتر می‌شود که مشاهده می‌کنیم خاطرات نویسان، ولو ناخواسته، خود را محور حوادث قرار می‌دهند و لذا بیشتر از خود و کارها و فعالیت‌هایشان و احتمالاً از قهرمانی‌هایشان سخن می‌گویند و از این رو دیگران، هر چند مهم، در حاشیه قرار می‌گیرند. اما چنین حالتی در خاطره‌نویسی بازرگان چندان برجسته نیست.

به هر حال این خاطرات در یک تقسیم‌بندی کلی دارای چند قسمت است.

قسمت اول مربوط است به حوادث سالهای ۴۱ تا ۴۳. در این دوران از یک طرف موضوع دادگاه و محاکمه مطرح بود و از طرف دیگر نیز غالباً از ملاقات محروم بودند. لذا یادداشتها عموماً به حوادث داخل زندان و زندانیان در آن دوران و این که چه کسانی بازداشت شده و چه کسانی آزاد شده‌اند (به ویژه رهبران جبهه ملی که تقریباً با رهبران نهضت بازداشت شدند ولی به دلایلی که قبلاً گفته شد در اواخر تابستان ۴۲ آزاد گردیدند) و جریان انتخاب وکیل و تعیین دادگاه و پرونده‌خوانی و خلاصه‌ای از مذاکرات و مدافعات متهمان و وکلای مدافع آنها اختصاص دارد.

قسمت دوم انعکاس حوادث جاری است که در همان قسمت اول هم برجسته است و نسبت به دیگر قسمت‌ها نیز از حجم قابل توجهی برخوردار است. اخبار این حوادث یا از طریق رادیوهای خارجی یا رادیو ایران و یا گاه مطبوعات و بیشتر از طریق ملاقات کنندگان (در جریان دادگاه یا در ملاقاتهای زندان و هفته‌ای دوبار صورت می‌گرفت) به زندان منتقل می‌شد و بازرگان تقریباً با دقت و با ذکر جزئیات و غالباً به ویژه اگر رادیوها و مطبوعات بودند) با ذکر منبع آنها را ثبت و یادداشت می‌کرد. در مورد ملاقات کنندگان، فقط به این جمله که بعضی در ملاقات گفتند، بسنده شده است. در این نوع یادداشتها، اخبار و اطلاعاتی ذکر و نقل شده‌اند که برخی از آنها در جای دیگر دیده نمی‌شوند، و از این نظر، ارزش و اهمیت منحصر به فرد دارند و می‌توانند برای تدوین تاریخ مبارزات ملت و

حوادث تاریخی ایران در آن مقطع زمانی بسیار مفید و روشنگر باشند. از جمله اطلاعاتی که از طریق ملاقات کنندگان دریافت گردیده و عیناً و غالباً کامل و بی‌کم و کاست منعکس شده است. نسبت به انعکاس و ثبت و نقل این نوع اطلاعاتیها و حوادث جاری، انصاف و بی‌طرفی لازم وجود داشته است و لذا حتی اخبار و اطلاعات و اعلامیه‌های گروه‌های مختلف (اعم از ملی، اسلامی و ...) ثبت شده‌اند.

در واقع هر حادثه یا سخن و اطلاعاتی قابل‌ذکری به دست مؤلف رسیده، در خاطرات انعکاس پیدا کرده است. اما بیشترین حجم اطلاعات و به ویژه اطلاعاتیها در سه سال اول، اختصاص دارد به علمای ایران و گاه نیز عراق و خارج از کشور. دلیل این امر نیز روشن است. در آن زمان، علمای ایران عموماً در جریان مبارزه و رویارویی با رژیم شاه بودند و تقریباً تمامی مراجع تقلید ایران و عراق از پاییز سال ۱۳۴۱ تا تبعید آیه‌الله خمینی در پاییز سال ۱۳۴۳ به بورسای ترکیه، فعالانه در صحنه مبارزه بر ضد رژیم حضور داشتند و در واقع دیگر فعالیتها تحت‌الشعاع نهضت روحانیت و به ویژه صلابت و صراحت و شجاعت آیه‌الله خمینی قرار داشته است.

قسمت سوم این خاطرات، نامه‌ها و یادداشتهای خانوادگی است. این بخش که غالباً با خطاب مستقیم به فرزندان و گاه همسر (هر چند بدون ذکر نام) نگارش یافته است، یا مقاله‌هایی هستند علمی (نوشته، ترجمه و گاه بریده‌های جراید) یا قصه‌هایی آموزنده برای فرزندان و یا نقد و نظر درباره نوشته‌ها و نامه‌های فرزندان که برای وی به زندان ارسال شده‌اند. هدف این یادداشتهای، عمدتاً ارتباط عاطفی و فکری با خانواده و جبران خلاء غیبت پدر خانواده و در نهایت هدایت و ارشاد فرزندان و آموزش مسائل فکری و اعتقادی و پرورش روحی و ایمانی و اخلاقی آنان و در واقع ایفای وظایف پدری از راه دور بوده است.

قسمت چهارم، انعکاس حوادث و حال و هوای داخل زندان است و خود دنیایی دیگر با شرایط و ضوابط و حوادث خاص خودش است. انعکاس همین حوادث نیز گوشه‌ای از حوادث جاری مملکت و پاره‌ای از مبارزات سیاسی در دهه چهل به شمار می‌آید. مثلاً چه کسی به زندان آمد و چه کسی رفت، علل دستگیریه‌ها و بازداشتها و آزاد شدن‌ها، حالات و

روحیات زندانیان، ضعفها و مقاومتها، ارتباط و چگونگی برخورد و معاشرت زندانیان، شادبها و غمها، گروههای زندانی از نظر فکری و گرایش سیاسی و ... پیوسته یادداشت شده است. یکی از اموری که از آغاز تا انجام مورد توجه بوده است، ذکر نام دیدارکنندگان در روزهای ملاقات (دوشنبه‌ها و چهارشنبه‌ها) بوده که پیوسته ضبط شده است. و نیت نام همین دیدارکنندگان از بسیاری از واقعیات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آن روزگار حکایت می‌کند.

افزون بر تمامی آنها، این خاطرات تا حدود زیادی از گرایشها، حالات، افکار و اندیشه‌ها، احساسها و زوایای پنهان و آشکار روح و روان مهندس بازرگان در آن دوران پرده برمی‌دارد. چاپ و انتشار این مجموعه خاطرات، هم خدمتی است به تاریخ و فرهنگ این کشور و هم خدمتی است به محققان و پژوهشگران تاریخ و تحلیل‌گران مسائل اجتماعی و سیاسی و هم گامی است در جهت آگاهی توده‌های مردم و تعالی فکری و اجتماعی جامعه و به ویژه مأخذ قابل توجهی است که نسل جوان را با گذشته‌های تاریخی خود آشنا می‌کند.

در اینجا برای نمونه فقط به برخی از یادداشتهای این خاطرات اشاره می‌شود. در مورد سال اول زندان و فعالیت‌های فکری و سیاسی آن زمان در زندان می‌نویسد:

برنامه و تشکیلاتی داریم و دسته‌جمعی زندگی می‌کنیم. هفته‌ای یک جلسه عمومی، سه بار تفسیر، یک بار بحث اجتماعی، یک یا دوبار اطلاعات عمومی. مخارج بد وسیله صندوق عمومی یا پرداخت آزاد مخفی تأمین می‌شود. عصرها ورزش دسته‌جمعی و ظهر و شب نماز جماعت داریم. هر روز به نوبت دو نفر مسئول غذا و نظافت‌اند. یک مسئول کل انتظامات آقای علی بابایی، یک تهردار مرافق حیاط آقای مسعودی.

حادثه پانزدهم خرداد و حوادث مربوط به آن در این خاطرات انعکاس قابل توجهی یافته است.

در یادداشت مورخ ۱۵/۳/۴۲ در مورد این حادثه آمده است:

روز سوم عاشورای سیدالشهدا، عاشورای قیام ملت ایران پیا شده است! البته تا خون ریخته نشود، قربانی داده نشود و فداکاریها نشود، هیچ چیز درست نخواهد

شد. همه وقت و همه جای دنیا همین طور بوده است... [اشاره به شاه] خدا لعنتش کند! خدا ملت و مسلمانها را از دست و شر او نجات دهد!
در یادداشت ۱۶ و ۱۷/۳/۴۲ در همین مورد آمده است:

آتش زدن باشگاه شعبان بی‌مخ و حمله به رادیو دروغ پراکنی و فحشا و فسادپاشی کارهای کوچکی نیست. ان شاءالله که صد در صد ملی و دینی باشد. در این صورت شهدای این چند روزه با شهدای کربلا محشور خواهند شد و نتایج و موفقیت‌های دنیایی آن حتمی خواهد بود. واقعاً کار و اثری که متضمن خاصیت و خدمت و فایده‌ای نباشد و نتیجه عملی نداشته باشد، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد. از مشغولیت‌های بوج و بی‌مغز چه حاصلی برای زندگی این دنیا و آخرت پیدا می‌شود.

دل خوشی ما به این شد که امسال عزاداری عاشورا و ذکر سیدالشهداء به مقصد و معنای واقعی آن نزدیک شد و شاید در عزاداریهای ایران، ازین دفعه باشد که عاشورا زنده شد و شیعیان به امامشان تاسی کرده باشند.

خدا کشتگان را بیمارزد و ماندگان را سلامت و موفق بدارد، و خمینی را از چنگ و شر اینها نجات داده برای ادامه مبارزه در راه حق جسماً و اخلاقاً حفظش کند.

در یادداشت مورخ ۲۰/۱۲/۴۲ می‌نگارد:

امروز به مناسبت وفات با سعادت حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام و تصادف یا سال فجایع وارده بر طلاب مدرسه فیضیه قم، در ساعت ۱۰ صبح مجلس فاتحه و تذکر داخلی در زندان داشتیم که عددای از زندانیان عادی هم شرکت کردند. آقای طالقانی در زمینه ورود اسلام به ایران و پذیرش تشیع و قیام ابومسلم خراسانی و نقش و رهبری حضرت صادق و رفتاری که با طلاب مکتب جعفری شده است، صحبت جامع مؤثری ایراد کردند.

از خاطرات و یادداشتهای مهندس بازرگان چنین استنباط می‌شود که در هر سال در ایام عاشورا، مراسم عزاداری در زندان برقرار می‌شده و یاد و خاطره شهیدان کربلا و ۱۵ خرداد و آیه‌الله خمینی به صورت انقلابی و حماسی و غیرت برانگیز احیا و گرامی داشته

می شده است. فی‌المثل در مورد عزاداری محرم سال ۱۳۴۶ در زندان شماره ۴ زندان قصر چند تن (از جمله خود ایشان و طالقانی) سخنرانی کرده‌اند. در این مراسم مرثیه‌خوانی و سینه‌زنی نیز بوده است. مرثیه‌ای که در این مراسم خوانده می‌شده این بوده است: «گفت عزیز فاطمه، نیست ز مرگ واهمه، تا که به تن توان بود، زیر ستم نمی‌روم، ننگ و حیات ذلت است، عزت و مرگ لذت است، من ز یزید بی‌حیا، ظلم و ستم نمی‌کشم»^{۳۳}. وی اضافه می‌کند که در این جلسه روز عاشورا، از آیه‌الله خمینی نیز تجلیل شد.

از جمله حوادثی که در خاطرات مهندس بازرگان بازتاب قابل توجهی پیدا کرده است، جریان انتخابات فرمایشی دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی است که در تابستان سال ۱۳۴۲ برگزار شد. چنان که می‌دانیم انتخابات این دوره نیز مانند غالب انتخابات عصر پهلوی در شرایط کاملاً اختناق و سرکوب و در فضای کاملاً استبدادی و غیردموکراتیک انجام شد. احزاب و گروه‌های سیاسی کاملاً تعطیل و رهبران بسیاری از آنها در زندان بودند. روحانیان نیز در فضای پس از ۱۵ خرداد، کاملاً در محاصره و تحت نظارت و مراقبت شدید بوده و بسیاری از رهبران فعال و مؤثر آن در زندان بودند. تمامی نیروهای ملی و اسلامی با این انتخابات قلابی مخالفت نموده و ماهیت آن را افشا کردند. از جمله رهبران روحانی و مراجع دینی، هوشیارانه با انتخابات برخورد کرده و در نهایت آن را تحریم کردند و به لحاظ شرعی مردم را از شرکت در آن منع نمودند. مطالب زیادی در این خاطرات هست که برخورد فعالانه پیشوایان دینی را با انتخابات نشان می‌دهد، مضامینی که تاکنون در کتب و منابع محدود آن دوره انعکاس در خور نیافته است. بر اساس یادداشتهای مهندس بازرگان، در این زمان آیه‌الله سیدهادی میلانی با قاطعیت تمام و در سطح گسترده با انتخابات برخورد کرده و با اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌هایش مردم را به مقابله با انتخابات فراخوانده است. برخی از اطلاعیه‌های ایشان نیز عیناً در این خاطرات درج شده‌اند.

۳۳. مرحوم حاج مهدی عراقی در خاطرات «ناگفته‌ها»یش شعر فوق (البته جز سه مصرع آخرین) را می‌آورد و می‌گوید این شعر در روز ۱۵ خرداد ۴۲ برابر با سوم محرم در نهران خوانده می‌شد و سراینده آن شهید حاج صادق امانی (از اعضای هیئت مؤتلفه اسلامی که در ارتباط با ترور منصور در سال ۴۳ بازداشت و اعدام شد) بوده است (ناگفته‌ها، ص ۱۷۹).

البته جبهه ملی هم انتخابات دوره بیست و یکم را تحریم کرد. دکتر علی امینی، که در این زمان منزوی بود، با گروهی دیگر به صف مخالفان پیوست و با صدور اطلاعیه‌ای انتخابات را تحریم نمود. البته بازرگان با هوشیاری درباره این اطلاعیه تحریم می‌نویسد: «امضای آمریکا در پای آن خوانده می‌شود» (یادداشت مؤرخ ۲۲/۶/۴۲). گروه امینی که اطلاعیه را امضا کرده بود، عبارت بودند از: نورالدین الموتی، مهندس غلامعلی فریور و محمد درخشتس.

بازرگان در مورد محاکمه طیب حاج رضایی مطالبی آورده است که روشنگر است. از جمله در خاطرات روز ۱۴/۵/۴۲ نوشته است:

محاکمه دیروز طیب، که فقط عکس آن را در روزنامه‌ها درج کرده و هیچ شرحی ننوشته‌اند، ظاهراً دفاع و حملات سرلشکر بهارمست شدید بوده و گفته است بر طبق مدارک و شواهد، تدارکات از طرف سازمان امنیت و نخست‌وزیری گرفته شده بوده است*.

در خرداد ۱۳۴۶ جنگ سون اعراب و اسرائیل (ژوئن ۱۹۶۷) روی داد که به «جنگ شش روزه» شهرت پیدا کرد. ملت مسلمان ایران نسبت به اعراب مسلمان اعلام حمایت و همبستگی کرد. بازرگان و همفکرانش نیز در زندان در حد امکان خود به نفع اعراب و

* حاج مهدی عراقی نیز در «ناگفته‌ها» تصریح می‌کند که رژیم پانیشه و عمدتاً دست به کشتن زد: «و اما جریان ۱۵ خرداد که بعداً بررسی شد، این بود که تزارشی می‌رسد به شاه که یک انقلابی در شرف تکوین است که اگر جلوگیری نشود، این حرکت به این صورت که دارد جلو می‌رود، خلاصه‌اش برای خود تو و دستگاه و رژیم احساس خطر می‌شود، این طرح را می‌ریزند که بیایند یک انقلاب به وجود بیاورند تا اینکه جلوگیری بشود از آن انقلاب اصلی. خوب، این احتیاج به یک مقدمه داشت و می‌دانستند که آقای خمینی زمینه‌اش توی مردم چیست و با بازداشت و دستگیری ایشان قهرت یک عکس‌العملی در مردم ایجاد می‌شود و چون این حرکت یک حرکت نارس است و هنوز پخته نشده است می‌توانند زود بکوبند و روح بآس و ناآیدیدی و بدبینی در اثر گسترش زیادی که می‌کنند، در مردم ایجاد می‌شود و برای مدتی حداقل دیگر این حرکت ادامه پیدا نمی‌کند و اینها با خیال راحت می‌توانند به حکومتشان ادامه بدهند. این شد که در روز ۱۵ خرداد، بخصوص از بعد از ظهر شروع کردند به یک کشتار بدون حساب». (ناگفته‌ها، صص ۱۹۱ - ۱۹۲)

مسلمانان عکس‌العمل نشان دادند. به گزارش ایشان :

تصمیم گرفته شد از بازی و تلویزیون رفتن خودداری کنیم، پنج روز عزای برای شهدای مسلمان عرب بگیریم، روزهای ملاقات نوار سیاه ببندیم و شب‌ها در جلسات بحث و بررسی در اطراف جنگ گذشته داشته باشیم. علاوه بر آن قرار شد که نامه‌ای به رئیس زندان نوشته خواهش کنیم پول مختصری را که معادل یک ماه جیره زندان است، ضمیمه کنیم از طرف ما به سفارت عراق بفرستند و بگویند: حاضریم از خرید خود برای «جروحین جنگ بدهیم».

۲۱ نفر نامه را امضا کردند و برای هر نفر ۲۲ تومان به دفتر زندان تحویل داده شد.

در یکی از نامه‌هایش به فرزندان در ۲۳/۲/۴۲ به مطلبی اشاره می‌کند که از نوع تفکر سیاسی و نگرش اخلاقی و موضعگیری او در برابر مدرنیسم پهلوی حکایت می‌کند:

خدا نعت کند پهلوی و آن کسانی که به تشنید فرنگی بازی و تجدد مآبی پرداخته عصمت و عفاف مسلمانی بنت ما را دریدند و می‌روند؛ این طور از راه آواز و عکس یا به اسم هنر و غیره شب و روز و در هر محفل و مردودی زهر شهوت و فساد و بی‌هدفی را در رگ و ریشه دخترها و پسرهای ما وارد می‌کنند

تبعید به زندان برازجان

از حوادث گفتنی زندان پنج ساله، تبعید زندانیان نهضت آزادی به زندان برازجان در منطقه سخت و دور افتاده جنوب ایران بود. این تبعید در اوایل آبان ماه ۱۳۴۴ صورت گرفت. دلیل این تبعید را چنین نوشته‌اند:

زندانیان نهضت آزادی، که زندانها را به مدرسه بزرگی برای آموزش زیر بنای انقلاب اسلامی تبدیل ساخته بودند، تحوّل‌ی در وضع زندانها به وجود آورده بودند. به طوری که رژیم پس از مدت کوتاهی مجبور می‌شود آنها را از هم جدا ساخته و هر کدام را به نقاط دور افتاده و بد آب و هوا بفرستد.

اما به گفته آقای مهندس سبحانی، علت ظاهری و در واقع بهانه این اقدام آن بود که در

سال ۱۳۴۳ زندانیان سیاسی بند ۳ زندان قصر آقایان دکتر سامی و دوستانش و نیز گروه زندانیان هیئت مؤتلفه اسلامی (کسانی که در ارتباط با ترور منصور نخست‌وزیر زندانی بودند)، به دلیل فقدان امکانات مناسب برای زندانیان، اعتصاب غذا کرده بودند و زندانیان نهضت آزادی که در بند ۴ قصر بودند به حمایت آنان برخاسته و دست به اعتصاب غذا زدند.^۱ پس از شکسته شدن اعتصاب، رهبران نهضت آزادی را، که هیجده تن بودند، به جنوب فرستادند. البته در این میان آیه‌الله طالقانی در تهران ماند و تبعید نشد. دلیل این امر نیز آن بود که وی نامه اعتصاب غذا را که از سوی اعتصاب‌کنندگان به دفتر زندان داده شده بود، امضا نکرده بود. علت این کار حرمت احتمالی اعتصاب غذا بود که طالقانی با توجه به روحانی بودن به مصلحت ندید با اعتصاب غذا رسماً موافقت کند. هر چند وی در عمل در اعتصاب شرکت کرد.^۲ مهندس بازرگان نیز در خاطرات زندان به تفصیل و با ذکر جزئیات از این اعتصاب سخن گفته است.

از جمله تبعید شدگان، مهندس بازرگان بود. در طول راه تهران - برازجان دستان او و دوست دیرینش دکتر یدالله سبحانی را با یک دستبند به هم بسته بودند و چون هدف آزار و رنج بیشتر زندانیان تبعیدی بود، حتی در طول راه اجازه نمی‌دادند دستهای آن دو تن از دستبند آهین آزاد شود. آقای دکتر سبحانی می‌گوید این کار در برخی موارد (از جمله در دستشویی) مشکل ایجاد می‌کرد که گاه خود مأموران شرم‌منده می‌شدند و دستبند را باز می‌کردند.^۳

در زندان برازجان نیز، روال کارها مانند تهران بود و همان برنامه‌ها کم و بیش اجرا و عملی می‌شد. ورزش و تفسیر و سخنرانی و کارهای مطالعاتی و تکاپوهای علمی و فکری جمعی مانند گذشته ادامه پیدا کرد. این تبعید حدود هشت ماه طول کشید و اواخر خرداد ماه ۴۵ تبعیدیان به تهران بازگردانده شدند. علت بازگرداندن تبعیدیان نیز فعالیت‌های

۱. حاج مهدی عراقی نیز در خاطرات خود به این اعتصاب و همراهی مهندس بازرگان و دوستانش اشاره و تصریح کرده‌است. ناگفته‌ها، صص ۲۵۷ - ۲۵۸.

۲. به نقل از سخنان شفاهی مهندس سبحانی.

۳. خاطرات مکتوب آقای دکتر سبحانی.

سیاسی ایرانیان مبارز خارج از کشور و تظاهرات مکرر آنان در اروپا و آمریکا بوده است.

پس از آزادی از زندان (۱۳۴۶ تا ۱۳۵۶)

مهندس بازرگان (و نیز آیه‌الله طالقانی) در آبان ماه ۱۳۴۶، یعنی زمانی که نیمی از دوران محکومیت خود را گذرانده بودند، آزاد شد. دلیل این آزادی نیز، طبق نوشته روزنامه‌ها و اظهار نظر رسمی، عفو دولتی بود که به طور معمول و سنتی گاه انجام می‌شد. پس از آزادی، دیگر امکانات فعالیت سیاسی و تشکیلاتی علنی به طور کامل از بین رفته بود. در طول این دوران فضای عمومی و سیاسی جامعه از جهاتی دگرگون شده بود که بعداً به آن خواهیم پرداخت. نهضت آزادی، هم غیرقانونی بود و هم اگر غیرقانونی اعلام نشده بود، باز نمی‌توانست تحت این عنوان در داخل کشور فعالیت کند. چرا که رژیم کوچکترین فعالیت سیاسی احزاب و گروه‌ها و تشکلهای سیاسی را بر نمی‌تایید. و حتی به صورت فردی نیز امکان تحرک سیاسی نبود. از این رو بازرگان پس از آزادی عمدتاً به فعالیت فکری و علمی و فرهنگی و تا حدودی اجتماعی پرداخت یعنی همان شیوه و رسالت و نقش دیرین خود را در سطوح محدودی پی گرفت.

هر چند در این دوره امکان سخنرانی عمومی و حتی چاپ کتاب نیز سلب شده بود، اما بازرگان در طول این ده سال عمدتاً سخنرانیهای گذشته و کارهای نیمه تمام دوران زندان را تکمیل و با استفاده از شیوه‌های شناخته شده در حاکمیت استبداد و سانسور (از جمله با نام مستعار) آثار خود را به چاپ رساند. از جمله سیر تحول قرآن را که در زندان آغاز کرده بود، در این سالها ادامه داد و در اواخر دهه پنجاه به کمال رساند و در فواصل زمانی مختلف این اثر مهم را در چند جلد به چاپ رساند. در فصل سوم از آثار و فعالیت فکری بازرگان به تفصیل یاد خواهیم کرد.

فصل دوم

اوضاع عمومی ایران در سالهای

۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶

پیش از این توضیح دادیم که در سالهای پس از کودتای مرداد ۳۲، اختناق حاکم شد و مجلس و قانون و مشروطیت و آزادی مطبوعات و احزاب سیاسی و دیگر حقوق ملت به کلی نادیده گرفته شد. شاه خود را مالک الرقاب مردم قلمداد می‌کرد و انتخابات و مجالس قانونگذاری دوره هیجدهم و نوزدهم فرمایشی و کاملاً صوری و بدون حضور و مشارکت احزاب و نیروهای سیاسی مخالف برگزار شد، و لذا این مجالس و دو حزب شاه ساخته و تشریفاتی آن (حزب ملیون اقبال و حزب مردم اسدالله علم)، نقشی جز اجرای منویات شاهانه نمی‌شناختند و جز آن نیز نقشی نداشتند. برخی از مصوبات منافی استقلال کشور (مانند قرار کنسرسیوم نفت در دولت زاهدی به وسیله وزیر دارایی وقت علی امینی)، در این دوران به تصویب رسید. در دهه سی پیش از تشکیل ساواک، فرمانداری نظامی تهران عامل اجرای مستقیم سرکوب و اختناق بود و زمانی تیمور بختیار با قساوت و شقاوت تمام عمل می‌کرد. در سال ۱۳۳۶ ساواک تشکیل شد و بخشی از مأموریت سرکوب را بر عهده گرفت. اما در فضای نیمه‌باز سالهای ۱۳۴۱ تا ۱۳۳۹، جبهه ملی دوم تشکیل شد و در آستانه انتخابات مجلس بیستم (۱۳۴۰ - ۱۳۳۹) به فعالیت پرداخت. اما رژیم، به رغم وعده‌هایش، هیچ نیروی مخالف را جدی نگرفت و در انتخابات مشارکت نداد. از این رو کوششهای جبهه ملی و نهضت آزادی نیز از این نظر به جایی نرسید. در عین حال انتخابات دوره بیستم در فضای آشفته و هرج و مرج و بلا تکلیفی رژیم انجام شد و در نهایت محصول این انتخابات برای دستگاه نیز چندان مطلوب و رضایت‌بخش نبود. لذا انتخابات باطل اعلام شد. اما بعدها انتخابات، البته باز به صورت فرمایشی و استبدادی، تجدید شد و مجلس بیستم افتتاح گردید. با این همه با روی کار آمدن دکتر علی امینی این مجلس نیز

تعطیل شد. با رفتن امینی، شاه خود از پشت پرده بیرون آمد و با داعیه طرح و اجرای اصلاحات و ایجاد تغییر و تحول بنیادین و مترقیانه مستقیماً وارد صحنه سیاست و مجادلات سیاسی شد، کاری که دست کم تا آن زمان رسم نبود و شاه معمولاً می‌کوشید بی طرف باشد و آشکارا در امور مملکتداری دخالت نکند. در دولت اسدالله علم، که پس از امینی روی کار آمد، و در تعطیلی مجلس، اصلاحات شاهانه با تصویب اجرای قانون انجمنهای ایالتی ولایتی در مهرماه ۱۳۴۱ آغاز شد. اما با مخالفت یک پارچه علمای دینی و مراجع تقلید با شکست مواجه گردید. پس از آن، مسئله «انقلاب سفید» یا «انقلاب شاه و ملت» و «لوايح شنگانه» به منزله اصول انقلاب مطرح و به همه پرسى گذاشته شد که دیدیم در فضای بسته و پرخفان و در زمانی که تمامی مخالفان سیاسی رهبران احزاب در زندان بودند. به اصطلاح تصویب گردید.

پس از تصویب اصول انقلاب سفید، خفقان و استبداد افزونتر شد و دستگیری و زندان و آزار مخالفان گسترده تر گردید. برای ارباب مخالفان روحانی و مذهبی، حادثه مدرسه فیضیه در نوروز سال ۱۳۴۲ پیش آمد. در چهاردهم خرداد (روز تاسوعا) تظاهراتی گسترده در تهران انجام شد و پس از آن سه تن از رهبران بلند پایه جنبش روحانی (آیات: خمینی، قمی و محلاتی)، دستگیر و در تهران زندانی شدند. در اعتراض به این دستگیریها، واقعه خونین ۱۵ خرداد روی داد که طبق شواهد و قرائن موجود، رژیم از تظاهرات اعتراض انگیز و خشمآگین مردم استفاده کرده برای ایجاد خفقان بیشتر و اجرای قساوت و خونریزی افزونتر شماری از مردم تهران و قم و شیراز و ورامین و ... را به گلوله بست و به شهادت رساند. این حرکت را روزنامه اطلاعات در آن ایام «شورش کور» خواند، اما به واقع شورش نبود، فقط تظاهرات اعتراض آمیزی بود که رژیم عمداً آن را به خون کشید و آن گاه خود آن را «شورش کور» لقب داد. ظاهراً رژیم قصد داشت برای ایجاد خفقان بیشتر و زهر چشم گرفتن از روحانیان، که با قدرت به میدان آمده بودند، مراجع دینی دستگیر شده (به ویژه آیه الله خمینی) را محاکمه و احتمالاً اعدام کند. اما با جنبش علما و مهاجرت علمای قم و مشهد و اصفهان و قزوین و خرم آباد و تبریز و برخی شهرهای دیگر به تهران و حمایت قاطعانه از رهبران دستگیر شده و به ویژه از آیه الله خمینی، که بیشتر در معرض اتهام و مجازات بود، و اعزام نماینده‌ای از جانب خود نزد شاه (آیه الله روح الله کمالوند)، از حدت مسئله کاسته شد و شاه از محاکمه پیشوایان دینی صرف نظر کرد و پس از چندی (در

۱۲ مرداد ۴۲) «حبس» آنان به «حصر در منزل» تبدیل شد.

در همین سال (سال ۴۲) رهبران بازداشت شده جبهه ملی از زندان آزاد شدند اما رهبران نهضت آزادی محاکمه گردیدند و پس از اجرای دو مرحله محاکمه (بدوی و تجدیدنظر) تقریباً تمامی رهبران و کارهای اصلی و اعضای درجه دو و سه آن به حبس (یک تا ده سال) محکوم شدند. رژیم می‌خواست از محاکمه علنی آنان در دادگاه نظامی به نفع خود بهره‌برداری کند اما مدافعات آنان (به ویژه مدافعات مهندس بازرگان) در دادگاه تجدیدنظر نظامی و افشاگریهای عمیق ایدئولوژیک و سیاسی رژیم شاه و به طور کلی استبداد پادشاهی ۲۵۰۰ ساله، خلاف اتفاق افتاد و کاملاً به زیان رژیم تمام شد. ولی به هر حال جنبش نهضت آزادی با رکود و توقف و مانع جدی مواجه شد و از گسترش و فعالیت آن در داخل کشور جلوگیری به عمل آمد.

با این همه در هر سه جریان شناخته شده (روحانی، نهضت آزادی و جبهه ملی) مبارزه ادامه پیدا کرد. هر چند با منتفی شدن محاکمه آیه‌الله خمینی و دیگر رهبران روحانی و آزادی نسبی ملاقات با ایشان در تهران و به ویژه با آزادی وی و بازگشت به قم در ۱۷ فروردین ماه ۱۳۴۳، به نظر می‌رسید که نهضت روحانی پایان یافته است. اما چنین نشد و این تصور نادرست بود. با این که در این دوران اکثر مراجع دینی در قم و تهران و جاهای دیگر عملاً از مبارزه کناره‌گیری کرده بودند، ولی با بازگشت آیه‌الله خمینی به قم، بار دیگر پرچم نهضت روحانی به جنبش درآمد و به ویژه، سخنرانیهای ایشان و بیدادگری‌ها و تحرّکی که در محافل دینی و مجامع مذهبی و خصوصاً طلاب جوان ایجاد می‌کرد، نهضت را تداوم بخشید و در واقع مبارزه را وارد مرحله نوینی کرد. در مجلس مهم و با شکوهی که در روز ۲۱ فروردین ماه به مناسبت آزادی آیه‌الله خمینی در مدرسه فیضیه قم برگزار شد، **قطعه‌نامه‌ای** صادر و خوانده شد که از اهمیت خاصی برخوردار است. در این اعلامیه برای نخستین بار یک سلسله خواسته‌هایی مطرح شد که اولاً تحت عنوان کلی «حوزه علمیه قم» بودند نه اشخاص و افراد، ثانیاً از انسجام و جهتگیری معین و شفافیت بیشتری در مقایسه با مواضع و خواسته‌های پیشین علما برخوردار بود، و ثالثاً جمع‌بندی و چکیده جنبش دو ساله روحانیان ایران بود، و رابعاً مواردی در آن بود که تا آن زمان (دست کم به طور روشن و با تأکید) مطرح نشده بود. به دلیل اهمیت این قطعه‌نامه موارد دهگانه آن را می‌آوریم:

۱- ایجاد نظم صحیح و برنامه‌های اساسی همه جانبه در داخله مراکز علمی به ویژه حوزه علمیه قم. ۲- اجرای قوانین اسلامی به صورت کامل خود و احیای سنت‌های متروک شده دینی. ۳- اجرای قانون اساسی به معنای واقعی خود به ویژه اصل دوم متمم آن. ۴- امضا تصویب‌نامه و لوایح ضد دینی و انحلال مجلسین غیرقانونی. ۵- قطع ایادی استعمار و عمال صهیونیسم از مملکت. ۶- جلوگیری از ظلم و فساد و تعمیم عدالت اجتماعی، تأمین آزادی‌های فردی و اجتماعی و نیازمندی‌های عمومی و ایجاد ایران آزاد، مستقل در زیر پرچم پرافتخار مذهب جعفری. ۷- بهبودی وضع اقتصادی و تشویق ملی و اصلاح وضع کارگران و تهیه کار برای فارغ‌التحصیلان. ۸- جلوگیری از اشاعه فحشا و منکرات از قبیل برنامه‌های ضد اخلاقی سینماها و تئاترها و غیره. ۹- آزادی جمیع زندانیان بی‌گناه به ویژه حضرت حجة السلام آقای ضائقانی و اساتید محترم دانشگاه و بازگشت تبعیدشدگان و آوارگان به بلاد خود و ۱۰- رسیدگی به وضع معیشت بازماندگان شهدای ۱۵ خرداد^۱.

در ۲۱ مهرماه ۱۳۴۳ لایحه مصونیت مأموران نظامی آمریکا در مجلس شورای ملی به تصویب رسید. این مصوبه که به «کاپیتولاسیون» شهرت یافت، موج تازه‌ای از مخالفت با رژیم را برانگیخت. آیه الله خمینی بی‌درنگ تلاش خود را برای آگاه کردن علما و مردم و تشویق آنان به اعتراض و عمل آغاز کرد و خود نیز طی نطقی مهم و پرشور در چهارم آبان‌ماه ۴۳ در مسجد اعظم قم، شدیداً آن را مورد نکوهش قرار داد و آن مصوبه را عامل بردگی ایرانیان و ناقض استقلال کشور دانست پس از این نطق تاریخی، در شب ۱۳ آبان ایشان دستگیر و به تهران آورده شد و بلافاصله به شهر بندری بورسای ترکیه تبعید گردید. نهضت آزادی ایران نیز در طول سالهای ۴۲ و ۴۳ در سطح محدودتری به مبارزه ادامه داد. از یک طرف دادگاه علنی رهبران نهضت آزادی و شرکت شماری از مردم (جوانان، دانشجویان، بازاریان، روحانیان و قشرهای دیگر) در دادگاه خود به گرم کردن تنور مبارزه کمک می‌کرد و از طرف دیگر مدافعات مؤثر محاکمه شوندگان (و به طور خاص مدافعات مهندس بازرگان) خود نوعی استمرار مبارزه بود و امید می‌آفرید و در نهایت در جامعه اثر

می‌گذاشت. افزون بر آنها، در بیرون از زندان نیز افراد دستگیر نشده نهضت آزادی، که عمدتاً جوانان و دانشجویان بودند، به مبارزه ادامه دادند به طوری که در این زمان موضع سیاسی نهضت آزادی نیز تندتر شد. یعنی نهضت در مبارزه با رژیم شاه و موضعگیری بر ضد استعمار خارجی و به ویژه صهیونیسم جدیدتر و صریحتر و تندتر شد. اطلاعیه‌های نهضت آزادی در این دوران به خوبی از این واقعیت حکایت می‌کند. اعلامیه معروف «دیکتاتور خون می‌ریزد» یک نمونه از آن اطلاعیه‌ها است. نیز در آبان ماه ۴۲ در ارتباط با دستگیری گروهی از علمای تبریز و مشهد، از طرف نهضت آزادی اطلاعیه‌ای صادر و منتشر شد که بسیار شدیدالحن و صریح بود و در آن از مردم خواسته شده بود که «صفوفشان را محکم‌تر ساخته و جهاد همه جانبه، پی‌گیر، آتشین و بی‌امان بر ضد دیکتاتور و استعمار پیش گیرند»^۱.

جبهه ملی نیز پس از دستگیری و آزادی از زندان در اواسط سال ۴۲، دچار اختلاف و سردرگمی شد و سیاست «صبر و انتظار» را در پیش گرفت. مخالفت پیشوای نهضت ملی دکتر مصدق با کیفیت سازماندهی جبهه ملی دوم نیز در این فروپاشی نقش اساسی داشت. زمانی که رهبران جبهه ملی از توصیه‌های مصدق سرباز زدند، به توصیه مصدق عناصر جوانتر و تندتر جبهه «جبهه ملی سوم» را پایه‌گذاری کردند که البته به جایی نرسید و تمامی اقدامات آنان از انتشار چند اطلاعیه فراتر نرفت.^۲

به هر حال شاه و رژیم استبدادی او پیروز شده بود. با فروپاشی جبهه ملی و محکومیت و حبس رهبران نهضت آزادی و کوتاه آمدن مراجع تقلید در ایران و عراق در برابر استبداد حاکم و به ویژه با تبعید رهبر قاطع و سازش‌ناپذیر روحانی آیه‌الله خمینی به خارج از کشور، تب و تاب مبارزه نیز فرو نشست و سکوت سنگینی بر همه سایه افکند. اما شاه با سروصدای فراوان و تبلیغات گسترده به میدان‌داری خود ادامه داد و برنامه

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، صص ۳۰۶ - ۳۰۷ و تحلیلی از نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۶۱۶.

* البته به گفته آقای فارسی در کتاب زوایای تاریک، شخص ایشان این نوع اعلامیه‌ها را بدون اطلاع رهبران نهضت و در واقع خارج از ضوابط مقررات حزبی و تشکیلاتی می‌نوشته است.

۲. تاریخچه جبهه ملی دوم و سوم را در جلد اول کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران ببینید.

اصلاحات خود را با جدیت پی گرفت و فهرست اصول انقلاب خود ساخته‌اش را به تدریج افزایش داد که سرانجام به ۱۸ اصل رسید. حکومت فردی و دیکتاتوری در عریانترین شکلش ادامه پیدا کرد. احزاب و فعالیت سیاسی مخالف به طور کلی و مطلق تعطیل شد. انتخابات بعدی (مجالس قانونگذاری دوره‌های ۲۲ تا ۲۴) در اختناق و سانسور مطلق برگزار گردید. دو حزب «ملیون» و «مردم» همچنان کارگردان ظاهری انتخابات بودند که آنها نیز بعدها به حزب واحد «رستاخیز» تبدیل شدند. مطبوعات کاملاً استقلال خود را از دست دادند و تا سال ۱۳۵۷ هیچ نشریه و روزنامه آزاد و مستقل سیاسی نمی‌توانست منتشر شود و چاپ هرگونه مطلبی که به گونه‌ای با رژیم برخوردی داشت و حتی توهم مخالفت هم در میان بود، ممنوع بود و گاه سرکوب و مجازات سخت‌ناشر یا نویسنده و حتی توزیع‌کننده را به دنبال داشت. دانشگاهها و مدارس و به طور کلی مراکز آموزشی، مانند دیگر مراکز اداری و اجتماعی و فرهنگی، کاملاً در کنترل ساواک و دستگاههای امنیتی بود. هرگونه مقاومتی و مخالفتی، ولو آرام و مسالمت آمیز، با شدت سرکوب می‌شد.

در خاطرات مهندس بازرگان موارد متعددی از بازداشت کسانی که به دلایل بسیار ساده و گاه موهوم به زندان افتاده بودند، یاد شده است. فی‌المثل وی در یادداشت مورخ ۴۶/۵/۱ می‌نویسد، یکی از زندانیان که به جرم سخنرانی علیه اسرائیل دستگیر شده بود نقل کرد سپهد نصیری، رئیس ساواک، به او گفته بود کسی حق ندارد درباره سه موضوع مداخله کند: شاه، اسرائیل و آمریکا. باز وی در یادداشت مورخ ۴۶/۳/۱۹ می‌نویسد کسی را که شعار داده بود «برای برقراری پرچم لاله‌الاله برفراز کاخهای ستم و ظلم صلوات بفرستید» دستگیر کرده بودند. یا یک روحانی را در تبریز به این جرم دستگیر کرده بودند که جمله چاپی «حق الولاية علی الرعية» را در حجره خود نصب کرده بود. یا کسی را به این دلیل دستگیر کرده، و به سه سال زندان محکوم نموده بودند که در نامه‌اش شعری نوشته بود که قابل تأویل به اهانت به شخص شاه بود و پستخانه، (در واقع مأموران ساواک) نامه را باز کرده و خوانده بود. یا طلبه‌ای را در قم دستگیر کرده بودند که چند نفر را در حجره‌اش برای پذیرایی دعوت کرده بود و آن چند نفر اعلامیه پخش کرده بودند. حتی به گفته بازرگان در همان خاطرات، در سال ۱۳۴۶ گاه کسانی را در خیابان دستگیر کرده و به زندان آورده بودند که تنها جرمشان «ریش» گذاشتن بود.

با این همه تحولاتی در سطوح مختلف فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی پدید آمد. هر چند که این تحولات عموماً در جهت منفی بود و نتایج مورد ادعا را به بار نیاورد. اصلاحات ارضی نظام ارباب و رعیتی و سیستم کشاورزی سنتی را دچار دگرگونی کرد و ظاهراً کشاورزان دارای زمین شدند ولی به دلایل مختلف از آن طرفی نبستند. ناچار بر محرومیتشان افزوده شد و در نهایت روستاها خالی شد و بسیاری به شهرها (به ویژه تهران) مهاجرت کردند. کشاورزی سنتی فروپاشید، بدون این که اقتصاد صنعتی و مدرن بتواند جای آن را بگیرد و مملکت را از نظر تولید ملی پیشرفته و مؤلّد و توانمند کند. روستاها خالی شد اما شهرها با سرعت و بدون برنامه‌ریزی و آینده‌نگری گسترش یافتند. در واقع همان پیش‌بینی مهندس بازرگان در سال ۱۳۴۱ در مورد آینده اصلاحات ارضی درست از آب در آمد و همان شد که در آن اطلاعیه پیش‌بینی شده بود. سلطه خارجی به ویژه سلطه آمریکا افزون شد و وابستگی به بیگانه و به طور خاص آمریکا عمیقتر گشت. مستشاران خارجی بسیار شدند و سرمایه‌گذاری خارجی و مهار اقتصاد ایران به وسیله قدرتهای خارجی و استعماری بیشتر شد. شاه با هوس دیوانه‌واری به خرید سلاح مدرن آمریکایی و انگلیسی و فرانسوی اقدام کرد و کوشید ارتش ایران را برای حفاظت از منافع غربیان تجهیز کند و به اصطلاح نقش ژاندارمی در منطقه را ایفا نماید.^۱

در سال ۱۳۴۶ (آبان‌ماه) شاه برای تثبیت موقعیت سلطنت خود، مراسم تاجگذاری را با تشریفات تمام و هزینه‌های گزاف انجام داد، که البته با مخالفت‌های گسترده مواجه شد. از اقدامات فاجعه‌بار و جنون‌آمیز برگزاری «جشنهای دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران» بود که در سال ۱۳۵۰ با فرمان و مدیریت مستقیم شاه در شیراز صورت گرفت. هزینه‌های گزاف این جشن و ریخت و پاش‌های بی‌حساب و دیگر پیامدهای خواسته و ناخواسته این مراسم بی‌بنیاد و نامعقول، از یک طرف سخت بر بی‌اعتباری رژیم و شخص شاه افزود و از طرف دیگر موج تازه‌ای از مخالفت مخالفان را برانگیخت. فعالیت‌های مسلحانه به ویژه سخنان و اطلاعیه‌های آیه‌الله خمینی از عراق در رسوا کردن

۱. در مورد تحولات دهه چهل و پنجاه و دستاوردهای اصلاحات ارضی بنگرید به کتاب ایران و تاریخ، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران. و تاریخ سیاسی ایران از سیدجلال‌الدین مدنی.

رژیم نقش مهمی داشت.

مجموعه عوامل یاد شده، راه فروپاشی رژیم پادشاهی پهلوی و ظهور پدیده انقلاب را هموار کرد که در بخش ششم به آن خواهیم پرداخت.

ظهور جنبشهای مسلحانه

از خصوصیات دهه چهل ظهور «پدیده جنبشهای مسلحانه» در ایران است که لازم است با تفصیل بیشتر به آن بپردازیم.

با چیرگی کامل استبداد و آغاز اصلاحات صوری و بی بنیاد شاهانه، مرحله تازه‌ای در جنبش سیاسی ایران آغاز گردید که عبارت بود از انتخاب مشی مبارزه قهرآمیز و مسلحانه بر ضد رژیم پهلوی.

این که چرا و چگونه مشی قهرآمیز و مسلحانه به منزله تنها راه مبارزه و یگانه بدیل مقاومت در برابر رژیم پهلوی انتخاب شد و تمامی گروهها و سازمانهای اسلامی و غیراسلامی به آن روی آوردند و از آن نظراً و عملاً جانبداری کردند، نیازمند بحث و تحقیق و تحلیل گسترده‌تر و جامع‌تری است، اما به اشاره نکاتی را یادآوری می‌کنم.

در یک تحلیل کلی می‌توان گفت که شرایط خارجی و اوضاع جهان سوم از یک طرف و اوضاع داخلی و شرایطی که پس از شکست مبارزه قانونی و مسالمت آمیز در آغاز دهه چهل در ایران حاکم شد از طرف دیگر، ضرورت مبارزه مسلحانه را به مثابه بهترین و درست‌ترین شیوه مبارزه و ممکن‌ترین راه حل مسائل ایران مطرح ساخت.

با وقوع جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸) و پیروزی بلشویسم و کمونیسم در روسیه و ظهور ابرقدرت اتحاد جماهیر شوروی در نیم‌کره شرقی در برابر ابرقدرت غرب سرمایه‌داری، جهان در سطح بین‌المللی به دو بلوک تقسیم شد و منازعه‌ها و جدالهای سیاسی - فرهنگی - ایدئولوژیک از دو سو آغاز گردید. از پیامدهای این تقابل و منازع، پیدایش جنبشهای مسلحانه و آزادیبخش در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین برضد بلوک استعماری و امپریالیستی (آمریکا و اروپا) در مستعمرات رسمی و غیررسمی بود، که البته جنبشهای مارکسیستی به طور مستقیم و غیرمستقیم مورد حمایت اتحاد شوروی بودند. در فاصله دو جنگ (۱۹۱۸ تا ۱۹۳۹)، در سرتاسر مستعمرات و به طورکلی کشورهای زیر

سلطه، این جنبشها کم و بیش وجود داشته و فعال بودند. با وقوع جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ تا ۱۳۴۵ ش)، این نوع جنبشها توسعه پیدا کرد و پس از پایان جنگ نیز ادامه یافت. و چند دهه پس از آن (دهه پنجاه - هشتاد) نیز کم و بیش در اکثر نقاط جهان سوم فعال بود. هر چند که این جنبشها غالباً به اهداف اصیل و استقلال طلبانه شان به طور شایسته نرسیدند و به ویژه بسیاری از آنها به نوعی دیگر در دام حکومت و قدرت سلطه گر دیگر (شوروی) گرفتار آمدند. اما به هر حال موفقیت‌هایی نیز در برخی از جنبشها به دست آمد و دست کم برخی از رژیمهای منحل و پوسیده و کهن فرو ریخت و استعمار مستقیم غربی عقب‌نشینی کرد و غالب مستعمرات به استقلال رسیدند. جنبش سیاسی - نظامی فلسطین برای مقابله با سلطه انگلستان - که از سال ۱۹۱۷ فلسطین را اشغال کرده بود و تا ۱۹۴۷ ادامه پیدا کرد - و صهیونیسم و استمرار مبارزه در سالهای پس از اشغال فلسطین و تشکیل دولت بی‌بنیاد اسرائیل و به ویژه با تشکیل سازمان آزادیبخش فلسطین (الفتح) در دهه شصت، یکی از این جنبشهای مسلحانه و موفق به طور نسبی است استقلال هند، انقلاب چین، انقلاب کوبا، انقلاب الجزایر، انقلاب مصر، انقلاب عراق و سوریه و توفیق برخی انقلابهای دیگر در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین از نمونه‌های دیگر جنبشهای مسلحانه است که هر کدام از این پیروزیها، خود موج تازه‌ای از حرکت و نهضت مسلحانه ضدامپریالیستی پدید می‌آورد در همین دوران جنبشهای اسلامی نیز با مشی قهرآمیز در جای جای جهان اسلام و به خصوص در کشورهایی که پس از جنگ جهانی اول و فروپاشی خلافت عثمانی در سال ۱۹۲۴ به صورت مستعمرات انگلستان و فرانسه و درآمده بودند، پدید آمدند. به عنوان نمونه می‌توان به جنبش «اخوان المسلمین» اشاره کرد که در سال ۱۹۲۸ در اسکندریه مصر به وسیله یک معلم ۲۲ ساله حسن البنا (۱۹۰۶ تا - ۱۹۴۹) تأسیس شد و در دهه چهل میلادی (به ویژه در ارتباط با فلسطین و جنگ اول اعراب و اسرائیل در ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۸) به مشی قهرآمیز روی آورد و در برابر حکومت سلطنتی مصر به ترور دست زد و با مبارزه مخفی و مسلحانه افسران آزاد همکاری کرد و در دوران حکومت جمال عبدالناصر همین مشی را ادامه داد. نمونه دیگر تشکیل «حزب الدعوة الاسلامیه» (که معمولاً «حزب الدعوة» گفته می‌شود) است که در سال ۱۹۵۷ به وسیله آیه‌الله محمدباقر صدر در عراق تشکیل شد. این تشکیلات ابتدا فرهنگی

بود ولی به تدریج به مشی قهرآمیز و سپس جهاد مسلحانه بر ضد رژیم بعثی عراق کشیده شد. در واقع حدود شصت سال در سده بیستم میلادی، دوران پررونق جنبشهای سیاسی - نظامی در جهان سوم (و به اصطلاح جدیدتر «جهان جنوب») بود و طبیعی است که ایران و مبارزان ایرانی نمی توانستند در اندیشه و عمل از این موج پر قدرت جهانی برکنار باشند و از کنار آن بی تفاوت و بی نظر بگذرند. به ویژه اوضاع داخلی ایران نیز کم و بیش مشابه دیگر کشورهای جهان سوم و خاورمیانه بود و رژیم حاکم بر آن نیز همان بود که در دیگر جاها چیرگی داشت.

اما در ایران دهه چهل، چنان که توضیح دادیم، راه مبارزه قانونی کاملاً بسته شد. با سرکوب احزاب قانونی و قانون‌گرا و مسالمت‌جو و حادثه تلخ و خونین ۱۵ خرداد و سرکوب جنبش روحانیان که در آغاز مسالمت‌جویانه به معارضة دست زدند و سرانجام با تبعید رهبر روحانی آن، هرگونه گفت و گو و رابطه با دولت و حکومت از طریق قانون و سیاست منتفی شد و در واقع راه اصلاحات سیاسی و قانونی مسدود گشت.

مجموعه عوامل خارجی و داخلی سبب شد که از نظر اکثر مبارزان و مخالفان سیاسی رژیم حاکم تنها راه ممکن برای مقابله با حاکمیت استبدادی و وابسته به بیگانه مبارزه قهرآمیز و مسلحانه باشد. به ویژه مسئله مهم وابستگی شاه و رژیم او به اردوگاه غرب و به طور خاص آمریکا، در آن اوان در رویکرد مبارزان جوان و انقلابی به مبارزه مسلحانه به قصد برانداختن رژیم، نقش قابل توجه و برجسته‌ای ایفا کرد. از سال ۱۳۴۰، یعنی حتی زمانی که ظاهراً فعالیت سیاسی و پارلمانی و قانونی ادامه داشت و هنوز سرکوبی کامل نشده بود، گروههای مخفی با مشی مسلحانه یکی پس از دیگری پدید آمدند. این که مشی قهرآمیز از سال ۴۰ آغاز می‌شود، حکایت از آن دارد که بنیان مبارزه انقلابی هرگز فضای به اصطلاح باز سیاسی سالهای ۳۹ - ۴۱ را باور نکرده و دست کم به پایداری آن باور نداشتند. در اینجا، برای این که نقش بازرگان در این دوران و ارتباط وی با انواع گروههای انقلابی و به طور کلی جنبش مسلحانه روشن شود، به اختصار از چند گروه مخفی مسلمان و انقلابی و معتقد به مشی قهرآمیز و مسلحانه که به ترتیب در فاصله سالهای ۴۰ تا ۴۴ پدید آمدند، یاد می‌کنیم.

۱- احزاب ملل اسلامی

این حزب در سال ۱۳۴۰ به وسیله سید محمد کاظم موسوی بجنوردی پایه گذاری شد. آقای بجنوردی، فرزند آیه الله حاج سید میرزا حسن موسوی بجنوردی (از مراجع تقلید نجف)، در سال ۱۳۲۱ شمسی در نجف متولد شد. وی در آنجا با جنبش اسلامی عراق آشنا شد و با افکار انقلابی به ایران آمد و در اسفند ماه ۱۳۴۰ نخستین جلسه کمیته مرکزی «حزب ملل اسلام» را تشکیل داد. به گفته مؤسس آن، هدف نهایی حزب ملل برانگیختن مردم ایران بر ضد سلطنت محمدرضا پهلوی بود. قرار بود این حرکت در سه مرحله انجام شود: ۱- مرحله ازدیاد و تعلیم (رشد عددی و آموزشی)، ۲- مرحله استعداد (آمادگی رزمی) و ۳- مرحله ظهور (مبارزه علنی). حزب ملل دارای یک برنامه ۶۵ ماده‌ای بود که افکار و سیاست و مشی و ایدئولوژی حزب را در آن مقطع روشن می ساخت. حزب در حال گسترش عددی و گذار از نخستین مرحله بود که شناسایی شد و در سال ۱۳۴۴ تمامی رهبران و کادرهای اصلی آن (که ۵۵ تن بودند) بازداشت شدند و پس از محاکمه غالب آنها به زندانهای طولانی محکوم گردیدند. کادرهای اصلی آن تا سال ۱۳۵۷ در زندان بودند.^۱

۲- جنبش انقلابی مردم ایران (جاما)

«جاما» در سال ۱۳۴۲ به وسیله دکتر کاظم سامی (۱۳۱۴ تا ۱۳۶۷) و دکتر حبیب الله پیمان (متولد ۱۳۱۳) بنیاد نهاده شد. سامی و پیمان در دهه بیست از فعالان «نهضت خداپرستان سوسیالیست» و «جمعیت آزادی مردم» و در دهه سی از اعضای برجسته «حزب مردم ایران» بودند که عنوان جدید همان جمعیت آزادی مردم ایران بود. این دو تن به نمایندگی از جناح جوانتر و تندروتر حزب مردم ایران در سال ۱۳۴۱ از مشی قهرآمیز سخن گفتند ولی در حزب مردم ایران چندان مورد استقبال واقع نشد و لذا به تصویب نرسید. از این رو آن دو و همفکرانشان از حزب مردم ایران جدا شدند و تشکیلات جاما را

۱. در مورد حزب ملل اسلامی بنگرید به فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر شماره اول، دوم، سوم و چهارم (مقالات آقایان بجنوردی و محمدجواد حجتی کرمانی) و نیز تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، ج ۱،

(مخفف جنبش انقلابی مردم ایران: ج.ا.م.ا) پی افکنده. این گروه نیز در آغاز فعالیت و طی مراحل مقدماتی برای ورود به مبارزه قهرآمیز بودند که در ۲۷ مرداد ۱۳۴۴ رهبران آن در تهران و برخی اعضای فعال آن در شهرستانها (و غالباً در گیلان) دستگیر شدند و پس از چندی محاکمه و به چندسال زندان محکوم گردیدند.^۱

۳- هیأت‌های مؤتلفه اسلامی

تاریخ دقیق تشکیل «هیئت‌های مؤتلفه اسلامی» روشن نیست. ظاهراً باید از اوایل سال ۱۳۴۲ باشد. حاج مهدی عراقی، که از پایه‌گذاران و بانیان آن است، می‌گوید، از بدو نهضت روحانیان سه گروه مذهبی بودند که عنوان «هیئت» داشتند (مانند دیگر هیئت‌های مذهبی) و به فعالیت سیاسی نیز می‌پرداختند و هر کدام به نوعی بار و روحانیان مبارز و به ویژه با آیه‌الله خمینی ارتباط داشتند. این هیئت‌ها به توصیه آیه‌الله خمینی گرد هم آمدند و در سازمانی واحد متحد شدند و عنوان «هیئت‌های مؤتلفه اسلامی» (و گاه نیز جمعیت مؤتلفه اسلامی نیز خوانده می‌شود و اکنون نیز تحت همین عنوان فعالیت می‌کند) پیدا کردند. این گروه در سازماندهی مبارزه روحانیان و به ویژه در حادثه پانزدهم خرداد نقش مهمی ایفا کرد و به طور کلی می‌توان این تشکل را بازوی اجرایی مبارزه روحانیان دانست.

با سرکوبی ۱۵ خرداد و دستگیری آیه‌الله خمینی و به ویژه پس از تبعید ایشان به ترکیه. هیأت‌های مؤتلفه اسلامی به مشی قهرآمیز روی آورد و اقدام مهم آن ترور حسنعلی منصور، نخست‌وزیر، بود که در سال ۱۳۴۳ صورت گرفت. پس از آن ۱۳ نفر از اعضای مؤتلفه بازداشت و محاکمه شدند و چهارتن از آنان (حاج صادق امانی، بخارایی، هرنیدی و نیک‌نژاد) به اعدام محکوم گردیدند که حکم درباره محکومان به اعدام در سال ۱۳۴۴ به اجرا در آمد و بقیه نیز به حبسهای طولانی و ابد محکوم شدند. به گفته آقای فارسی، این اقدام بر اساس الهام از رأی آیه‌الله خمینی بود که به طور کلی فتوای ترور سران رژیم را

۱. در مورد جاما بنگرید به سیرتاریخی جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران، از انتشارات و تبلیغات جاما و نیز مقاله «جنبش انقلابی مردم ایران» به قلم این جاب در جلد پنجم دایرة المعارف تشیع.

شفاهاً صادر کرده بودند. البته آیه‌الله میلانی فقط به طور مشخص ترور شاه را مجاز شمردند.^۱

۴- سازمان مجاهدین خلق ایران

این سازمان در سال ۱۳۴۴ به وسیله سه تن از جوانان عضو نهضت آزادی ایران یعنی مهندس محمد حنیف‌نژاد (۱۳۱۷ تا ۱۳۵۱)، سعید محسن (۱۳۱۸ تا ۱۳۵۱) و مهندس سیداصغر بدیع‌زادگان (۱۳۱۹ تا ۱۳۵۱) تأسیس شد. هدف نهایی آن ساقط کردن رژیم شاه از طریق مبارزات انقلابی و چریکی و مسلحانه بود. بنیانگذاران سازمان، با توجه به مکتبی بودن مبارزه انقلابی، بلافاصله پس از تأسیس دست به اقدام و عمل نزدند تا مبانی فکری و ایدئولوژیک خود را تدوین کنند و به ویژه به کادرهای خود آموزش عمیق مکتبی و عقیدتی بدهند و آن‌گاه وارد مرحله عمل چریکی بشوند. از این رو تا سال ۱۳۵۰ در مراحل مختلف به تدوین ایدئولوژی و آموزشهای ایدئولوژیک درون سازمانی و در عین حال آمادگی رزمی همت گماشتند، اما در آن سال، به دلایل ناخواسته و پیش‌بینی نشده، وارد صحنه کارزار نظامی و چریکی با رژیم شدند. ولی پس از چندی تشکیلات لورفت و رهبران اصلی آن (از جمله سه بنیانگذار) دستگیر و پس از محاکمه در سال ۱۳۵۱ شماری از آنان (۹ تن) به اعدام محکوم شدند.^۲

سازمانهای یاد شده، اسلامی و دینی بودند، اما در میان گروههای مبارز مارکسیستی نیز دقیقاً همین شیوه و مشی مقبول افتاده بود. در طول دهه چهل و پنجاه گروههای متعدد چریکی با ایدئولوژی مارکسیستی و با مشی مسلحانه پدید آمدند که مهمترین آنها «سازمان چریکهای فداییان خلق ایران» بود که از سال ۱۳۵۰ فعالیت چریکی خود را بر ضد رژیم آغاز کرد و به فعالیت خود تا دوران انقلاب ادامه داد. یکی از عملیات نظامی یکی از این گروهها، ترور ناموفق شاه بود که در سال ۱۳۴۴ در کاخ مرمر از سوی رضا

۱. در مورد هیأت‌های مؤتلفه اسلامی بنگرید به هیأت‌های مؤتلفه اسلامی تألیف اسدالله بادامچیان و بنایی.

ناگفته‌ها، خاطرات حاج مهدی عراقی و زوایای تاریک. اثر جلال‌الدین فارسی.

۲. در مورد سازمان مجاهدین بنگرید به شرح و تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران و تاریخ سیاسی

یست و پنج ساله ایران. ج ۱، فصل دهم.

شمس آبادی صورت گرفت^۱.

دربارهٔ مشی قهرآمیز برضد رژیم، باید یادآوری کرد که در طی سالهای ۴۱ - ۴۲ عشاير جنوب در استان فارس شورش کردند که به وسیله ارتش فارس و با عملیات نظامی شدید بی رحمانه سرکوب شدند.

به طور کلی فضای دهه چهل و پنجاه فضای خشونت و قهر و درگیری خونین بود. چریکهای انقلابی به ترور برخی از اعضای سیاسی و امنیتی رژیم و یسا مستشاران آمریکایی دست زدند. در مقابل رژیم نیز می‌کوشید مخالفان خود را با شدیدترین شکل و خشن‌ترین شیوه (زندان، ترور، شکنجه و در نهایت اعدام) سرکوب کند و براندازد و در واقع از ریشه این نهال را بخشکاند.

رهبران سیاسی مخالف و قانون‌گرا، هرچند راه قانونی مبارزه را بسته می‌دیدند، ولی در عین حال مبارزه چریکی و مسلحانه را هم قبول نداشتند (به دلایل مختلف) یا شهامت و توان مبارزه مخفی و مسلحانه را در خود نمی‌دیدند. البته بدیهی است که اگر هم شخصیتی سیاسی و شناخته شده به مبارزه مخفی و مسلحانه عقیده می‌داشت، عملاً تشکیل گروه مخفی یا حتی عضویت در گروه مخفی ممکن نبود. ولی به هر حال پیشگامان مبارزات چریکی دهه چهل (اعم از مسلمان و مارکسیست) از درون مبارزه سیاسی و قانونی دهه سی و تشکلهای دانشجویی برخاستند و مشی متفاوت با رهبران و اسلاف خود برگزیدند. فی‌المثل بیژن جزنی از رهبران مهم و نخستین چریکهای فدایی از اعضای جبهه ملی دوم بود. مؤسسان سازمان مجاهدین نیز از اعضای جوان جبهه ملی و سپس نهضت آزادی ایران بودند.

در این دوران، روحانیان به طور کلی ساکت و خاموش بودند. به ویژه مراجع تقلید راه سکوت در پیش گرفته و برخی نیز (مانند آیه‌الله شریعتمداری) به نوعی به همکاری با رژیم تن داده بودند. حتی آیه‌الله میلانی، به رغم فعالیت گستردهٔ سیاسی در سالهای ۴۰ تا ۴۳، راه

۱. به گفته آقایان دکتر پیمان، دکتر قهاری و محمود نکوروح، رضا شمس‌آبادی فردی مذهبی و از اعضای حزب مردم ایران بود که قصد خود را نیز به اطلاع دکتر سامی رسانده بود. با وجود این که پیشنهاد او به تصویب نرسیده بود، اما وی به این عمل اقدام می‌نماید.

مدارا در پیش گرفته بود. البته در این مورد هر یک از این مراجع و علمای دین، استدلال خاص داشتند که هر کدام در جای خود قابل توجه و محل تأمل و بررسی اند^۱ و ما اکنون در مقام داوری و قضاوت نیستیم. در این میان تنها پیروان صادق آیه‌الله خمینی بودند که با توسل به هر شیوه ممکن پرچم مبارزه را در میان روحانیان برافراشته نگهداشتند و حداقل مانع فرو مردن شعله مبارزه و مقاومت شدند. پس از سال ۱۳۴۳ تا مقطع انقلاب، آیه‌الله منتظری رهبری مبارزه روحانیان حوزه قم را در چهارچوب رهبری آیه‌الله خمینی در خارج با شهامت تمام بر عهده داشت. این روحانیان مبارز بارها بازداشت و تبعید شدند و برخی مورد شکنجه قرار گرفتند که در تاریخ مبارزات روحانیان این تلاشها ضبط و ثبت شده است.

آیه‌الله شیخ محمدرضا مهدوی کنی درباره روحانیان تهران در آن زمان مطلبی می‌گوید که کم و بیش در مورد روحانیان ایران دهه چهل و پنجاه صدق می‌کند:

پس از ۱۵ خرداد، روحانیان تهران سه دسته شدند:

۱- گروهی که بیشتر مشایخ بودند، در همان ابتدا همراهی کردند و بعد ادامه ندادند.

۲- گروهی مقداری بیشتر پیش آمدند ولی آن گاه که عرصه تنگ شد و فشارها و بگبگیر و بندها زیادتر، ادامه ندادند.

۳- گروهی که بیشتر شاگردان و علاقه‌مندان امام بودند، با همه سختی‌ها و درگیریها و شکنجه‌ها به راه خود ادامه دادند. البته حرکت تند و کند می‌شد ولی ادامه داشت^۲.

هر چند طلاب و روحانیان ایران سازمان چریکی تشکیل ندادند و رسماً عضویت هیچ سازمانی را نپذیرفتند ولی غالباً به این مشی و راهبرد (عقیده داشتند و لذا با گروههای

۱. در این مورد نامه آیه‌الله خامنه‌ای به مرحوم آیه‌الله صدوقی در خرداد سال ۱۳۵۷ روشنگر است. در این نامه برخی استدلالهای مراجع دینی در سالهای پس از ۱۵ خرداد درباره رها کردن مبارزه انقلابی با رژیم آمده است. بنگرید به مجله ۱۵ خرداد. شماره ۲۴. زمستان ۱۳۷۵.

۲. رورنامه رسالت، مورخ ۱۳۷۵/۶/۲۵.

چریکی مسلمان همکاری می‌کردند و دست کم از آنها عملاً حمایت می‌نمودند. از جمله روحانیان بلند پایه‌ای چون آیه‌الله طالقانی، آیه‌الله منتظری، آیه‌الله مهدوی کنی، حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی، حاج شیخ حسن لاهوتی و ... از سازمان مجاهدین خلق حمایت سیاسی و مالی می‌کردند و در سال ۱۳۵۴ در ارتباط با این سازمان نیز دستگیر شدند.

در اینجا گفتنی است که از همان سال ۱۳۴۰ دامنه مبارزات سیاسی و انقلابی به خارج از کشور نیز کشیده شد. در واقع ایرانیان خارج از کشور در ارتباط با تشکلهای و سازمانهای سیاسی و انقلابی داخل و با الهام از مبارزات داخل کشور، با قدرت و در سطح گسترده و مؤثر به مبارزه بر ضد رژیم شاه دست زدند و تلاشهای آنان حتی برخی از خارجیان (به ویژه مسلمانان و اعراب و جهان سومی‌ها) را متوجه ایران و مسائل ایران کرد. تشکیلات جبهه ملی در اروپا و آمریکا فعال شد و به شکلهای مختلف به مبارزه و افشاگری بر ضد رژیم یاری رساند و اخبار مبارزه را در سطح جهانی منعکس ساخت. نشریه ایران آزاد، ارگان جبهه ملی، در اروپا منتشر می‌شد که در آغاز مدیریت آن با دکتر علی شریعتی بود. پس از تشکیل نهضت آزادی طیف مسلمانان مبارز جبهه ملی و خارج از آن، به این تشکیلات گرایش پیدا کردند و تشکیلات خارج از کشور نهضت را با پیشگامی دکتر علی شریعتی، دکتر ابراهیم یزدی، دکتر مصطفی چمران، صادق قطب‌زاده و پرویز امین بنیاد نهادند. هر چند برای حفظ وحدت و یکپارچگی در مبارزه ترجیح دادند تا مدت‌ها در سایه باشند و تحت عنوان جبهه ملی فعالیت کنند.^۱

بعدها شیوه‌های دیگر مبارزه سیاسی و انقلابی در سطح جهانی به وسیله مبارزان ملی، مارکسیست‌ها و مسلمانان ادامه پیدا کرد. کنفدراسیون، تشکیلات جبهه ملی و نهضت آزادی خارج از کشور تلاش وافر کردند که فریاد مظلومیت زندانیان سیاسی و مردم ایران را به گوش جهانیان برسانند.

نشریات، سخنرانیها، تحصنها، ارتباط با محافل حقوق بشر و دیگر مراکز بین‌المللی و ... جملگی در پژواک جهانی انقلاب ایران نقش ایفا کرد و در واقع فروپاشی رژیم ایران را تسریع نمود.

فصل سوم

نقش مهندس بازرگان در این دوران

(۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶)

پیش از این گفتیم که مهندس بازرگان در اوج درگیریهای سیاسی با رژیم در زمستان سال ۱۳۴۱ بازداشت شد و تا سال ۱۳۴۶ نیز در زندان بود و لذا در تحولات سیاسی جاری کشور عملاً و مستقیماً نمی توانست دخالت چندانی داشته باشد. اما در زندان کمافی السابق به تفکر و اندیشه و گفتار و نوشتار و آموزش ادامه می داد و در حد ممکن با دنیای خارج از زندان ارتباط داشت و از این رو در زندان یا در خارج از آن نیز فعالیت سیاسی وی کاملاً متوقف نبود. در واقع، آنچه از او ساخته بود و بدان اعتقاد داشت، با جدیت کامل انجام می داد. به برخی از این امور اشاره شد و به موارد دیگر نیز اشاره خواهد شد.

مهندس بازرگان و جنبش مسلحانه

اما آنچه پیش از هر چیز به ذهن متبادر می شود، این پرسش است که در آن مقطع (دهه چهل) مهندس بازرگان چگونه می اندیشید و راهبرد او چه بود؟ به دیگر سخن آیا او با مبارزات قهرآمیز و مسلحانه موافق بود؟

آنچه قطعی می نماید، این است که پس از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، دیگر امیدی به مبارزه سیاسی و قانونی و حزبی باقی نمانده بود و تمامی افراد و گروههای سیاسی کم و بیش این حقیقت را پذیرفته بودند و دست کم تحلیلی نزدیک به این جمع بندی داشتند. جملگی پذیرفته بودند که دیگر نمی توان به اصلاح نظام و وادار کردن شاه به رعایت قانون اساسی و حاکمیت ملی در چهارچوب قانون اساسی، امید بست. مهندس بازرگان که یکی از این افراد بود و در دادگاه تجدیدنظر نیز پایان مرحله مبارزه قانونی را اعلام کرده و به رژیم هم در این مورد هشدار داده بود، از این واقعیت این گونه گزارش می دهد:

... در فشار آن زمان، فشار دستگاه و از طریق ساواک مخصوصاً از طریق پلیس طوری بود که خیلی از افراد ایران اعم از طبقه متوسط و افراد مسن و جا افتاده و جوانها به این نتیجه رسیده بودند که مبارزه قانونی و مبارزه علنی و به صورت معقول نتیجه‌ای نداده و البته نمی‌خواهم تأیید کنم این طرز تفکر را بلی این طرز فکر خیلی اون موقع رایج شده بود و استدلالی که می‌کردند می‌گفتند ببینید شما از این راه وارد شدید انداختنتون در زندان در هر حال نتیجه‌ای نگرفتید. یعنی دستگاه و پشتیبانان دستگاه اونها منطق زور و اسلحه رو فقط می‌توانند بیسندند. این بود که اون چریک‌ها پیدا شدند.^۱

البته مهندس بازرگان عقیده دارد، فشارهایی که در زندان بر جوانان وارد می‌آمد و شکنجه‌هایی که در سالهای پس از ۴۳ در زندانها اعمال می‌شد، در گسترش مبارزه مسلحانه و در پیدایش گروههای چریکی نیز نقش داشت:

نسبت به سران که موجه بودند، شناخته شده بودند، روی هم رفته، ملایمت بود. کما این که وقتی افرادی از جبهه ملی و نهضت آزادی را گرفته بودند، رفتار با سران جبهه و نهضت آزادی روی هم رفته معقول بود. ولی نسبت به جوان‌ترها، شدت بیشتر بود. در هر حال به اونجا رساندند که دست همه ما رو بستند و خود چون شاه راه مبارزه قانونی رو سد کردند و نگذاشتند که ملت آزادانه از راه قانون و از راه منطق و از راه مشروع، از راه انسانیت حرف بزنند و آنها را در زندان گذاشتند یا به طرق مختلف مانع شدند، این فکر پیدا شد که باید مبارزه مسلحانه کرد.^۲

اما در مورد این که «چه باید کرد؟» و راهبرد مناسب و موفق در آن مقطع برای ایفای نقش در آینده کدام است، همه یک جور فکر نمی‌کردند. رهبران جبهه ملی سیاست «صبر و انتظاری» را که در سال ۱۳۴۲ اعلام کردند، در پیش گرفتند و تا سال ۱۳۵۶ ادامه پیدا کرد. دکتر کریم سنجابی درباره نقش رهبران جبهه ملی دوم در این دوران می‌گوید:

۱. تاریخ شفاهی انقلاب، صص ۱۷۵ - ۱۷۶.

۲. پیشین، ص ۱۷۸.

ما با دوستان جبهه ملی و یا رهبران و فعالین جبهه ملی در حدود بیست یا بیست و پنج نفر جلساتی داشتیم که هر چند وقت یک بار دور هم می‌نشستیم و نهار با هم می‌خوردیم و بحثی راجع به اوضاع می‌کردیم. بعداً بنده در جریان انقلاب متوجه شدم که با کمال تأسف ساواک از تمام جلسات ما و از تمام جلسات کوچکتری که رفقای ما مثلاً برای یک شرکت تعاونی یا برای اجتماعات کوچک دیگری داشتند، خبر داشته و پرونده‌های آن را که بنده و دو نفر دیگر از رفقای ما، در زمان حکومت موقت انقلاب، مطالعه کردیم به هیچ وجه نمی‌توانستیم بگوییم که آن پرونده‌ها جعلی است. مطالبی بود از مذاکراتی که در آن جلسات صورت گرفته و به طور صحیح و واقع نوشته بودند. البته آن مذاکرات طوری نبود که مارا مورد تعقیب قرار دهند.^۱

گروهی از نیروهای چپ و به طور خاص برخی از اعضاء حزب توده و بعدها برخی از مائوئیست‌ها تسلیم دستگاه شدند و حتی با سازمان جهانی ساواک همکاری مستقیم نمودند. چنان که گفتیم گروهی از روحانیان بلند پایه نیز یا سکوت کردند یا راه همکاری با رژیم را در پیش گرفتند. گروهی نیز به مبارزه سیاسی ادامه دادند و البته مستقیم و غیرمستقیم و به طور مخفی حامی جنبش مسلحانه بودند. رهبران نهضت آزادی نیز در طول دوران زندان در برابر رژیم مقاوم ایستادند و پس از آزادی از زندان نیز به مبارزه کم و بیش ادامه دادند. از این رو آیه‌الله طالقانی در طول دهه چهل و پنجاه بارها به زندان و تبعید دچار شد و به تعبیر آیه‌الله خمینی از حبسی به حبس دیگر و از تبعیدی به تبعید دیگر می‌رفت. مهندس سبحانی نیز در سال ۱۳۵۰ بازداشت و به یازده سال زندان محکوم گردید. البته بدیهی است که این نوع مبارزه، دیگر ماهیت و انگیزه حزبی و قانونی نداشت، هر چند که اساساً می‌توانست قانونی باشد. در واقع ماهیت این نوع مبارزه نهضت آزادی یا پیروان آیه‌الله خمینی و یا هر شخص و گروه دیگر در آن مقطع، براندازی رژیم بود. یعنی غایت اعلام شده این نوع فعالیتها، به رغم قانونی بودن آنها، نفی و ساقط کردن رژیم شاه بود که از نظر این مبارزان دیگر از کوچکترین مشروعیتی و حتی مقبولیتی برخوردار نبود. اما

فضای این سالها، فضای «تنهاره رهایی، جنگ مسلحانه است» بود و در طول حدود پانزده سال دهها گروه و سازمان کوچک و بزرگ با همین شعار و تحلیل به میدان مبارزه آمدند و فعالیت کردند.

اما شخص مهندس بازرگان نیز در سال ۴۲ به همین نتیجه رسیده بود که دوره مبارزه قانونی به پایان رسیده و در واقع تمامی تلاشهای سیاسی مسالمت‌آمیز نیروهای ملی و آزادیخواه و قانون‌گرا در دهه بیست و سی نتوانست رژیم را به رعایت قانون و اجرای دموکراسی و احترام به حق حاکمیت ملی و ادار سازد. البته به نظر بازرگان، مسؤلیت این بن‌بست و شکست، کاملاً با رژیم بوده است نه مبارزان و مخالفان سیاسی. وی در «مدافعات» خود در دادگاه تجدیدنظر نظامی آشکارا این مطلب را اعلام کرد:

ما آخرین کسانی هستیم که از راه قانون اساسی به مبارزه سیاسی برخاسته‌ایم.

ما از رئیس دادگاه انتظار داریم نکته را به بالاترها بگویند.

در دوران زندان نیز تحلیل شرایط و بررسی اوضاع و احوال روز و تکلیف و مسؤلیت آینده در میان زندانیان نهضت آزادی شدیداً مطرح بود. گزارش مهندس سبحانی، هم فضای تفکر زندانیان نهضت را در آن زمان روشن می‌کند و هم تحلیل و اندیشه مهندس بازرگان را:

سال ۴۳ در زندان قصر بعد از این که محکوم شدیم و زندانمان قطعی شد، در

مورد نهضت آزادی، ایدئولوژی و استراتژی آن بحث می‌کردیم. در آن جا نه نفر

بودیم از جمله مهندس بازرگان، مرحوم طالقانی و پدرم. ما می‌گفتیم و نظراتمان را

طرح می‌کردیم، مهندس بازرگان جمع‌بندی می‌کرد. بازرگان می‌گفت که اولاً

مبارزه با استبداد، استعمار و استثمار است که معروف شد به مبارزه با سد «اس».

دوم این که بازرگان می‌گفت که این مبارزه قهراً به اعمال مسلحانه می‌کشد. سوم

این که وقتی به آن فاز برسد دیگر رهبر آن ما نمی‌توانیم باشیم. ما در این فاز

سیاسی رهبر هستیم ولی باید فرزندی متولد شود که آن فاز را رهبری کند. او

می‌گفت وظیفه آن است که آن فرزند را اولاً به دنیا بیاوریم و ثانیاً این قدر مراقبش

باشیم تا به بلوغ برسد، بعد کنار برویم.^۱

این تحلیل در زمانی صورت می‌گرفت که گروه‌های چریکی و مسلح در حال

شکل‌گیری بودند و هنوز آشکار نشده بودند. سیر حوادث و سرانجام پیروزی انقلاب صحت این تحلیل را نشان داد. هر چند که می‌دانیم این انقلاب با مبارزه چریکی پیروز نشد اما نمی‌توان تردید کرد که اولاً همان مبارزات دهه چهل و پنجاه راه وقوع انقلاب مردمی سال ۵۷ را هموار نمود و ثانیاً مبارزه قهرآمیز، که شکل معتدلتری از مبارزه مسلحانه بود، فروپاشی کامل رژیم و پیروزی انقلاب را موجب شد.

ضمناً همین تحلیل نشان می‌دهد که چرا کسانی چون مهندس بازرگان، خود مدعی مبارزه مسلحانه و چریکی نشدند. دلایلی که بازرگان و جمع همفکرانش در زندان برای عدم توانایی و عدم امکان ورود خود به مرحله مبارزه مسلحانه اقامه کرده‌اند، واقع‌بینانه و منطبق با منطق حرکت و مبارزه است. شخصیتی چون بازرگان، حتی اگر می‌خواست، باز نمی‌توانست «چریک مسلح» بشود و زندگی مخفی داشته باشد و در کوه و جنگل و در کوچه و خیابان پیکار مسلحانه کند. نه شخصیت شناخته شده‌اش چنین امکانی را می‌داد و نه سن و سال و توان جسمی‌اش. بازرگان مشهور و شناخته شده با حدود شصت سال سن، چگونه می‌توانست چریک مخفی و مسلح باشد؟

احتمالاً تحلیل بازرگان و رهبران نهضت آزادی در سال ۴۲ مبنی بر ضرورت تاریخی و اجتناب‌ناپذیر ورود به مرحله مبارزه مسلحانه، از جمله عواملی بود که از همان زمان اعضاء جوانتر و تندروتر نهضت در داخل و خارج در اندیشه و تدارک مبارزه قهرآمیز و سرانجام مسلحانه بیفتند. ابتدا گروهی با عنوان «سازمان مخصوص اتحاد و عمل» که به صورت مخفف «سماع» خوانده می‌شد، به مصر و لبنان سفر کردند تا آمادگی رزمی پیدا کنند و برای ورود به قیام مسلحانه مهیا شوند. در کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، فعالیت این گروه به تفصیل گزارش شده است، که به اختصار چنین است:

متعاقب سرکوب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، دکتر شریعتی، دکتر چمران، دکتر یزدی و دیگر فعالان نهضت آزادی در خارج از ایران، بدین نتیجه رسیدند که شیوه مبارزه علیه رژیم محمدرضا شاه باید تغییر یابد و به نبرد مسلحانه تبدیل شود؛ انقلاب در الجزایر، کوبا و موفقیت‌های انقلابیون آن کشورها، جوانان ایرانی هواخواه مبارزه قهرآمیز را تحت تأثیر قرار داده بود و آنها را به فکر دستیابی به اسلحه و آموزش جنگهای چریکی انداخت.

علی شریعتی با سابقه همکاری با روزنامه المجاهد، ارگان جبهه آزادیبخش الجزایر، ترتیب کار را فراهم ساخت. * سران انقلابیون الجزایری، ضمن مذاکره با دولت مصر، موافقت جمال عبدالناصر را برای اعزام گروهی از افراد نهضت آزادی ایران به مصر کسب کرد. **

مذاکرات مربوط به برنامه اعزامی اولین گروه به قاهره برای دوره‌های آموزش چریکی، ابتدا در بیروت با سرهنگ زغلول عبدالرحمان، وابسته نظامی مصر. *** در سپس در سویس (برن) با سرتیپ صفوتی، دنبال شد و سرانجام در اواسط دی ماه ۱۳۴۲ اولین گروه پنج نفری شامل: چمران، یزدی، بهرام راستین، پرویز امین و شریفیان وارد قاهره شدند و چند روز بعد نیز صادق قطب‌زاده به آنها پیوست.

روز ۹ ژوئیه ۱۹۶۳ اولین جلسه آشنایی هیئت ایرانی، تحت عنوان نمایندگان «سازمان مخصوص اتحاد عمل» (سماع) و نمایندگان دولت مصر، به ریاست کمال‌الدین رفعت معاون رئیس‌جمهوری، برگزار شد. در اجلاس روزهای ۱۱ و ۱۳ ژانویه، اصول مرامی و سیاست خارجی و داخلی سازمان «سماع» وسیله هیئت ایرانی تسلیم جمال عبدالناصر رئیس‌جمهوری گردید.

درباره برنامه آموزشی نظامی - سیاسی اعضای سازمان «سماع» و دیگر افرادی که با معرفی سازمان برای طی دوره‌های نظامی و چریکی معرفی می‌شوند، توافق به عمل آمد و در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۶۴ موافقت‌نامه‌ای در این مورد بین هیأت ایرانی و مصری به امضا رسید. برای انتخاب افراد حائز شرایط در ایران و اعزام آنها به مصر، جهت طی دوره‌های چریکی، با تهران تماس داشت.

* به گفته آقای دکتر یزدی، دکتر شریعتی از جمله اعضای اصلی نهضت در خارج از کشور بود که با برنامه نادرک جنگ مسلحانه و سازمان سماع و تلاش برای ایجاد پایگاه در الجزایر یا مصر موافق بود و به آن رأی مثبت داد. نامه‌های او در اسناد نهضت خارج از کشور و مکاتبات وی با اینجانب موجود است.

** آقای دکتر ابراهیم یزدی می‌گویند در مذاکرات ما با مصری‌ها و توافق نهایی با آنها، انقلابیون الجزایر نقشی نداشتند.

*** آقای دکتر یزدی این گفته را نیز درست نمی‌داند.

در آن موقع بازرگان، آیه‌الله طالقانی و دکتر سبحانی در زندان بودند ولی با هیأت ایرانی در مصر تماس داشتند. احمد صدر حاج سید جوادی و رضارئیسی* در ایران ترتیب انتخاب و اعزام افراد به مصر را برای طی دوره چریکی، بر عهده داشتند. ... پنج تن از افراد هیئت اعزامی (چمران، یزدی، بهرام راسنین، پرویز امین و شریفیان) دوره چریکی را به مدت ۸۴ روز در اردوگاههای آموزشی قاهره طی کردند. در دوره دوم شش تن و در دوره‌های سوم و چهارم در سال ۱۳۴۴ حدود بیست تن دوره آموزش نظامی، سیاسی، چریکی را گذراندند. مفیدترین دوره‌ای که افراد ایرانی طی کردند، سازماندهی شخصی بود و در نتیجه این آموزش، سازمان سماع و افراد آن در دوره فعالیت‌های سیاسی و آموزشی در تهران و خارج از کشور (که جملگی نام مستعار داشتند)، به وسیله ساواک شناخته نشوند.

برنامه آموزشی سازمان، تا اواسط سال ۱۳۴۵ ادامه داشت. در این موقع روابط هیأت ایرانی با مقامات مصری به تیرگی گرایید، زیرا دولت مصر انتظار داشت افراد گروه در تبلیغات ضد رژیم ایران، از طریق رادیو صوت العرب در قاهره، با آنها همکاری کند. از سوی دیگر جمهوری متحده عربی (مصر) در تبلیغات خارجی خود، به سود منافع کشورهای عرب و علیه تمامیت ارضی ایران عمل می‌کرد. «خلیج فارس» را «خلیج عربی» و «خوزستان» را «عربستان» می‌نامید. همچنین دولت مصر تأکید داشت سازمان «سماع» با خسرو قشقایی و افراد او، که در مصر آموزش چریکی می‌دیدند، ائتلاف کند، ولی سماع همکاری با قشقایی را به دلایل سیاسی و امنیتی مفید نمی‌دانست.

... و چون طی چند بار مذاکرات با نمایندگان دولت مصر در اعتراض به شیوه تبلیغاتی و سیاسی جمهوری متحده عرب به نتیجه نرسید، هیئت ایرانی تصمیم به قطع برنامه آموزشی و انتقال افراد به اردوگاههای فلسطینی گرفت. بدین ترتیب صحنه فعالیت نهضت آزادی در خارج از کشور، پس از ترک مصر، به خاورمیانه

* آقای دکتر یزدی می‌گویند رحیم عطایی بود، نه آقای رضا رئیسی. آقای رئیسی جزء اولین کسانی بود که توسط آقای صدر حاج سید جوادی به ما معرفی شده بودند.

انتقال یافت و لبنان مرکز ستاد بود.^۱

بی تردید بازرگان به عنوان دبیرکل نهضت آزادی ایران با اقدام انقلابی جوانان نهضت در خارج از کشور موافق بود و گرنه چنین کاری نمی توانست انجام شود. لذا در پاسخ آقای دکتر ابراهیم یزدی، که طی نامه‌ای که از خارج از کشور برای ایشان نوشته و ماجرای سفر به مصر را تشریح کرده بود، به تاریخ ۱۶/۵/۴۱ می نویسد: «اشاره‌ای در یکی از نامه‌ها راجع به هجرت بعضی‌ها به کشور نیل کرده‌اید که ما را امیدوار کرد ولی خبری نرسید». چنان که در متن یاد شده نیز آمده است، بازرگان در جریان امور بود و با هیئت ایرانی در مصر تماس داشت. این اقدام با تحلیل بازرگان از آینده مبارزه در ایران (که پیش از این از قول مهندس سبحانی نقل کردیم)، سازگار بود.

اما در داخل یکی از گروه‌های چریکی که با هدف مبارزه مسلحانه تشکیل شد، سازمان مجاهدین خلق بود که در سال ۱۳۴۳ پدید آمد. پیش از این گفتیم که بنیانگذاران این سازمان از اعضای نهضت آزادی بودند. اما چنان که مهندس سبحانی می گوید تا سال ۱۳۴۷ حنیف نژاد و دوستانش اقدام خود را کاملاً مخفی نگهداشته بودند و حتی بازرگان و طالقانی نیز از آن اطلاع نداشتند. دلیل این مخفی کاری، احتمالاً شرایط سخت امنیتی بود. و شاید نیازی هم نمی دیدند که حتی کسانی چون طالقانی و بازرگان و دکتر سبحانی و امثال آنها از این اقدام و تشکیلات اطلاع داشته باشند، چرا که اولاً این اقدام کاملاً مستقل بود و ارتباط خاصی با نهضت آزادی نداشت، و ثانیاً آنان تا سال ۱۳۴۶ (دو سال پس از تأسیس سازمان) در زندان بودند، و ثالثاً اگر کسانی چون بازرگان که تحت مراقبت شدید بودند و هر لحظه امکان دستگیری آنان می رفت از این اقدام حساس و مهم اطلاع نمی یافتند، بهتر و به مصلحت نزدیکتر بود. در عین حال وقتی که سازمان تشخیص داد باید آنها را در جریان بگذارد، اقدام کرد.

هر چند مهندس بازرگان از تأسیس سازمان اطلاع نداشت و طبعاً نقشی نیز در تشکیل آن نمی توانست داشته باشد، اما احتمالاً تحلیل بازرگان از شرایط و ضرورت‌های مبارزه و الزامات توفیق در آینده و اقدام عملی گروهی از اعضای جوان نهضت آزادی در خارج از

۱. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران. ج ۱، صص ۴۶۹ - ۴۷۲.

کتور برای ورود به مرحله مبارزه قهرآمیز، حنیف‌نژاد و دوستانش را در درون نهضت به تأسیس سازمان مجاهدین با مشی مسلحانه تشویق کرد.

این روایت آقای فارسی از چگونگی تأسیس سازمان مجاهدین و ارتباط آن با مهندس بازرگان، مؤید این نظر است:

یکی از سجایای مثبت در جناح اسلامی نهضت مقاومت ملی و شخص مهندس بازرگان، این بود که راه فعالیت سیاسی و مبارزه مسلحانه را به روی کسانی که اهل اشکال مخاطره آمیز مبارزه بودند نمی‌بست. حتی آنان را تشویق و کمک هم می‌کرد. به طوری که بعدها یعنی در سال ۴۲ چنان که مرحوم حنیف‌نژاد برایم نقل کرد که مهندس بازرگان در زندان در گوش او گفته بود: «می‌بینی این رژیم با آقای طالقانی و من و دوستانمان چه می‌کند؟ شما جوانها باید فکری بکنید!» و آن مرحوم، از این اندرز سیاسی، دریافته بود که باید سازمانی برای مبارزه مسلحانه علیه رژیم به وجود آورد، سازمانی که ارتباط مستقیم هم با مهندس بازرگان و نهضت آزادی نداشته باشد.^۱

مهندس سبحانی در این مورد می‌گوید:

وقتی از حرکت مسلحانه و سازماندهی عمیق متناسب با آن در سال ۴۷ اطلاع پیدا کردیم و مهندس بازرگان در جریان قرار گرفت، خیلی خوشحال شد... آن موقع در نهضت آزادی این جریان مجاهدین را به همه نمی‌گفتند. فقط مهندس بازرگان، طالقانی، پدر من و من از آن طرف هم آقای صدر حاج سیدجوادی و آقای عطایی در جریان بودند. عطایی بیمار بود و اصلاً نمی‌توانست فعالیت بکند. صدر حاج سیدجوادی هم مشاور بود. یعنی مجاهدین با او مشاوره می‌کردند. ولی بازرگان و طالقانی و بنده و پدرم، ما هر دو هفته یک بار همدیگر را می‌دیدیم و جلسه داشتیم. همیشه بحث ما این بود که چگونه به ایشان کمک کنیم، کمک مالی، از کجا پول بگیریم، چه جوری بدهیم. من یادم است یک جلسه در خانه مهندس بازرگان صحبت بر سر این بود که پول از کجا بیاوریم و چه کنیم و... بازرگان گفت

من همداش منتظم اینها کارشان بگیرد، اینها روی پای خودشان بایستند. برای این کار من خانام را هم می‌فروشم می‌دهم ... در تابستان ۴۹ در خاناهش بود که این مطلب را گفت. گفت من نگرانیم این است که اینها سرپا نایستند ولو بروند ...^۱

با این همه، به رغم احساس ضرورت گریز ناپذیر مبارزه قهرآمیز و حتی مسلحانه، باید اذعان کرد که مهندس بازرگان به طور اصولی و ایدئولوژیک نمی‌توانست با خشونت (ولو خشونت انقلابی) و ستیز تند و حاد (ولو با رژیم فاسد شاه که سقوط آن منتهای آرزوی بازرگان بود) موافق باشد. زیرا بازرگان چنان که بارها در سالیان پیش از انقلاب و پس از آن (از جمله در مقاله «انقلاب و انقلابی» و «انقلاب ایران در دو حرکت») تأکید کرده است، انقلاب پیامبرانه و درست، انقلاب در افکار و عقاید و منش و شخصیت و روان و اخلاق آدیان است، که انقلاب در جامعه و سیاست و فرهنگ و اقتصاد را هم در پی خواهد داشت، و تازمانی که آن تحول اساسی در آدمی صورت نگرفته باشد، انقلاب تند سیاسی یا نظامی و سقوط رژیم‌ها و رفتن و آمدن آدمها و تغییر هرم قدرت سیاسی مشکلی را حل نخواهد کرد. به همین دلیل از سالهای جوانی و تحصیل در غرب، آیه قرآنی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم شعار اصلی و محوری ایدئولوژی و اصلاحگری‌های بازرگان بود. در یک کلام بازرگان طرفدار اندیشه اصلاح تدریجی ولی عمیق و مطمئن با کمترین هزینه اجتماعی بود و طبیعی است که قهر و خشونت، هر چند حق، معمولاً هزینه را بالا می‌برد و چه بسا «هزینه» بیش از «فایده» شود.

در مورد این که مهندس بازرگان اقدام مسلحانه سازمان مجاهدین و امنال آن را قاطعانه تأیید یا رد کرده است، نظر روشنی از ایشان ابراز نشده است یا اگر شده ما از آن اطلاع نداریم. اما جز سخنان خود ایشان در دادگاه، که البته بیشتر هشدار به رژیم است تا تأیید قطعی مشی مسلحانه، و اظهارات آقای مهندس سبحانی که نقل شد، برخی یاران مهندس بازرگان عقیده دارند که او هرگز به طور اصولی و ایدئولوژیک با مبارزه مسلحانه موافق نبوده است. از جمله مهندس محمد توسلی می‌گوید:

روحیه و شخصیت مهندس بازرگان با کار مخفی و مسلحانه و توأم با خستونت،

سازگار نبود. وی در کاری که مایه‌اش را نداشت، مشارکت نمی‌کرد. به همین علت بعد از آزادی از زندان با وجودی که سازمانهایی که در این زمینه فعال شده بودند، برای جلب همکاری ایشان ارتباط برقرار کردند موافقت نکرد.^۱

در این سخن، صرف‌نظر از جهات فکری و هر چیز دیگر، نکته مهمی نهفته است، و آن این که بازرگان به لحاظ شخصیت و اخلاق شخصی‌اش این گونه بود که «هرگز در کاری که مایه‌اش را نداشت، مشارکت نمی‌کرد». این خصیصه بازرگان مورد تأیید و تأکید تمامی دوستان و آشنایان ایشان است. آقای شاه حسینی نیز می‌گوید بازرگان بارها می‌گفت ممکن است کسان دیگر فکر داشته باشند و بتوانند کارهای دیگر بکنند، بگذار بکنند، ولی ما هر کاری که از ما ساخته است و توانش را داریم می‌کنیم. بازرگان می‌گفت در هر کاری اول باید ببینیم چه قدر توان و امکانات داریم آن گاه وارد عمل شویم.^۲ مسأله «عقیده» و «توان» دو ضابطه اعتقادی و راهبردی عمل است. یعنی هر فرد به هر تصمیمی معتقد می‌شود و توان اجرای آن را نیز دارد، مسؤول می‌گردد و باید آن را انجام بدهد. وگرنه بدون اعتقاد نمی‌توان و نباید گامی برداشت و در صورت عدم امکان و توان نیز مسؤولیت ساقط است. این دو ضابطه به حکم «عقل» و «شرع» مقبول است. و بازرگان هم «عاقل» بود و هم «مشرع». البته بدیهی است کسانی از مسلمانان نیز که کار مسلحانه انجام می‌دادند، علی‌القاعده طبق موازین عقل و شرع عمل می‌کردند، منتها با این تفاوت که تشخیص آنان از عمل صالح زمان و ارزیابی امکان پیروزی و موفقیت‌شان با بازرگان و امثال او متفاوت بود. به عبارت دیگر آنان، مشی مسلحانه را «عمل صالح زمان» تشخیص داده بودند و به موفقیت خود نیز یقین داشتند و لذا به حکم عقل و شرع خود را موظف به عمل و جهاد مسلحانه می‌دیدند.

به هر حال چنین می‌نماید که مهندس بازرگان در عین این که می‌دانست در مقطع پس از ۱۵ خرداد، راهی برای مبارزه با رژیم جز راه مبارزه قهرآمیز نمانده است^۳ و آرزو می‌کرد

۱. ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۲۵.

۲. نقل قول از متن مصاحبه آقای شاه حسینی.

۳. ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۱۷.

فعالان در جبهه ستیز انقلابی و مسلحانه پیروز شوند، اما خود، به دلایل عقیدتی و روحیه و تفکر معتدل و میانه روانه‌اش و به ویژه رواج ایدئولوژی مارکسیستی در سازمان مجاهدین، نمی‌توانست با آن سازمان موافق باشد و حتی نمی‌توانست چندان به پیروزی رزمندگان آن امیدوار گردد.

گزارش یکی از اعضای نخستین سازمان، که بعدها مارکسیست شد (تراب حق‌شناس)، تا حدود زیادی موضع و نظر مهندس بازرگان را در قبال سازمان نشان می‌دهد:

با دستگیری، محاکمه و زندانی شدن سران نهضت و تحت‌نظر یا تعقیب بودن بقیه فعالین، این تشکیلات فعالیتش متوقف گشت.

برخی از اعضای جوان نهضت که تجربه به آنان آموخته بود که از سبک کار گذشته نتیجه‌ای عاید نخواهد شد به نقد فکر و عمل نهضت پرداختند و تشکیلاتی مخفی را به تدریج به وجود آوردند که در سال ۱۳۵۰ خود را سازمان مجاهدین خلق ایران نامید.

وقتی بازرگان و طالبانی در سال ۱۳۴۶ آزاد شدند هیچ یک از دوستان قدیم که در سازمان مجاهدین فعالیت می‌کردند به دلایل امنیتی خود را مجاز ندیدند که به دیدن بازرگان بروند. چون دیدار با او ممکن بود ساواک را نسبت به آن افراد حساس کند اما وی از این لحاظ گله‌مند شده بود. پس از مدتی، در چهارچوب سیاست سازمان دایر به تماس با برخی از «قطب»های سیاسی و جلب نظر و حمایت آنان برای آینده، همراه با رعایت ملاحظات امنیتی و پنهان کاری فراوان، با طالبانی و سپس با بازرگان تماس برقرار کردند و به طور بسیار فشرده به آنها گفتند که ما بر خلاف ظاهر امر، به هیچ وجه بیکار نبودیم و جمعی را تشکیل داده‌ایم.

طالبانی با خوشحالی از تجمع جوانان مبارز و دوستان سابق آن هم با هدف‌های انقلابی و رادیکال استقبال می‌کند. اما در مورد بازرگان، پس از یکی دو تماس خصوصی، قرار می‌شود در یک جلسه جمعی مسائل و نظرات گروه برایش تشریح گردد. جلسه در یکی از روزهای شهریور ۴۷ (مصادف با روز بازی معروف فوتبال بین تیم ایران و اسرائیل) در یکی از اتاق‌های منزل آقای ابراهیم مازندرانی

و ب‌ا‌دون حضور ایشان، تشکیل شد. از طرف مجاهدین، شهدای گرانقدر محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع‌زادگان بودند. به من هم گفتند بیا. صحبت‌مان را در چهاربخش تنظیم کرده بودیم که یکی هم به عهده من بود و موضوعش نارسایی چهارچوب فعالیت گذشته در جبهه ملی و نهضت، برای ادامه مبارزه بود. همراه با ذکر تجربه‌ای که مهندس می‌دانست از سال ۴۲ به بعد من مستقیماً در آن دست داشته‌ام.

گفت وگوها دوستانه بود. مهندس برشش‌هایی کرد که رفقا پاسخ دادند. او شیوه مبارزه مخفی را نمی‌پذیرفت و گفت: «من نمی‌توانم کار و نظر و زندگی‌م را مخفی کنم و حتی این را که قرار بوده من محل جلسه را به کسی نگویم رعایت نکرده‌ام و پسر کوچکم نوید (که در آن زمان ۷-۸ ساله بود) از من پرسیده کجا می‌روی؟ من هم گفته‌ام منزل آقای مازندرانی! نتیجه کار در زمینه دیگر هم نشان می‌داد که مهندس نتوانسته است با این جمع توافق نظر داشته باشد. یادم هست که سعید محسن از نتیجه جلسه و عدم توجه او ناراحت بود و ... جلسه دوم در یکی دو هفته بعد از آن تشکیل شد که من در آن بودم و رفیق دیگری رفت. در این جلسه پس از شرح اهداف و بخصوص نقطه نظرات فکری، آقای بازرگان صریحاً می‌گوید که شما حرف‌های کمونیست‌ها را می‌زنید و یکی از رفقا به اعتراض به او می‌گوید شما برای کار چند ساله ما پیشیزی ارزش‌قایل نیستید.

با فاصله چند ماه یا یک سال مجدداً با مهندس تماس برقرار می‌شود با این تصور که اگر برخی از جزوات چپ مثل «تضاد» اثر مانوسه دون یا «چپ باید کرد» اثر نین را در اختیار او بگذارند یا حتی با او بحث کنند، نظرات او تغییر خواهد کرد. چنین کاری هم می‌کنند ولی نتیجه مطلوب عاید نمی‌شود. بازرگان از حجم مطالعاتی که گروه در زمینه‌های مختلف به ویژه در مورد قرآن و نهج‌البلاغه و نوشته‌های خودش مثل «راه طی شده» کرده بود، عمیقاً خوشحال و حتی شگفت‌زده می‌شود و درباره سؤال‌هایی که بر اساس مطالب کتاب راه طی شده تهیه شده بود تا در کلاس‌های آموزش آیدنولوژیک بحث شود گفته بود بعضی را خودم نمی‌توانم جواب بدهم.

به هر حال در این تماس‌های گاه طولانی، طالقانی توافق و هماهنگی بیشتری از خود نشان داد تا مهندس... بعدها که دستگیری مجاهدین پیش آمد (ضربه اول شهریور ۱۳۵۰) و حنیف‌نژاد هم در ۳۰ مهر همان سال دستگیر شد، بازرگان به همسر حنیف‌نژاد پیغام فرستاده که به حنیف بگو «مهدی غبطه ترا می‌خورد». و در جای دیگر هم گفته بود «اگر لازم باشد پیراهنم را هم می‌فروشم و کمکتان می‌دهم».

مسلم است که این موضع‌گیری‌های دوستانه و پدران، نمی‌توانست چهارچوب فکری و سیاسی او را خدشه‌دار سازد و از حد برخورد‌های عاطفی فراتر رود. سازمان مجاهدین در بیانیه اعلام موجودیت خود، در تاریخ بهمن ۱۳۵۰، در اولین پراگراف، از «سران مؤمن و فداکار نهضت آزادی» تجلیل کرد و سپس دلایل تشکیل سازمان و مواضع خود را در قبال رژیم و چشم‌انداز فعالیت خود اعلام داشت. با این اعلامیه گستی که از ۵-۶ سال پیش با مشی سیاسی بازرگان کرده بودیم، علنی شده رسمیت یافت.^۱

در عین حال، چنان که نویسنده یاد شده گفته و دیگران هم گفته‌اند و شواهد و قراین فراوان نشان می‌دهد، سازمان به لحاظ ایدئولوژیک و فکری عمیقاً از آرا و اندیشه‌های مهندس بازرگان اثر پذیرفته بود. در واقع، اندیشه‌های دینی و قرآنی سازمان عمدتاً نه‌م گرفته از آموزه‌های بازرگان و طالقانی بود. از جمله استفاده از کتاب مهم راه طی شده بازرگان، نقش قابل توجهی در برخی از آموزه‌های سازمان به جای نهاد که فی‌المثل می‌توان به کتاب راه ابن‌ابن و راه بشر سازمان اشاره کرد.^{**} آقای مهندس لطف‌الله میثمی، از

۱. نقطه، شماره ۱، ص ۶۶.

** آقای دکتر بزدی می‌نویسد: اولین نشریه تئوریک سازمان «شناخت» بود که درست بر اساس دیالکتیک تاریخی و فلسفی تدوین شده بود. اگر چه نسخه اصلی که به خط حنیف نژاد بود، سرشار از تأییدات قرآنی و نهج‌البلاغه بود ولی «تکوی بحث دیالکتیک بود و آیراد‌های اساسی داشت. به همین دلیل نهضت آزادی خارج از کشور حاضر نشد آن را چاپ کند. تراب حق شناس در بیروت از من خواست که ایرادها را بنویسم تا به

مجاهدان نخستین که بعدها در سال ۱۳۵۶ در زندان از سازمان جدا شد، می‌گوید: راه جنی شده بیش از بیست بار به صورت جمعی و البته زیر نظر حنیف‌نژاد در سازمان خوانده شد و مورد بحث و تحلیل و نقد و بررسی قرار گرفت. نیز باید اشاره کرد که جزوه «جهان سه عنصری» سازمان، شرح و بسط ذره بی‌انتهای مهندس بازرگان است. اما حقیقت آن است که عقیده مجاهدین به ویژه راهبرد آن، با تفکر و اندیشه‌های بازرگان تفاوت و حتی در برخی زمینه‌ها تعارض بنیادی داشت، و با گذشت زمان (به ویژه پس از اعدام و شهادت بنیانگذاران)، این فاصله و به قول تراب حق‌شناس «گسست» بیشتر شد. و البته شکوه مجاهدین نیز از بازرگان روز به روز بیشتر شد. از این رو مهندس سجایی می‌گوید، زمانی که در زندان شیراز بوده است «بچه‌های مجاهدین سدام از تهران خبر می‌آوردند و از مهندس بازرگان شکایت داشتند»^۱.

در سال ۱۳۵۴، گروهی از اعضای مجاهدین تغییر ایدئولوژی دادند و به تعبیر قرآن «پوسته اسلام» را کنار نهادند و رسماً خود را مارکسیست خواندند و «گسست» را کامل کردند. گروه انشعابی، کتابی تحت عنوان بیانیه تغییر مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در مورد این تغییر مواضع انتشار داد و در آن بارها مهندس بازرگان و مرامنامه نهضت آزادی را مورد انتقاد قرار داد و دلایل رویکرد مارکسیستی خود را بر شمرد. البته بازرگان نیز در آن سالها، به طور غیر مستقیم به آنان پاسخ داد. از جمله می‌توان به کتاب علمی بودن مارکسیسم اشاره کرد که، به دلیل شرایط سانسور، با نام مستعار «مهدی - سبحان» منتشر شد. آقای تراب حق‌شناس، یکی از همان مسلمانان مارکسیست شده و انشعابی در مورد انشعاب گروه خود و ارتباط آن با بازرگان، چنین می‌گوید:

اما گسست ما (مجاهدین - بخش منشعب) از اندیشه دینی بازرگان در سال

→

مرکزیت سازمان در ایران بفرستد و من نقد شناخت را در حدود ۸۰ صفحه نوشتم و فرستادم. اما بعد از دو ماه کتاب شناخت، بدون مقدمه حنیف‌نژاد و بدون آیات قرآن و جملات نهج‌البلاغه، توسط جبهه ملی خاورمیانه (که در کنترل طرفداران چریکهای فدایی خلق بود) منتشر شد.

های ۵۲ تا ۵۴ رخ داد. این اندیشه دینی که به اسلام از دریچه علم و به ویژه فیزیک و ترمودینامیک می‌نگریست، ما به آن از دریچه مسائل اجتماعی (و به قول خودمان انقلابی) و روزنه‌هایی از دیالکتیک و مارکسیسم نیز می‌نگریستیم و دورنمای شگفت‌انگیزی مانند «جامعه بی‌طبقه توحیدی» به چشم‌مان می‌آمد. صداقت ما در پرداخت این «تئوری» هیچ‌گره‌ی نمی‌گشود و تغییری در نادرستی طرح نمی‌داد و ما ناگزیر اندیشه دینی را از مبنای تنوریک مبارزه سیاسی و اجتماعی خود کنار گذارديم. پس از گسست سیاسی از بازرگان در نیمه دهه ۴۰، گسست فلسفی از او در نیمه دهه ۵۰، به نظرمان ضروری گشته بود^۱.

اما اگر از منظر فکر بازرگان و همفکران او به پدیده انحراف و انشعاب در سازمان نگاه کنیم، اشکال یا اشکالات کار مجاهدین در جاهای دیگر بود و وجود همان اشکالات سبب شد که چنان سرنوشتی محتوم در انتظار آن گروه باشد. از این منظر دلایل مخالفت بازرگان نیز رسوخ همان اشکالات اعتقادی و راهبردی بود و لذا حق با بازرگان بود و صحت نظر او نیز ثابت شد.

چنان که مهندس محمد توسلی می‌گوید:

از همان سال ۱۳۵۰ [در] زندان با این افراد [افراد سازمان مجاهدین] نزدیک بودم. این احساس را داشتم که خلوص اعتقادی در این مجموعه نیست و به عنوان یک نقطه ضعف همیشه با دوستانی که نزدیک بودیم مطرح می‌کردیم... رخداد ۵۴ صحت و درستی دیدگاه مهندس بازرگان را در قبال آن سازمان نشان می‌دهد که وی از همان سال ۴۶ به همین جمع‌بندی رسیده بود^۲.

فعالتهای فکری و فرهنگی بازرگان

چنان که پیش از این اشاره شد، مهندس بازرگان، پس از آزادی از زندان در سال

۱. نقطه، ج ۱، ص ۶۶.

۲. ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۲۷.

۱۳۴۶، به دلیل شرایط اختناق، نتوانست چندان در فعالیت سیاسی مستقیم و آشکار مشارکت جوید، چرا که اساساً چنین امکانی وجود نداشت. اما فعالیت فکری خود را رها نکرد و در حد مقدور و ممکن، به تحقیق و آموزش و سخنرانی و نوشتن و انتشار گفته‌ها و نوشته‌ها، ادامه داد. در عین حال غالب گفته‌ها و نوشته‌ها نیز جهت‌گیری سیاسی داشت و اصولاً ارتباطها و دیدارها و حتی وجود و حضور بازرگان در هر کجا، دارای معنا و پیام سیاسی و مایه دلگرمی و جهت‌دهی و هدایت فکری و اجتماعی بود.

در این قسمت به مهمترین آثار و فعالیتهای فکری بازرگان در سالهای پس از زندان تا سال ۱۳۵۶ اشاره می‌کنیم.

نخستین فعالیت، سخنرانی در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسين بود که عنوان آن «بعثت و تکامل» بود و در مسجد دبیرستان کمال ایراد شد.

در آن سالها و در آن شرایط، تنها انجمن اسلامی مهندسين تشکیلات خود را حفظ کرده بود و به فعالیت خود ادامه می‌داد. آقای دکتر سبحانی نیز که سالها قبل از زندان آزاد شده بود، مسجد دبیرستان کمال را برای این گونه فعالیت‌های مذهبی ساختند. دبیرستان کمال در این دوران پایگاه فرهنگی مهمی بود. رجایی و جلال‌الدین فارسی و رضا رئیسی و برخی دیگر از مبارزان در آنجا و در هنرستان صنعتی کارآموز که در جوار آن قرار داشت و توسط انجمن اسلامی مهندسين تأسیس شده بود (و قبلاً از آن یاد کردیم)، تدریس می‌کردند.

اقدام دیگر مهندس بازرگان در همان سال، دیدار با آیه‌الله شریعتمداری در قم و حضور در مؤسسه دارالتبلیغ اسلامی قم وابسته به ایشان و ایران یک سخنرانی در جمع طلاب آن مؤسسه بود که بعداً در کتاب سیمای اسلام (از انتشارات دارالتبلیغ) تحت عنوان «اهمیت تبلیغ» چاپ شد.

هر چند این دیدار و سخنرانی در دارالتبلیغ عمدتاً به انگیزه تشویق و حمایت از فعالیت‌های فرهنگی اساسی و مترقی بود که در آن سالها دارالتبلیغ اسلامی قم مدعی آن بود و از آن انتظار می‌رفت^{*}. اما این اقدام بازرگان در آن زمان، بسیار بحث‌انگیز و موجب گله و شکایت شد و اعتراض روحانیان مبارز و انقلابی پیرو آیه‌الله خمینی را برانگیخت. زیرا در

* در باره این مؤسسه بعداً سخن خواهیم گفت.

آن دوران آیة الله شریعتمداری از مبارزه و آیة الله خمینی فاصله گرفته بود به خصوص که به تشکیل و تأسیس دارالتبلیغ اسلامی او سخت انتقاد می شد و در واقع آن را به منزله یک اقدام انحرافی و مرتبط با دستگاه ارزیابی می کردند. از این رو هر کسی که به نوعی با دارالتبلیغ ارتباط داشت یا از آن حمایت می کرد، مطعون طلاب مبارز و انقلابی بود^۱.

قدم دیگر، ایراد سخنرانی در مسجد هدایت بود که به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان صورت گرفت و عنوان آن مسجد در اجتماع بود که بعدها تحت همین عنوان چاپ شد. این سخنرانی که در سال ۱۳۴۷ انجام شد، با توجه به زندانی بودن آیة الله طالقانی تا سال ۱۳۴۶ و رکود نسبی فعالیت آن مسجد، موضوع سخنرانی و هدف ایراد آن، احیا و فعال کردن مسجد هدایت، این سنگر دفاع از اسلام نو و پایگاه مقاومت در برابر خرافات و رژیم استبدادی بود.

ایراد سخنرانی در جشن مبعث انجمن اسلامی مهندسین فعالیت دیگر وی بود که در سال ۱۳۴۸ تحت عنوان انگیزه و انگیزنده انجام شد و در همان سال تحت همین عنوان چاپ گردید. هدف و مضمون و جهتگیری این سخنرانی، ایجاد شور و نشاط و حیات فکری در جوانان بود.

تا سال ۱۳۵۰، مهندس بازرگان در دو اقدام فرهنگی و علمی نیز مشارکت فعال داشت. یکی تلاش برای تشکیل جلسات تحقیقی درباره مسائل فقهی زنده و مورد احتیاج روز بود که این جلسات با حضور و مشارکت کسانی چون استاد محمد تقی جعفری تبریزی و مرحوم مطهری در انجمن اسلامی مهندسین برگزار گردید. هدف و انگیزه تشکیل این جلسات، یکی استخراج و استنباط احکام فقهی و شرعی مبتلابه روز و اجتهاد زنده به وسیله متخصصان و مجتهدان بود، و دیگر، ایجاد انگیزه تحقیق در مسائل اجتماعی و دینی در میان جوانان تحصیل کرده. تلاش دیگر، مشارکت فعال در کار «تدوین ایدئولوژی» بود که در سال ۱۳۵۰ انجام شد.

مهمترین موضوعی که در دهه چهل سخت مورد توجه روشنفکران دینی و به طور کلی فعالان سیاسی و انقلابی مسلمان بود، فهم اسلام به مثابه یک «مکتب» و «جهان بینی» و

۱. تفصیل داستان دارالتبلیغ را در جلد اول کتاب تحلیلی از نهضت امام خمینی ببینید.

«ایدئولوژی» بود. البته ضرورت و اهمیت این موضوع از دوران نهضت ملی و حتی جلوتر از آن احساس شده بود و کسانی نیز بدان توجه کرده بودند و در سالهای پس از ۲۸ مرداد نیز مورد توجه بود، تا آنجا که مهندس بازرگان می‌گوید، یکی از اهداف نهضت مقاومت ملی تدوین یک ایدئولوژی برای مبارزه بود و دکتر مصدق هم از آن خوشحال شده بود، اما آنچه پس از سالهای ۱۳۴۲ مورد توجه واقع شد بسیار جدیتر و ملموستر از گذشته بود. مسلمانان مبارز احساس کرده بودند که برای مبارزه فکر منسجم، اندیشه هماهنگ، طرح و برنامه برای جانشینی حاکمیت موجود و اداره جامعه پس از سقوط رژیم لازم است. و لذا بدون یک ایدئولوژی مشخص و مدون که به طور اصولی و اعتقادی راهنما باشد، نمی‌توان مبارزه کرد و در صورت پیروزی و احراز حاکمیت سیاسی نمی‌توان به اداره جامعه و مردم و مدیریت پرداخت. به عبارت دیگر احساس شده بود که هر مسلمان باید برای پرسشهای بسیار درباره جهان، انسان، جامعه یا تاریخ، حکومت، سیاست، فرهنگ، اقتصاد، روابط بین‌الملل، خانواده، تربیت، مسؤولیت و ... پاسخ داشته باشد. پاسخهایی که بر آمده از متون و منابع دینی و قرآنی و توحیدی باشد. یعنی هر مسلمان و دینداری باید بداند که هستی چگونه است، جهان برای چه آفریده شده است، خدا چیست، چه نوع رابطه‌ای بین طبیعت با خدا هست، انسان چگونه موجودی است و چه نوع رابطه‌ای با خدا و آخرت و جامعه و تاریخ دارد یا باید داشته باشد، مسؤولیت آدمی در زندگی چیست و زیستن او چگونه باید باشد، تاریخ چیست و قانونمندیهای آن کدام است و نقش آدمیزاد در روند تاریخ چگونه است و چگونه باید باشد، جامعه چه ماهیتی دارد و قوانین عام و خاص حاکم بر آن کدام‌اند و آدمی در این جهان چه کاره است، حکومت چیست و چگونه باید باشد و نقش مردم و جامعه در حکومت و در برابر حاکمیت چگونه است و بهتر است چگونه باشد، فرهنگ و اقتصاد و عدالت اجتماعی و اخلاق و تربیت و آموزش و پرورش و خانواده و مسؤولیت و نقش زن و خانواده و جامعه و دهها مسئله دیگر از این دست، چگونه‌اند و شکل ایده‌آل و درست آنها کدام است و مبارزان در جهت تحقق کدامین ایده‌آل باید تلاش کنند. در آن زمان این ضرورت احساس شد که مسلمانان چاره‌ای ندارند جز آنکه از منظر دین و معارف دینی‌شان، پاسخهایی برای این نوع مسائل و معضلات فکری پیدا کنند. یعنی جهان‌بینی و جهان‌شناسی و انسان‌نگری و جامعه‌شناسی و تاریخ‌فهمی نوین بر بنیاد

مذهب بنیاد نهند. چون مذهب رسمی و دین سنتی و متولیان دین در آن روز قادر نبودند به این سؤالات کاملاً نو پاسخ در خور دهند، لاجرم بازخوانی و بازسازی مقولات دینی از طرق دیگر آغاز شد. در بازسازی اندیشه نوین دینی، به هر تقدیر و در هر صورت، علوم و معارف جدید نقش برجسته ایفا می‌کرد. از این رو پیشگامان این حرکت، عموماً روشنفکران و دانشگاہیان بودند که یا در جریان تشکلهای و سازمانهای مخفی و انقلابی دست به تدوین جهان‌بینی و ایدئولوژی زدند یا در خارج از آن به صورت رسمی و علنی و قانونی به این کار مهم اقدام کردند.

نمونه اول را می‌توان در سازمان مجاهدین خلق ایران دید که با کتابهایی چون شناخت، تکامل،* راه اینها و راه بشر، اقتصاد به زبان ساده و ... در این راه قدم گذاشتند. و نمونه دوم را می‌توان کتاب بعثت و ایدئولوژی دانست که در سال ۱۳۴۳ به وسیله مهندس بازرگان در زندان پدید آمد.

از آنجا که اکنون سخن از یک اقدام فرهنگی و فکری بازرگان در سال ۱۳۵۰ می‌باشد، در این قسمت توضیحی درباره آن می‌دهیم و سپس به بعثت و ایدئولوژی باز می‌گردیم و در مورد آن نیز سخن خواهیم گفت.

طرح تدوین و تنظیم «جهان‌بینی اسلامی» در سال ۱۳۴۹ به وسیله آقای طاهر احمد زاده، یکی از مبارزان مسلمان خراسان و یکی از مؤسسان نخستین کانون نشر حقایق اسلامی مشهد، ارائه شد. مهندس بازرگان در این باره چنین می‌گوید:

در اواخر سال ۴۹ [البته ایشان ۴۰ نوشته که قطعاً اشتباه است] تا آنجا که به خاطر دارم بنا به پیشنهاد آقایان طاهر احمدزاده و احمد علی بابایی، گروهی را از خود آن دو بزرگوار و آقایان طالقانی، دکتر سبحانی، مطهری، دکتر شیانی، خامندای و حجتی تشکیل دادیم تا به تدوین یک جهان‌بینی اسلامی بپردازیم و پایه برای خیلی از اندیشه‌ها و اعمال، مخصوصاً ایدئولوژی مسلمانان، بسازیم. جلسات متعددی برای مطالعه و مقابله متن‌های عرضه شده تشکیل شد. در میان آنها متن پیشنهادی آقای خامندای جزو برجسته‌ترین بود. آقایان حجتی کرمانی و

* کتاب تکامل تحت تأثیر کتاب خلقت انسان دکتر بدالله سبحانی بود.

دکتر شیبانی مأمور متن نهایی شدند. متأسفانه در اثر حمله ساواکی‌ها به خانه آقای حاجتی کرمانی متن‌ها و فیش‌ها مفقود و طرح متوقف شد.^۱

اما آقای احمدزاده چنین شرح می‌دهد:

در مورد بحث جهان‌بینی، از سالهای قبل و بخصوص از اوایل دهه چهل پس از یک دوران طولانی فعالیت سیاسی مذهبی به این نتیجه رسیدم که جای طرح و تدوین بحثی تحت عنوان جهان‌بینی توحیدی در جامعه اسلامی، کاملاً خالی است...

با احساس جای خالی آن بحث و مطالعه درباره آن موفق شدم که در اوایل دهه چهل آن را به طور فشرده با مرحوم مطهری و یک‌بار در مشهد با مرحوم دکتر بهشتی در میان گذاشتم.

پس از آن با مقام رهبری آیدالله خامنه‌ای مطرح شد. و به پیشنهاد ایشان جلسهای در مشهد با شرکت دو نفر از روحانیون مبارز آن زمان تشکیل و بحث جهان‌بینی را مطرح کردم. مجدداً به پیشنهاد ایشان به اتفاق عازم تهران شدیم تا با دوستان تهران در میان بگذاریم. با همت دوست دلسوز و علاقه‌مند آقای علی بابایی جلسهای در تهران تشکیل شد و تا آنجا که به خاطر دارم این جلسه در اواخر تابستان ۱۳۴۹ بود. در این جلسه مرحوم آیدالله طالقانی، شادروان بازرگان، دکتر سبحانی، دکتر شیبانی هم شرکت داشتند. پس از بیان مقدمه‌ای در اهمیت و ضرورت بحث جهان‌بینی، متن بحث را برای حضار قرائت کردم. پس از اظهار نظر حاضرین، به پیشنهاد مرحوم طالقانی قرار شد متن به مقدار حاضرین تکثیر و در اختیار آنان گذاشته شود، نظرات خود را کتباً به این جلسه ارائه کنند. آقای دکتر شیبانی به عهده گرفتند که نظرات واصله را جمع‌آوری و فهرست‌بندی و تنظیم کنند تا در جلسه یا جلسات بعدی مورد بررسی نهایی قرار گیرد و بحث جهان‌بینی تنقیح و تکمیل شده و به تعبیر مرحوم دکتر باهنر به عنوان «مانیفست اسلامی» در تیراژ میلیونی در سرتاسر کشور توزیع شود. از بیان و پیشنهاد مرحوم دکتر باهنر

همان موقع دریافتم که آن شادروان به اهمیت فوق‌العاده تدوین و انتشار بحث جهان‌بینی توحیدی به خوبی پی برده بود. ما به مشهد برگشتیم و در انتظار تشکیل جلسات آتی و نهایی بودیم.

این که مرحوم بازرگان در آخرین مکتوب خود مرقوم داشته بود که با بورش ساواک به منزل آقای حاجتی کرمانی فیش‌ها و نوشته‌های واصله در این مورد به غارت رفت. اگر منظور آقای محمد جواد حاجتی کرمانی باشد اشتباهی رخ داده است. زیرا که ایشان از سال ۴۴ تا ۵۴ در رابطه با حزب ملل اسلامی در زندان بودند و اگر منظور آقای علی حاجتی کرمانی باشد، ایشان در جلسه نخست که آخرین هم بود، حضور نداشتند. با تشدید مبارزات سیاسی و آغاز مبارزه مسلحانه از اواخر سال ۴۹ و فشار و اختناق فوق‌العاده‌ای که بر کشور حاکم شد دیگر هیچ اطلاعی از این موضوع به دست نیاوردم الا این که در تابستان سال ۵۰ و قبل از آن که به وسیله ساواک در مهرماه ۵۰ دستگیر و زندانی شوم که تا سال ۱۳۵۷ ادامه یافت، بحث جهان‌بینی ارائه شد، در نخستین جلسه دوبار از رادیو نهضت روحانیت از بغداد پخش شد و نیز اطلاع حاصل کردم که در اروپا و آمریکا عیناً منتشر شده است و این که از چه طریق و به وسیله چه کسانی آن نوشته به خارج رسیده بود، بی‌خبر ماندم^۱ *.

البته آقای فارسی تا حدودی متفاوت از مطلب یاد شده و بدون آن که از بانی اصلی آن یاد کند، از این جمع و کار طرح تدوین جهان‌بینی اسلامی چنین روایت می‌کند:

آنان که از رشد سیاسی بالایی برخوردار بودند احساس می‌کردند در میان مسلمانان خلاء فرهنگی خاصی وجود دارد. ایدئولوژی اسلامی به صورت و به سبکی تدوین نشده است که جوانان و یا دانشجو و استاد دانشگاه با مطالعه چند

۱. مجله کیان، شماره ۲۵، صص ۶۶ - ۶۷.

* آقای دکتر بزدی می‌گوید. نوشته طرح واره آقای احمدزاده توسط آقای یونس مختارزاده به آمریکا آورده شد و با اصلاحات و بازسازی تحت عنوان جهان‌بینی اسلامی چاپ و توزیع شد. آنچه از رادیو بغداد پخش شد، همان بود که از آمریکا فرستاده شده بود.

کتاب بتواند اصول و نظریاتش را بفهمد تا به آن بگردد و متعهد گردد. این احساس در اشخاصی که پسر یا دختر یا دیگر نزدیکانشان متمایل به مارکسیسم شده با به دام سازمانها افتاده بودند قویتر بود. بعضی این احساس پاک و مخلصانه را با دیگران در میان گذاشتند و به ضرورت این کار چندان پای فشردند که در دیگران هم آگاهی و حرکتی پدیدار شد. به دعوت و حرکت چنین اشخاصی، محفل تربیت یافت برای تدوین جهان‌بینی اسلام با خصوصیتی که خلاء موجود را پر کند و این مکتب مبارز را به عرصه سیاست و نهضت و قیام آورد.

نخستین جلسه این محفل در بهار ۱۳۴۹ تشکیل شد. اشخاص مشهوری در آن حضور داشتند. از درگذشته‌ها مرحوم آیه‌الله مطهری، مرحوم حجة‌الاسلام دکتر محمدجواد باهنر، مرحوم آیه‌الله طالقانی، مرحوم حاج سید ابوالفضل زنجانی، مرحوم دکتر سامی، و از زنده‌ها، حضرت آیه‌الله خامنه‌ای، آقایان هاشمی رفسنجانی، مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی و دکتر عباس شیبانی را باید نام برد. افرادی هم که حضورشان در آن محفل بی‌معنا بود جلب نظر می‌کردند. چنان که در اولین جلسه، آقای هاشمی رفسنجانی از آقای مهندس بازرگان پرسید «دلیل حضور این آقایان در جلسه‌ای که کارش تدوین جهان‌بینی اسلامی می‌باشد چیست؟» و او جواب داد: «چون جهان‌بینی برای طبقات مختلف مردم تدریس می‌کنیم و کارگران هم جزء آنها هستند. مثلاً آقای فولادی که از کارگران راه‌آهن بوده‌اند می‌توانند در بیان مسایل و نظریات آن طبقه مفید باشد!»^{*}

ما هم از این جلسه یا جلسات و ترکیب دقیق اعضای آن و نیز عملکرد و محصول آن، بیش از این اطلاع نداریم و نمی‌دانیم که دیگران در آن جلسه چه ارائه دادند و اصولاً چه نقشی داشتند، اما به نظر می‌رسد که پس از تأسیس این محفل به پیشنهاد آقای احمدزاده و بازگشت ایشان به مشهد، جلسات ادامه پیدا کرد و مدتی کسانی روی مقوله جهان‌بینی و

۱. زوایای تاریخ، صص ۲۱۴ - ۲۱۵.

*. آقای مهندس عبدالعلی بازرگان و آقای مهندس توسلی می‌گویند، آقای فولادی از مدیران اداری سطح بالا بوده است نه یک کارگر! آن هم با سابقه طولانی در نهضت مقاومت ملی.

اصول و مبانی ایدئولوژی اسلامی کار کرده‌اند. ظاهراً قرار بر این بود که هر یک از اعضای محفل طرح و پیش‌نویسی آماده کند و آن‌گاه از میان آنها یا از مجموعه و ترکیب متنهای مختلف متنی نهایی تهیه و تنظیم شود.

متنی که به وسیله مهندس بازرگان تهیه شده بود، اکنون در اختیار ما است. در پایان این نوشته که عنوان «مقدمه جهان‌بینی» برایشانی دارد و سی صفحه می‌باشد، آمده است: «این جهان‌بینی تکمیل شده مختصر یک متن پیشنهاد شده در سال ۱۳۵۰ به سمیناری است متشکل از ... [اسامی افراد یاد شده به اضافه نام دکتر حبیب‌الله پیمان پیش از این آمد] و اساس دعوت و احساس ضرورت از آقای طاهر احمدزاده بوده است».

ما از این متن قابل توجه در قسمت آثار و افکار بهره خواهیم جست اما در اینجا به ذکر اصول و عناوین کلی آن بسنده می‌کنیم.

نوشته پس از یک مقدمه درباره ضرورت داشتن پاسخهایی برای سؤالات جدی و مهم بشر از جمله «من چیستم»، «چه خواهم شد»، «چه باید بکنم»، «به کجا می‌روم»، و نکاتی در مورد «شناخت» یا «جهان‌شناسی»، «جهان‌بینی پیامبران» را ذیل این عناوین طبقه‌بندی می‌کند: بینش اول - جهاندار آفریدگار؛ بینش دوم - گزینش و آفرینش انسان و مقام او؛ بینش سوم - اختیار و ارتقا؛ بینش چهارم - آخرت؛ بینش پنجم - شرک و دنیاپرستی؛ بینش ششم - راهنمایی و پیشوایی و رهبری (یا نبوت و امامت)؛ بینش هفتم - رحمت و سعادت؛ بینش هشتم - سه شرط رستگاری (ایمان، عمل صالح، تقوا)؛ بینش نهم - اکتساب و خودجوئی؛ بینش دهم - آزادی - برابری - برادری؛ بینش یازدهم - شخصیت فردی، تکامل اجتماعی و وحدت انسانی، و بینش دوازدهم - پیروزی نهایی. تمامی این عناوین و اصول یا بینشها، مستند به آیات متعدد قرآن هستند. در واقع اکثر موضوعات و آیات قرآن، به مناسبت در ذیل بینشهای دوازده‌گانه یاد شده طبقه‌بندی شده‌اند.

چنان که گفتیم، از دهه سی، کم و بیش احساس شده بود که مبارزه سیاسی و به ویژه مبارزه سازمانی و حزبی بدون فکر منسجم و طرح و برنامه معین و روشن ممکن نیست و دست کم به نتایج مطلوب نمی‌رسد، و این احساس در دهه چهل، پس از ایجاد بن‌بست در مبارزه سیاسی و قانونی، افزون‌تر شد و به صورت یک نیاز عمومی و غیرقابل انکار درآمد. بازرگان یکی از نخستین کسانی بود که این ضرورت را به خوبی درک کرد و کوشید به آن

پاسخ دهد. نخستین تلاش مشخص او در این مورد، تألیف و نگارش کتاب بعثت و ایدئولوژی بود. طرح نخستین آن، در سال ۱۳۴۳ در زندان انجام شد و بعد در سال ۱۳۴۵ در یک سخنرانی مطرح شد و به صورت کتاب مفصل درآمد و در سال ۱۳۴۶ به چاپ رسید. مطالب و موضوعات مهم کتاب در جای خود مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت، اما در اینجا به اختصار فصول کتاب ذکر می‌گردد.

کتاب دارای یک مقدمه و سه بخش است. در مقدمه توضیحی درباره علت گزینش این عنوان ضرورت طرح بحث رابطه دین و ایدئولوژی آمده است و در بخش اول از «سیر تحولی تاریخ ایدئولوژی» سخن رفته و در بخش دوم «عصاره‌گیری و مقایسه» به عمل آمده و در بخش دوم «ایدئولوژی اسلامی» توصیف شده است. در مقدمه کتاب درباره ایدئولوژی آمده است:

یعنی مجموعه معتقدات یا مکتب فلسفی و نظری از طرف شخص با جمعیتی به عنوان محور و مبنای فکری برای هدف‌گیری حزبی و سیاسی و وسیله ارزیابی برای تعیین راه و روش اجتماعی و مبارزه‌ای اتخاذ شده باشد و ملاک و معیار نظریات و اقدامات آن شخص و جمعیت گردد....

بر این اساس و با توجه به این که منظور از بعثت و رسالت پیغمبران ارائه یک مبنای عقیدتی و فکری به دست بشر و تعیین راه و روش زندگی است، ممکن است رابطه‌ای میان بعثت و ایدئولوژی ظاهر شود اما خواهید دید که ارتباط بسیار عمیق‌تری وجود دارد.

در بخش نخست کتاب، که خلاصه‌ای است از یک کتاب دانشگاهی از یک محقق آمریکایی، ۱۵ نظریه سیاسی یا ایدئولوژی‌ها مورد بحث و تسا حدودی تحلیل قرار گرفته‌اند که عناوین آنها در کتاب از این قرار است:

- ۱- دولت شهر یونان، ۲- امپراطوری جهانی اسکندر، ۳- دولت آسمانی رواقیون، ۴- از جمهوری رم تا امپراطوری روم، ۵- قرون وسطی و سایه مسیحیت بر فلسفه حکومت، ۶- بازگشت به قدرت مرکزی، ۷- قرن ۱۷ (تجدیدنظر در فرضیه حقوق طبیعی)، ۸- متفکرین فرانسوی قرن ۱۸ و نزول حقوق طبیعت ۹- هگل (دبالکتیک و ناسبوالیسم)، ۱۰- لیبرالیسم یا رادیکالیسم

فلسفی، ۱۱- مارکس و ماتریالیسم دیالکتیک، ۱۲- سوسیالیست‌ها، ۱۳- سوسیالیست‌های بعد از مارکس، ۱۴- لنینیسم و کمونیسم و ۱۵- فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم.

در بخش دوم، جمع‌بندی و مقایسه ایدئولوژی‌ها و نظریه‌ها و فلسفه‌های سیاسی است که در این ارزیابی و مقایسه، امور و اصولی به عنوان «دور ریخته‌ها» مطرح می‌شوند و در مقابل از اموری تحت عنوان «قبول شده‌ها» یاد می‌شود. دور ریخته‌ها عبارت‌اند از: ۱- اصل الهی زمامدار، ۲- اصالت فرد و آزادی مطلق، ۳- تبعیت دولت از مؤسسات مذهبی، ۴- راسیونالیسم یا اصالت مطلقه عقل و علم و ۵- اصل سودجویی (یوتیلیتاریسم). اما قبول شده از این قرارند: ۱- مرکزیت دولت و قدرت حکومت، ۲- حاکمیت عامه، ۳- ضرورت ایدئولوژی، ۴- اتکاء به واقعیات طبیعی و انسانی و ۵- رهبری و طراحی. در پایان این بخش، آیه بعثت [آیه دوم سوره جمعه] آمده است و به مسئله «ایدئولوژی الهی» و «نبوت» اشاره می‌گردد و گفته می‌شود:

در مورد اسلام باید از نو مطالعه بیطرفانه و قضاوت عادلانه بشود. حال اگر این نکته را قبول می‌کنید، چرا بازگشت بیشتر به ریشه قضایا ننماییم و شرایط و صفاتی را که منطقاً یک ایدئولوژی خوب مناسب زمان باید داشته باشد، بررسی نکنیم؟ بینیم آن ایدئولوژی مطلوب که جوابگوی احتیاجات و مخصوصاً امکانات بشر بین‌المللی این قرن و بین‌المللی قرون آینده باشد، کم و کیفش چگونه است؟ سطح و عمق و ارتفاعش چه باید باشد؟

با این مقدمات و پیش‌فرض‌ها و احساس ضرورت، و به انگیزه طراحی یک «ایدئولوژی الهی» و مستقل از مکتبها و ایدئولوژی‌های غیرالهی و بشری، بازرگان وارد «ایدئولوژی اسلامی» می‌شود و به کندوکاو در این مورد می‌پردازد و می‌کوشد با استناد به آیات قرآن و برخی متون روایی و تاریخی و با استفاده از استدلال‌ات عقلانی و اقصاعی، «مبانی ایدئولوژی اسلامی» را بر شمارد، که فصل سوم کتاب را تشکیل می‌دهد.

عناوین بخش سوم (مبانی) عبارت‌اند از: الف - تسلیم با اختیار و آزادی، ب - انشاء قانون، ج - نگارنده تاریخ، معنی و مالک حکومت (حکومت عامه و فرضیه ولایت)، فرد و اجتماع، اصل تقوی، اصل آزادی، اصل مساوات و عدالت، اصل مشورت و اکثریت و

انتخاب زمامدار، اصل اطاعت و حفظ جماعت، صلح و جنگ، اقتصاد، ۱- اسلام چه نظری نسبت به مال و اقتصاد دارد؟، ۲- چه اصول و مقرراتی را در این زمینه حاکم کرده است. الف - اصل استخلاف، ب - اصل اکتساب تولید، ج - اصل لاضرر و لاضرار، د - حقوق کارگر، ه - اتفاق‌ها و حقوق واجبه، ذ - اختیارات حکومت اسلامی و ملیت و میهن

در یک نگاه می‌توان گفت که بخش سوم حول چهار محور مهم و اساسی بحث می‌کند: آزادی، قانون، حکومت و دولت اسلامی و اقتصاد اسلامی. از آنجا که این کتاب در اوج فعالیت سیاسی و اصولاً در دوران رویکرد سیاسی بیشتر بازرگان به سیاست از منظر دین و نیز در دوران احساس ضرورت تدوین ایدئولوژی اسلامی پدید آمده است، کتاب عمدتاً به اندیشه‌های سیاسی بازرگان پرداخته و در واقع بازرگان‌نوترین و روشنترین و مستدلترین آرا و افکار سیاسی مؤلف تا آن زمان را در بر می‌گیرد. از نظر وی در تفکر اسلامی، آدمی آزاد و صاحب اراده و اختیار آفریده شده و خود را با اراده و اختیار تسلیم خداوند می‌کند. در ایمان دینی، خالق و ناظم و صاحب اختیار مطلق عالم و آدم ذات باری است و اوست که ولی کامل و مطلق آدمی است. بازرگان با استناد به این دو پیش فرض قطعی اسلامی و قرآنی، عقیده دارد قانونگذار واقعی و اصلی و حاکم و فرمانده حقیقی و اصیل و مالک واقعاً خداوند است. یعنی منشاء و مشروعیت بخش قانون و حکومت و اقتصاد خدا است. اما آدمی به حکم اختیار و آزادی که خداوند به او داده و او را جانشین خود در زمین قرار داده است، حق دارد در چهارچوب اختیارات داده شده به انسان و قوانین کلی و عام الهی به وضع قوانین جزئی و حکومت و تنظیم روابط اجتماعی و اقتصادی بپردازد. از نظر بازرگان حکومت اسلامی، بر اساس «بیعت» و «شورا» است و متکی به آرا و تمایل و حمایت مردم و جامعه است و لذا به قول خود او، «حکومت افاضل» و «اریستوکراسی مذهبی» نیست. از این رو حکومت اسلامی، دموکراتیک هم هست یعنی با تکیه بر رأی و نظر و مشورت مردم تأسیس و اداره می‌شود. البته می‌تواند شورایی از فقیهان وجود داشته باشد که در مورد امور شرعی به آن شورا مراجعه کرد و طبق نظر آنان عمل نمود.

در واقع منظور بعثت و ایدئولوژی و مقدمه ایدئولوژی و به طور کلی تلاشهایی از این دست در ده چهل و پنجاه، آن بود که یک «دستگاه اعتقادی منسجم و استوار» بنا نهاده شود تا راهنمای اصولی و عام در عرصه عمل اجتماعی و فردی باشد. قصد آن بود که هر

مسلمان در چهارچوب منظومه فکری و عقیدتی خود بداند که کیست و چیست و جهان و عالم و آدم را چگونه می‌بیند و هستی را چگونه تفسیر می‌کند و تکالیف و وظایف او به عنوان یک دین‌دار یا به مثابه عضوی از جامعه و امت کدام است و در نهایت چگونه می‌تواند شرایط اجتماعی را به نفع ایمان و ارزشهای دینی و طبق مصالح دنیایی و آخرتی خود متحوّل بکند و در عرصه جامعه چگونه به مسئله مهم «عقب‌ماندگی» تاریخی خود فایق آید. این تلاش بازرگان ادامه منطقی «اسلام اجتماعی» دهه سی بود که پیش از این به آن اشاره کردیم.

با توجه به نکات بالا است که می‌توان گفت طرح «ایدئولوژی اسلامی» ضرورت زمانه بود و اصولاً محصول تلقی نوین از دین در طول چند دهه بود که به مقتضای احیای اسلام و بازگرداندن نقش نخستین دیانت بود و بدعت شمرده نمی‌شد. از این رو فقط برای مبارزه و انقلاب و ویران کردن نبود، بلکه اصولاً ایدئولوژی برای ساختن است. یعنی ایدئولوژی صاحب خود را به عصیان در برابر «وضع موجود» و می‌دارد و آن گاه طرحی کلی و عام برای «وضع مطلوب» ارائه می‌دهد. پس ایدئولوژی، هم برای دوران «تأسیس» است و هم بیشتر برای دوران «استقرار».

در ادامه کار بعثت و ایدئولوژی بازرگان، دکتر شریعتی به عرصه آمد و تحت عناوینی چون «طرح هندسی مکتب» یا «پیکر سازی ایدئولوژیک» و یا «تدوین ایدئولوژی اسلامی» برای پیشتازان و نخبگان فکری و انقلابی به بازسازی مکتبی اندیشه اسلامی و تجدید حیات نوین اسلام در عرصه فرهنگ و فکر و جامعه و سیاست و انقلاب اهتمام ورزید. این تلاش گاه با عناوینی چون «رساناس اسلامی» یا «پروتستانتیسیم اسلامی» نیز تعریف و معرفی شده است.

البته شریعتی خیلی جلوتر از این به اهمیت تقدّم انقلاب فکری و فرهنگی و بازسازی اندیشه دینی پی برده بود و حتی می‌توان گفت از دوران دانشجویی در دهه سی با طرح مسائل مهم فکری و ایدئولوژیک (مانند «مکتب واسطه»، «تاریخ تکامل فلسفه» و ترجمه کتاب «ابوذر، خداپرست سوسیالیست») این کار را آغاز کرده بود. به ویژه زمانی که وی در سال ۱۳۳۸ به اروپا رفت و در آنجا خیلی زود به ضرورت یک انقلاب فکری در

چهارچوب یک طرح مکتبی و ایدئولوژیک منسجم و تقدّم آن بر هر نوع اقدامات سیاسی و مبارزاتی از نوع قانونی یا مسلحانه و قهرآمیز پی برده بود و لذا طی نامه‌ای در سال ۱۳۳۹ که از اروپا به یکی از دوستانش در تهران می‌نویسد از در انداختن یک نهضت فکری یاد می‌کند. پس از بازگشت به ایران نیز، همین هدف را پی گرفت. او در دهه چهل مبارزات مسلحانه را برای پیروزی رژیم شاه ناکام می‌دید و معتقد بود که به فرض پیروزی هم راه به جایی نمی‌برد. این جمله مشهور از اوست که «هر انقلابی قبل از خود آگاهی مردم، خود، یک فاجعه است». وی پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۴۳ به تدریس در دانشگاه مشغول شد و در آغاز فعالیت فرهنگی و فکری و علمی و ایجاد ارتباط با دانشجویان و روشنفکران، در اندیشه پیکر سازی ایدئولوژیک دین بود (البته ایدئولوژی برای دوران استقرار نه تأسیس و برای ساختن نه ویران کردن). وی پس از آن که در سال ۱۳۴۹ به تهران آمد و «حسینیه ارشاد» را پایگاه جنبش فکری خود قرار داد، در درسهای «اسلام شناسی تهران»، «طرح هندسی مکتب» را پیشنهاد کرد و کوشید دستگاه اعتقادی دینی را با انسجام و هماهنگی و روابط منطقی از منظر خود تعریف و تفسیر و بازخوانی و بازسازی کند. بدین ترتیب شریعتی می‌خواست، هم طرح اندامواری از اسلام ارائه دهد که «آنا تومی» این دین را مشخص کند و هم جایگاه واقعی مفاهیم و معارف و احکام اخلاقی و عملی را در یک منظومه فکری و اعتقادی بنمایاند.

در واقع می‌توان گفت که کار شریعتی در حسینیه ارشاد و تلاشهای بعدی وی، شکل تکامل یافته‌تر و عمیقتر و چپ‌تر بعثت و ایدئولوژی بازرگان و جزوه‌های ایدئولوژیک مجاهدین خلق بود که بعدها در سطح وسیعتر انتشار پیدا کردند و ظاهراً شریعتی در سالهای ۴۹ تا ۵۰ از آنها اطلاعی نداشت. اما باید توجه کرد که دستگاه اعتقادی شریعتی، از نظر مبانی و دیدگاه و تحلیل و زبان و نتایج، هم با بازرگان تفاوت اساسی داشت و هم با مجاهدین. از این رو پس از انتشار افکار و آثار شریعتی در سطح انبوه و گسترده در جامعه ایران در سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۱، آثار بازرگان تا حدود زیادی تحت الشعاع قرار گرفت و دیگر برای روشنفکران و جوانان، که در واقع نسل دیگری بودند، چندان جاذبه نداشت. به ویژه زبان و کلام و فرهنگ غنی و نو شریعتی، که به نوعی «شعور» و «شور» را به هم آمیخته بود و از آهنگ انقلابی شورآفرینی برخوردار بود، برای جوانان جاذبه دیگری داشت که در

آن روزگاران بی‌همتا و بی‌رقیب بود. همان گونه که هم‌اکنون نیز چنین است. مهندس بازرگان خود به نقش پیشتاز شریعتی در آن سالها بارها اشاره کرده است. از جمله می‌گوید:

مسأله و موضوع دیگر ارضای این انتظار یا توقع بود که اسلام و دین باید سرآمد همه ایدئولوژی‌ها و جهان‌بینی‌ها بوده و جواب همه مسائل فلسفی و علمی زمان و نیازهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دنیایی را بدهد. در زمینه اول، مرحوم مطهری و اینجانب تماس‌ها و تلاش‌های مخلصانه - منصفانه‌ای داشتیم، اما چون تدریجاً از محیط و محافل جوان و مسائل روز دور می‌شویم، توفیق چندانی نداشتیم. ولی افرادی چون دکتر شریعتی - به شهادت تیراژ بی‌سابقه و فوق‌العاده نوشته‌هایش در ایران و در کشورهای مسلمان و غیرمسلمان - توانستند حداکثر توفیق و تأثیرگذاری را بدست آورند. دکتر شریعتی ... ایدئولوگ نمونه برای نسلهای جوان شد که تشنه ترکیب و احیای میراث‌های فطری - الهی - انسانی و فرآورده‌های علمی - تجربی هستند.^۱

وی در کتاب انقلاب ایران در دو حرکت، کتابها و آثار پرانتشار شریعتی را در تأثیرگذاری بر روشنفکران و نسل جوان ایران بی‌سابقه توصیف می‌کند.^۲ در این مورد مهندس عبدالعلی بازرگان فرزند مهندس بازرگان، نیز چنین توضیح می‌دهد:

از سال ۴۶ که ایشان آزاد شدند، تقریباً دوره شروع فعالیت‌های دکتر شریعتی است. حالا آن نقش را دکتر شریعتی دارد ایفا می‌کند. دکتر شریعتی در دانشگاه مشهد است. در تهران هر هفته و هر ماه از او دعوت می‌کردند. دانشگاه ملی، تهران، شیراز، از دانشکده‌های مختلف شهرستان‌ها. یعنی بار مسئولیت حالا روی دوش افتاده بود. این تماس مستمر را دیگر دکتر شریعتی داشت [منظور تماس با دانشجویان و جوانان است]. خودش هم جوان بود و هم تازه از فرانسه آمده بود. در

۱. مجله کیان شماره ۱۱، صص ۵ - ۶. نیز بنگرید به کتاب تاریخ شفاهی انقلاب، صص ۲۲۹ - ۲۳۰.

۲. انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۸.

مهد علمی آن روزگار جامعه‌شناسی خوانده بود. طبیعتاً او آشنا به سؤالات جوان‌ها و درگیر با مسائل روز بود. آن موقع دوران فعالیت و جوانی خود ما هم بود. در دانشگاه، هم کتابهای شریعتی و هم کتابهای پدر را به دوستان و همفکران می‌دادیم. می‌دیدیم که کتابهای پدر را اغلب نمی‌فهمند. یعنی زبان خودشان نیست. کتابهای شریعتی یا کتابهای آل‌احمد را خیلی راحت‌تر می‌فهمیدند. یک نسل قبل، ده یا پانزده سال قبل از آن به هر کس کتابهای پدر را می‌دادیم تا تمام نمی‌کرد روی زمین نمی‌گذاشت ... می‌دیدیم چیزهای دیگر برای این نسل جوان مطرح است.^۱

بازرگان با حسینییه ارشاد و شریعتی ارتباط و همکاری نزدیک داشت. هر چند که به دلیل حساسیت رژیم روی بازرگان، وی ناچار در سایه بود و حضوری مستقیم در ارشاد نداشت. نامه دکتر شریعتی از مشهد به بازرگان در تهران در سال ۱۳۴۷ در ارتباط با حسینییه ارشاد و برنامه‌های آن، از این همکاری و همراهی نزدیک و نقش ارشادی و هدایتگرانه بازرگان در کار حسینییه حکایت می‌کند.^۲

به رغم تفاوت‌های بنیادین که بین تفکر و ایدئولوژی بازرگان و شریعتی وجود داشت، اما تفاهمها و همراهی‌های بسیار نیز بین آن دو بزرگوار وجود داشت. عمده‌ترین آنها، از نظر تحلیل شرایط ایران و انتخاب مشی، همان اصالت دادن به انقلاب فکری و تقدّم تحول فکری - اخلاقی جامعه بر هر نوع جنبش سیاسی و انقلابی و مسلحانه بوده است. به همین دلیل نیز هر دو علنی و آشکار فعالیت می‌کردند و می‌گفتند و می‌نوشتند و در حد امکان به گسترش انقلاب فکری اهتمام داشتند. هر چند قربانی سانسور نیز شدند. البته بازرگان شناخته شده و سالها در زندان مانده، بیش از شریعتی حساسیت برانگیز بود و لذا تا سال ۱۳۵۱ شریعتی از امکانات علنی بیشتری برخوردار بود.

به هر حال بازگردیم به فعالیت‌های فکری و علمی بازرگان در سالهای ۵۰ تا ۵۴. در سال ۱۳۵۰، ایشان جزوه‌ای نوشت تحت عنوان چپ زدگی. که البته تاکنون چاپ نشده است. عنوان و مطالب و فضای سخن نشان می‌دهد که این نوشته درباره چپ‌زدگی و

۱. ایران فردا، شماره ۲۳، صص ۵۹ - ۶۰.

۲. متن کامل نامه را در شماره ۱۶ مجله ایران فردا (ضمیمه ۱۶) بنگرید.

گرایشهای مارکسیستی، که در آن سالها شدید بود و بازرگان نیز همواره روی این پدیده حساسیت داشت، نوشته شده است و در واقع پاسخی است به معضل التقاط اسلام و مارکسیسم. در سال ۱۳۵۱ مقدمه‌ای طولانی (۷۲ صفحه) بر کتاب نقش پیامبران در تمدن انسان، تألیف آقای فخرالدین حجازی نوشت که عنوان دین و تمدن داشت و بعدها مستقل چاپ شد. این مقدمه، حمایت ضمنی از آقای حجازی بود که در آن دوران فعالیت فرهنگی مهمی از طریق ایجاد شرکت انتشاراتی «بعثت» و ایراد سخنرانیها و نگارش مقالات مفید برای جوانان انجام می‌داد. ضمن این که محتوای مقاله، خود دفاع منطقی و علمی از نقش دیانت در تاریخ و فرهنگ و تمدن بشری هم بود. نیز این نوع همکاری، عرصه فعالیت مهندس بازرگان را در جامعه گسترش می‌داد.

وی در تاریخ ۱۳۵۲/۱۱/۱۲ یک سخنرانی تحت عنوان جهات منفی در بعثت پیامبران ایراد کرد. با توجه به شرایط حادث مبارزاتی سالهای ۴۹ - ۵۲ و گسترش دامنه انتظارات فوق‌العاده و غیرمنطقی و غیرواقع بینانه از دین، بازرگان در این سخنرانی کوشید نسبت به این پدیده هشدار دهد و مانع انتظارات نابجا از دین شود. متن این سخنرانی به صورت دستنوشته باقی است و چاپ نشده است.

در سال ۱۳۵۳، سه جلسه سخنرانی تحت عنوان انسان و زمان در مسجد دبیرستان کمال نارمک به دعوت انجمن اسلامی مهندسين ایراد کرد که بعداً به صورت کتاب به چاپ رسید. در سال ۱۳۵۴ در انجمن اسلامی پزشکان، یک سخنرانی با عنوان مسئله ربا و بانک ایراد کرد که بعداً در مجموعه‌ای به همین نام به چاپ رسید. البته در آن مجموعه مقالاتی از دیگر صاحب‌نظران (از جمله مطهری) نیز آمده است.

در سال ۱۳۵۴ یک انشعاب مارکسیستی در سازمان مجاهدین خلق روی داد. چنان که گفتیم، انشعاب مارکسیست در بیانیه تغییر مواضع خود، ضمن تحلیلی از نهضت آزادی و بازرگان، به نقد برخی از افکار و آرای شخص او پرداختند. بازرگان درباره این انحراف مهم در درون سازمانی که دست کم با انگیزه‌های دینی و اسلامی و با حمایت مستقیم و غیرمستقیم شخصیت‌های مبارز مسلمان پدید آمده بود، کتابی تحت عنوان علمی بودن مارکسیسم نوشت که در سال ۱۳۵۴ چاپ شد.

نیز در آن سالها، برخی از آثار اریک فروم، نویسنده و متفکر نامدار آمریکایی، به

فارسی ترجمه شد و بشدت مورد توجه جوانان و اهل تفکر واقع گردید. بازرگان در مورد «پدیده فروم»، کتابی تحت عنوان بررسی نظریه اریک فروم نگاشت که در سال ۱۳۵۵ چاپ شد. مواردی که برشمرده شد، بخش عمده گفته‌ها و نوشته‌های بازرگان در سالهای ۴۲-۵۶ بود. اما به چند تألیف دیگر که در زندان پدید آمد، اشاره می‌شود. باد و باران در قرآن، ۱۳۴۳؛ ذره بی‌انتها، ۱۳۴۴؛ پدیده جوئی، ۱۳۴۴؛ و سیر تحوّل قرآن که در سال ۱۳۴۶ در زندان آغاز شد و جلد اول آن در همان موقع منتشر گردید و جلد دوم آن در سال ۱۳۵۸ و متمم جلد اول آن در سال ۱۳۶۳ به چاپ رسید. هر چند هر کدام از این آثار در جای خود و در موضوع خود از اهمیت خاصی برخوردارند، اما در این میان ذره بی‌انتها و سیر تحوّل قرآن دارای اهمیتی ویژه هستند که در جای خود از آنها یاد خواهیم کرد.

چنان که مشاهده شد، در این دوران پراختناق و سخت، بازرگان همچنان فعال است و به منزله یک متفکر و مصلح اجتماعی نسبت به تحوّلات زمان کاملاً حساس است و به موقع حساسیت و عکس‌العمل خود را آشکار می‌کند و تلاش وافر دارد تا نقش و مسؤلیت خویش را در قبال حوادث و مسائل جاری ایفا نماید. البته چندان بیشتر از نیست اما نقش اصلاحگرانه و هدایتگرانه خود را فراموش نمی‌کند.

نگاهی به فعالیت‌های دینی دیگر

برای این که گزارش فعالیت‌های فکری و فرهنگی دینی این دوران کاملتر باشد، اشارتی نیز به تلاش‌های نحله‌های دیگر در این دوران چهارده ساله می‌کنیم.

از نظر فکری و سیاسی در جناح روشنفکران سیاسی و نوگرای مسلمان، پیش از همه بازرگان، شریعتی و مجاهدین فعال بودند، و در جناح روحانی. پیروان و فسادار آیه‌الله خمینی. از جریان روشنفکری مسلمان یاد کردیم و به اختصار اشاراتی هم به چند جریان فکری اسلامی دیگر می‌کنیم.

واقعیت این است که روحانیان پیرو و طرفدار آیه‌الله خمینی، بیشتر به مبارزه سیاسی و انقلابی‌گری توجه داشتند تا به انقلاب فکری و فرهنگی. از این رو اغلب آثاری که در این دوره به وسیله این روحانیان عرضه شد، که البته چندان هم زیاد نبود، عمدتاً سیاسی بودند. فی‌المثل آقای علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، دو اثر در دهه چهل عرضه کرد که یکی تحت

عنوان امیرکبیر قهرمان مبارزه با استعمار بود و دیگری ترجمه‌ای از اکرم زُعبیر، محقق مبارز فلسطینی، با عنوان فلسطین، کارنامه سیاه استعمار.

اما جناح فکری تر روحانیان، که یا اصولاً با مبارزه مخالف بودند یا در مبارزه چندان فعال و تندرو نبودند، در دهه چهل و پنجاه نقش مهمتر و مؤثرتری در عرصه تفکر و اندیشه دینی ایفا کردند. مهمترین این نحله، همان جریان فکری و حوزه تدریس و تعلیم علامه طباطبایی و استاد مطهری بود که پیش از این از آن یاد کردیم. این جریان که اواخر دهه بیست آغاز شده بود در دهه سی نیز به فعالیت خود ادامه داد. در سالهای دهه چهل عمده‌ترین حوزه فعالیت فکری و فرهنگی حوزوی و روحانی بود که در ایران حضور جدی داشت. آثار متعددی از طباطبایی و مطهری و برخی دیگر از دست‌پروردگان این حوزه (مانند دکتر بهشتی در تهران و مصباح یزدی و مکارم شیرازی و جعفر سبحانی در قم) انتشار یافت که تمامی آنها کم و بیش به مسائل مبتلابه فکری و معضلات عقیدتی جاری جامعه و به ویژه جوانان می‌پرداختند و می‌کوشیدند از منظر دین و معارف حوزه به نیاز زمان، که همان طرح جهان‌بینی و ایدئولوژی نوین دینی بود، پاسخ گویند. مجله «مکتب اسلام»، «دارالتبلیغ اسلامی قم»، «مؤسسه در راه حق» و «مجمع نجات نسل جوان» از جمله پایگاههای تبلیغاتی و تعلیماتی این جریان بود. مکتب اسلام، که با مدیریت آقای مکارم شیرازی و همت جعفر سبحانی، علی دوانی و ... اداره می‌شد، در این دوران فعالتر از گذشته ادامه حیات داد و چون مطلقاً از سیاست برکنار بود و از حمایت آیه‌الله شریعتمداری هم بی‌بهره نبود، تعطیل نشد و به هر حال بخشی از جوانان را تغذیه فکری می‌کرد. «دارالتبلیغ اسلامی قم» به وسیله شریعتمداری در سالهای پس از ۱۳۴۲ تأسیس شد. وی که در واقع وارث سنت اصلاح طلبی آیه‌الله بروجردی در حوزه بود، دارالتبلیغ را به صورت یک دانشکده درآورد و در طول حدود پانزده سال منشاء تحوّل فکری قابل توجه در میان طلاب جوان حوزه بود. به اختصار باید گفت که «دارالتبلیغ» به این امور اهتمام داشت: ۱- آموزش طلاب و تربیت آنان از نظر علوم سنتی حوزه، ۲- آشنا کردن طلاب با علوم و معارف جدید و به ویژه زبانهای خارجی، ۳- اعزام مبلغان روحانی آشنا با مسائل روز به کشورهای خارجی، ۴- بورسیه دادن به طلاب خارجی و آموزش دادن آنان در قم، ۵- ارتباطات وسیع با مراکز علمی اسلامی در سطح جهان و به ویژه «الازهر»، ۶- تلاش

در جهت تقریب بین مذاهب اسلامی (از جمله شیعه و سنی)، ۷- انتشارات (مجله و کتاب) به زبانهای فارسی، انگلیسی، عربی و ... «دارالتبلیغ» دارای یک کتابفروشی هم بود که به چاپ کتاب با زبان و بیان نوین و تا حدودی روشنفکرانه مبادرت می‌ورزید. در طول دو دهه، این مرکز اسلامی و فرهنگی منشاء فعالیتهای علمی و فرهنگی پرشمری در قم گردید. تقریباً اکثر دانشمندان و مدرسان آن سالهای حوزه قم، با این مرکز همکاری داشتند. از جمله آقایان مکارم شیرازی، جعفر سبحانی و مرتضی مطهری در دارالتبلیغ قم تدریس می‌کردند و مرحوم مطهری گاه نیز در سالن اجتماعات عمومی مؤسسه سخنرانی می‌کرد. پس از انقلاب زمانی که آیه‌الله شریعتمداری به دست داشتن در یک کودتا برضد جمهوری اسلامی متهم شد، «دارالتبلیغ اسلامی» نیز مصادره گردید و اکنون در اختیار «دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم» است.

«مؤسسه در راه حق» نیز در اواسط دهه چهل در قم تأسیس و تشکیل شد و عالمانی چون محمد تقی مصباح یزدی و دکتر احمد احمدی در آنجا فعالیت می‌کردند. هدف این مؤسسه نیز طرح اسلام با زبان و بیان و محتوای نوین و مکتبی بود. طلاب جوان در این مرکز آموزشی می‌دیدند و افزون بر دروس رسمی و سنتی حوزه، با معارف جدید نیز آشنا می‌شدند. نشریات و کتابهای مختلف در زمینه‌های متنوع به وسیله این مؤسسه انتشار یافتند که از جمله می‌توان به کتاب درس‌هایی از اصول دین اشاره کرد که شامل ۳۰ درس در معرفی اصول دین و اعتقادات اسلامی است. این مؤسسه «آموزش مکاتبه‌ای» هم داشت.

«مجمع نجات نسل جوان» با همت آقای مکارم شیرازی تشکیل شد که فعالیت آن انتشار کتاب و سالنامه و به طور کلی تولیدات فرهنگی بود و هدف آن هدایت فکری نسل جوان بود. سالنامه نسل جوان یکی از انتشارات قابل توجه این مجمع محسوب می‌شود.

جز آنها می‌توان به «مدرسه حقانی» اشاره کرد که به سبک نوین در قم تأسیس شده بود و در آنجا برخی از علوم و معارف روز نیز تدریس می‌شد و مانند یک دانشکده اداره می‌گردید و از طلاب حضور و غیاب و امتحان به عمل می‌آمد. این مدرسه الگویی برای مدارس دیگر از این نوع در قم شد که در دهه پنجاه پدید آمدند.

دو «سالنامه» نیز در طول این دوران در قم منتشر می‌شوند. یکی سالنامه معارف جعفری بود که به وسیله آقای محصل یزدی اداره می‌شد. دیگر، سالنامه پیام اسلام که با همت آقای

شیخ مصطفی زمانی منتشر شد. نویسندگان این دو سالنامه، غالباً مدرسان و فضلا و طلاب جوان حوزه بودند.

این نوع مراکز و این نوع مجلات و نشریات در قم، از نظر اثرگذاری در بخشهایی از جوانان و دانشگاهیان موفق بودند. چرا که توانستند بسیاری از جوانان را با مسائل مذهبی حوزه آشنا کنند و آنان را به حوزه و تشکیلات رسمی روحانی نزدیک سازند. افزون بر آن، در طلاب جوان حوزه نیز مؤثر بودند. زیرا که هم طلاب را از نظر فکری و علمی آموزش می دادند و آنها را با مسائل نوکم و بیش آشنا می کردند و هم شماری از روحانیان را با نویسندگی و قلم و بیان امروزیین آشنا و مانوس می نمودند. یک نسل از نویسندگان روحانی جوان در این دو دهه پرورش پیدا کردند که تربیت یافته محفل علمی «علامه طباطبایی»، «مکتب اسلام» و «دارالتبلیغ اسلامی» بودند.

در تهران و مشهد و برخی جاهایی دیگر نیز فعالیتهای فکری و فرهنگی تازه ای در جریان بود. در تهران تکاپوی فکری روحانی، به وسیله برخی از روحانیان روشنفکر استمرار داشت. مهمترین این افراد عبارت بودند از آیه الله مرتضی مطهری، آیه الله محمد تقی جعفری تبریزی، دکتر بهشتی، دکتر علی گلزاده غفوری، دکتر باهنر، سید رضابرقعی و اکبر هاشمی رفسنجانی. اثرگذارترین آنان، مرحوم مطهری بود که توصیف و بررسی فعالیتهای ایشان مجال وسیع می طلبد. اما آقایان بهشتی، غفوری، باهنر و برقعی به صورت گروهی و جمعی کار می کردند که بر وسعت و عمق کارشان می افزود. نیز همین گروه مدتی، کار تدوین و تنظیم کتاب دینی مدارس را زیر نظر وزارت آموزش و پرورش بر عهده داشتند و این کار در آشنایی دانش آموزان با مبانی اسلامی مؤثر و مفید بود. «کانون توحید» (زیر نظر آیه الله عبدالکریم موسوی اردبیلی)، و مساجدی چون «مسجد الجواد» و «مسجد جلیلی» (زیر نظر آیه الله محمدرضا مهدوی کنی) نیز از مراکز فکری و تعلیماتی نوین در تهران بودند.

البته آنچه گفته شد از باب «مشت نمونه خروار» بود و اشارتی بود به مهمترین و شناخته شده ترین مراکز و چهره های فکری و علمی روحانی قم و تهران در طول سالهای ۴۲ تا ۵۶. وگرنه در تهران و دیگر شهرهای بزرگ و کوچک ایران مراکز و محافل فراوانی در ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم با نهاد روحانیت وجود داشت که کم و بیش تحت تأثیر حرکت نوین فکری بود و در این روند تلاش و تکاپو داشت. فی المثل در مشهد فعالیت فکری مفید و

مؤثری در جریان بود. یکی از آن مراکز، «کانون بحث و انتقاد دینی» بود که به همت آقای سیدحسن ابطحی، یکی از روحانیان، اداره می‌شد و کتابهایی نیز منتشر ساخت. اما در این دوران دو تن از روحانیان مبارز و نویسنده و محقق در خراسان از همه برجسته‌تر بودند: آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای و سیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد. گفته‌ها و نوشته‌های آنان، نه تنها در مشهد یا خراسان، بلکه در سرتاسر ایران شنونده و خواننده داشت. "مسجد کرامت" در مشهد پایگاه تبلیغاتی روحانیان نواندیش مشهد بود.

چنان که پیش از این اشاره شد، فضای فکری و نیاز اساسی دهه چهل و پنجاه، طرح اسلام به عنوان یک مکتب و جهان‌بینی و ایدئولوژی و دستگاہ اعتقادی منسجم و هماهنگ و ارگانیک بود، به گونه‌ای که دین بتواند پاسخگوی معضلات فکری و اجتماعی باشد و نه تنها مبارزه اسلامی و مبارزان را درست هدایت کند بلکه در دوران پس از پیروزی نیز در طراحی یک جامعه اسلامی و توحیدی و یک نظام دینی درست و منطبق با نیازهای زمان کارآمد باشد. طرح نیاز و پاسخگویی به این نیاز، عمدتاً از سوی روشنفکران مسلمان آغاز شد و سپس گسترش یافت و شماری از عالمان آگاه و نواندیش نیز کوشیدند به این نیاز به گونه‌ای پاسخ دهند. بسیاری از مراکز علمی و فرهنگی روحانی یاد شده در قم و تهران و مشهد، عمدتاً در ارتباط با این نیاز پدید آمدند. به ویژه آثار مرحوم مطهری در این ارتباط مثال زدنی است. به طور خاص آثار ایشان در سالهای ۵۲ تا ۵۸ عمدتاً در این زمینه پدید آمده‌اند. مجلات هفت‌گانه مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی نمونه برجسته این تلاش است. کتاب طرح کلی جهان‌بینی اسلامی از آیه‌الله خامنه‌ای نیز نمونه روشن دیگر این تکاپوی فکری و ایدئولوژیک است.

آخرین نکته این که در آن دوران، همکاری و همراهی جدی و صمیمانه‌ای بین دو جریان اسلامی دانشگاهی و روحانی وجود داشت و هر دو نحله می‌کوشیدند نهضت فکری و سیاسی اسلامی را هدایت و دستگیری کنند. هر چند در همان زمان نیز تفاوت دو جریان آشکار بود، اما تعارض وجود نداشت. البته پس از ظهور دکتر شریعتی و به ویژه پس از انحراف و انشعاب در سازمان مجاهدین و کشیده شدن اختلافات داخل زندان در طول سالهای ۵۴ تا ۵۶ به بیرون، تعارضاتی هم رخ داد. در این میان، رابطه مهندس بازرگان با علمای دینی بیش از دیگران حسنه بود.

به هر حال در طول دو دهه چهل و پنجاه، در جریان روشنفکری دانشگاهی کسانی چون مهندس بازرگان، دکتر شریعتی، حنیف نژاد، دکتر پیمان، دکتر سامی، دکتر توسلی و ... فعال بودند و در جریان روشنفکری حوزوی نیز اشخاصی چون آیات طباطبایی، مطهری، بهشتی، غفوری، باهنر، هاشمی رفسنجانی، موسوی اردبیلی، جعفری تبریزی، خامنه‌ای و ... کوشش نوین را در حوزه تفکر سنتی دینی تجربه می‌کردند. ارتباط این دو جریان، به اثرگذاری متقابل و تقویت جنبش اسلامی منجر شد. در واقع، همراهی و همفکری دو جریان یاد شده، انقلاب اسلامی را پدید آورد و به پیروزی رساند.

در بخشهای آینده به تناسب بیان حوادث و تحلیل زندگانی مهندس بازرگان، باز از این دو نخله یاد خواهیم کرد.

نمايه

نمایه

۲

- آدمیت، فریدون ۱۰۴
 آذر، مهدی ۱۷۰
 آرام، احمد ۲۳۹، ۲۳۰
 آزاد، عبدالقدیر ۳۲۴
 آزاده، محب‌الله ۱۶۷
 آشتیانی، سیدجلال‌الدین ۱۸۶، ۳۱۰
 آشتیانی، شیخ مرتضی (آیت‌الله) ۸۳
 آشتیانی، محمدحسن (آیت‌الله) ۸۳
 آقا‌شیخ جعفر ۳۸
 آقا‌شیخ نظام‌الدین ۳۷
 آل‌احمد، جلال ۴۲۰
 آموزگار، حبیب‌الله ۱۷۰
 آیتی، محمدابراهیم ۲۳۷، ۲۳۹، ۳۲۸، ۳۵۵
 آبیرون سایید ۱۳۵
 آبرین‌هاور ۳۱۸
- ۱
 ابیطحی، سیدحسن ۴۲۶
 ابن‌الدین، عبدالحسین ۳۴۱
 ابوالعلامقری ۱۵۹
 ابوطالب ۸۳
 ابومسلم خراسانی ۳۶۸
 آتابکی، رحمت ۲۴۹
 احمدزاده، طاهر ۱۸۷، ۲۴۶، ۳۴۶
 ۴۱۳-۴۰۹، ۳۴۷
 احمدشاه ۳۲، ۴۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۶۱
 ۳۰۱، ۱۸۲
 احمدی، احمد ۴۲۴
 اخگر ۲۱۳
 اخوان المسلمین ۱۸۵، ۳۸۲
 ارانی، تقی ۵۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۹
 اردشیر بابکان ۱۵۶
 اردلان، عبدالحسین ۲۴۹، ۲۵۲
 اردلان، علیقلی ۱۰۵
 اردلان، ناصرقلی ۱۱۲
 اسنوکس ۱۱۱
 اسدآبادی، سیدجمال‌الدین ۳۱
 اسکندری، ایرح ۵۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۳۲۲
 اسکندری، سلیمان میرزا ۱۷۲، ۱۷۳
 اسلامبولچی، عباسقلی آقا ← بازرگان
 حاج عباسقلی آقا
 اسلامی، شیخ عباسعلی ۱۸۶
 اصفهانی، سعیدابوالحسن (آیت‌الله) ۱۳۶
 اصفهانی، عبدالکریم ۳۲
 اعتمادزاده ۳۱۸
 اعتمادزاده، شیخ نجم‌الدین ۳۱۷

- انجمن اسلامی معلمان ۲۴۱، ۲۴۲
- انجمن اسلامی مهندسين ۲۳۳-۲۳۷، ۴۲۱
- انجمن تبليغات اسلامي ۱۸۷، ۱۸۸
- انجمن حجتیه ۱۸۰
- انصاری، حاج سراج ۱۸۴، ۱۸۵
- انگجی، سيد محمد علی (آیت الله) ۱۸۲، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۴۵، ۲۵۹، ۳۱۴
- انوری، تقی ۱۹۸
- ب**
- بادامچیان، اسدالله ۳۸۶
- بازرگان، احمد ۳۷
- بازرگان، حاج عباسقلی آقا ۲۹-۳۷، ۴۰، ۵۰، ۵۱، ۱۳۱، ۱۶۰، ۳۱۵
- بازرگان، عبدالعلی ۵۹، ۴۱۲، ۴۱۹
- بازرگان، محنشم السلطنه ۳۴
- بازرگان، مصطفی ۲۴۲
- باقی، عمادالدین ۱۳۷
- باهنر، محمدجواد ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۴۸
- ۳۵۲، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۲۵، ۴۲۷
- بجنوردی، سيد محمد کاظم ۳۸۴
- بحرالعلوم، سيد مهندي ۳۰۸
- بخارایی، محمد ۳۸۵
- بختيار، شاهپور ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۸
- ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱
- بدر، نصیرالدوله ۵۲
- بدیع زادگان، سيد اصغر ۳۸۶، ۴۰۲
- افراسیابی، بهرام ۳۱۹، ۳۲۲
- اقبال آشتیانی، عباس ۳۹
- اقبال، محمدرضا ۲۱۸
- اقبال، منوچهر ۵۵، ۲۲۴، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۷۰، ۲۹۰
- الموتی، نورالدین ۳۷۰
- امام حسین (ع) ۳۲۸، ۳۲۹
- امام صادق (ع) ۳۶۸
- امامی کاشانی، محمد ۲۱۱، ۳۱۵
- امانی، صادق ۳۶۹، ۳۸۵
- امیرانتظام، عباس ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۰
- امیر رحیمی، عزیزالله (سرهننگ) ۲۷۷-۲۷۹
- امیرعلایی، شمس الدین ۱۰۵، ۲۱۸، ۲۲۷
- امیرکبیر ۱۶۲
- امین الضرب، محمدحسین ۳۰
- امین، پرویز ۳۸۹، ۳۹۵، ۳۹۶
- امینی، علی ۲۱۶، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۶
- ۲۶۹، ۲۷۲، ۳۵۳، ۳۷۵، ۳۷۰، ۳۷۴
- امینی، نصرت الله ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۵۱
- انتصارالعلما ۳۸
- انجمن اسلامی بانوان ۲۴۰، ۲۴۱
- انجمن اسلامی پزشکان ۲۳۶، ۲۳۷، ۴۲۱
- انجمن اسلامی دانشجویان ۱۷۰

پ

- پارسا، اصغر ۲۱۸، ۲۱۳
 پاستور، ۶۸
 پولادی، امیرحسین ۲۴۵
 پهلوی، محمدرضاشاه ۸۴، ۸۷، ۱۸۰
 ۲۰۲، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۴۶
 ۲۴۸-۲۵۰، ۲۵۲-۲۵۶، ۲۶۶-۲۷۰
 ۲۷۲-۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴
 ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۹
 ۳۰۲-۳۰۵، ۳۰۹-۳۱۲، ۳۱۴
 ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۲، ۳۴۶
 ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸-۳۸۰، ۳۸۳
 ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲
 ۳۹۹، ۳۹۴
 پیمان، حبیب‌الله ۳۱۶، ۳۸۴، ۴۱۳، ۴۲۷

ت

- تاج، عباس ۲۳۳، ۲۳۸
 تبریزی ۲۹
 ترکمان، محمد ۳۳، ۱۳۵، ۱۸۵، ۲۱۳
 ترومن ۱۱۱، ۳۰۵
 تفرشی، مجید ۲۵۴
 تقی‌زاده، سیدحسین ۶۴
 توانگر ۱۹۶
 توسلی، غلامعباس ۲۴۱، ۲۲۷
 توسلی، محمد ۲۳۵، ۳۴۲، ۳۹۹، ۴۰۵
 ۴۱۲
 تومامیناس ۱۶۴
 تهرانی، شیخ محمد ۱۸۵
 برزین، سعید ۳۲، ۶۲ - ۶۴، ۹۷، ۱۶۵
 ۱۷۶
 برقمی، سیدرضا ۲۲۵
 برقمی، سیدعلی‌اکبر ۱۷۳
 بروجردی، سیدمحمدحسین (آیت‌الله)،
 ۳۲، ۳۳، ۱۸۰، ۱۸۴، ۲۱۲
 ۳۰۸-۳۱۰، ۳۱۶، ۳۴۲، ۳۴۳
 ۳۴۸، ۳۵۱، ۴۲۳
 بسته‌نگار، محمد ۲۱۵، ۲۷۶
 بطلمیوس ۱۶۰
 بغایری (مهندس) ۳۹
 بقایی، مظفر ۱۲۸، ۱۲۹، ۳۲۲، ۳۲۴
 بلاغی، صدرالدین ۱۷۰، ۳۱۵
 بنایی، علی ۳۸۶
 بی‌صدر، ابوالحسن ۲۱۵
 بنی‌صدر، فتح‌الله ۲۱۷
 بنی‌هاشمی، پوران ۲۴۰
 بهارمست، (سرلشکر) ۳۷۰
 بهبهانی، سیدجعفر ۲۱۳
 بهبهانی، سیدمحمد ۳۱۱
 بهشتی، سیدمحمدحسین (آیت‌الله) ۲۳۸
 ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۵
 ۳۱۰، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۷
 بیات، سهام‌السلطان ۱۰۵
 بیانی ۲۱۱
 بیژن، اسدالله ۲۱۸، ۲۲۰
 بیسارک، ۷۰

ج

جنبش انقلابی مردم ایران (جاما) ۳۸۵، ۳۸۴
جواهریان ۲۳۶
جهانبانی (تیمسار) ۲۰۷، ۲۰۵

جامعه تبلیغات اسلامی ۱۸۶
جامعه علمیه تهران ۱۹۷
جبهه ملت ایران ۲۰۱

چ

چمران، مصطفی ۳۹۵، ۳۹۴، ۲۱۵
۳۹۶، ۳۸۹

جبهه ملی ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۴۶-۲۶۰،
۲۶۸-۲۶۵، ۲۷۳-۲۷۵، ۳۰۶،
۳۱۱، ۳۱۸، ۳۲۰-۳۲۲، ۳۲۷،
۳۶۵، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۹،
۳۹۱، ۳۹۲

ح

حائری زاده، ابوالحسن ۳۲۴، ۲۱۳
حائری، عباس ۲۳۶
حائری، عبدالهادی ۱۳۶
حائری یزدی، شیخ عبدالکریم (آیت الله)
۳۱۵، ۳۰۸، ۳۲
حائری یزدی، شیخ مرتضی (آیت الله)
۳۱۵

جبهه ملی اول ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۷،
۳۲۴، ۲۵۹
جبهه ملی دوم ۲۴۶-۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۵،
۲۵۷-۲۵۹، ۲۶۶، ۲۸۶، ۳۰۶،
۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۷۴، ۳۷۸،
۳۸۷، ۳۹۱

حائری یزدی، مهدی (آیت الله) ۳۱۵، ۲۳۰
حاج آقا بزرگ نوری ۲۱۱
حاج آقا نوید ۳۵۴
حاج حشمت، جلال ۳۱۷
حاج رضایی، طیب ۳۲۹، ۳۷۰
حاج سیدجوادی (آیت الله) ۱۸۳، ۲۴۷
حاج سیدضیاء، سیدضیاء ۲۱۱، ۲۱۸
حاج سیدجوادی، علی اصغر ۳۲۴
حاج شیخ آقا بزرگ ۲۱۱
حاج طرخانی، کاظم ۲۳۰
حجازی، فخرالدین ۴۲۱
حجازی، محمد ۲۳۹
حجازی، سعود ۳۲۲-۳۲۴

جبهه ملی سوم ۳۷۸

جزایری، سیدمرتضی ۳۴۲
جزنی، بیژن ۳۲۱، ۳۸۷
جعفری ۲۲۰

جعفری تبریزی، محمدتقی (آیت الله)
۴۰۷، ۴۲۵، ۴۲۷

جعفری، سیدمحمد مهدی ۲۱۵، ۲۳۹،
۲۷۶

جعفری، شعبان ۲۱۲، ۳۶۸
جلال خرگردن ۲۱۲

جلالی موسوی ۲۱۱، ۲۱۳

جمعیت آزادی مردم ایران ۱۸۶، ۱۹۹،
۳۱۶، ۳۸۴

جمعیت مبارزه با بی دینی، ۱۸۴

- حمسی، نعمد رضا، محمد مهدی ۲۷۷
 حقانی، حسین ۳۵۱
 حجت، سید محمد ۳۸
- حجتی کرمانی، علی ۳۵۱، ۴۱۱
 حجتی کرمانی، محمد جواد ۳۵۱، ۳۸۴، ۴۰۹-۴۱۱
 حزب اعتدالی ۴۲
 حزب الدعوة الاسلامیه ۳۸۲
 حزب ایران ۹۸، ۹۹، ۱۴۹، ۱۷۱، ۱۸۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۵۶-۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۰
- حزب توده ۵۹، ۹۸، ۹۹، ۱۲۱، ۱۴۳
 ۱۷۱-۱۷۴، ۱۷۷-۱۷۹، ۱۸۹
 ۲۶۸، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۴۴، ۳۹۲
- حزب دموکرات، ۴۲
 حزب مردم ایران، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۷
 ۲۴۷، ۳۱۶، ۳۸۴، ۳۸۷
 حزب ملت ایران، ۱۹۷، ۲۴۷
 حزب ملل اسلامی، ۳۸۴، ۴۱۱
 حزب ملیون، ۳۱۸، ۳۷۶
 حزب ناسیونالیست ملی، ۹۹
 حایبی، محمود ۸۱، ۱۰۵
 حساسیان ۳۳۰
 حسن البنا ۱۸۵، ۳۸۲
 حسینی، کاظم ۷۸، ۷۹، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۵۱، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۶
 حسینی ۱۶۵
 حضرت فاطمه (س) ۶۳
- حقیق شناس، تراب ۲۸۸، ۴۰۱، ۴۰۳
 ۴۰۴
 حکمت، علی اصغر ۸۰
 حکیمی، ابوالفضل ۲۷۶
 حلاج ۶۳
 حلیبی، محمود ۱۸۰
 حنیف نژاد، محمد ۲۱۵، ۳۸۶، ۳۹۷، ۳۹۸-۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۲۷
- خ**
 خامنه‌ای، علی (آیت الله) ۲۳۸، ۳۸۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۲۶، ۴۲۷
 خامه‌ای، انور ۱۷۲، ۳۲۲
 عبدالخالق خان ۳۸
 خانیان، داوید ۸۴
 خراسانی، محمد کاظم (آخوند خراسانی) ۲۹۷، ۳۰۸، ۱۸۱
 خراسانی، واعظ زاده ۳۰۹، ۳۵۳
 خرمشاهی، حسن ۱۹۹
 خزعلی ۲۳۸
 خسروشاهی، سیدهادی ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۳۹، ۲۸۲، ۳۱۱، ۳۵۱
 خلخالی، شیخ صادق ۳۰۸
 خلیلی، شیخ محمود ۳۹، ۷۸
 خلیلی، عبدالحسین ۶۰، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۵۱

راضی، حسین ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳،

۲۴۷، ۳۱۶

رحیمی، امیر (سرهنگ) ← امیر رحیمی،

عزیزالله (سرهنگ)

رجایی، محمدعلی ۲۳۳، ۴۰۶

رسولی، محمدباقر ۲۱۳

رضاخان، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۱، ۴۳، ۵۲،

۵۳، ۷۹، ۸۴، ۸۷، ۱۱۰، ۱۲۴-۱۴۱،

۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰،

۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۶،

۱۷۹-۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۸۷، ۳۰۱

رضایی، احمد ۲۴۰

رضایی، عبدالحسین ۲۴۲

رضوی، احمد ۲۰۱، ۲۱۳

رضوی، باقر ۳۳۸

رضوی، سیدمهدی ۲۱۸

رضوی قمی، سیدصادق ۲۱۱، ۳۱۸،

۳۳۰، ۳۳۱

رضوی قمی، سیدعلی (آیت‌الله) ۱۸۲،

۱۹۷، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۵۹، ۳۱۴،

۳۱۵، ۳۱۷، ۳۴۸

رفت، کمال‌الدین ۳۹۵

رفیعی قزوینی، ابوالحسن (آیت‌الله) ۳۱۷

روحانی (مهندس) ۲۰۶

روحانی، سیدحمید ۳۵۰

روخی، محمدحسین ۲۴۲

روزبه، خسرو ۳۲۱

ریاحی (سرتیپ) ۱۱۳

خسینی، روح‌الله (آیت‌الله) ۲۱۲، ۲۷۴،

۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۶، ۳۶۸-۳۷۰،

۳۷۵-۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۸،

۳۹۲، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۲۲، ۴۵۰

خنجی، محمدعلی ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۴۵،

۳۲۲-۳۲۴، ۳۵۷

خوانساری، سیداحمد ۲۱۱

خوانساری، سیدمحمدتقی (آیت‌الله) ۳۳،

۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۱، ۲۱۲، ۳۵۲

خورگامی، ناصر ۱۹۷، ۱۹۹

۵

دانشپور، عبدالحسین ۲۱۸

درخشش، محمد ۳۷۰

دریک ۱۰۹ - ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷،

دزفولی ۲۱۱

دوگل، (زرنال) ۱۹۷

دهخدا، علی‌اکبر ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۱۹

دهشور، مسعود ۱۸۰

۶

رئیس‌الذکرین، حاج ۳۰

رئیس‌الذکرین، صدیقه ۳۰

رئیس، رضا ۳۹۶، ۴۰۶

راد، احمد ۱۰۳، ۲۳۹

رادنیا، عباس ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۴۸، ۲۷۶،

راستین، بهرام ۳۹۵، ۳۹۶

راشد، حسین علی ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۷۱

۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۸،
۳۳۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۷۱، ۳۷۲،
۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۷-۳۹۹، ۴۰۴

سحابی، یدالله ۶۱، ۶۵، ۷۸، ۹۲، ۱۰۲،
۱۰۳، ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۰،
۱۷۱، ۱۹۱، ۲۰۳، ۲۱۸، ۲۲۰،
۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۸،
۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۷،
۲۶۰، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۴،
۲۹۷، ۳۱۴، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۱،
۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۷۲، ۳۹۶،
۳۹۷، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲

سروری، محمد ۱۰۵

سعیدی، سیدغلامرضا ۲۳۰، ۲۳۸

سلطان‌العلماء، سیدمحمد ۲۷، ۳۸

سلیمان میرزا ۶۰

سمیعی ۲۴۵، ۲۴۶

سنجایی، کریم ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۹۹، ۲۱۳،
۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۹، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۹۱

سیاسی، علی‌اکبر ۶۰، ۷۸، ۱۰۷،
۲۲۰-۲۲۲

سیاسی، محمود ۶۰

سیدالشهداء (ع) ۳۶۸

سیدجوادی، محمد ۲۱۱، ۲۵۹، ۳۱۴

سیستانی ۲۴۸

ش

شاملو، مهدی ۲۷۷

شاه‌بختی (سرلشکر) ۸۹

زاهدی، فضل‌الله (سپهبد) ۲۰۴، ۲۰۷،
۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۳۰۳، ۳۰۷،
۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۷۴

زمانی، (سرتیپ) ۲۸۰

زمانی، شیخ مصطفی ۴۲۵

زنجانی، ابراهیم ۳۷

زنجانی، سیدابوالفضل (آیت‌الله) ۳۴۲،
۴۱۲

زنجانی، حاج سیدرضا (آیت‌الله) ۱۸۲،

۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۱،

۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۷، ۲۴۴،

۲۴۶، ۲۴۷، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۳

زنگنه ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۳۳، ۲۴۷

زیرک‌زاده، احمد ۲۱۳، ۳۱۹

س

سازمان چریکهای فداییان خلق ۳۸۶

سازمان مجاهدین خلق ایران ۲۸۸

۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۰۹

سالور ۲۳۳، ۲۳۵

سامی، کاظم ۲۲۷، ۳۱۶، ۳۷۲، ۳۸۴،

۴۱۲، ۴۲۷

سبحانی، جعفر ۳۵۱، ۴۲۳، ۴۲۴

سحاب، مهدی ۴۰۴

سحابی، ایرج ۱۰۳، ۲۳۲

سحابی، عزت‌الله ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۴۵،

۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۸،

۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۵۳،

۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۱۲

- شاه‌بختی (سرلشکر) ۸۹
 شاه‌حسینی، حسین ۱۹۹، ۱۹۶، ۵۱
 ۳۱۴، ۲۴۵، ۲۳۳، ۲۱۷، ۲۱۴، ۲۱۱
 ۴۰۰، ۳۳۹، ۳۲۲، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۵
 شاهن: ۲۰۴
 شایگان، سیدعلی ۱۰۵، ۲۱۳
 شبتری ۲۴۵، ۲۱۱
 شجونی، شیخ‌جعفر ۲۱۱، ۲۳۸، ۳۱۵، ۳۱۷
 شریعتمداری، سیدکاظم (آیت‌الله) ۲۳۳،
 ۴۲۴، ۴۰۷، ۴۰۶، ۳۸۷، ۳۵۱، ۴۲۳، ۳۴۰
 شریعتی، علی ۶۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۷،
 ۱۹۰، ۲۱۵، ۲۴۳، ۲۳۹، ۲۴۵
 ۲۴۴، ۳۴۷، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۵
 ۴۱۷-۴۲۰، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۲۷
 شریعتی مزینانی، محمدتقی ۱۸۷، ۲۱۳،
 ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۴، ۳۱۷، ۳۴۴
 شریف‌امامی، جعفر ۲۵۰-۲۵۲، ۲۸۰
 شریفیان ۳۹۵، ۳۹۶
 شعار، یوسف ۱۸۸
 شفق، رضا ۱۰۵، ۱۷۰
 شقاقی، حسن ۲۱۸
 شقاقی، حسین ۸۲
 شکیب‌نیا، قاسم ۲۳۳، ۳۳۰، ۳۳۸
 شمس‌آبادی، رضا ۳۸۷
 شمشیری ۱۹۸، ۲۱۲
 شهاب‌پور ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۳۳
 شهابی، محمود ۱۰۳، ۱۸۸
 شهیدی، سیدجعفر ۱۸۵
 شیبانی (سرهنگ) ۱۱۳
 شیبانی، عباس ۲۱۴، ۲۵۰، ۲۷۶، ۲۸۴،
 ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲
 شیرازی، حمیدرضا ۱۸۰
 شیرازی، شمس ۳۱۷
 شیرازی، میرزاحسن ۱۸۱، ۳۰۸
 شیمی، کاظم ۵۳
 شیمی، محمود ۴۰، ۵۳
- ص**
 صائبی (دکتر) ۲۳۶
 صادق، جعفر ۳۶۸
 صادق، مستشارالدوله ۳۲
 صادق، ناصر ۲۱۵
 صالح، اللهیار ۱۰۵، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۷،
 ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۳، ۳۱۸، ۳۱۹
 صالح، جهان‌شاه ۱۱۸
 صالحی نجف‌آبادی ۳۵۱
 صباغیان، هاشم ۲۱۵، ۲۳۵
 صدراالاشراف ۳۱۰
 صدراالحفاظی، ناصر ۱۹۷، ۲۰۲
 صدراج سیدجوادی، احمد ۳۹۶، ۳۹۸
 صدر، حسن ۲۱۸
 صدر، سیدصدرالدین (آیت‌الله) ۳۳
 صدر، سیدموسی ۳۵۱، ۳۵۵
 صدر، محمدباقر (آیت‌الله) ۳۸۲
 صدوقی، محمدعلی (آیت‌الله) ۳۸۸

صدیق اعلم، عیسی ۴۰

صدیقی، غلام حسین ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱،

۲۱۸، ۲۵۹، ۲۵۷

صفوتی، (سرتیپ) ۳۹۵

ض

ضرابی، جلیل ۲۷۷

ضیاء ۲۱۱

۸۳

طباطبایی، سید محمد حسین (علامه)

۱۸۹، ۳۱۶، ۳۴۲، ۳۵۰، ۳۵۲، ۴۲۲،

۴۲۷، ۴۲۵

طباطبایی، ضیاء الدین ۳۰۱

طباطبایی، ملکه (ملک) ۸۳

طهماسبی، خلیل ۳۱۳

ع

عابدی ۲۱۸، ۲۲۰

عالی، حسین ۲۳۶، ۲۷۷

عالی نسب، سید مصطفی ۲۳۵

عبدالحسین، ابن الدین ۱۶۲، ۲۳۷

عبدالرحمان، زغلول (سرهنگ) ۳۹۵

عبدالرزاق خان، (سرهنگ) ۳۹

عبدالناصر، جمال ۳۸۲، ۳۹۵

عبده، جلال ۲۵۳

عدالت منس، پرویز ۲۹۱

عراقی، مهدی ۱۷۹، ۱۸۰، ۳۱۲، ۳۱۳

۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۸۶

عشقی، احمد ۲۱۲

عطایی، رحیم ۱۰۲، ۲۰۲، ۲۱۸، ۲۲۰،

۳۹۸

عطایی، منصور ۲۶۴

عظیمی ۱۹۷

علا، حسین ۱۱۴، ۱۸۳، ۲۲۵، ۲۲۶،

۳۰۳، ۳۱۲، ۳۱۳

عَلَم، اسدالله ۲۶۶، ۲۹۰، ۳۷۴، ۳۷۵

ط

طالقانی، سید ابوالحسن ۳۴، ۱۶۰

طالقانی، سید محمود (آیت الله) ۲۹، ۳۳،

۹۰-۹۲، ۱۰۸، ۱۴۳، ۱۶۵-۱۶۸،

۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۵،

۲۱۸، ۲۳۷، ۲۳۹-۲۴۲، ۲۴۷،

۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۶،

۲۷۳، ۲۷۶-۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۱،

۲۹۲، ۲۹۷، ۳۱۷، ۳۴۱، ۳۴۲،

۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵،

۳۶۴، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۳،

۳۷۷، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۶-۳۹۸،

طاهری، فرزانه ۲۱۶

طاهری قروینی، یوسف ۲۳۵

طاهری، یوسف ۲۳۳

طباطبایی میرزا، سید حسین ۳۳، ۸۳

طباطبایی بروجردی، محمد حسین (آیت الله)

← بروجردی، سید محمد حسین

طباطبایی، سید محمد باقر ۸۳

طباطبایی (مجتهد)، سید محمد (آیت الله)

- علمیه. (سرهنگ) ۲۷۹
 علی آبادی، محمدحسن ۱۰۵
 علی بابایی، احمد ۲۲۵، ۲۷۶، ۲۸۲،
 ۴۱۰، ۴۰۹، ۳۶۷
 علی (ع) ۱۷۳
 عمید، (دکتر) ۱۷۰
- غ**
 غروی، سیدجعفر ۲۱۸
 غروی نائینی، شیخ محمدحسین ۱۳۶،
 ۳۱۴، ۲۹۷
 غفاری، (سرهنگ) ۲۷۹، ۱۱۰
 غنی زاده، (دکتر) ۲۵۱
- ف**
 فارسی، جلال الدین ۱۸۶، ۲۳۲، ۲۳۹،
 ۲۴۵، ۲۷۵، ۲۸۴، ۳۲۰، ۳۸۵،
 ۳۸۶، ۳۹۸، ۴۰۶
 فاطمی، حسین ۱۰۵
 فتحعلی شاه ۱۵۷، ۱۵۸
 فخرایی، ابراهیم ۱۳۵
 فداییان اسلام، ۲۱۴، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶،
 ۳۰۸، ۳۱۰-۳۱۳، ۳۵۰
 فروغی، ابوالحسن خان ۳۴، ۳۹، ۴۵،
 ۵۵، ۸۳، ۹۹
 فروغی، محمد علی (ذکاء الملک) ۳۹،
 ۸۷، ۸۳
 فروغی، محسن خان ۳۹
 فروغی، محمد علی ۶۳، ۸۷
- فروهر، داریوش ۲۴۷
 فرهمند، مخیر ۲۱۸
 فریور، غلامعلی ۳۷۰
 فلاح، رضا ۱۰۷
 فلسفی، محمدتقی ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۰
 فولادی ۴۱۲
 فیروزآبادی، سیدرضا (آیت الله) ۱۸۳،
 ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۶۱
 فیروزآبادی، صادق ۲۶۱
 فیض ۱۸۳
 فیض (آیت الله) ۱۸۲
- ق**
 قاسم کوری ۱۳۱، ۱۳۲
 قاسمی، مرتضی ۱۷۷
 قاسمیه، حسن ۲۵۷
 قَدَر (سرتیب) ۸۹
 قدوه ۳۲۱
 قربانی، زین العابدین ۳۵۱
 قرنی، ولی الله (سرلشکر) ۳۲۰
 قره باغی، (سراشکر) ۲۷۸
 قریب، محمد ۳۹، ۵۹، ۶۱، ۷۸، ۲۱۸،
 ۲۲۰، ۲۲۴
 قشقای، خسرو ۳۹۶
 قطب زاده، صادق ۳۸۹، ۳۹۵
 قمی، سیدحسین (آیت الله) ۱۸۰، ۲۷۴، ۳۷۵
 قنات آبادی، شمس ۲۱۳
 قوام السلطنه، احمد ۱۳۱، ۱۷۴

- قیام‌زاده، سید مهدی ۲۱۱
قوامی ۱۲۶
- ک**
کاتوزیان، (خانم) ۲۴۱
کاتوزیان (دکتر) ← همایون کاتوزیان
کاشانی، سید ابوالقاسم (آیت‌الله) ۱۲۲،
۱۸۲-۱۸۴، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴،
۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۵۲
کاشانی، سید مصطفی ۲۱۳
کاشف‌الغطا، شیخ جعفر ۳۰۸
کاظمی، باقر ۲۲۷، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱
کانون نشر حقایق اسلامی ۱۸۷، ۱۹۰، ۳۴۶
کانون نشر معارف اسلامی ۳۴۷
کیرنیک ۶۸
کیلر ۶۸
کیرایی، مصطفی ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۵
کرمانی، حسین ۲۴۲
کریم‌آبادی، ابراهیم ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۱۲
کریمی، نادعلی ۲۱۳
کسروی، سید احمد ۱۶۳، ۱۸۳، ۱۸۴
کشاورز، فریدون ۳۲۲
کشاورز صدر ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۳
کلمانسو ۵۵، ۵۶
کمال‌پاشا، مصطفی ۲۹۹
کمالوند، روح‌الله (آیت‌الله) ۳۷۵
کندی، جان‌اف ۳۰۵
کورمی، عبدالله ۲۱۲
- کیانوری، نورالدین ۳۲۲
- گ**
گاليله ۶۸
گرگانی، عبدالعظیم (قریب) ۳۹
گرگانی، علی اصغر ۳۹
گروه فرقان ۳۲۰
گلیایگانی، (امام جماعت) ۲۱۱
گلیایگانی، سید محمد رضا (آیت‌الله) ۲۷۴
گلزاده غفوری، علی ۲۱۱، ۳۱۷، ۳۴۸،
۳۵۵، ۴۲۵، ۴۲۷
گنابادی، شهاب ۲۳۵
گیتی‌بین، اصغر ۱۹۹، ۲۱۸
گیلک، محمد علی ۱۳۵
- ل**
لاپلاس ۶۸
لاله، مهدی ۱۷۷
لامارک ۶۸
لاهوری، شیخ حسن ۳۸۹
لباسچی، نوروز علی ۲۵۰، ۲۵۱، ۳۱۵
لنکرانی، شیخ حسین ۱۷۳
لنین ۴۰۲
لواسانی ۲۳۴
- م**
مارشال ۷۰
مازندرانی، ابراهیم ۴۰۱، ۴۰۲
ماسینیون، لویی ۶۳

- مالکی ۱۱۲
 مانیان، محمود ۱۹۸، ۲۱۲
 متحدین، کاظم ۲۳۰
 متین دفتری، هدایت‌الله ۱۰۵، ۱۱۲
 مجتهد شبستری، محمد ۳۵۱
 مجیری، محمد ۲۸
 محسن، سعید ۳۸۶، ۴۰۲
 محصل یزدی ۴۲۴
 محلاتی، شیخ بهاء‌الدین (آیت‌الله) ۲۱۳، ۳۷۵، ۳۷۴
 محمد (ص) ۱۶۶
 محمدعلی شاه ۲۹، ۴۱
 مختارزاده، یونس ۴۱۱
 مدرس، سیدحسین (آیت‌الله) ۴۳، ۱۳۵، ۱۸۲
 مدنی، سیدجلال‌الدین ۳۸۰
 مرآت، اسماعیل ۵۷، ۷۳
 مرتاضی لنگرودی، ابوالفضل ۳۲۸
 مرجان، (سرهنگ) ۱۱۳
 مزینی، حسین ۱۰۳
 مستر راس ۱۱۳، ۱۱۶
 مستررایت ۳۰۴
 مستر کاس ۱۱۳
 مسعودی، (سرتیب) ۲۷۹، ۳۶۷
 مصباح یزدی، محمدتقی ۴۲۳، ۴۲۴
 مصدق، احمد ۱۱۵
 مصدق، محمد ۲۲، ۳۳، ۴۳، ۱۰۴-۱۰۶، ۴۲۴
- ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۷-۱۲۹،
 ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۱،
 ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۸،
 ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۹،
 ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۷، ۲۴۸،
 ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۶۰-۲۶۳، ۲۷۰،
 ۲۷۷، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۹-۳۱۶،
 ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۱-۳۲۰، ۳۵۳،
 ۳۷۸، ۴۰۸
- مطهری، مرتضی (آیت‌الله) ۶۴، ۱۸۹،
 ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹-۲۴۲، ۲۴۳،
 ۲۴۴، ۲۴۴، ۳۵۳-۳۵۱، ۳۴۳-۳۴۱، ۳۴۴،
 ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۹، ۴۲۱،
 ۴۲۳-۴۲۷
- مظفرالدین شاه ۱۵۸
 معزی، شیخ اسماعیل ۳۰۸
 معظمی، عبدالله ۱۰۵، ۲۱۱-۲۱۳،
 ۲۱۷، ۲۲۰-۲۲۴، ۲۴۷
 معین، (دکتر) ۲۳۹
 معین فر، علی اکبر ۲۳۳، ۲۳۵
 مفتوح، محمد (آیت‌الله) ۳۵۲
 مفیدی، مجتبی ۲۷۷
 مفیدی، مصطفی ۲۷۶
 مقدس پور، محمود ۲۷۷
 مقدس، (سرتیب) ۱۶۵
 مقدم (سرلشکر) ۸۹
 مکارم شیرازی، ناصر ۳۵۱، ۴۲۳، ۴۲۴

- مکی، حسین ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۲-۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۳۲۴
- ملکی، خلیل ۱۹۷، ۲۱۸، ۲۴۷، ۳۲۰، ۳۲۲-۳۲۴، ۳۴۸
- ممکن، مهدی ۲۳۷
- منتظری، حسینعلی (آیت‌الله) ۱۸۹، ۳۸۸، ۳۸۹
- منشورالسلطان ۱۶۶
- منصور ۸۷
- منصور، حسنعلی ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۸۵
- منوچهری، اشرف ۲۵۲
- مورشیس ۱۱۴
- موروا، آندره ۶۹
- موسوی اردبیلی، عبدالکریم (آیت‌الله) ۴۲۵، ۴۲۷
- موسوی بجنوردی، سیدمحمدکاظم ۳۸۴
- موسوی بجنوردی، سیدمیرزاحسن (آیت‌الله) ۳۸۴
- موسوی مجتهد زنجان، ← زنجان سیدابوالفضل (آیت‌الله)
- موسوی، میرحسین ۲۳۵
- مهدوی کنی، محمدرضا (آیت‌الله) ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۲۵
- مهیاری ۱۶۵
- مینی، لطف‌الله ۴۰۳
- میربابایی ۲۱۸، ۲۲۰
- میردامادی، سیدمحمدتقی ۲۴۲
- میرزاده، وحید ۱۹۹
- میرزا کوچک خان جنگلی ۴۳، ۱۳۵
- میرزای آشتیانی، محمدحسن ۸۳
- میرلوحی، سیدمجتبی ۱۸۳
- میلانی، سیدابراهیم ۲۴۵، ۲۴۶، ۳۱۴
- میلانی، سیدمحمدهادی (آیت‌الله) ۲۳۳، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۴۰، ۳۶۹، ۳۸۶، ۳۸۷
- مؤسسه اسلامی نارمک ۲۴۲
- مؤسسه در راه حق ۴۲۳
- ن**
- نائینی، میرزا محمدحسن (آیت‌الله) ۲۹۸
- ناصرالدین شاه ۳۹، ۱۳۶، ۱۵۸
- نجاتی، غلامرضا (سرهنک) ۲۲۳، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۲۰-۳۲۲
- نجفی، شیخ محمدحسن ۳۰۸
- نجم‌الملک ۵۳، ۱۰۵
- نخجوانی، احمد ۵۱
- نخشب، محمد ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۸، ۳۱۴
- ۳۴۸، ۳۱۶
- نراقی، محمد ۳۸
- نریمان، سید محمود ۲۱۳، ۲۴۷
- نزید، حسن ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴
- نصر، سیدحسن ۲۴۰
- نصیری، (سپهبد) ۳۷۹
- نواب صفوی، سیدمجتبی ۱۸۲ - ۱۸۵، ۲۱۴، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۵۲

- نوربخش، سیدکمال‌الدین ۱۶۲
 نوربانی، نصرت‌الله ۱۸۵
 نویسی، (سرتیپ) ۲۷۷
 نهاوندی، شیخ باقر ۲۱۱، ۳۱۷
 نهضت آزادی ایران ۹۹، ۱۶۹، ۱۹۸،
 ۲۰۷، ۲۲۷، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵،
 ۲۵۷-۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵-۲۸۹،
 ۲۹۴، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۳۳،
 ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۶۴،
 ۳۷۱-۳۷۴، ۳۷۶-۳۷۸، ۳۸۶،
 ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۱-۳۹۷، ۴۰۳،
 ۴۰۴، ۴۲۱
- نهضت خدایپرستان سوسیالیست ۱۸۶،
 ۳۱۶
 نهضت مقاومت ملی ۱۹۵، ۲۰۳،
 ۲۰۹-۲۱۶، ۲۲۵-۲۲۷، ۲۳۲، ۲۴۴-۲۵۰،
 ۲۵۴-۲۵۷، ۲۸۶، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۹-۳۱۰،
 ۳۱۲-۳۱۶، ۳۲۲، ۳۳۳، ۳۳۷،
 ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۹۸، ۴۰۸
 نهضت مقاومت ملی (مشهد) ۲۴۵
 نیکسون ۳۰۴
 نیک‌نژاد ۳۸۵
 نیل‌فروشان، مرتضی ۲۷۷
 نیوتون ۶۸، ۷۰
- و**
 وارسته ۱۰۵
 وثوق‌الدوله، حسن‌خان ۵۲
 وحید بهبهانی، باقر ۳۰۸
- وحیدتکابنی، میرزا محمدخان ۴۰
 ورتر ۶۸
 وفایی، (مهندس) ۱۹۷
- ه**
 هارون‌الرشید ۱۵۵
 هاشمی‌رفسنجانی، علی‌اکبر
 (حجت‌الاسلام) ۲۳۳، ۲۵۱، ۳۸۹،
 ۴۱۲، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۷
 هاشمی‌نژاد، سیدعبدالکریم ۲۲۶
 هدایت، (ارتشبد) ۲۷۷
 هرندی، رضا صفار ۳۸۵
 هرین ۱۱۱
 همایون کاتوزیان، محمدعلی (دکتر)
 ۲۱۶، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۵، ۳۲۳
 هیئت علمیه تهران ۳۱۴-۳۱۶
 هیئتهای مؤتلفه اسلامی ۳۱۲، ۳۶۹،
 ۳۷۲، ۳۸۵
- ی**
 یزدی، ابراهیم (دکتر) ۱۹۹، ۲۱۲-۲۱۵،
 ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۳۸، ۳۱۰، ۳۲۱،
 ۳۲۳، ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۸۹،
 ۳۹۵-۳۹۷، ۴۱۱
 یزهی، کاظم ۱۶۲، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲،
 ۲۳۳، ۲۳۵-۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳،
 ۲۴۸، ۳۴۱، ۳۹۴، ۳۹۵
 یزدی، محصل ۴۲۴

فهرست انتشارات قلم

مهندس مهدی بازرگان	توحید ، طبیعت ، تکامل
// //	بازگشت به قرآن (جلد سوم)
// //	بازگشت به قرآن (جلد چهارم)
// //	یادداشت‌های روزانه (خاطرات زندان ، جوانی ، حج)
// //	آیا اسلام یک خطر جهانی است ؟
دکتر ابراهیم یزدی (ترجمه)	جهان شگفت انگیز مغز
دکتر علی محمد ایزدی	نجات (۶ جلد)
دکتر علی شریعتی	مجموعه آثار (۱۰) جهت گیری طبقاتی در اسلام
// //	مجموعه آثار (۱۱) تاریخ تمدن (جلد ۱)
// //	مجموعه آثار (۱۲) تاریخ تمدن (جلد ۲)
// //	مجموعه آثار (۱۶) اسلام شناسی (جلد ۱)
// //	مجموعه آثار (۱۷) اسلام شناسی (جلد ۲)
// //	مجموعه آثار (۱۹) حسین وارث آدم
// //	مجموعه آثار (۲۰) چه باید کرد
// //	مجموعه آثار (۲۵) انسان بی خود
// //	مجموعه آثار (۳۴) نامه ها
// //	فرهنگ لغات
// //	برای خود ، برای ما ، برای دیگران
// //	یک جلوش تا بی نهایت صفرها
محمود حکیمی	داستانهایی از عصر ناصرالدین شاه
// //	داستانهایی از عصر رضا شاه
// //	هزار و یک حکایت تاریخی (۴ جلد)
// //	هزار و یک پرسش و پاسخ علمی (۵ جلد)
آیت الله طالقانی	هجرت و انقلاب
علی حجتی کرمانی	لبنان به روایت امام موسی صدر و دکتر چمران

حسین قلندری	منازل انفس در نقبی به آفاق
دکتر چمران	گزارشی از لبنان
عبدالحی خراسانی	سرود خون
دکتر فریدون بدره ای	تقویمهای اسلامی و مسیحی و جدول تبدیل آنها
استاد محمد تقی جعفری	حرکت و تحول از دیدگاه قرآن
مصطفی حسینی طباطبائی	شیخ محمد عبده
توران خاوری - سرور طلایه (ترجمه)	آمریکا در اسارت
دکتر عزت ا... راد منش	تاکتیکهای جنگی پیامبر اسلام
حسین داریان (ترجمه)	روز استثنائی باباپانوف (کودکان)
// //	۳۶۵ روز هر روز یک مطلب بدانیم (جلد اول)
مهندس محمد توسلی	بتن آسفالتی گرم
امیر سعید موسوی حجازی	نظام آبیاری در ایران
حسین نیر	فرهنگ واژه ها و اصطلاحات رایج در شیراز
محمد حسین آریالرستانی (ترجمه)	قصه رویای خانه سرخ (رمان)
فریبرز قاسملو	مقایسه رباعیات عمرابن ابراهیم خیامی
مهندس عبدالعلی بازرگان	نظم قرآن (جلد ۴)
قاسم میر آخوری	شریعتی در نگاه مطبوعات (جلد ۱)
شعبانعلی لامعی	حکایت‌هایی از زندگی مهندس مهدی بازرگان
محمد جواد موسوی غروی	آدم از نظر قرآن (جلد دوم)
سعید غفارزاده	نامه های حائری (دوره دو جلدی)

A review of life , thought and work of
Mehdi Bazargan

in search for freedom

volume one

section one

by H. yosefi eshkevary

Bazargans cultural foundation

published by Ghalam

